افغانستان
و
اقتصاد فروپاشیدهٔ آن

(مجموعهٔ مقالات)

دکتور نظیفه توخی



افغانستان

و

اقتصاد فرو پاشیدهٔ آن

(مجموعهٔ مقالات)

دکتور نظیفه توخی

شناسنامهٔ کتاب:

عنوان: افغانستان و اقتصاد فروپاشیدهٔ آن (مجموعهٔ مقالات)

نویسنده: دکتور نظیفه توخی

نشر نخستین: سپتمبر ۲۰۲۰

طرح روی جلد: مژده بائن

ویرایش و تدوین دیجیتال: قاسم آسمایی

پخش دیجیتال: انتشارات راه پرچم. اکتوبر ۲۰۲۰

https://rahparcham1.org

فهرست مطالب

سجایای اخلاقی انسان زادهٔ محیط اجتماعی اوست،

پس اول باید محیط را انسانی ساخت. ک. مارکس

این مجموعه از نظر دیگران

برهان غیاثی:

افغانستان بنابر موقعیت جغرافیایی خود بیش از نیم قرن است که در آتش جنگ نیابتی و رقابت "بازی بزرگ" ابر قدرت‌ها و کشورهای منطقه می‌سوزد. جنگ با گذشت هر روز از مردم ما قربانی می‌گیرد و زیر ساخت‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن را منهدم می‌سازد. امریکا و متحدین آن پیوسته نسخه‌های جدید تداوم جنگ را در تبانی با مجاهد، طالب، القاعده و داعش بخاطر تحقق منافع حیاتی خود در منطقه به آزمایش می‌گیرد. با آنکه درین روزها بیشتر در بارهٔ آغاز مذاکرات صلح بین دولتمردان خود فروخته افغانستان و طالب‌ها صحبت می‌شود، اما تا هنوز جنگ و خشونت نه تنها کاهش نیافته بلکه افزایش یافته است.

در طی این سال‌ها صدها عنوان کتاب، رساله و مقاله توسط دانشمندان، نویسندگان و پژوهشگران افغانی و خارجی در بارهٔ رخداد های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی بچاپ رسیده است که بیشتر آنها جنبه تبلیغاتی داشته و تعدادی کم آن که به گونه تحلیلی و همه جانبه به استناد مواد، مدارك و اسناد معتبر و دست اول نگاشته شده است، ارزش تاریخی یافته و مورد استقبال گرم قرار گرفته است. «افغانستان و اقتصاد فرو پاشیدهٔ آن» مجموعه ای از بیست و هشت مقالهٔ است که توسط دکتور نظیفه توخی در سال های اخیر نوشته شده و بصورت زنده از طریق تلویزیون بهار به نشر رسیده است. این مقاله‌ها در کتابی که در دست

دارید با افزایش‌ها و کاهش‌های برای چاپ تدوین شده است. پژوهش دکتور نظیفه توخی بمنظور ارائه تصویر دقیق و روشن وضع اقتصادی کشور کاریست در خور ستایش در راستای روشنگری.

من در حالي که چاپ این اثر را نیك و مثبت ارزیابی میکنم، خواندن آن را به همه دوستداران رخدادهای افغانستان توصیه مینمایم و به نویسندۀ آن دکتور نظیفه توخی موفقیت‌های بیشتر آرزو مینمایم.

برهان غیاثی

داکتر ضیأالدین باور:

موضوع اقتصاد «کشورهای روبه انکشاف» و افغانستان که درین مجموعه قسماً به بررسی گرفته شده است، امری خیلی جالب و مهم میباشد.

افغانستان بدون شک یک کشور «روبه انکشاف» میباشد که به این گروپ از کشورها برخی از محققین اصطلاح «کشورهای عقب نگهداشته شده» را بکار می‌برند که من نیز این اصطلاح را دقیق تر و واقعی‌تر می‌پندارم.

این کشورها دارای مشخصات مشترکی اند، ازجمله:

- سال‌های متمادی مستعمرۀ یکی از کشورهای استعمارگر بودند و بعداً هم به دام استعمار نو افتاده اند.
- سکتور مهم اقتصاد شان، سکتور زراعت است.
- سطح بیکاری و بی‌سوادی باشندگان آن بسیار بلند و سطح پائین عایدسرانه دارند.
- فقر گسترده
- فقدان صنایع سنگین
- فرار مغزها، Brain drain و فرار سرمایه و غیره

درین مجموعه همه این مشخصات مفصل توضیح داده شده و با ارائه مثال‌ها و ارقام از افغانستان، مشخص تر شده است. درمورد راه های بیرون رفت ازین وضع ناگوار و درپیش گرفتن راه پیشرفت و انکشاف سریع نظریات متفاوت وجود دارد. تیوریسن‌های کشورهای استعمارگر هنوز هم توصیه میکنند که کشورهای به اصطلاح «روبه انکشاف» باید سکتور زراعت و تولید مواد خام را انکشاف دهند تا

ازین طریق اسعار کافی را برای تمویل صنعتی ساختن این کشورها بدست آورند. هدف این استراتیژی همانا عقب نگهداشتن عمدی این کشورها است که تا صادرکنندهٔ مواد خام و بازار فروش، برای مواد پختهٔ کشورهای صنعتی باقی بمانند.

چرچیل نوشته بود: ما اصلاً نمیخواهیم که کشورهای عقب مانده انکشاف و پیشرفت نمایند و به کشور از لحاظ سیاسی و اقتصادی نیرومند تبدیل شوند، زیرا که اگر آنها انکشاف نمایند و به کشورهای نیرومند تبدیل گردند، دیگر برای ما مفاد ندارد و اینها تلاش خواهند کرد تا ثروتها و دست آوردهای ما را به زور قوه از ما بگیرند. (N. chomsky: Wirtschaft und Gewalt, S.) ازینرو کشورهای امپریالیستی با تمام قدرت تلاش میکنند تا کشورهای درحال رشد را از شاهراه ترقی و پیشرفت باز دارند.

داکتر نظیفه «توخی» درین مجموعه سعی نموده است تا وضع ناگوار موجود که کشورهای درحال رشد و به خصوص افغانستان در آن قرار دارد، توضیح دهد تا بدانیم که این کشورها از نظر اقتصادی بطور مشخص در کجا قرار دارند و چالشهای اساسی شان کدامها اند، تا بعداً بتوانیم که راههای بیرون رفت از آنرا جستجو نمائیم. نویسندهٔ این مجموعه تلاش برحق نموده است تا مروری کوتاهی تاریخی بر چگونگی اقتصاد افغانستان الی سال ۱۹۱۷ نماید. مطالعه تاریخ اقتصاد افغانستان در جستجوی راههای حل معضلات موجود و آیندهٔ کشور رول بسیار مهمی را ایفاء میکند، زیرا زمانی که بدانیم در کجا بودیم، به زودی درک میکنیم حالا در کجا قرار داریم، وقتی که فهمیدیم فعلاً درکجا قرار داریم، میتوانیم که آیندهٔ خودرا ساماندهی نمائیم.

درین مجموعه کوشیده شده است تا مشکلات اقتصادی موجود کشور که ناشی از تحمیل لیبرالیزم اقتصادی بی‌بندوبار و مافیایی توسط اشغالگران و دولت دست نشانده و بی‌کفایت شان میباشد، بطور مشخص ذکر گردد. ولی حل این معضلات در چارچوب چنین اقتصاد مافیایی ممکن نمیباشد. چنین یک اقتصاد لیبرالستی که بر افغانستان تحمیل شده است، در اروپا وجود ندارد و در آلمان برای چنین لیبرالیزم بی بندوبار اقتصادی اصطلاح «سرمایه داری وحشی غربی یا West - wild- kapitalismus» بکار برده می‌شود و اقتصاد خودرا بنام «اقتصاد تورم با تأمینات اجتماعی Marktwirtschaft» مینامند.

تلاش نویسنده برای توضیح وضع موجود در کشور و معضلات اقتصادی که بر زندگی مردم اثرات منفی گذاشته است، کاری خیلی با ارزش و در خور ستایش است.

من زحمات را که داکتر نظیفه توخی در زمینه تحریر این مجموعه متقبل شده اند، قابل قدر میدانم.

من این مجموعه را یک شمع روشن کنندهٔ راه آنهایی میدانم که در راه سیاست قدم گذاشته اند و یا هم مشتاق درک معضلات اقتصادی کشور و راه‌های حل آن هستند. این مجموعه زمینه بحث وسیع در بارهٔ سیاست و اقتصاد افغانستان را مساعد می‌سازد. این هم روشن است که در چارچوب چنین یک مجموعهٔ از مقالات، همه زوایای اقتصاد کشورهای روبه انکشاف و افغانستان بطور مفصل به بررسی گرفته شده نمیتواند و صرف یک قدم و اساس خوب درین راستا بشمار می آید و میتواند سهم متناسب خودرا در روشنگری هموطنان و بخصوص نسل جوان

کشور ایفاء نماید. ازینرو مطالعۀ این مجموعه را به همه علاقمندان سیاست و علم اقتصاد مفید میدانم.

با عرض حرمت،

داکتر ضیأ الدین «باور»

اشرف شهکار:

تاریخ افغانستان همواره آبستن بحران و چالش‌های سیاسی، اقتصادی، قومی، زبانی و قبیله‌ای بوده و از چهار دهه به اینسو مردم افغانستان با جنگ دست و گریبان بوده و درین سال‌ها درد آورترین تلفات انسانی را مردم ما متحمل شده، به دستور اجانب اجیران تفنگ دار بناهای عمرانی (موسسات تعلیمی و تحصیلی، پل و پلچک، شفاخانه‌ها و کلینک‌ها و حتا آبدات تاریخی و....) کشور را منفجر و نهادهای دفاعی وطن را پلان شده منهدم ساخته و وسایل وسایط دفاعی کشور را به نرخ آهن پاره در پاکستان به لیلام گذاشتند و خسارات بزرگ و جبران نا پذیر بر پیکر اقتصاد ناتوان افغانستان وارد ساختند.

علاوه بر آن در طی نزده سال اخیر فساد گسترده اداری و اخلاقی، غضب زمین‌های دولتی، فرار سرمایه ها از کشور و ارقام معتادین و فقر و فاقه گی به طور سرسام آور بالا گرفت.

بدینگونه پدیده‌ای به نام جنگ وارد تحلیل‌ها و بررسی‌های محققان، تحلیلگران، مفسرین و صاحب نظران عرصه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور ما گردید .

اثر موجود زیر عنوان « افغانستان و اقتصاد فرو پاشیدۀ آن» که به دسترس شما قرار گرفته است و در آن پدیده‌ای به نام جنگ نیز تجلی دارد، را نمی توان جدا ازهم مطالعه کرد.

نویسنده این اثر با کار خستگی نا پذیر، در طی سه سال اخیر با تحقیق و بررسی‌های همه جانبه علمی و بر بنیاد معتبرترین ارقام و فاکت‌های مراجع ملی و بین‌المللی

تلاش ورزیده تا به مثابه یک فرد متعهد با دید عالمانه، روشنگرانه و بی‌طرفانه مسایل اقتصادی افغانستان را مورد بررسی و تحلیل قرارداده و از ورای تلویزیون بهار که یک تربیون روشنگرانه و ترقیخواهانه است مسایل اقتصادی کشور را در برنامه«جهان اقتصاد» به بیننده‌گان ارائه بدهد.

یکی از شاخص‌های برجسته نویسنده این اثر اینست که به مثابه استاد دانشکده اقتصاد در دانشگاه کابل و با داشتن رتبه علمی دوکتورا، مسایل اقتصادی کشور و جهان را با دید تخصصی و علمی بررسی و به بیننده‌گان و خواننده‌گان خود پیشکش نموده است. از جانب دیگر این اثر ممد خوب برای علاقمندان مسایل اقتصادی و همچنان محققان و ژورنالیستان می‌باشد که شامل مجموعه مقالاتی است که عرصه های مختلف اقتصادی کشور درآن مورد تحقیق و تحلیل و بررسی قرار گرفته است .

نا گفته نباید گذاشت که هیات دبیران تلویزیون بهار برنامه های «جهان اقتصاد » را با در نظر داشت استقبال وسیع و همه جانبه بیننده گان و کامنت گذاران خود یکی از بهترین، آموزنده ترین و دقیق ترین برنامه‌های خود شمرده و مراتب سپاس خود را از دوکتور نظیفه توخی بانوی رسالتمند، روشنگر، صمیمی قلبن ابراز میدارند.

هیات دبیران تلویزیون بهار چاپ و نشر این اثر پر ارزش، معلوماتی و تحقیقی را به داکتر صاحب نظیفه توخی مبارک گفته و موفقیت های روز افزون شان را در امر روشنگری آرزو داریم.

مطمئینم که با مطالعهٔ این اثر خوانندهگان با حقایق زندهٔ گی جامعه ما بیشتر آگاهی می‌یابند و آنرا چون آیینه درخشنده و چون آب پاک می‌بینند و سنگی می‌بینند که بر فرق دزدان، چپاولگران، شرارت پیشه گان، اجیران و حکومت‌های مزدور اثر میگذارد.

زبان و قلم پاک و روشنگرانه را باید پاس بداریم.

اشرف شهکار

سخن چند در مورد این اثر

«افغانستان و اقتصاد فروپاشیدۀ آن» مجموعۀ از مقالات تحلیلی و پژوهشی است که تصویری از شرایط نهایت دشوار اقتصادی و جنگ‌های خانمانسوزی که اقتصاد کشورعزیز ما را طی چند دهه ویران نموده و باعث هزاران مصیبت برای کشور زخمی و مردم بلاکشیدۀ ما گردیده است، آشکارمی‌سازد.

افغانستان از چند دهه بدینسو با مصائب و مشکلات گوناگون که شامل پرابلمهای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، قاچاق و ترافیک موادمخدر، قتل و سرقت‌های مسلحانه، نقض حقوق بشر و هزاران مشکلات دیگر می‌باشد، روبرو بوده و در نتیجه مردم بلاکشیدۀ ما هزاران بدبختی و ناهنجاری را متحمل شده و می‌شوند.

دقیقاً سال‌ها جنگ و نا امنی در افغانستان، ثبات اقتصادی را مختل و زیربناهای کشور را به نابودی مواجه ساخته است. با سرازیر شدن میلیون‌ها دالر جامعه جهانی، افغانستان به جای آنکه به ثبات اقتصادی نایل گردد، بیشتر به یک کشور مصرفی تبدیل گردیده و در ردیف فقیرترین کشورها در سطح جهان قرار گرفته است. طی سال‌های اخیر بیشتر از ۵۲ فیصد از جمعیت کشور در فقر همه جانبه به سر برده، سطح بیکاری به ۲۵ فیصد رسیده و ۸۰ فیصد شاغلین کار در کشور از امنیت شغلی برخوردار نیستند. میلیون‌ها تن در افغانستان به موادمخدر معتاد شده که از علل عمدۀ افزایش معتادین میتوان از بیکاری، ناامنی، فقر و عدم آگاهی از عواقب مخرب استفادۀ موادمخدر نام برد.

در کنار این همه نابسامانی‌ها و مشکلات، پدیدۀ زشت دیگری که زندگی مردم بلاکشیدۀ ما را به نابودی کشانیده و موقف کشور را در سطح جهان زیر سوال

برده، پدیده فساد اداری است. فساد گسترده، مسیر پیشرفت‌های اجتماعی - اقتصادی را مانع و مصارف هنگفت را بر دوش کشور و در نهایت مردم گذاشته است که مهمترین آن، حیف و میل میلیاردها دالر کمک جامعهٔ جهانی و غصب املاک دولتی توسط جنگ سالاران و زورمندان می‌باشد، که این امر نابرابری در جامعه را افزایش و فاصلهٔ طبقاتی میان دارا و نادار را عمیق‌تر ساخته است.

قابل یادآوری می‌دانم که مقالات این مجموعه بصورت زنده در برنامه‌های مسلسل «جهان اقتصاد» ازطریق تلویزیون جهانی بهار به نشر رسیده است.

باید گفت که در مطالب گنجانیده شده در این مجموعه، سعی همه جانبه به عمل آمده است تا حوادث و شرایط موجود در کشور غیرجانبدارانه و بطور عینی تحلیل و مورد ارزیابی قرار گیرد، تا باشد که درین شرایط دشوار و بغرنج کشور، یک تصویر دقیق و روشن از وضع اقتصادی بهم ریختهٔ کشور عزیزما برای مردم رنجدیده ارائه گردد.

نظریات و دیدگاه‌های ارائه شده درین مجموعه، احتمال دارد صد فیصد دقیق، همه‌جانبه و دور از اشتباه نباشد و هم انتظار ندارم آنچه درین مجموعه نگاشته ام، مورد تائید همه دوستان قرار گیرد.

باید تذکر داد که در استفاده از ارقام و آماری که درین مجموعه بکار رفته است، سعی به عمل آمده تا ارقام دقیق که در رسانه‌ها و یا سایت‌های معتبر داخلی و یا بیرون مرزی به نشر رسیده اند، استفاده و منابع آن ذکر گردد.

مجموعهٔ حاضر که شامل ۳۰ موضوع و ۲۸۷ صفحه است، بدسترس عزیزان و علاقمندان عرصهٔ اقتصاد قرار می‌گیرد. امیدوارم با ارائه این مجموعه توانسته

باشم خدمتی برای هموطنان عزیزم انجام داده باشم.

لازم به تذکر می‌دانم که از مساعدت‌های بی شائبه و زحمات بی دریغ، محترم قاسم آسمایی گران ارج که در تدوین و ترتیب این مجموعه از هیچ نوع همکاری و کمک صمیمانه دریغ ننموده اند، از صمیم قلب ابراز امتنان، قدردانی و سپاسگزاری نمایم.

برعلاوه از مادر عزیز و بزرگوارم که همیشه مشوق من در راه رسیدن به پله‌های موفقیت بوده و از همسر عزیزم که مرا صمیمانه و مشفقانه یاری نموده، ابراز سپاس و قدردانی نمایم.

همچنان از راهنمایی‌ها و مشوره‌های ارزشمند شماری از دوستان و عزیزان در امر تحقق و به نشر رسانیدن این مجموعه اظهار امتنان مینمایم.

دوکتور نظیفه «توخی»

هالند، ۱۰ جولای ۲۰۲۰

سخن نخست، اقتصاد چیست؟

اقتصاد (ایکونومی)، به مثابه یک علم، اولین بار توسط فیلسوف‌های یونان باستان مورد بررسی قرار گرفت. مطالعهٔ اقتصاد مدرن نیز از قرن ۱۸ میلادی در اروپا به خصوص در اسکاتلند و فرانسه آغاز شد. اقتصاددانان تعاریف مختلفی درین زمینه ارائه داشته اند:

آدام اسمیت (بنیانگذار مکتب اقتصادی کلاسیک)، اقتصاد را علم بررسی ماهیت و علل ثروت ملل میداند. از نظر اسمیت نیروی کار، منشاء اصلی بوجود آوردن ثروت می‌باشد و آنچه جهت گسترش ثروت و رفاه یک کشور تعیین‌کننده است، «تقسیم کار» است.

به نظر استوارت میل، اقتصاد عبارت از بررسی ماهیت ثروت از طریق قوانین تولید و توزیع است.

اقتصاد سیاسی چیست؟

اقتصاد سیاسی علمیست که با مناسبات اجتماعی اشخاص در جریان تولید نعمات مادی، سر وکار دارد. اقتصاد سیاسی مناسبات تولیدی یا نظام اجتماعی تولید را به ما می‌آموزاند. ماهیت و میکانیزم اقتصاد سیاسی همچنین قوانین اقتصادی که تولید، توزیع، تبادله و مصرف نعمات مادی را در ادوار مختلف جوامع انسانی اداره می‌کنند، به ما می‌آموزاند.

تولید، پروسهٔ کار است که میان انسان‌ها و طبیعت بوجود می‌آید. صرف نظر از ترتیب اجتماعی آن تولید متشکل از سه عنصر است.

- **کار:** فعالیت هدفمند انسان که بمنظور دگرگون ساختن اشیای طبیعت و بمقصد رفع نیازمندی‌های انسان انجام داده می‌شود، کار است.

- **موضوع کار:** همه اشیای طبیعت که کار انسان بالای آن تطبیق می‌شود، موضوع کار است.

- **وسایل کار:** همه اشیای که انسان توسط آن بالای موضوع کار فعالیت خود را انجام می‌دهد وسایل کار نامیده می‌شود.

مجموع وسایل کار و موضوع کار، وسایل تولید نامیده می‌شود. تولید همیشه شکل اجتماعی داشته و از نگاه مضمون اجتماعی خود مرکب از دو جزء است:

نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی

وحدت وسایل کار و افرادی که دارای تجربه و مسلک کار اند، نیروهای مؤلده نامیده می‌شود. اما نباید فراموش کرد که انسان‌ها، عنصر اساسی نیروهای مؤلده اند.

انسان‌ها در جریان تولید مکلف اند تا روابط شان را با طبیعت تأمین نمایند. مناسبات و روابط معینی که میان اشخاص در جریان تولید بوجود می‌آید و بر ارادهٔ آنها وابسته نیست، مناسبات تولیدی نامیده می‌شود.

تاریخ مناسبات شیوه های تولیدی در افغانستان

تاریخ جامعه انسانی از لحاظ محتوای آن، تاریخ تسلسل اشکال مختلف اقتصادی ـ اجتماعی است و فارمسیون نامیده می‌شودکه پایهٔ مادی ـ اقتصای هر فارمسیون شیوهٔ تولید و تجدید تولید زندگی اجتماعی است. در کتاب بنیاد آموزش انقلابی اثر احسان طبری آمده است: «صورت بندی یا فارمسیون اجتماعی ـ اقتصادی یکی از مفاهم بنیادی ماتریالیسم تاریخی است و بیانگر مراحل معین پیشروندهٔ تکامل جامعه است. این مفهوم کلید بررسی تاریخی است و به کمک آن میتوان خصلت قانونمند پروسهٔ تاریخی را درک کرد و یک دوران تاریخی را از دوران دیگر متمایز ساخت»[۱]

تاریخ جامعه بشری متشکل از پنج فارمسیون اجتماعی ـ اقتصادی، کمون اولیه، نظام برده گی، فیودالیسم، سرمایداری و سوسیالیسم است، که هریک آن دراثر سیر تکامل رشد نیروهای مؤلده و عدم مطابقت آن با مناسبات تولیدی موجود، جایش را به فارمسیون بعدی واگذار می‌کند.

جامعه در مجموع خود نمی‌تواند از مراحل طبیعی تکامل خود که فارمسیون نام دارد بدون طی نمودن یکی از آنها به فارمسیون بعدی گذار نماید، ولی این بدان معنی نیست که یک جامعهٔ معین، قادر نیست این طُفره زدن را انجام دهد، مثلاً جامعه امریکا نظام فیودالی را طی ننمود.

تاریخ بشری که قدامت فراوان دارد، با کمون اولیه آغاز می‌گردد. گرچه برای پژوهشگران مناسبات تولیدی هیچ آثاری کتبی باقی نمانده، ولی تحقیقات علم باستان شناسی یگانه موادی اند که به اساس آن راجع به مناسبات اقتصادی این زمان میتوان سخن گفت.

در افغانستان علم باستان شناسی چندان سابقهٔ طولانی ندارد، بلکه صرف از دههٔ پنجاه قرن بیستم با تحقیقات آثار سنگ و برنج که مطابقت به زمان کمون اولیه دارد، آغاز گردیده است.

از آنجائی که تاریخ کهن افغانستان با آسیای میانه از بسیاری جهات با هم نزدیک و یا مشابه می‌باشد. ازاین سبب درتحلیل و بررسی مناسبات تولیدی کمون اولیه می‌توان به تحقیقات که در آسیای میانه صورت گرفته، استفاده نمائیم و این اساس میتودولوژی است که ما در ارزیابی مناسبات تولیدی کمون اولیه، بردگی و فئودالی به آن اتکأ می‌کنیم.

پروسهٔ زوال شیوه تولید کمون اولیه و تکامل مناسبات تولیدی طبقاتی در مناطق زراعتی افغانستان در قرن ۹ الی۷ قبل از میلاد شدت یافت. به اساس کشفیات بعضی سلاح‌های سنگی در مناطق همجوار افغانستان، یعنی آسیای میانه و کشمیر، چنین نظریهٔ بوجود آمده که افغانستان یکی از مناطق کرهٔ زمین است که در آن پروسه تشکل انسان صورت گرفته است.

از تحقیقات باستان شناسی برمی‌آید که در اطراف بلخ و دهات ایبک شکارچیان سکونت داشته و آنها با استفاده از سلاح درشت سنگی، به شکار گوسفند کوهی، گوزن و اسپ وحشی مبادرت می‌ورزیدند. این دوره، دورهٔ جمع آوری آشیای آماده در طبیعت بود و مطابق معلومات علم باستان شناسی این دوره در افغانستان از پنج هزار الی چهار هزار سال قبل از میلاد ادامه داشت.[۲]

مطابق معلومات بدست آمده از علم باستان شناسی، تاریخ تولید مجدد، توسط انسان ابتداءئی در افغانستان به چهار الی سه هزار قبل از میلاد مطابقت دارد و اساس این نظریه را موجودیت تمدن قندهار و سیستان تشکیل میدهد.

افراد ابتداءئی در سیستان با استفاده از شرایط مساعد طبیعی حوزه دریای هلمند توانستند به کشت زراعت آبی مصروف شوند. درین منطقه برعلاوهٔ زراعت آبی، پیشه وری از قبیل کلالی و مسگری هم رواج یافت. در مناطق سیستان بخشی از افغانستان و ایران، در چهل محل انواع سفالین رنگ شده و بقایای مس ذوب شده بدست آمده است.

پیدا شدن لاجورد بدخشان درین محلات بیانگر انکشاف و موجودیت تبادله درین مناطق میباشد. افراد ابتداءئی جهت آبیاری زمین‌های قابل کشت، احتمالاً از کانال‌ها و بندهای مخصوص استفاده می‌کردند.

پژوهش علمای باستان شناسی از تمدن قندهار، متکی به محل مندی گگ میباشد. به اساس کارهای انجام یافته و نظریات ارائه شده توسط این محققین، انکشاف فرهنگ درین مناطق در اخیر چهارمین هزار سال قبل از میلاد بوقوع پیوسته است که کشف وسایل مسی (سلاح و وسایل کار) دوک‌های گلی، گندمی که به ذغال تبدیل گردیده بود، همهٔ اینها به اخیر چهارمین هزار سال قبل از میلاد اشاره میکنند. پس درین زمان در منطقه مندی گگ ذوب مس، نساجی و کشت گندم موجود بود. وسایل برنجی از جمله ابزار کار، محصولات سفالین رنگ شده به سومین هزار سال قبل از میلاد برمی‌گردد که از مرحله نو تکامل انسان ابتداءئی حکایت می‌کند.

موجودیت مقبره‌های عمومی ساخته شده از خشت خام، بیانگر آنست که خانواده‌های بزرگی در آن زمان وجود داشتند. سطح بلند تکامل تمدن ابتداءیی قندهار به اخیر هزار سالهٔ سوم و آغاز هزار سال قبل از میلاد مصادف است. درین مقطع زمانی از چرخ کلالی و تندورهای کلان نان پزی استفاده می‌گردید.

علت پیدایش و موجودیت مالکیت شخصی، با پیدایش مهر سنگی و برنجی بدون خطی مشخص می‌گردد، که در شرایط معین تاریخی این مالکیت، زمینهٔ پیدایش مالکیت خصوصی را مهیا می‌سازد. لذا با زوال کمون اولیه بوجود آمدن جامعه طبقاتی ناگزیر می‌گردد. خلاصه میتوان گفت که مردم افغانستان نیز در تاریخ کهن خود دورهٔ کمون اولیه را سپری نموده اند.

تحلیل و بررسی موضوع مناسبات تولیدی کمون اولیه، به اساس مطالعات میتودولوژی، بیان میدارد که پروسه نزول شیوه تولید کمون اولیه در افغانستان در قرون ۹ الی ۷ قبل از میلاد بوقوع پیوسته است. درجریان ۸۰۰ سال بعدی یعنی از قرن ۶ قبل از میلاد تا قرن ۴ میلادی در افغانستان مناسبات تولیدی برده گی به شکل خاص و ساده اش بوجود آمد ولی درسطح کشور، تولید برده گی بطورعمومی تسلط نیافت، باشندگان مناطق اساسی زراعتی کشور اعضای کمون ها بودند.[۳]

جهت بررسی تاریخ مناسبات برده‌گی در افغانستان و کشورهای همسایهٔ آن، برعلاوهٔ معلومات باستان شناسی، آثار کتبی هم وجود دارد که ازآن پژوهشگران استفاده می‌نمایند. عمده ترین و مهم ترین اثر درین مورد کتاب اوستا می‌باشد. با آنکه درین کتاب عقاید مذهبی زردشتی گنجانیده شده، ولی با آنهم درین کتاب درمورد مناسبات اجتماعی ـ اقتصادی معلومات کافی ارائه گردیده است. در کتاب

اوستا، پروسهٔ تشکل جامعهٔ طبقاتی و دولت با معرفی چهارپایه یا پلهٔ تشکیل اجتماع آن زمان، یعنی فامیل، طایفه، قبیله و کشور، انعکاس یافته است.

در زمان حکومت هَخامنشی‌ها که مساحت افغانستان امروزی جز قلمرو آن بود، جریان تکامل مناسبات برده داری گسترش یافت. در این دولت که کاملا یک دولت برده داری بود، مناسبات کالایی ـ پولی مروج بود. شهروندان درین مرحله، مالیات را به شکل پول و جنس می‌پرداختند.

مالیات به شکل جنس؛ محصولات زراعتی، مالداری، پیشه وری و منابع معدنی (سنگ های قیمتی) را احتوأ میکرد این مالیات برای شهروندان نهایت ثقیل بود. تادیه این نوع مالیات باعث وابستگی و تابعیت مالیه دهندگان به سودخوران گردیده که بعضی اوقات آنها مجبور میشدند فرزندان شانرا منحیث برده بفروشند.

درین زمان شهرهای بوجود آمد که در آن بازارهای برده فروشی وجود داشت. در سمت شمال افغانستان (باختر) زراعت آبی بیشتر رشد نمود و درین مناطق کانال‌ها و بندهای آب احداث گردید. به اساس نظریات موجود، پیدایش سیستم آبیاری کاریزی در مناطق فراه و بعضی ولسوالی‌های ولایت هلمند نیز به همین دوره برمی‌گردد. تولیدات زراعتی این زمان را حبوبات، کنجد، پنبه وغیره تشکیل میداد. مشروب مشهور از انگور تهیه می‌گردید.

از آثاری که در اثر تحقیقات علم باستان شناسی بدست آمده واضح می‌گردد که درین دوره بطور خاص پیشه‌وری بیشتر رشد نمود، تولید انواع کلالی با استفاده از چرخ کلالی و دستگاه های پُخت کلالی و همچنان آهنگری تکامل یافت. در این زمان تقسیم اجتماعی کار گسترش یافت که موجودیت کارگران ماهر چون کلال، خراد، نساج، چرمگر،زرگر وغیره بیانگر این امر است. رشد پیشه‌وری باعث پیدایش و تکامل شهرها گردید، چنانچه مساحت پایتخت باختر تقریبا ۱۲۰ هکتار زمین را دربر گرفته بود.

دقت و توجه هخامنشی‌ها به کارهای راه سازی و ساختمان باعث گردید تا دایرهٔ تجارت خارجی نیز گسترش یابد، همچنان آنها برای مدت معین به یورش و هجوم کوچی‌ها پایان دادند که این امر سبب گردید تا اقتصاد رشد بیشتر نماید. علم باستان

شناسی بیان میدارد که رشد مناسبات کالایی - پولی درین دوره باعث گسترش معاملات پولی گردیده است.

پول مروج آن زمان (تنگه) که در نتیجه تحقیقات باستان شناسی در افغانستان بدست آمده، به قرون ۵ الی۴ قبل از میلاد مطابقت دارد. باید تذکر داد که اقتصاد دولت هخامنشی‌ها و حکمفرمایان بعدی خصوصیات کاملا کالایی نداشته، بلکه بخش اساسی اقتصاد را در آنزمان زراعت طبیعی تشکیل میداد.

دوره تسلط اسکندر مقدونی، مرحله نوین رشد مناسبات بردهگی در افغانستان میباشد. با آنکه تجاوز اسکندر مقدونی در آغاز، خرابی‌های فراوانی را در قبال داشت، ولی بعد از رشد مناسبات تولیدی بردهگی، امکانات برای رشد نیروهای مولده بیشتر فراهم گردید. همچنان زمینه تجارت درین زمان بیشترمساعد شد. در شهرها تعدادساختمان‌ها افزایش یافت. در تبادله، برعلاوهٔ سکه‌های طلائی و نقره‌ای، سکه‌های مسی هم استفاده می‌گردید که این امر بیانگر رشد تجارت پرچون درین دوره میباشد.

در دورهٔ کوشانیان درافغانستان شهرها وسعت یافته، تجارت، بخصوص تجارت خارجی ومعاملات پولی گسترش بیشتر پیدا کرد که آثار باستانی موجود، این موضوع را تائید می‌کند. درحقیقت گفته میتوانیم که بلندترین سطح رشد نیروهای مولده در مرحله برده داری در افغانستان و مناطق همجوار آن، در زمان کوشانی‌ها بود. پژوهشات و کاوش‌های علم باستان شناسی در افغانستان بیانگر آن است که در طی قرن ۶ قبل از میلاد الی قرن ۴ میلادی عرصه های صنایع و کلتور انکشاف نمود. درین دورهٔ تاریخی قصرها و اهرام شکوهمند اعمار گردیده، هنر مجسمه سازی، رسامی، نقاشی و زرگری رشد نمود.

ترکیب اجتماعی این دوره را برده داران، سودخوران، تاجران برده، اعضای کمون، پیشه وران وغیره تشکیل میداد.

طبقه استثمارگر جهت ازدیاد ثروت شان به شیوهٔ گسترده از قدرت سیاسی استفاده میکردند. در نتیجه افزایش تابعیت اقتصادی مؤلدین آزاد، آنها به طبقات تقسیم شدند که این امر خود باعث تابعیت شخصی اعضای کمون، از استثمار گران میشد.

در قرن اول میلادی با آنکه مناسبات تولیدی برده گی موجود بود، در ترکیب اقتصاد جامعه تغییراتی ظاهر گردید. درین زمان نشانه‌های پیدایش کولون پدید آمد (کولون: برده گان آزادشده یا رعیت‌های آزاد و غیر برده که روی قطعات کوچکی از زمین که تحت قرارداد و شرایط معینی از مالک زمین گرفته بودند، کار می‌کردند و در پایان سال زراعتی سهم بزرگی از محصول را بصورت جنس و یا نقد به مالک میدادند.) درین زمان بخشش زمین توسط شاهان صورت گرفت که این امر باعث پیدایش مرحله فئودالیزم گردید. بعداً در قرون ۴ الی ۱۶ این پروسه نیرومندتر شد، سقوط مناسبات تولیدی برده گی در کاهش شهرها به مشاهده می‌رسید. مطالب ذکرشده که باعث آغاز مرحلهٔ فئودالیزم گردید، درمناطق دیگر دولت کوشانی ها نیز به مشاهده میرسید.

خلاصه، مناسبات تولیدی برده گی با خصوصیات خاص خود در مرحلهٔ معین تاریخی درافغانستان هم بوجود آمد و درمرحله معینی تکامل تاریخی، محوه و جای آنرا نظام فیودالی گرفت.

قسمی که در دورهٔ شیوه تولید برده گی گفته شد، تنزل شهرها در قرن ۴ ـ ۵ میلادی بوقوع پیوست واین امر باعث گردید که پیشه وری در مناطق آسیای میانه و ایران هم کاهش یافته و مراکز اقتصادی از شهرها به دهات منتقل گردید. مطابق میتودولوژی که قبلاً گفته شد، پروسهٔ اجتماعی ـ اقتصادی که درین مناطق بوقوع پیوسته بود، افغانستان را نیز دربر میگرفت.

ازینکه بخش اساسی اقتصاد را درین دوره زراعت تشکیل میداد، زمینداران بزرگ تسلط بیشتر در جامعه پیدا نمودند. درین زمان بخش اساسی باشندگان دهات را زحمتکشان که اعضای کمون بودند تشکیل میداد. تاجران و سودخوران، زحمتکشان را بیرحمانه مورد استثمار قرار میدادند.

پروسه تقسیم شدن مؤلدین آزاد به طبقات جریان داشت. آنعده اعضای کمون ها که مفلس شده بودند، مجبور شدن تا از زمینداران اطاعت نموده و به دهاقین وابسته به فیودال‌ها مبدل گردند، استثمار آنها بوسیلهٔ زمینداران از طریق اجاره صورت میگرفت. خلاصه گفته میتوانیم که مناسبات تولیدی فیودالی درافغانستان در قرون ۵ ـ ۷ میلادی بوجود آمده و تا حدودی گسترش یافت.

مناسبات تولیدی فیودالی در قرون ۷، ۸ و آغاز قرن نهم میلادی، زمانیکه عرب‌ها به افغانستان تجاوز نمودند، بیشتر توسعه و گسترش یافت. زمین‌های مناطق آبی کشور (بلخ، هریرود و سیستان) با تجاوز عرب‌ها به کشور عزیرما، مجدداً به سود تجاوزگران توزیع گردیده و بخشی از زمین‌های کمون‌ها هم تحت مالکیت دولت قرار گرفتند. درین زمان شکل جدید مالکیت برزمین بنام وقف که به مؤسسات مذهبی تعلق می‌گرفت، نیز بوجود آمد.

مالکیت کمون‌ها در مناطق کوهستانی کشور مانند گذشته پابرجا ماند، همچنان درین زمان طرفداران و هواخواهان عرب‌ها نیز، ملکیت‌های شانرا توانستند، حفظ نمایند، ولی با آنهم درآن زمان مالکیت دولتی، شکل اساسی مالکیت بر زمین بود.

در آغاز تسلط و تاخت و تازهای عرب‌ها، نیروهای مؤلده در کشور کاهش یافت زیرا این امر وضع اقتصاد کشور را ضعیف ساخت. عرب‌ها از شهروندان یکنوع مالیات زمین بنام خراج و مالیات سرانه بنام جزیه به سطح بلند اخذ می‌نمودند. (خراج یا مقاسمه، نوع مالیات زمین است که دولت‌های اسلامی از مسلمانان یا اجانب، تحت مقررات معین میگرفتند.) حصه بیشتری محصولات دهقانان به شکل رنت محصولاتی توسط استثمارگران، غصب میشد. به اساس پژوهشات باباجان غفوروف یکی از دانشمندان اتحاد شوروی وقت، استثمارگران نیم حاصلات زمین های للمی و ۱/۳ حصهٔ حاصلات زمین‌های آبی را غصب میکردند.

وضع و شرایط زندگی زحمتکشان در اثر ظلم و ستم بیش ازحد عرب‌ها روزتاروز خراب تر می‌گردید. این امر زحمتکشان را مجبور ساخت تا علیه استثمار گران به مبارزه برخیزند. طی قرون ۸ و ۹ میلادی خراسان، سوغد که شهری در سمرقند امروزی است و سیستان به مراکز مبارزه علیه تجاوزگران عرب مبدل گردید و قیام‌های که به رهبری ابومسلم خراسانی در خراسان در سال ۷۴۷ میلادی، قیام مُقَنع در سوغد در سال ۷۸۳ میلادی و قیام حمزه بن طارق در سیستان درسال ۷۹۸ میلادی بیانگر این ادعا است.[٤]

به اساس پژوهشات باستان شناسان و کتب خطی موجود، در قرن ۱۰ میلادی نیروهای مؤلده، درسکتور زراعت و پیشه وری به سرعت گسترش یافت. ازآنجائی که تعداد زیاد بندها و کانال‌های آب روی دریای هریرود و هلمند اعمار و از آن برای آبیاری استفاده می شد، مساحت زمین‌های آبی وسعت پیدا نمود. در مناطق

مختلف سیستان، هریرود، بلخ و همچنان در ایران و آسیای میانه اکثرأ از آسیای بادی و آبی استفاده میگردید. تقسیم اجتماعی کار در بخش زراعت توسعه و گسترش یافت. بخش حبوبات، باغداری و زراعت تخنیکی از قبیل پنبه، لبلبو و نیشکر به اندازه قابل ملاحظه رشد و انکشاف نمود.

در کشور تجارت به ویژه تجارت خارجی، تکامل یافت. گندم، میوه جات خشک، پنبه، لبلبو، پشم، پوست، نمد وغیره در دایرهٔ تبادله کالایی شامل بودند. تحقیقات تولیدی درمناطق مختلف کشور انجام میشد. طور مثال در سیستان و بلخ تولید حبوبات منجمله شالی کاری رشد نمود. در هرات انگور، پنبه و لبلبو، در بلخ نیشکر تولید میشد. مناطق جوزجان و بادغیس به پیشه مالداری بیشتر معروف بودند.

از پژوهشات انجام شدهٔ باستان شناسی برمیآید که دراثر رشد پیشهوری، تجارت گسترش یافت، در تخارستان، سیستان و هریرود پیشه وری به اندازه قابل ملاحظه رشد نمود، هرات منحیث مرکز تولید تکه ابریشمی و انواع وسایل فلزی مشهور گردید، غور در ساختن سلاح و سایر لوازم سربازی مشهور بود. محصولاتی که از بلخ به خارج صادر میشد شامل برنج، کُنجد، چارمغز، کشمش، روغن، محصولات که از آن رنگ استحصال میشد، انجیر، انار، صابون، سلفر، سرب، سرمه، خامک دوزی، البسه، چرم وغیره بودند. خلاصه تقسیم اجتماعی کار در بخش پیشهوری هم رشد فزاینده داشته، در تبادله معمولاً، محصولات کلالی، فلزی و نساجی نقش برازنده داشتند.

همچنان درین مرحله استخراج معادن هم رشد نموده، در کوهستان و جوزجان طلا، نقره، سرمه، آهن و مس، در تخارستان سرب، سلفر و دیگر فلزات، در بدخشان سنگهای قیمتی تولید میشد. معدن نقره در پنجشیر و سنگهای قیمتی بدخشان از شهرت بسزا برخوردار بود.

در عرصهٔ تجارت خارجی، افغانستان با کشورهای هندوستان، چین، آسیای میانه، ایران وسایر کشورها روابط داشت که این امر بیشتر ازهمه جهت مرفوع ساختن تقاضاهای فیودالها ازجمله تهیه وسایل آرایش و معیشت صورت میگرفت.

برعلاوه تجارت داخلی نیز به اساس تقسیم اجتماعی کار درین دوره گسترش یافت. شهرها درمناطق کابل، تخارستان، هریرود، سیستان، ایران و آسیای میانه وسیعاً

انکشاف نمودند. درین زمان آنعده از فیودال‌های که مشغول تجارت در شهرها بودند، موقف حاکم را اشغال کردند. همچنان در شهرها رباطهای پیشه‌وران نیز تشکیل گردید که از ساختار ویژه برخوردار بودند.

با آنکه درمورد مناطق کوهستانی افغانستان درین زمان معلومات زیادی موجود نیست، ولی از معلومات اندکی که در دسترس است، برمی آید، که مناسبات اجتماعی ـ اقتصادی حاکم درین مناطق با داشتن خصوصیات ویژهٔ خود نسبت به مناطق دیگر کشور متفاوت بود و مناسبات تولیدی فیودالی درین قسمت‌ها نهایت بطی رشد می نمود. یکعده ازمنابع تاریخی بیانگر آن اند که در قرون ۱۰ الی ۱۱ میلادی در شرق کشور دهقانان مسلح بوده و آزادی شانرا حفظ نموده بودند.

به اساس بررسی‌های باستان شناسان و معلومات موجود کتب خطی، در قرن ۷ الی ۱۱ میلادی، روند تکامل اجتماعی ـ اقتصادی در قسمت‌های مختلف افغانستان مشابه نبود. درمناطق زراعتی، مناسبات فیودالی به سرعت برقرار گردید، در حالی که در مناطق کوهستانی کشور مثلاً غور و کوه‌های سلیمان مناسبات کمونی طایفوی میان قبایل مالدار وجود داشته و مناسبات فیودالی درین مناطق بطی توسعه می یافت.

دولت غزنویان در افغانستان در نیمه دوم قرن ۱۰ روی کار آمد و آنها تقریباً یک قرن بر کشور حکمروایی نمودند. درین دوره ساختمان قصرها و مساجد انکشاف نمود ولی نیروهای مولده رشد لازم ننمود. شاهان غزنوی جهت تاخت و تازهای شان مالیاتی هنگفتی را از زحمتکشان بدست می آوردند. مالیات خراج را افزایش دادند، سیستم آبیاری با سقوط مواجه شده و بخش اعظم زمین‌های قابل کشت بدون استفاده باقی ماند. که این امر باعث گردید تا شرایط زندگی زحمتکشان خراب ترگردد.

شاهان در قرن ۱۲ و آغاز قرن ۱۳ میلادی، زمین را به نزدیکان و دوستان شان به شکل (اَقده) تحفه میدادند.

اقده دار، یعنی شخصی که زمین را طور تحفه بدست می آورد، در زمین خود از کار دهقانان تابع استفاده میکرد و حصه ای زیادی محصولات اضافی را به شکل

رنت محصولاتی غصب مینمود. اقده انعکاس دهندهٔ مناسبات کامل نظام فیودالی بشمار میرفت.

دوره تسلط مغل‌ها در تاریخ مردم آسیای میانه، افغانستان، ایران و کشورهای دیگر یکی از دوره های تاریک بشمار میرود درین زمان رشد نیروهای مولده فوق العاده کاهش یافت. طی حملات و هجوم مغل‌ها مناطق سر سبز بلخ، هریرود، کابل، پنجشیر، غور و سایر مناطق به خرابه‌ها تبدیل گردیده، باشنده‌گان آن قتل عام و پیشه‌وران این مناطق به شکل برده به مغلستان انتقال داده شدند. در شهرها و جاهای که اردوی چنگیز رسید همه را به ویرانه تبدیل نمود.

زحمتکشان شهرها و دهات تحت فشار مالیات که توسط تجاوزگران وضع شده بود، با مشکلات زیادی اقتصادی مواجه میشدند. اقده دادن زمین در زمان مغل‌ها هنوز هم رواج داشت. به اساس پژوهشات موجود تاریخی، در زمان تسلط مغل‌ها اشکال ذیل مالکیت بر زمین موجود بود:

- زمین‌های دولتی؛
- زمین‌های ملکی که مربوط به فیودال‌ها و سایر استثمارگر ان بودند.
- زمین‌های وقفی؛
- زمین‌های ملکی مولدین کوچک یا دهقانان.

باشنده‌گان آسیای میانه، افغانستان و ایران بعد از نیمه دوم قرن ۱۴ به دورهٔ جدید ظلم و استبداد فیودالی توسط تیمور گورگانی مشهور به تیمورلنگ و سلسله آن مواجه گردیدند.

تیمورلنگ کشتارهای وحشیانهٔ را که درین کشورها انجام داد، وی را به جلاد در جهان مشهور ساخت. درحقیقت عملی نمودن سیاست ترور عمومی، وسیلهٔ جهت نیرومند ساختن حاکمیت وی بالای مردم بود.

بعد از تسلط چنگیزی که یک و نیم قرن دوام داشت، در دوره تیموریان اقتصاد دوباره به رشد خود آغاز نمود. هرات و سمرقند منحیث مرکز دولت تیموریان شناخته میشد. زراعت، تجارت و پیشه وری درین زمان رشد نمود. هرات به مرکز بزرگ پیشه وری، علم و ادبیات تبدیل گردید. تولید محصولات برنجی، کلالی،

نساجی و زرگری درین شهر رواج یافت. هنر معماری به رشد قابل ملاحظه نایل گردید. تجارت خارجی نه تنها با کشورهای شرق، بلکه با تعدادی از کشورهای اروپایی هم برقرار گردید. مناسبات تولیدی فیودالی در دوره تیموریان درحیات اجتماعی و اقتصادی کاملاً مسلط گردید. مالکیت فیودالی برزمین و استثمار بیرحمانۀ دهقانان تابع، گسترش یافت.

درین مرحله درکنار استفاده از (اقده)، سورگل هم توسط شاهان استفاده میشد. تفاوت سورگل از اقده این بود که سورگل میراثی بوده و مالک آن اختیاردار تمام حقوق مالیاتی و جزا دادن اشخاص این منطقه شناخته میشد. درین دوره برعلاوۀ موجودیت زمین‌های وقفی، روحانیون مالک سورگل هم بودند. حجم مالیات و مقدار خراج در اخیر قرن ۱۵ افزایش یافت، این امر باعث تشدید استثمار بی‌رحمانۀ زحمتکشان گردید. تشدید استثمار باعث قیام‌ها و جنگ‌ها علیه استثمارگران می‌گردید. [٥]

دولت درانی‌ها در سال ۱۷۴۷ میلادی بوجود آمد. پیدایش این دولت نتیجۀ قانونمند رشد مناسبات فیودالی در کشور بود. بزرگان قبایل و اقوام که به فیودال‌ها تبدیل شده بودند، دراثر تشدید تضادهای طبقاتی می‌کوشیدند تا بخاطر نیرومند ساختن موقف شان و استثمار بی‌رحمانۀ افراد مفلس شدۀ قبایل و تابع کشور، از قدرت دولتی استفاده نمایند.

مناسبات فیودالی میان قبایل یکسان نبود. مثلا، در اخیر قرن ۱۸ بخش اعظم زمین‌های ولایت قندهار و نواحی همجوار آن در ملکیت فیودالان قبیلۀ درانی قرارگرفت و آنها از مردم غیرافغانی این منطقه مالیات میگرفتند. همچنان عدۀ زیادی از اعضای مفلس شده قبیله متذکره تابع فیودالان شدند و مجبور بودند به فیودال مالیات هنگفت بپردازند و همچنان کارهای زیادی را برای آنها انجام دهند.

درین مرحله در فعالیت‌های اقتصادی قبایل هم تفاوت وجود داشت. بخشی از قبایل به زراعت اشتغال داشتند و بخشی دیگر آنها به مالداری مصروف بوده و طرز زندگی کوچی را اختیار کردند.

انکشاف مناسبات پولی ـ کالایی باعث سرعت تقسیم بندی میان قبایل گردیده و مناسبات سودخوری این پروسه را انکشاف داد. فیودالان زمین‌های قبایل را غصب نموده و به مالکیت شان می افزودند.

قبایلی که درمناطق کوهستانی زیست می‌نمودند، کمتر به دایره تبادله دسترسی داشتند و توسعهٔ مناسبات فیودالی میان آنها بطی بود. اما با ظاهرشدن اساسات طایفوی (کمونی) میان این قبایل درقرن ۱۹ میلادی، زمین‌های عمومی دوباره ازسر توزیع شد.

در آغاز قرن ۱۹ به خصوص بعد از وفات احمدشاه درانی و پسرش تیمورشاه مبارزه بخاطر رسیدن به قدرت میان وارثین شاه، باعث ضعیف شدن اقتصاد کشورگردید و همزمان در خاک افغانستان چندین امیر بوجود آمد، که این امر در ضعیف ساختن افغانستان نقش اساسی ایفاء نمود. درین زمان فعالیت‌های استعماری انگلستان بیش از پیش وسعت یافت زیرا انگلیس‌ها میخواستند افغانستان را به مستعمرهٔ شان مبدل سازند. به همین منظور در قرن ۱۹ سه مرتبه بالای افغانستان حمله نمودند ولی آنها صرف توانستند سیاست خارجی افغانستان را تحت کنترول شان قرار دهند و به این ترتیب افغانستان به یک کشور نیمه مستعمره مبدل گردید.

خلاصه در قرن ۲۰ میلادی درافغانستان مناسبات فیودالی و بقایای مناسبات ماقبل فیودالی همزمان وجود داشت. ظلم و استبداد فیودالی بالای زحمتکشان روزتاروز افزایش می‌یافت و آنها علیه این ظلم و استبداد دست به قیام‌ها میزدند.

مرور کوتاه بر چگونگی اقتصاد افغانستان الی سال ۲۰۱۷ میلادی

افغانستان در آسیای مرکزی قرار داشته، از شمال با کشورهای تاجکستان، ازبکستان و ترکمنستان، از غرب با کشور ایران، در جنوب و شرق با پاکستان و در شمال شرقی با کشور چین هم‌سرحد می‌باشد که با داشتن این موقعیت جغرافیایی، همیشه از اهمیت استراتژیکی مهم برخوردار بوده است.

در زمان‌های قدیم سه تمدن بزرگی ایرانی، هندی و چینی عمدتاً از طریق افغانستان به یکدیگر وصل می‌گردید و سرزمین ما گذرگاه شبه قارهٔ هند به شمار می‌رفت، در قرن نوزدهم میلادی افغانستان به عنوان کشور حایل بین امپراتوری‌های استعماری انگلیس و روسیه اهمیت زیاد داشت.

موقعیت حساس ژئوپلیتیک افغانستان در حال حاضر هم از جانب کشورهای بزرگ اقتصادی بخاطر مقاصد سیاسی و اقتصادی شان استفاده می‌گردد.

از سال ۱۹۴۲ میلادی کارخانجات صنعتی، کم بیش در افغانستان پایه گذاری شد، اما رشد قابل توجه نداشت. به اساس آمارهای سال ۱۹۸۱ جمعاً ۲۴۱ کارخانه، موسسه و شرکت تولیدی صنعتی و نیمه صنعتی در کشور وجود داشت که در حال حاضر ۸۰ فیصد آنها از بین رفته و یا تعطیل گردیده است و اکنون تنها تعداد اندکی کارخانه‌های کوچک مثل صابون سازی، تولید پلاستیک، تولید روغن، تولید سمنت، پتو، نساجی، مطبعه و غیره وجود دارد.

سه دهه قبل، ترکیب مشاغل در افغانستان بدین صورت بود: کشاورزی ۳۸،۵۳ فیصد، صنعت ۲٤،۵ فیصد، خدمات ۳۸ فیصد. ولی در حال حاضر حدود ۴۰ فیصد کشور به مشاغل کاذب مشغول هستند (از جمله تولید و ترافیک موادمخدر).[٦]

طبق برخی آمار حدود ١٤٠٠٠٠ هکتار زمین قابل کشت در افغانستان، به منظور

کشت خشخاش استفاده می‌گردد. بر اساس آمار موجود، در افغانستان حدود ۷ میلیون‌هکتار زمین قابل کشت وجود دارد که از جمله تقریباً نصف آن مورد استفاده قرارگرفته است، زیرا به دلیل جنگ‌های متوالی و ویران شدن سیستم آبیاری، از بین رفتن جوی‌ها، نهرها، امکان کشت در همه آنها میسر نمی‌باشد.[۷]

در کنار زراعت، مالداری نیز از دیرزمان پایهٔ دوم اقتصاد افغانستان را تشکیل می‌دهد. مردم با پرورش گاو، گوسفند و بز به تأمین نیازهای اولیه خانواده‌های‌شان پرداخته و محصولات اضافی مالداری خود را در بازار عرضه می‌کنند. بر اساس آمار سال ۱۹۷۸ در تمام افغانستان بیش از چهارده میلیون گوسفند معمولی، چهار و نیم میلیون گوسفند قره قل، ۱۱۰۰۰۰۰گاو شیری و دونیم میلیون گاو غیرشیری وجود داشته است. اما در اثر جنگ‌های طولانی تعدادی زیاد از این حیوانات نابود شده اند. (فعلاً آمار دقیق و تاز ه در مورد وجود ندارد) و تعدادی از این حیوانات هم که باقی مانده بودند، د ر اثر هجوم طالبان به مناطق هزاره جات (جائیکه پرورشگاه عمدهٔ حیوانات بود.) از بین رفت. حدس زده می‌شود که در حال حاضر، یک بر پنجم مواشی سال ۱۹۷۸، در کشور وجود داشته باشد که نیازمندی بخش بسیار کمی از خانواده‌ها را تأمین می کند.[۸]

اقتصاد افغانستان در اثر جنگ‌های متمادی از هم پاشیده و به نابودی مواجه گردیده است. تا سال‌های ۱۹۹۲ اقتصاد افغانستان رشد نسبتاً تدریجی داشت؛ اما بین سال‌های ۱۹۹۵ الی ۲۰۰۱ اقتصاد کشور به رکود مواجه شد و کشور ما ازین ناحیه شدیداً صدمه دید و سبب فروپاشی عمیقی حیات اقتصادی شد. در نتیجه سرمایه دورانی و ارزش پول کشور به نسبت عدم پشتیبانی بانکی و از بین رفتن بخش زیاد سرمایهٔ ثابت از چرخش باز افتاد.

وضع ناهنجار اقتصادی سبب شد تا مرگ و میر اطفال بالا تر از ۶۰ فیصد، مرگ مادران در هنگام تولد نوزاد از هر چهار نفر به یکنفر کشانده شده و سطح بیکاری به حد نهائی خود برسد. به جزء تولیدات ناچیز زراعتی دیگر همه تولیدات توقف نمود. فقر، بی‌سوادی میان اطفال و جوانان، شیوع امراض، گرسنگی، عدم احترام به حقوق انسان و صدها مسایل دیگر که هر کدام گوشهٔ از جامعه را متأثر ساخت و باعث رنج و الم هموطنان گردید.

در سال ۲۰۱۰، عواید ناخالص کشور ما ٢٧،٣٦ میلیارد دالر بود که ۱۱۱مین

کشور در جهان محسوب می‌گردید. جهت اصلاح و بهبود کشاورزی، تعداد زیادی از سازمان‌های کشاورزی خارجی دهقانان را از طریق ادارهٔ انکشاف دهات همکاری نمودند. سازمان‌ها درنظر داشتند محصولات زراعتی افغانستان را از لحاظ کیفیت و کمیت ارتقا دهند تا بتواند از کشت کوکنار جلوگیری گردد.

به اساس ارقام موجود ۶۰ فیصد گندم مورد نیاز ما در کشور تولید می‌گردد. کشور ما وابسته و متکی به کمک‌های خارج بوده و در قطار کشورهای فقیر شمرده می‌شود. به اساس اظهارات مقامات دولتی درآمد سرانه کشور تقریباً ۸۰۰ تا ۹۰۰ دالر می‌باشد. ۸۰ فیصد نفوس مشغول کشاورزی و مالداری می‌باشد. ده فیصد نفوس مشغول کار صنعت می‌باشد. محصولات صنعتی کشور نساجی، چرم، بوت، لوازم پلاستیکی، ذغال سنگ، گاز، کوبالت، مس، صابون، صنایع دستی، فرنیچر و کود کیمیاوی می‌باشد.[۹]

اقلام عمدهٔ صادراتی افغانستان را قالین، میوه‌جات خشک، پوست قره قل و غیره تشکیل می‌دهد؛ اما آمار دقیق در مورد مقدار آنها وجود ندارد. به اساس اظهارات وزارت اقتصاد افغانستان، صادرات کشور افزایش یافته است. که آگاهان امور درین مورد شک و تردید دارند. بجز گندم که حدود ۶۰ فیصد از داخل کشور تأمین و دیگر تمام اقلام مورد نیاز مردم عمدتاً از کشورهای چین، ایران و پاکستان وارد می‌شود.

صادرات عمدهٔ افغانستان به کشورهای امریکا، هند، پاکستان و فرانسه می‌باشد. یک برسه (۱/۳) حصه عواید صادراتی از درک فروش محصولات کوکنار (موادمخدر) بدست می‌آید. محصولات زراعتی و احجار قیمتی و نیمه قیمتی، پنبه، صنایع دستی، نباتات طبی، پشم، پوست، روده، ذغال سنگ و کبالت از صادرات مهم کشور ما بشمار می‌رود.

صادرات کشور در سال ۲۰۰۹ مبلغ ۵۴۷ میلیون دالر بوده که مقام ۱۶۴مین در جهان محسوب میشد. صادرات سال ۲۰۰۸ مبلغ ٦۰۳میلیون دالر بود که این رقم بدون درنظر داشت صادرات غیرقانونی یعنی کوکنار و حشیش می‌باشد.

بر اساس گزارش اداره احصائیه مرکزی افغانستان، صادرات افغانستان در سال ۲۰۱۳ به ارزش تقریبی ۴۲۰ میلیون دالر امریکایی می‌رسید که در سال ۲۰۱۵

به ۵۷۰ میلیون دالر امریکایی رسید.

واردات افغانستان در سال ۲۰۰۸ بالغ بر ۸،۲۷ میلیارد دالر بود و به طورعمده منسوجات، محصولات نفتی، ماشین‌آلات و دیگر کالاهای سرمایه، مواد ساختمانی و مواد غذائی می‌باشد. واردات از کشورهای روسیه، امریکا، هند، چین، جاپان، کوریای جنوبی، آلمان و پاکستان صورت می‌گیرد. در مقایسه با کشورهای جهان ۱۱۰مین کشور می‌باشد.

در سال ۲۰۱۶ سطح واردات افغانستان ۵۰ فیصد کاهش یافته است. چنانچه در سال ۲۰۱۵ واردات کشور به ۴۰۰ میلیون دالر می‌رسید، اما در سال ۲۰۱۷ این رقم به ۲۰۰ میلیون دالر کاهش یافته است. علت عمدهٔ کاهش واردات را سطح پایین تقاضا در بازار عنوان می‌کنند.[۱۰]

فعلاً قروض دولت افغانستان بالغ بر ۱۲۳۲ میلیارد دالر می‌گردد و از مجموع قروض خارجی کشور بین سال‌های ۱۳۸۱ ـ ۱۳۹۱ هـ . ش مبلغ ۷۸، ۱۲۳۸۱ میلیار دالر از طرف کشورهای کمک کننده معافیت حاصل نموده است.

به اساس اعلان ریاست جمهوری افغانستان تولید ناخالص داخلی افغانستان که در سال ۲۰۰۲، یک سال بعد از سقوط گروه طالبان، به ۱۹۰ دالر می‌رسید، در سال ۲۰۱۵ به ۶۲۰ دالر افزایش یافته است.

هم چنان رشد تولید ناخالص داخلی افغانستان در سال ۲۰۱٤ میلادی ۱،۳ فیصد اعلام شده که قرار است در سال ۲۰۱۸ میلادی (۱۳۹۷) به ۳،٦ فیصد برسد.

تولید ناخالص داخلی کشور در سال ۲۰۰۶ میلادی ۰۶،۷ میلیارد دالر اعلام شده بود و در سال ۲۰۱۵ میلادی این رقم به ۳۴،۲۰ میلیارد دالر رسیده است.

وزارت مالیه افغانستان قبلاً اعلام کرده بود که افغانستان به صندوق بین‌المللی پول تعهد سپرده که الی اخیر سال مالی (۱۳۹۶) عواید داخلی را به حدود ۱۱۴ میلیارد افغانی (معادل ۷۵،۱ میلیارد دالر) افزایش دهد، ولی دولت موفق شده که تنها ۶ فیصد بیشتر از تعهد خود به این نهاد مالیات جمع‌آوری کند.

ریاست جمهوری افغانستان این رقم را ۳۱۵ میلیون دالر بیشتر نسبت به تعهد داده شده به صندوق بین‌المللی پول اعلام کرده است.

عواید داخلی افغانستان در سال ۲۰۰۲ میلادی ۴۲۵ میلیون دالر بوده که در سال ۲۰۱۵ میلادی به ۹،۱ میلیارد دالر افزایش یافته است.[۱۱]

وزارت مالیه افغانستان اظهار می‌دارد که درآمد داخلی در سال ۲۰۱٦ نسبت به سال‌های گذشته افزایش یافته، اما مسئولان سازمان صلح، دموکراسی و برابری معتقد اند که درآمد داخلی افغانستان طورلازم افزایش نیافته و هنوز ۶۳ فیصد بودجهٔ ملی کشور متکی به کمک‌های بین‌المللی است.

پارلمان افغانستان بودجهٔ مالی سال مالی ۲۰۱۷ (۱۳۹۶) را با اکثریت آرا تصویب کرد. بودجهٔ سال مالی ۲۰۱۷ بیش از ۴۲۹ میلیارد افغانی بوده که ۲۶۸ میلیارد افغانی آن را بودجه عادی و ۱۶۱ میلیارد افغانی آن را بودجهٔ انکشافی تشکیل می‌دهد.[۱۲] سال مالی افغانستان از اول ماه جدی آغاز و آخر ماه قوس سال بعد پایان می‌یابد.

در طی دو دههٔ اخیر دولت افغانستان نتوانست اراضی زراعتی، تأسیسات کشاورزی و صنعتی، سدهای مولد برق را در کشور توسعه دهد تا بودجه عادی خود را خود تمویل نماید.

به اساس آخرین ارقام دست داشته در سال ۲۰۱٦، نه میلیون شهروند افغانستان نیازمند کمک‌های بشری بوده اند که این رقم ۱۳ فیصد افزایش را نشان می‌دهد. برعلاوه طی همین سال ۴۰ فیصد هموطنان ما به خدمات صحی دسترسی ندارند، ۲ میلیون تن مصئونیت غذایی ندارند، یک میلیون طفل به سوء تغذی مبتلا اند. به اساس اظهارات دولت ۵۵۰ میلیون دالر ضرورت دارند تا این پرابلم را حل نمایند.

در سال ۲۰۱٦ در اثر ناامنی ۶۲۳ هزار نفر در داخل کشور بی‌جا شده اند و ۶ میلیون نفر از ایران و پاکستان دوباره بوطن باز گشته اند.

به اساس پیشبینی دولت در سال ۲۰۱۷ به تعداد ۴۵۰ هزار نفر دیگر هم در داخل وطن بی‌جا خواهند شد و یک میلیون تن دیگر از کشورهای پاکستان و ایران بازگشت خواهند نمود.

در سال ۲۰۱۶ تلفات ناشی از انفجارات و ماین‌های زمینی، ۸۴ فیصد را اطفال تشکیل میداد. برعلاوه ۵۰ فیصد از اطفال کشور ما به نبود آموزش مواجه اند.

حدس زده می‌شود که در سال ۲۰۱۷، در حدود ۶۰۰ هزار طفل به حالت اضطراری مواجه خواهند شد.[۱۳]

متأسفانه حکومت درین مدت طولانی نتوانست سیاست‌های معقول و دقیق اقتصادی را در پیش بگیرد و امنیت و ثبات افغانستان را تأمین نماید، از لحاظ سیاسی زمینه را برای سرمایه گذاری‌های خارجی مساعد سازد و هم چنان زیربناهای اقتصادی مخصوصاً انرژی برق، آب و زمین را حل کند. این امر باعث گردیده است تا بر اقتصاد کشور صدمهٔ بزرگ وارد گردیده و اقتصاد کشور را شدیداً متأثر سازد.

در سال ۲۰۱۶ از ۱۵ میلیون نیروی مساعد به کار، ٤۰ فیصد آنها بیکار بوده و ۵۳ فیصد نفوس کشور زیر خط فقر زندگی می کرد. تقریباً ۳۵ فیصد نفوس کشور ما از نداشتن نان، مسکن، برق، آب آشامیدنی و خدمات صحی رنج می‌بردند.[۱٤]

به نظر من وقت آن رسیده است که دولت دست از مصروفیت‌های کاذب برای ماندن در اریکهٔ قدرت دست کشیده به حال کشور و مردم رنجدیده و بلاکشیدهٔ ما از طریق تعیین اشخاص با کفایت و کاردان در تمامی بخش‌ها بخصوص در بخش اقتصادی و ترتیب و تطبیق یک پلان کاری مفید مطابق شرایط کشور دست بکار شده و از رنج و الم مردم بکاهد.

علل عقب‌ماندگی اقتصادی کشورها از جمله افغانستان

موضوع چگونگی "علل عقب ماندگی" کشورهای عقب نگهداشته شده از مسایل مبرم و بحث‌های بسیار جدی می‌باشد. این موضوع تنها به وضع نابسامان کشور ما ارتباط نمی‌گیرد، بلکه اکثریت کشورهای عقب‌مانده و بحران‌زده درگیر چنین بحثی می‌باشند. دیدگاه‌های بسیار مختلف درین باره وجود دارد. از جانب دیگر بحث عقب‌ماندگی اقتصادی یا (به اصطلاح امروزی) عدم توسعه، یک بحث کاملاً جدی، بنیادی و پیچیده است. بنابراین مسئله عقب‌ماندگی و یا عدم توسعه کشورهای عقب نگهداشته شده، در قدم اول مسئله تاریخی می باشد؛ دوم اینکه محدود به کشور و منطقهٔ خاص نمی‌گردد؛ سوم اینکه این موضوع پیچیده بوده و با انگشت نهادن بر یک یا چند نکته و عامل نمی‌توان آنرا محدود ساخت؛ چهارم اینکه به تناسب موقعیت منطقوی و وضعیت اقتصادی ـ اجتماعی داخلی ویژه گی‌های عقب‌ماندگی هم در تناوب می‌باشند.

عدهٔ از اقتصاددانان علل عقب‌ماندگی کشورها را در کمبود منابع طبیعی، عدم موجودیت سرمایه و پس‌انداز کافی می‌پندارند. حقیقتاً منابع طبیعی و در دسترس بودن سرمایه در توسعهٔ اقتصادی مؤثر است. اما نکتهٔ قابل توجه این است که کشورهای افریقائی، امریکای جنوبی، امریکای لاتین و آسیا از نظر منابع طبیعی و ذخایر زیرزمینی ثروتمند اند. مثلاً ذخایر عظیم نفت و گاز شرق میانه یا منابع عظیم مس و سرب در امریکای لاتین و امریکای جنوبی و ذخایر قابل توجه نقره، طلا و نیروی هیدرولیک در افریقا را میتوان نام برد.

تقریباً یک برسه از منابع آهن و مس جهان، یک بردهم از منابع نفت جهان، سرب، قلعی، یک برششم حصه از منابع نیکل و مگنزیم و بیشتر از پنجم حصه از منابع بوکیست جهان در امریکای جنوبی است و یا ذخایر عظیم نفت و گاز در شرق میانه و نیروی بالقوه هیدرولیک در افریقا (که ٤٠ الی ٥٠ فیصد نیروی بالقوه و آب جهان را دربر می‌گیرد) قرار دارد. البته تعدادی از این کشورها در آب و هوای گرم استوائی، سرد قطبی، دور از دسترس به دریا یا برعکس جزیره‌های دورافتاده

بوده و یا دارای صحرای خشک و غیرقابل کشت و مناطق کوهستانی صعب‌العبور هستند که در پیشرفت اقتصادی آنان تأثیر منفی بجا گذاشته است.

برعلاوه تعدادی از دانشمندان رشد غیرعادی نفوس، محدودیت نیروی انسانی ماهر و کمبود امکانات مالی و سرمایه را از علل عقب‌ماندگی کشورهای در حال رشد می‌شمارند. البته آنچه مهم است و به آن توجه کرد، تقسیم جهان معاصر به کشورهای صنعتی و رشد نیافته، توزیع نابرابر منابع طبیعی و تراکم جمعیت بالا به اساس خواست طبیعت نبوده و از سوی دیگر پارهٔ از عوامل محدود کنندهٔ فوق مانند کمبود سرمایه، کمبود نیروی انسان متخصص و ماهر بیشتر آثار و علایم توسعه نیافتگی اند.

برعلاوه پیشرفت علم و تکنالوژی نیز کم و بیش به تناسب منابع طبیعی در رشد و توسعهٔ اقتصادی نقش دارند؛ زیرا تکنالوژی پیشرفته می‌تواند خود به تنهایی ایجاد برتری نسبی برای کشورها گردد. طور مثال جاپان، کوریا و سنگاپور که فاقد منابع طبیعی کافی اند؛ اما توانسته اند از نظر صنعتی به دست‌آوردهای مهم و قابل ملاحظه نایل شوند در حالی که کشورهای مانند ارجنتاین، ایران و افغانستان با وجود داشتن منابع غنی و سرشار طبیعی منحیث کشورهای روبه انکشاف و یا عقب نگهداشته شده به شمارمی آیند. ازین رو تقسیم جهان معاصر به کشورهای توسعه یافته، در حال توسعه و عقب‌مانده یا هرعنوان دیگری که به کار ببریم مطابق خواست طبیعت نبوده است.

هرگاه در موردعلل عمدهٔ عدم پیشرفت اقتصادی کشور ما فکرکنیم اولین پرسشی که در ذهن ما خطورمی‌کند این است که آیا عقب‌ماندگی افغانستان عامل داخلی دارد و یا خارجی؟ آیا دست‌ها و قدرت‌های بیرون از کشور، با ایجاد جنگ و بحران نگذاشته اند که کشور ما ترقی نماید و به این روز مصیبت‌بار مبتلا گردد یا اینکه بی کفایتی و عدم درایت حکومت‌ها و زمامداران کشور سبب گردید که افغانستان از تمدن و ترقی عقب بماند؟ یا اینکه جامعه و مردم آمادگی و استعداد پذیرش تحول و تغییرات جدید را نداشتند؟

درین ارتباط نظریات و دیدگاه‌های مختلف وجود دارد که از مجموع این دیدگاه‌ها دو نظرعمده است:

۱. عدهٔ بدین باور اند که عامل عقب‌ماندگی کشور، قدرت‌های استعماری و خارجی هستند. آنها نمی‌خواهند و نمی‌گذارند که افغانستان ترقی و پیشرفت نماید. قدرت‌های استعماری با پاشیدن تخم نفاق و تفرقه و ایجاد جنگ‌های مختلف سبب گردیده که مردم ما گرفتار بحران‌های فزایندهٔ گردند. حتی استعمارگران کوشیدند که با تحمیل زمامداران و حاکمان دست نشانده، مزدور و بیگانه پرور مردم و کشور را از هر جهت در فقر و انزوا و بیچارگی نگهدارند.

۲. دیدگاه دیگر، برخلاف نظر اول معتقد اند که عامل عقب‌ماندگی کشور بی کفایتی و خودکامگی زمامداران خودسر بوده، حاکمان ضدمردمی که دانش و استعداد لازم برای اداره کشور نداشتند، با شیوه‌های غیرمردمی و بدور از تمدن سبب گردید که کشور اینگونه در دام فقر و عقب‌ماندگی و در نهایت در کام بحران‌های مختلف‌النوع فرو رود. از جانب دیگر همین زمامداران ضد مردمی بخاطر بقای قدرت و حاکمیت خویش به نیروی بیرونی متکی بوده که این عامل سبب گردید پای نیروهای خارجی به درون کشور باز شود و آنها برنامه‌های شان را مطابق خواست شان مرحله به مرحله به اجرا بگذارند. در نهایت همه این عوامل دست بدست هم داده موجب عقب ماندگی، محرومیت و بحران در کشور گردید.

عوامل و علل عقب‌ماندگی اقتصادی افغانستان را در نکات ذیل بیشتر میتوان دریافت:

- رهبری ضعیف دولت، افرادی که در راس قدرت قرار دارند، افراد دلسوز و خدمتگار حقیقی کشور نبوده آنها خود غرق در فساد به اشکال مختلف اند.

- سوءاستفاده از منابع غنی و سرشار زیرزمینی کشور ما که تا دو دههٔ قبل اکثریت آنها بنابرعلل و معاذیری مختلف دست نخورده و یا مورد استفاده قرار نگرفته بود در مدت چند دههٔ اخیر بعضی ازین منابع به تاراج رفته و به شکل غیرقانونی بوسیله افراد و یا گروه‌های خائن به وطن از کشور خارج گردیده اند طور مثال، معادن احجار قیمتی، اورانیوم و غیره.

- عدم موجودیت پلان‌های دقیق و منظم اقتصادی که با شرایط موجود کشور مطابقت داشته باشد.

ـ اقتصاد کشور از حالت تولیدی به شکل مصرفی تبدیل گردیده است زیرا توقف تولیدات در یک جامعه، در حقیقت مواجه شدن آن جامعه به نابودی است. این امر در افغانستان باعث بیکاری، فقر، مهاجرت‌های جبری و هزاران مصیبت دیگر گردیده است.

ـ وجود اقتصاد ضعیف و فساد اداری باعث فروپاشی و خراب ساختن سیستم تعلیم و تربیه وآموزش گردیده است. طور مثال بودجه که به منظور تعلیم و آموزش اولاد وطن اختصاص داده شده بود در اثر جابجا نمودن افراد خائن و غرق در فساد تحت نام مکاتب و معلمین خیالی حیف و میل گردید.

ـ کشور غرق در قروض گردیده است که استفاده ازین قروض به شیوۀ منطقی و پلان شده صورت نگرفته است.

ـ سکتورهای دولتی که توسط رژیم‌های قبلی اساسگذاری و انکشاف داده شده بود، حداعظم از میان برداشته شد و جای آنرا سیستم بازار آزاد گرفت. به همین ترتیب ورود کالاهای بدون کیفیت اقتصاد کشور را بیشتر از پیش خرابتر گردانید.

ـ قیمت اجناس روز بروز افزایش یافت، فساد اداری، رشوه و هزاران پرابلم بالای وضع اقتصادی کشور تأثیر سوء بجا گذاشت.

ـ جنگ‌های خانمانسوز که از سال‌ها بدینسو دامنگیر کشور ما گردیده است.

ـ ناامنی و عدم ثبات امنیتی و سیاسی باعث کاهش سرمایه گذاری در کشور شده است. سرمایه گذاران داخلی و خارجی اظهار میدارند به خاطر مبهم بودن آینده سیاسی و امنیتی افغانستان نمی‌توانند با اطمینان سرمایه گذاری کنند.

باید تذکر داد که ما معادن کافی و امکانات مساعد برای زراعت داریم، اما همه چیز وابسته به رهبری سالم است. زعیم کشور باید مدیریت درستی داشته باشد. ما معادن وافر از قبیل نفت و گاز، لاجورد، مس و حتی اورانیوم داریم که اکثر کشورها آنرا ندارند، ما معدن لیتیوم داریم که فعلاً یکی از فلزات مهم در جهان دیجیتالی بشمار میرود. از لیتیوم در تولید باطری و دیگر قطعات دستگاه‌های الکترونیک استفاده می‌شود. با در نظرداشت نیازمندی جهان به معادن کشور ما،

بزرگترین قدرت‌ها خواستار داشتن روابط اقتصادی طویل‌المدت با کشور ما خواهند گردید.

یک سخنگوی وزارت مالیه افغانستان اظهار می‌دارد که هنوز در قسمت عایدات و مصارف در کشور ما توازن وجود ندارد. در حال حاضر افغانستان ۹۰ فیصد واردات و تنها ۵ تا ۱۰ فیصد صادرات دارد و این امر باعث برهم خوردن توازن مالی گردیده است.

به هر حالت وزارت مالیه افغانستان معتقد است که قرار نیست افغانستان به کلی تنها رها شود. در کنفرانس‌های متعدد جهانی تعهد شده که به کشور ما برای چندسال دیگر نیز کمک‌های صورت بگیرد: «براساس تعهدات کنفرانس توکیو تا سال ۲۰۱۶ میلادی ۱۶ میلیارد دالر به افغانستان باید کمک صورت میگرفت و خوشبختانه فیصدی مصرف کمک‌های جامعهٔ جهانی از طریق بودجه دولت به ۴۵ فیصد رسیده است».

قرار است که بعد از این ۵۰ فیصد کمک‌های جامعهٔ جهانی از طریق بودجه حکومت افغانستان به مصرف برسد. قبلاً کمک‌های جامعهٔ جهانی مستقیماً از سوی نهادهای خارجی به مصرف می رسیدند.

طوری که دیده می‌شود وزارت مالیه بدون اینکه زحمتی بخود دهد و راه‌های اساسی را بخاطر بیرون رفت کشور ازین بدبختی جستجو نماید باز هم امیدوار به کمک‌های خارجی بوده و به آن اتکاء می‌کند.

وزارت مالیه افغانستان به خاطر رفع نگرانی‌های که در مورد آینده اقتصادی کشور وجود دارد طرح حمایت از سرمایه گذاری را نیز به اجرا گذاشته است. بر اساس این طرح سرمایه گذاران داخلی و خارجی که قبل از سال ۲۰۱۵ بیش از ۵۰۰ میلیون دالر در افغانستان سرمایه گذاری نموده اند ۱۰ سال از پرداخت مالیات معاف می‌شوند، برای‌شان در شهرک‌های صنعتی زمین داده شده و انرژی مورد نیاز شان به قیمت دولتی تأمین گردیده است.

وزارت صنایع و پترولیم افغانستان نیز با درنظر داشت همین موضوع از سرمایه گذاران کوچک داخلی خواسته است تا جمع شوند و در گروه‌های کوچک و بزرگ

سرمایه‌های شان را یکجا کرده و در سکتورهای مختلف از جمله صنعت تولید انرژی سرمایه گذاری کنند.

فساد اداری یکی از موانع بسیار جدی در برابر توسعه و انکشاف اقتصادی افغانستان در طی سال‌های گذشته بوده است که سبب از دست رفتن فرصت‌ها و منابع هنگفت مالی گردیده است. ملیون‌ها دالرچه از کمک‌های خارجی و چه از مجرای عواید داخلی بجای اینکه در خزانهٔ دولت ریخته شود و از این طریق در بخش‌های عمده زیربنایی و کارهای بنیادی مصرف شود، در اثر فساد گستردهٔ اداری حیف و میل شده و مقدار زیاد آن بشکل غیرقانونی دوباره از کشور خارج گردیده است.

اگر دولت افغانستان از تجربه سال‌های گذشته خود استفاده کند و در بارهٔ مسئولیت‌های بسیار سنگینی که متوجه شان می‌باشد تأمل کند، یک اقدام قاطع در راستای مبارزه با فساد انجام دهد سبب افزایش چشمگیری در عواید ملی و هم چنان قدم نهادن در راستای اصلاحات و حکومت‌داری خوب می‌گردد که همواره خواست جامعهٔ جهانی و مردم افغانستان، از دولت بوده است.

افغانستان دارای معادن سرشار و منابع طبیعی به ارزش ملیون‌ها دالر می‌باشد که تا حال از آنها استفادهٔ معقول صورت نگرفته است. هم اکنون بعضی از این معادن در اختیار زورمندان قرار دارند که بشکل غیرقانونی و غیرفنی از آن استفاده می‌گردد. اگر دولت افغانستان بتواند جلو این خودسری‌ها را بگیرد و زمینه را برای استفاده درست از این منابع هموار سازد در درازمدت میتوان تمام مشکلات اقتصادی را از عواید این منابع مرفوع سازد.

افغانستان با داشتن آب وهوا و اقلیم بسیار خوب، محل بسیار مناسب برای کشاورزی و دامداری می‌باشد، اما متأسفانه در این بخش حیاتی توجه لازم صورت نگرفته است. نحوه بهره برداری و استفاده از زمین‌ها و منابع آبی و هم چنان روش‌های کشت و جمع‌آوری حاصلات بشکل بسیار قدیمی و کلاسیک توسط دهقانان صورت می‌گیرد که این امر سبب حاصلات بسیار ناچیز از بخش کشاورزی می‌گردد.

در حدود ۶۰ فیصد نیروی کار افغانستان در بخش کشاورزی مصروف بوده، اما

متأسفانه به دلیل عدم استفاده درست از منابع و عدم دسترسی دهقانان به آگاهی‌های لازم و ضروری کشاورزی، عدم دسترسی به منابع تمویل و حمایت از دهاقین و در نهایت عدم دسترسی به تکنالوژی لازم حاصلات این بخش را بسیار ناچیز ساخته است که حتی نیازمندی‌های خود مردم کشور ما را برآورده ساخته نمی‌تواند، بر اساس گزارش بانک جهانی، سهم کشاورزی در مجموع تولیدات ناخالص داخلی افغانستان تقریباً ۳۰ فیصد در سال‌های اخیربوده است که فوق‌العاده سهم ناچیزمی‌باشد.

اگر دولت در بخش کشاورزی توجه لازم نماید، زمین‌های بکر و بایر را میان دهقانان کشور توزیع نماید، برنامه‌های آموزشی لازم را برای ارتقای سطح آگاهی دهاقین و نحوه استفاده درست از منابع و تکنالوژی فراهم سازد و هم چنان منابع لازم و تکنالوژی مناسب در اختیار دهاقین قرار دهد؛ نه تنها در مدت بسیار کوتاه تمام نیازمندی‌های افغانستان مرفوع شده بلکه می‌تواند صادرات هم داشته باشد.

از نظر موقعیت ژئوپولیتیک افغانستان از اهمیت خاص برخوردار است که کشورهای آسیای میانه را با کشورهای آسیای جنوبی وصل می‌سازد، این موقعیت افغانستان کشور ما را به نقطهٔ استراتژیک تجاری تبدیل کرده است در صورتی که افغانستان بتواند از این موقعیت خود بصورت درست استفاده کند در مدت زمان کوتاه افغانستان به مرکز بزرگ تجارتی تبدیل خواهد شد که سالانه ملیون‌ها دالر عاید نصیب کشور ما خواهد گردید.

بیکاري از عمده‌ترین مشکلات مردم افغانستان در سال‌های اخیر بوده است. اما حکومت "وحدت ملي" درین زمینه نتوانست راه حل مناسب بیابد. بسیاري از جوانان تحصیل کرده و شهروندان عادي افغانستان به دلیل نبود زمینهٔ کار و وخیم شدن وضعیت اقتصادي، کشور را ترک کردند و به کشورهاي اروپایي مهاجر شدند.

ایجاد زمینه‌های کار باید یکي از اولویت‌هاي اصلي حکومت در سال ۲۰۱۷ می‌بود. به اساس بعضی ارقام که در سال ۲۰۱٦ میلادي نشر شد، تقریباً ۴۰ فیصد از افراد واجد شرایط کار در کشور، بیکار بوده و زمینهٔ کار و کسب براي شان فراهم نیست. حکومت مسئولیت دارد تا با به راه اندازي پروژه‌هاي انکشافي و

سایر برنامه‌ها، زمینهٔ کاریابی برای هموطنان و جوانان تحصیل کرده را فراهم سازد و آنهای را که از اثر بیکاري تحت فشار اقتصادي و روحي قرار دارند، نجات دهد.

به اساس گذارش سیگار یا اداره بازرسی امریکا در امورافغانستان، موجودیت نواقص جدی در زیربنای حمل و نقل افغانستان تأثیر منفی بر توسعهٔ اقتصادی کشور ما گذاشته است.

هم چنان درین گزارش اشاره گردیده است که: امریکا از آغاز الی اخیر سال ۲۰۱۶ میلادی ۲،۲ میلیارد دالر یعنی سالانه پنج میلیون دالر در بخش نگهداری و مراقبت از راه‌های افغانستان مصرف نموده است. به ادعای مؤسسه سیگار، وجود مشکلات فراوان در زیربناهای حمل و نقل، تجارت داخلی، راه‌های بین‌المللی، کشاورزی و خدمات، رشد اقتصادی افغانستان را متأثر ساخته است.

همچنین درین گزارش آمده است: با وجود مصرف حدود ۶،۷ میلیارد دالر در بخش مبارزه با موادمخدر در افغانستان، سطح تولید موادمخدر در کشور روز به روز افزایش یافته است. بر اساس این گزارش، تولید موادمخدر در افغانستان باعث فساد در دولت، تقویت تروریسم و فراهم شدن منابع مالی برای طالبان شده است.

این گزارش مؤسسه سیگار در حالی منتشر می‌شود که چندی پیش «مبارز راشدی» از اعضای مجلس سنای افغانستان کمک های کشورهای خارجی در امر مبارزه با موادمخدر در ۱۳ سال گذشته را ناکافی توصیف کرد.

مبارز راشدی افزود: کشورهای خارجی در ۱۳ سال گذشته، ۷،۵ میلیارد دالر برای مبارزه با موادمخدر افغانستان پرداخت کرد در حالی که سطح سود این ماده افیونی ۷۰ تا ۸۰ میلیارد دالر بوده است.[۱۵]

پس شاخص‌های روشن عقب‌ماندگی یا توسعه نیافتگی و ناپایداری را باید واضح سازیم؛ زیرا روشن شدن این موضوع به ما کمک خواهد کرد که علل و عوامل آن را آسانتر دریابیم.

شاخص‌های عمدهٔ عقب‌ماندگی و یا ناپایداری اجتماعی و سیاسی کشور عبارتند از: فقدان حاکمیت ملی (دولت باکفایت)، عدم برخورداری از یک نظام سیاسی مشروع

و با ثبات، گستردگی بی‌سوادی در جامعه، عمده بودن مرزبندی‌های قومی و زبانی تا مرحله تضاد، فراهم نبودن مشارکت همگانی و همه جانبه در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اداری، ضعیف بودن حضور و نقش سازمان‌های اجتماعی و فرهنگی، ضعف ثبات و استقلال سیاسي کشور، دخالت یک تعداد کشورهای بیگانه، اتکاء کامل به کمک و حمایت خارجی از دیرزمان تا کنون در همه زمینه‌ها، فساد گسترده و عمیق اداری در قالب قوم سالاری و خویشاوند سالاری و روابط شخصی، ضعیف بودن روحیه تفاهم ملی و عدم روحیه وحدت ملي، وابستگي یک جانبه به تولیدات زراعتی سنتی و عدم انکشاف در عرصه‌های صنعت، عدم تحرك و پویایی اجتماعي، نبود سرمایه کافی و عدم اهتمام سرمایه گذاری جدی برای رشد اقتصاد کشور توسط بخش خصوصی یا دولتی، نبود شرایط مساعد براي سرمایه گذاري خارجي، عدم توجه و عدم حمایت دولت از صنایع و تولیدات داخلي، فقدان زیربناهای اساسی تحقیقاتی، اقتصادی، فرهنگی و عدم علاقمندی نسبت به آنها، کشت و قاچاق موادمخدر و غیره.

برعلاوه باید تذکر داد جنگ در این مدت جزء از زندگی مردم بوده و صلح نیز به عنوان راه حل نهایی که همیشه برای رسیدن به آن تلاش شده است. به همان اندازه که جنگ طولانی بوده تلاش‌ها برای صلح نیز قدامت دارد. اما هیچ یک به سرانجامی نرسیده است زیرا راه‌های نادرست بخاطر جستجوی استقرار صلح در کشور ما پیش گرفته شده است. ائتلاف با افرادی که دست شان به خون مردم آغشته و بنام قاتلین خون آشام معروف اند، راه اساسی برقراری صلح نیست بلکه امکان دارد که کشور بیشتر و عمیقتر به بحران مواجه گردد.

راه حل خروج از بحران افغانستان را باید در علل و عواملی جستجو کرد که این بحران را به وجود آورده اند. برای یافتن علل بحران افغانستان معمولاً بسیاری از افراد راه مبالغه و زیاده روی را در پیش گرفته اند. نقش کشورهای همسایه، بخصوص پاکستان، در بحران افغانستان تنها یک بخشی از عوامل اصلی ادامه جنگ و ناامنی در افغانستان به شمار می‌رود که البته باید به دقت بررسی شده و برای حل آن گام‌های اساسی برداشته شود.

عوامل خارجی همیشه به کمک و تکیه بر عوامل داخلی توانسته اند در یک کشور بحران ایجاد نمایند. عوامل بحران‌زای داخل کشور زمینهٔ بوده تا با کمک عوامل

خارجی بر ادامهٔ بحران بیافزایند. کشورهای بزرگ و دارای نقش در اعمال فشار بر کشورهای همسایه، می‌توانند به عنوان عامل تأثیر گزار در حل بحران افغانستان کمک نمایند. همان گونه که سازمان‌های بین‌المللی و جامعهٔ جهانی نیز می‌تواند از نقش خود در اعمال فشار بر کشورهای همسایه استفاده نموده و در حل بحران افغانستان عمل نمایند.

کشورهای خارجی طی سال‌های گذشته و بعد از سقوط حکومت طالبان، در حالی که در کنار افغانستان قرار داشتند، به دنبال منافع و مصالح خود نیز بوده اند. که در بعضی موارد با عمل و اظهارات رسمی شان متناقض بوده است. و انتظاری که دولت و مردم افغانستان از آنها داشتند برآورده نشده است برعلاوه حکومت افغانستان نیز نتوانسته است تا در یک راهبرد جامع و اساسی سیاست منسجم و واحدی را در قبال کشورهای دیگر به اجرا درآورد.

در نهایت باید گفت که راه حل بحران افغانستان نه تنها ریشه در خارج از کشور دارد و نه محصور در عوامل داخلی است. حکومت افغانستان باید همان اندازه که به اعمال فشارهای بین‌المللی برای رفع عوامل خارجی می‌کوشند، باید برای از میان بردن عوامل بحران در داخل کشور هم بایست تلاش نمایند.

بنابر این تا هنگامی که چنین چالش‌های فرا راه ما وجود داشته باشد و خود ما برای رفع آن آستین همت را بالا نزنیم و سختی‌های آنرا بجان نخریم، راه و روش خوب زیستن و مستقل بودن را درک نکنیم، همیشه خود را با شعارهای بیهوده و بی اساس فریب دهیم، از منجلاب تعصب برتری طلبی قومی و زبانی نجات ندهیم و در نهایت زمینه و استعداد یک زندگی شایسته را در خود فراهم نگردانیم، عوامل داخلی و خارجی در وخیم ساختن اوضاع اثر شدیدتر بجا خواهد گذاشت.

در شرایط فعلی تقریباً همه چیز به اقتصاد ارتباط دارد. کشورهای بزرگ اقتصادی تصمیم گیرندگان بزرگ سیاسی هستند و در امنیت جهانی نقش تعیین کننده دارند. اینکه افغانستان بعد از بدست گرفتن مسئولیت‌های کامل امنیتی و سیاسی کشور بتواند به ثبات اقتصادی دست یابد، با گذشت زمان مشخص خواهد شد.

پس سوال خلق می‌گردد که رشد و توسعهٔ اقتصادی چیست؟

رشد، افزایش طولانی ظرفیت تولید به منظور افزایش عرضه کل جهت تأمین نیازهای افراد در جامعه است. رشد اقتصادی، دلالت بر افزایش تولید یا درآمد سرانه ملی دارد. اگر تولید کالاها یا خدمات به هر وسیلهٔ ممکن در یک کشور افزایش یابد، می‌توان گفت که در آن کشور، رشد اقتصادی موجود است.

منابع که باعث رشد اقتصادی می‌گردند عبارت اند از:

- افزایش نهادهای تولید (افزایش سرمایه یا نیروی کار)

- افزایش بهره وری عوامل تولید

- به کارگیری ظرفیت‌های احتمالی خالی در اقتصاد.

توسعهٔ اقتصادی عبارتست از رشد اقتصادی همراه با تغییرات بنیادی در اقتصاد و افزایش ظرفیت‌های تولیدی اعم از ظرفیت‌های فیزیکی، انسانی و اجتماعی. در توسعهٔ اقتصادی، رشد کمی تولیدات افزایش می‌یابد ودر کنار آن، نهادهای اجتماعی نیز تحول می‌کنند.

بین دو مفهوم "رشد اقتصادی" و "توسعهٔ اقتصادی" تفاوت وجود دارد. رشد اقتصادی، مفهومی کمی است در حالی که توسعهٔ اقتصادی، مفهومی کیفی است.

پیامدهای توسعهٔ اقتصادی عباتند از :

- افزایش سهم صنعت و کاهش سهم کشاورزی یا زراعت در تولید ناخالص ملی.

- افزایش افراد شهرنشین و کاهش نفوس در دهات

- افزایش ثروت و رفاه مردم جامعه

- افزایش مشاغل.

قاچاق کالا و تأثیرات مخرب آن بالای اقتصاد کشور

پدیدۀ قاچاق یک عمل خلاف قانون بوده به اقتصاد، هویت ملی و پلان‌های اقتصادی دولت صدمه میرساند که در صورت عدم جلوگیری آن، باعث تضعیف تولید داخلی و ترویج اشتغال ناسالم خواهد گردید.

قاچاق کالا باعث انحراف سرمایه از مسیر اصلی و در نهایت کاهش تولید ملی، درآمد سرانه و گسترش فقر و بیکاری در جامعه می‌گردد. همچنین کاهش ارزش پول کشور را به دنبال دارد؛ زیرا خروج اسعار از کشور برای واردات قاچاق و افزایش تقاضای اسعار به دلیل کاهش ارزش پول ملی، به افزایش قیمت‌ها منجر خواهد شد، به این ترتیب هم قاچاق صادراتی و هم قاچاق وارداتی باعث خروج سرمایه از کشور می‌شود.

از نظر حقوق جزاء، قاچاق یک پدیده غیرمجاز اقتصادی و مخالف نظم اجتماعی است که مرتکبین آن مطابق احکام قانون بخصوص، قانون جزا و قانون انسداد قاچاق قابل تعقیب و مجازات می‌باشند.

قاچاق کالا تأثیرات سوءاقتصادی داشته تهدید جدی برای اقتصاد کشور بوده و باعث بالا رفتن مصارف هنگفت در اقتصاد کشور می‌گردد. قاچاق کالا عبارت از ورود و خروج پنهانی کالا از طریق راه‌های قانونی و غیرقانونی بدون پرداخت مالیات به دولت است. این امر برعلاوه آنکه عواید گمرکی و مالیاتی دولت را کاهش می‌دهد باعث خروج اسعار، فرار سرمایه، افزایش بیکاری، کاهش تولیدات صنعتی داخلی و غیره می‌شود، زیرا این اموال نزد دولت ثبت نمی‌گردد و به شکل مخفی به کشور داخل و یا از کشور خارج می‌گردد.

قانون انسداد قاچاق که در افغانستان با اساس حکم مادۀ ۷ قانون اساسی بوجود آمده حکم می‌کند که کالاها به اساس قانون وارد و یا صادر گردیده، و توسط مامورین موظف گمرک نظارت و کنترول گردد. کالای که بدون طی مراحل قانونی و مقررات گمرکی وارد و یا صادر می‌شود، اموال قاچاقی محسوب می‌گردد. این

اموال در هر محلی که اعم از سرحدات، راه‌های خروجی و دخولی، انبارها و یا موقع حمل و نقل کشف گردد و یا مشاهده شود، قاچاق شمرده می‌شود. قانون انسداد قاچاق و قانون جزا کشور مجازات مختلفی را از ضبط کالا تا جریمه نقدی و حبس برای مرتکبین آن پیش‌بینی نموده است.

بصورت عموم قاچاق کالا شامل دو بخش است:

۱. قاچاق کالای ممنوعه یعنی کالای که صادرات و واردات آنها ممنوعیت قانونی دارند. طور مثال: موادمخدر، اسلحه، مشروبات الکولی و غیره.

قاچاق کالاهای مجاز و مجاز مشروط، منظور از کالاهای است که صادرات و واردات آنها بارعایت مقررات قانونی امکان پذیر، اما در صورت عدم رعایت مقررات قانونی، قاچاق تلقی می‌شوند.

قاچاق کالا و اسعار یک پدیدهٔ چند جانبه است. بنابر عوامل متعددی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و امنیتی در شکل گیری آن نقش دارد. با شناسایی عوامل بوجود آمدن آن، میتوان در رفع و یا ریشه کن ساختن این پدیده که باعث ضعیف شدن و تأثیرات ناگوار بالای اقتصاد و وضع اجتماعی در جامعه می‌گردد کمک نمود.

عوامل بوجود آمدن این پدیده از نظر اقتصادی عبارتند از :

- کالاهای قاچاقی با مصارف نازل و ریسک کمتر داخل کشور گردیده و مفاد هنگفت برای قاچاقبران ببار می آورد.

- بلند بودن تعرفه‌ها، مصارف و تکس‌های گمرکی که باعث آوردن کالای قاچاقی از خارج می‌گردد.

- کیفیت پائین تولیدات ملی (وطن)

- بیروکراسی و ساختار ناسالم ادارات

- پرداخت کمک رایگان و یا اعانه (مالی) دولت به برخی از کالاها در داخل کشور که باعث قاچاق آن به خارج از کشور می‌گردد.

- ناامنی در کشور.

ـ افزایش بیکاری

ـ بیرون بردن اسعار از کشور.

ـ مرزهای طولانی، بدون کنترول و سهولت تردد قاچاقبران کالا و مهمات، وجود راه‌های انحرافی و نبود عوارض طبیعی.

ـ کمبود نیروی انسانی در اختیار دولت برای محافظت از سرحدات.

ـ پائین بودن قیمت بعضی از کالاهای خارجی نسبت به تولیدات داخلی

ـ تنوع و نوآوری محصولات خارجی و خلاقیت در تولید آن

ـ آلوده بودن برخی از کارمندان ادارهٔ مبارزه با قاچاق یا عدم اعتقاد آنها به امرمبارزه

ـ محدود بودن زمینه‌های سرمایه گذاری در کشور که باعث مفاد سریع گردد.

ـ خالیگاه‌ها در قوانین نافذه

ـ جعل کاری در اسناد گمرکی.

ـ ترویج قانون گریزی و حتی قانون ستیزی توسط بعضی از افراد و گروه‌ها.

ـ دست داشتن تعدادی از عناصر داخلی و خارجی در قاچاق کالا بصورت هدفمند.

طوری که در آغاز تذکر داده شد قاچاق کالا یا اجناس پدیده مخرب و ضربهٔ بزرگ به تولیدات و اقتصاد کشورها بوده که از یکطرف عایدات گمرکی و مالیاتی دولت را کاهش می‌دهد از جهت دیگر باعث خروج اسعار از کشور، فرار گسترده سرمایه، افزایش بیکاری، کاهش تولیدات صنعتی داخلی و ده‌ها ضربهٔ اقتصادی دیگر برای کشور است. دخول اموال قاچاق در کشور تأثیرات سوء بالای شهرهای که در سرحدات کشور موقعیت دارند، وارد نموده و تأثیرات منفی خاص بالای بازارهای کار درین شهرها وارد می‌کند زیرا این کالاها با اهداف خاص و مشخص وارد کشور شده و تأثیر منفی بالای فرهنگ جامعه می‌گذارد. هم چنان قاچاق کالاها باعث دخول اجناس بی کیفیت خارجی گردیده که این امر به تولیدات داخلی کشور آسیب میرساند.

طوری که تذکر داده شد قاچاق کالا، اقتصاد کشور را از نظر تولید، سرمایه گذاری، صادرات و کاریابی تحت تأثیرسوء قرارداده و اثرات مخرب بالای اقتصاد کشور بجا می‌گذارد. از عمده‌ترین تأثیرات ناگوار قاچاق کالا، تأثیرات منفی بالای سرمایه گذاری را میتوان نام برد که اکثراً بعضی از کالاها بصورت سازماندهی و جهت دار بمنظور هدف تهاجم به ارزش‌ها و معیارهای اخلاقی بداخل کشور قاچاق می‌گردد و از جهت بعد فرهنگی و اخلاقی باعث اختلال و افزایش فاصلهٔ طبقاتی، کاهش تولیدات ملی و برهم زدن امنیت عمومی از عواقب و پیامدهای نامطلوب سیاسی و اقتصادی قاچاق می‌باشد.

تأثیرات منفی ناشی از قاچاق کالا بالای اقتصاد کشور عبارتند از :

ـ ایجاد بازارسیاه و فرار مالیاتی که خسارهٔ عظیم برای دولت محسوب می‌گردد.

ـ کاهش عایدات دولت و بوجود آمدن کسر بودجه.

ـ کاهش سطح تولید ناخالص ملی.

قاچاق کالا اقتصاد کشور را از یک جهت به اقتصاد مصرفی و از جهت دیگر به اقتصاد سیاه تبدیل می‌نماید. زیرا کالاها سیل آسا و به شکل غیرقانونی داخل بازار گردیده، خارج از پلان دولت بوده و در ادارات دولتی ثبت نمی‌گردد. در نتیجه درآمد ناخالص ملی به علت فقدان ارقام و اطلاعات لازم از مقدار واقعی آن کمتر، برآورد می‌گردد و با موجودیت قاچاق فرار مالیاتی، افزایش یافته و در مجموع عایدات دولت کاهش می‌یابد.

برعلاوه وارد نمودن کالا به شکل قاچاق، بعضی کالاها و منابع زیرزمینی از افغانستان به کشورهای همسایه و خارج قاچاق می‌گردد. که این اموال شامل احشام (شتر و اسپ) و منابع زیرزمینی، سنگ‌هایی قیمتی (لاجورد، یاقوت و غیره) را شامل اند. در حقیقت با قاچاق این کالاها منابع ملی کشور به شکل غیرقانونی بوسیله افراد انفرادی خارج می‌گردد که این عمل ضربه نهایت بزرگ و ناگوار بر اقتصاد کشور شمرده می‌شود.

معاون اداره حمایت از سرمایه گذاری افغانستان (آیسا) با ابراز نگرانی از قاچاق سنگ‌های قیمتی در کشور بیان داشت که در حال حاضر، درآمد سالانهٔ دولت

افغانستان از استخراج سنگ‌های قیمتی و نیمه قیمتی، تقریباً ۱۷ میلیون دالر است.[۱۶]

به گفته وی، در صورتی که از استخراج غیرقانونی و قاچاق این نوع سنگ‌ها به کشورهای همسایه جلوگیری به عمل آید، سالانه از ۲۵۰ تا ۳۰۰ میلیون دالر بودجه افغانستان افزایش خواهد یافت.

معاون آیسا هشدار داد: چنانچه حکومت افغانستان برای جلوگیری از قاچاق این نوع سنگ‌ها اقدام نکند، روند استخراج غیرقانونی آن ادامه خواهد یافت و این عمل، بر درآمد و ثبات دولت افغانستان تأثیرسوء بجا خواهد داشت.

وی افزود شماری از سرمایه گذاران هندی و چینی، خواستار سرمایه گذاری در این عرصه شده اند اما نبود یک چارچوب مشخص قانونی در این زمینه و مشکلات امنیتی، سبب شده تا سرمایه گذاران از تصمیم خود صرف‌نظر نمایند.

به اساس اظهارات معاون وزارت تجارت و صنایع، در حالی که معادن سرمایه ملی افغانستان است، بعضی افراد و گروپ‌ها در بعضی ولایات از چندین سال بدینسو دست به استخراج غیرقانونی سنگ‌های قیمتی و نیمه قیمتی می‌زنند و آنرا به کشورهای همسایه بخصوص پاکستان قاچاق می‌کنند. به دلیل استخراج و قاچاق سنگ‌های قیمتی، سالانه تقریباً ۳۰۰ میلیون دالر ضرر به بودجهٔ ملی می‌رسد و این مبلغ به جیب مافیا می‌رود. برای جلوگیری این امر، ضرورت است تا اقدامات عملی در چارچوب یک برنامه میان مدت روی دست گرفته شود.[۱۷]

کاهش عایدات دولت از اثر کاهش مالیات گمرکی و خارج شدن اسعار از کشور از پیامدهای نامطلوب قاچاق کالا است. به همین ترتیب پدیدهٔ قاچاق کالا باعث می‌گردد تا درآمد دولت به سه طریقه کاهش یابد.

- افزایش واردکنندگان غیررسمی کالا و فرار مالیاتی.

- کاهش تعرفه‌ها و تکس‌های گمرکی.

- کاهش عایدات اسعار.

به همین ترتیب مفاد هنگفتی از درآمدهای دولت که بایست صرف حمایت از

تولیدکنندگان داخلی، تجارملی و سرمایه گذاری گردد به جیب قاچاقبران می‌افتد که این امر سبب ورشکستگی تولیدکنندگان و کارخانه‌های کوچک در بخش صنایع می‌گردد. با کاهش منابع عایداتی دولت حمایت از تولیدکنندگان داخلی به وجه احسن صورت نمی‌گیرد مصارف بلند در تولیدات داخلی کشور باعث می‌گردد تا این کارخانه‌جات با محصولات تولیدی خارج از کشور رقابت کرده نتوانند و بالاخره از بین رفته و ورشکست می‌گردند که این پروسه خود باعث افزایش بیکاری می‌گردد.

افغانستان با داشتن ۲٤۰۰ کیلومتر سرحد با پاکستان و دوام جنگ‌های تحمیلی فرصت خوبی را برای قاچاقبران کالا فراهم نموده است. بنابر اظهارات تاجران کشور، ورود کالای قاچاق از طریق سرحدات پاکستان، برعایدات تجارتی آنها تأثیر منفی فراوان گذاشته است. زیرا کالاهای قاچاقی بدون پرداخت محصول گمرکی و تکس داخل کشور می‌گردد و کیفیت شبیه به کالای وارد شدۀ قانونی را دارند. قاچاقبران کالای قاچاقی را با قیمت نازلتر به بازار عرضه میدارند. واضح است که مردم بجای اینکه اموال وارد شدۀ قانونی را به قیمت بلندتر بخرند، اموال مورد نیاز شان را از قاچاچیان به قیمت ارزانتر بدست می‌آورند.

طوری که ذکر گردید با قاچاق کالا درآمد دولت کاهش یافته و باعث کسربودجه می‌گردد که در نتیجۀ این، پروسه سرمایه گذاری در بخش‌های مختلف زیربنایی نیز کاهش یافته و با کاهش سرمایه گذاری سطح بیکاری در کشور نیز افزایش می‌یابد.

در بخش عایدات اسعاری نیز صدور غیرقانونی کالا منجر به خروج سرمایه از کشور و عدم بازگشت اسعار بدست آمده به نظام پولی و بانکی کشور می‌گردد و در نتیجۀ تنزیل درآمدهای اسعاری توان پرداخت‌های خارجی برهم می‌خورد.

قاچاقبران کالا در حقیقت تاجرانی اند که مالیات و مصارف به دولت نمی پردازند.

تأثیر منفی دیگر قاچاق کالا کاهش رفاه مستهلکین است. واردات کالا بصورت قاچاقی سبب می‌گردد کالا با کیفیت پائین‌تر بدون کنترول معیارهای کیفیت محصولات وارد بازار شده و صحت و سلامتی مصرف کنند گان دچار مشکل شود.

قاچاق کالا یکی از پدیده‌های ناگوار در کشورهای در حال توسعه بشمار میرود.

گرچه این پدیده در همه کشورها معضله محسوب می‌شود ولی در کشورهای در حال رشد مانع بزرگی توسعهٔ اقتصادی آنها است.

از آنجائی که ضرر قاچاق کالا بر پیکر اقتصادی یک کشور نهایت بزرگ است، اتخاذ تدابیر مناسب برای کنترول آن ضروری است. افراد سودجو و متقلب در کشور ما از این وضع استفاده نموده و بر اقتصاد کشور ضربه وارد می سازند و زمانی که قاچاق توسط شبکه‌های مافیایی سازمان یافته صورت می‌گیرد از حالت طبیعی خارج شده، ضرر آن بیشتر می‌باشد.

شبکه های قاچاق از تولید و قاچاق موادمخدر افغانستان، سالانه ۷۰ میلیارد دالر درآمد دارند که از آن گروه‌های جرمی و هراس افگن مستفید می‌شوند.

دیدبان شفافیت افغانستان (به صفت یک نهاد مدنی متعهد به ترویج و تقویه شفافیت و حسابدهی در افغانستان که از سال ۲۰۰۶ منحیث یک نهاد مستقل مدنی عرض اندام نموده) اظهار میدارد، که جریان مالی غیرمشروع در افغانستان امکانات وسیع عایداتی برای گروه‌های دهشت افگن و جرمی ساخته است.

رئیس اجرائیه این نهاد می گوید: «از تولید و قاچاق موادمخدر، افغانستان سالانه ۷۰ میلیارد بدست می آورد و باعث تمویل گروه‌های جرمی و مخالف مسلح غیرمسئول شده، و هر روز این گروه‌ها قوی تر شده میروند».

به نظر دیدبان شفافیت، بخش بزرگی از جریان‌های مالی در افغانستان به گونه نامشروع صورت می‌گیرد، زیرا میلیاردها دالر از طریق حواله‌ها و درآمد موادمخدر در کشور ریشه‌های هراس افگنی و نیز تمویل گروه‌های جرمی را آب می‌دهد.

به اساس اظهارات این نهاد، سالانه میلیون‌ها دالر به گونه غیرقانونی و بدون نظارت، از طریق سالون ویژه ای (وی آی پی/ VIP) میدان هوایی کابل توسط زورمندان و مقامات بلند رتبه دولتی به کشورهای خارجی انتقال داده می‌شود. به باور رئیس اجرائیه این نهاد، پول‌های کابل بانک پیشین به همین شکل از افغانستان به خارج انتقال یافت.

چنانچه یکی از سخنگویان ریاست جمهوری می گوید: «وزارت مالیه و بانک مرکزی روی طرح کاملی کار می‌کند، که هیچ کسی نتواند به شکل غیرقانونی پول‌ها را انتقال بدهد و یا گروه‌های شورشی از این پول‌ها استفاده کند».

در سال‌های اخیر امریکا و هم پیمانان دیگر افغانستان ملیاردها دالر به کشور ما کمک کرده اند، اما به شیوه لازم این پول‌ها به مصرف نرسیده، و توسط یکعده افراد فاسد و خائن به کشورهای خارجی انتقال داده شده است.

راه بیرون رفت ازین معضله در جوامع مختلف متفاوت می‌باشد که بستگی با شرایط حاکم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن کشور دارد. به عقیده من مطالب آتی می‌تواند برای مبارزه با قاچاقبران کالا و اسعار در افغانستان مؤثر باشد.

ـ کشف اجناس و کالاهای قاچاقی و مبارزه اساسی و جدی با آن؛

ـ برقرارساختن امنیت در کشور و کنترول شدید سرحدات بوسیله افراد مسلکی، با صلاحیت و صادق به وطن؛

ـ مجازات شدید عاملین قاچاق کالا؛

ـ براه انداختن تبلیغات وسیع علیه اموالی که به شکل غیرقانونی وارد شده ؛

ـ تشویق و حمایه تولیدات ملی و بلند بردن کیفیت آن؛

ـ پائین آوردن تکس و مصارف گمرکی که واردکنندگان کالا، کالای وارد شده را به شکل قانونی داخل کشور نماید؛

ـ جستجوی شیوه‌های تشویق نمودن مولدین و تجار کالا بوسیله دولت.

آنچه در فوق تذکر داده شد این حقیقت را آشکار می‌سازد که حل معضله قاچاق کالا نیاز به برنامه ریزی، سیاست سالم و دقیق، سعی، تلاش و اعتقاد همه دولت مردان به امر مبارزه را می طلبد. به آرزوی اینکه با مساعی تمامی خدمت گذاران صدیق به زودترین فرصت این سایه شوم از افغانستان محو شود.

عوامل بیکاری و شیوه‌های بیرون رفت از آن

بیکاری عبارت از عدم ادامه کسب و کار یا در دسترس نبودن کار برای افراد است. شخص تمام شرایط برای کارکردن را دارا است و با وجود جستجوی کار، کاری برای او پیدا نمی‌شود.

از نظر اقتصادی، بیکار به فردی گفته می‌شود که در سن کار (۱۵ تا ۶۵ سال) بوده و جویای کار باشد اما شغل یا منبع درآمدی پیدا نکند. کودکان و افراد مسن از آن جهت که قادر به انجام کار نیستند، جزء جمعیت فعال به حساب نمی‌آیند. خانم‌های خانه و محصلین اگر جویای کار نباشند، هم جزء جمعیت فعال شمرده نمی‌شوند.

بیکاری تنها یک مشکل اجتماعی نیست، بلکه بیکاری باعث ناامنی‌ها در یک کشور شده و در صورت عدم رسیدگی به این مشکل، احتمال دارد که گروه‌های بیکار به صفوف مخالفان دولت بپیوندند.

بیکاری برای کسانی که با داشتن شغل ثابت و مطمئن عادت کرده‌اند، می‌تواند بسیار ناراحت کننده و ناگوار باشد. ناگوارترین نتیجهٔ بیکاری، از دست دادن درآمد است. فشار اقتصادی برای کسانی که فاقد کار اند بسیار زیاد است.

بیکاری اثرات فردی و اجتماعی زیادی روی شخص، خانواده و محیط برجا می‌گذارد و می‌تواند شخص را گوشه گیر، ترسو، غیرفعال و حتی به نابودی و تباهی سوق دهد.

مهمترین عوارض بیکاری فقر، سوق یافتن به سمت جرم و جنایت، اعتیاد به موادمخدر، فرار از کشور و عقب‌ماندگی کشور است.

یکی از اثرات دیگر بیکاری فقر و محرومیت از رفاه و آسایش است که باعث محدود شدن استفاده از امکانات مادی گردیده و سبب می‌شود شخص بیکار نتواند از سهولت‌های زندگی اجتماعی به نحو احسن استفاده کند و خود و خانواده اش در یک محرومیت قرارمی‌گیرند. این مسئله می‌تواند طی زمان متمادی آرامش روحی

و روانی شخص و خانواده وی را مختل سازد و فرزندان اینگونه خانواده‌ها نیز نمی‌توانند از ساده ترین و ابتداءیی‌ترین امکانات زندگی (مثلاً تحصیل) بهره‌مند گردند.

بیکاری در بین جوانان یکی از عوامل اساسی اعتیاد است. جوانانی که از جستجوی کار ناامید می شوند، در محلات خاص جمع شده، اشخاص مثل خود را می‌یابند و بنابرعدم موجودیت مصروفیت کاری دست به قمار، فحشا و غیره می‌زنند و به تصور اینکه می‌توانند با توسل به مواد نشه آور از غم دنیا رهایی یابند خود را در چنان عملی آغشته می‌سازند که رهایی از آن، کار بس مشکل است.

اثر مخرب دیگر بیکاری عقب‌ماندگی کشور است. زمانی که قشر جوان یک کشور وقت خود را بیهوده صرف می نماید و کاری برای انجام دادن ندارد چگونه کشور پیشرفت خواهد کرد؟

طوری که گفتیم بیکاری یک معضلهٔ اجتماعی محسوب شده و تأثیرسوء را بالای فرد و جامعه بجا می‌گذارد. بصورت دقیق مشخص نمودن افراد بیکار در یک جامعه کار بس مشکل است این امر با توجه با شرایط و موقعیت، جنسیت، نوع آموزش و سطح تحصیل در محلات مختلف متفاوت است. طور مثال، شاگردان، محصلین، معلولین، سالمندان، متقاعدین و افرادی که کارهای موقتی دارند، بیکار بشمار نمی‌روند.

افرادی که تحصیلات شان را تمام نموده اند اما بنابر کمبود تجربه و یا مهارت کافی فرصت‌های کاری حاصل نمی‌کنند در جمله بیکاران محسوب می‌گردند.

بیکاری می‌تواند به اشکال مختلف باشد:

۱. بیکاری ساختاری، که ناشی از رشد و توسعه در برخی فعالیت‌ها در اقتصاد یک کشور است. این نوع بیکاری در کیفیت انتخاب مهارت‌ها تأثیر می‌گذارد.

۲. بیکاری اصطکاک، در اثر تحرک پرسونل، در مناطق و شغل‌های مختلف که ناشی از تغییرات اقتصاد ملی است ایجاد می‌گردد.

۳. بیکاری طبیعی، عدم تعادل بین عرضه و تقاضا برای مهارت‌ها.

۴. بیکاری منطقه‌ای، که وضعیت اقتصادی در برخی از صنایع و قلمروها رو به وخامت است.

۵. بیکاری فصلی، برخی از فعالیت‌های اقتصادی که در طبیعت، فصلی هستند درین نوع بیکاری اثر میگذارند. مثلاً: بخش‌های زراعت، ساختمان و سیاحت.

۶. بیکاری ناشی از فقر وناداری.

۷. بیکاری آشکار، که افراد نمی‌توانند کار مناسب مطابق شرایط و تخصص خود پیدا کنند.

۸. بیکاری پنهان یا بیکاری رفتاری بدین معنی است که افراد وظایفی را انتخاب می‌کنند که برایشان فائده و سودی اندک دارد.

عوامل اساسی بوجود آمدن بیکاری می‌تواند:

ـ مهاجرت از دهات و قریه‌جات به شهرها،

ـ نقص در تولید و عدم سرمایه مالی،

ـ سطح تحصیلی و آموزشی،

ـ اختلال در ساختار اقتصاد ملی کشور،

ـ عدم ارتباط مراکز آموزشی با تقاضای بازارکار،

ـ در نظر گرفتن برتری جنسیت، ملیت و قومیت در برخی مکان‌ها بین افراد گوناگون،

ـ رشد نفوس، بیشتر از امکانات تولید داخلی،

ـ کار و تجارت خارج از کشور،

ـ افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه.

افزایش جمعیت و کمبود تقاضای نیروی کار، اتوماسیون «اتومات شدن یا ماشینی شدن تولیدات»، بحران‌های اقتصادی اخیر در کشورهای صنعتی، مهاجرت‌های

کتلوی از مهم‌ترین علل بیکاری در شرایط فعلی بخصوص در کشورهای صنعتی بزرگ محسوب می‌گردند.

عامل مهم دیگر بیکاری افزایش رقابت بین‌المللی در صنایع است که پیشرفت روزافزون غرب بر پایه آن استوار است. هم چنان عامل دیگر بیکاری در تعدادی از کشورها بخصوص کشورهای کم رشد و یا عقب نگهداشته شده، عدم برنامه ریزی درست دولت‌ها و خانواده است.

علت اصلی بیکاری جوانان چیست؟

در رابطه باین پرسش نظریات و دیدگاه‌های متفاوتی ارائه می‌گردد اما با گذشت سال‌ها هنوز هم در رفع آن موفقیتی حاصل نشده و عوامل مؤثر بر کاهش آن در عمل با نواقص و کمی و کاستی‌های فراوان مواجه شده است.

کارشناسان اقتصادی معتقد اند علل بیکاری جوانان در جوامع امروزی به عوامل مختلفی بستگی دارد که نوسانات اقتصادی، عدم پرداخت دستمزد مناسب، عدم جذب نیروی کار در مراکز تولیدی و صنعتی، عدم تناسب بین آهنگ رشد جمعیت و فرصت‌های شغلی، ضعف قوانین و مقررات، اتخاذ برخی سیاست‌های غلط و فقدان آموزش متناسب با نیاز بازارکار، ناامنی در بعضی مناطق و موجودیت جنگ‌های متداوم از عمده‌ترین عوامل محسوب میگردد.

هم چنان پذیرش بیش از حد دانشجو بدون درنظر گرفتن بازارکار به رشته‌های تحصیلی و عدم تناسب آموزش با نیاز بازارکار نیز عامل دیگری افزایش بیکاری جوانان بشمار میرود.

برعلاوه موضوعات ذکر شده "نوسانات اقتصادی و جنگ‌های طولانی و ناامنی‌ها" هم طی چند سال گذشته بسیاری از واحدهای تولیدی و مؤسسات اقتصادی را مواجه به شکست و حتی تا سطح سقوط کشانیده است. در چنین حالت تعدیل نیروهای کار به دلیل شرایط تنزیل ارزش پول و افزایش مصارف تولید باعث افزایش بیکاری و جمعیت بیکار می‌گردد.

تحلیلگران بازارکار تأکید می‌نمایند که در شرایط فعلی دولت‌ها به تنهایی از عهده ایجاد، رشد و توسعه بازارکار برنمی‌آیند بر همین اساس سیاست‌های را روی دست

می‌گیرند که زمینه رشد و زمینهٔ کارآفرینی در این کشورها را توسعه بخشند. به همین منظور به بخش خصوصی و تقویت اقتصاد مردمی و تعاونی توجهٔ جدی مبذول میدارند.

در عین زمان شناسایی بازار کار می‌تواند منحیث یکی از اقدامات اساسی توسط دولت دنبال شود زیرا که موفقیت در ایجاد شغل زمانی حاصل می‌شود که نیازهای بازار در رابطه با کسب و کار به شکل مطلوب شناسایی و اداره شود، زیرا کسب آموزش‌های مهارتی فنی و حرفه‌ای رکن اساسی توسعهٔ اقتصادی است در صورتی که کسب مهارت در کشور مورد غفلت و بی‌توجهی قرار بگیرد به اشتغال کاذب و درآمد ناپایدار منجر می‌شود و به اقتصاد کشور آسیب جدی وارد می‌کند.

اینکه چرا دولت افغانستان طی سال‌های متمادی بخصوص بعد از سرازیر شدن ملیون‌ها دالر کمک جامعهٔ جهانی، برای اعمار و بازسازی افغانستان، نتوانست بیکاری را در کشور تحت کنترول درآورد و زمینهٔ کار برای مردم بخصوص قشر جوان را فراهم سازد، بیانگر آنست که رهبری کشور بدست افراد و اشخاص بی‌کفایت و فاسد قرار دارد. آنها بخاطر وطن و مردم عمل ننموده، بلکه به اشکال مختلف به حیف و میل نمودن این پول‌ها مصروف اند. غافل از آنکه پدیدهٔ شوم بیکاری چه عواقب و پیامدهای ناگوار برای مردم و کشور در قبال دارد.

از اثر بیکاری و ناامنی در کشور هزاران هموطن ما بخصوص نسل جوان و مساعد بکار مأیوس و ناامید شده اند. آنها آینده را برای خود و فامیل‌های شان تاریک دیده، فرار را برقرار ترجیح داده و روانه راه‌های نامعلوم گردیده و به امید اینکه در اروپا و یا کدام کشور دیگر آینده روشن و مطمئن بدست آوردند. عدهٔ از جوانان که توان مالی سفر را نداشتند از وضع ناهنجارکشور و بیکاری برای آرامش خاطرشان و اینکه لحظهٔ غم‌ها و پرابلم‌های خود را به فراموشی بسپارند به موادمخدر رو آوردند در نتیجه هزاران مرد و زن جوان آغشته به این پدیدهٔ شوم و کشنده یعنی اعتیاد به موادمخدر گردیده که این خود یکی از عوامل مخرب بیکاری بشمار می‌رود و رهایی از آن نهایت مشکل و طولانی می‌باشد.

پدیدهٔ بیکاری منحصر و مختص به افغانستان نبوده بلکه در اکثر کشورهای جهان منحیث یک معضلهٔ اجتماعی شناخته می‌شود. در اکثر کشورهای جهان که به این مشکل مواجه اند دولت در زمینه توجهٔ جدی مبذول داشته و یک بخش فشار بیکاری

را خود بدوش می‌گیرد و از طریق کمک‌های اجتماعی تلاش می‌نماید تا تحمل این مشکل را برای آنها سبکتر گرداند. در کنار آن موسسات و ارگان‌های خیریه نیز وجود دارد که با کمک‌های محدود به امداد بیکاران می شتابند، ولی در افغانستان این امر تنظیم نگردیده و دولتمردان هم، چنان مصروف خود و جیب خود اند و مردم را بخصوص بیکاران را به فراموشی سپرده اند. عدهٔ محدودی از سازمان‌ها چون صلیب سرخ و حلال احمر هم در زد وبندهای سیاسی و ملیتی غرق بوده و مستحقین کمک و معاونت را به فراموشی سپرده اند.

معضلهٔ بیکاری بخصوص برای افراد و اشخاص تحصیل کرده و متخصص نیز نتیجهٔ نامطلوب ببار آورده زیرا آنها برای امرار حیات ضرورت به کار و عاید دارند؛ وقتی دولت نتواند زمینهٔ کار را برایشان مهیا گرداند، جبراً به موسسات خارجی رجوع نموده و شامل کار می‌شوند که تخص و فراگیری علم و دانش آنها در حقیقت در خدمت کشور قرار نمی‌گیرد در نتیجه کار آنها، مطابق رشته تحصیلی شان نبوده صرف محدود به بدست آوردن عاید ناچیز می‌گردد.

گرچه در افغانستان یک ارگان بنام وزارت کار و امور اجتماعی وجود دارد که وظیفهٔ اساسی آن طرح پلان برای کاریابی برای مردم است ولی این اداره توسط افراد مسلکی و متخصص رهبری نشده، بودجه محدود داشته و کابینه هم چندان توجهٔ جدی به این اداره ندارد. برعلاوه ادارهٔ بنام اصلاحات اداری تشکیل شده که تشکیلات وزارتخانه‌ها را تعین و تثبیت می نماید و حتی به تعین افراد و اشخاص مبادرت می‌ورزد، ولی تعین آنها به اساس ذوق و سلیقه دولت انجام یافته بدون آنکه شایستگی و لیاقت آنها درنظر گرفته شود.

طوری که گفته شد بیکاري از عمده‌ترین مشکلات مردم افغانستان در سال‌های اخیر بوده، اما حکومت وحدت ملي درین زمینه نتوانست راه حل مناسب بیابد.

ایجاد زمینه‌های کار یکي از اولویت هاي اصلي حکومت در سال ۲۰۱۷ بود. به اساس بعضی ارقام که در سال ۲۰۱٦ میلادي منتشر شده بود، از ۱۵ میلیون نیروی مساعد به کار حدود ۴۰ فیصد آنها، بیکار بوده و زمینهٔ کار و کسب براي شان فراهم نبود. حکومت مسئولیت داشت تا با به راه اندازي پروژه‌هاي انکشافي و سایر برنامه‌ها، زمینهٔ کاریابی برای هموطنان و جوانان تحصیل کرده را فراهم سازد و آنها را که از اثر بیکاري تحت فشار اقتصادي و روحي قرار داشتند، نجات دهد.

گرچه مقامات مسئول در افغانستان اظهار داشتند که برای رفع معضلۀ بیکاری در کشور برنامه‌های را به اجرا گذاشته اند، اما ادعا می‌کنند که محو کامل این معضله نیاز به سرمایه گذاری‌های بزرگ و زمان بیشتر دارد. به نظر وزارت کار و تأمینات اجتماعی افغانستان بیشترین بیکاران درین کشور عودت کننده‌گان از کشورهای همسایه اند.

بیکاری در کشور ما بی‌نهایت زیاد بوده و روز تا روز افزایش می‌یابد چنانچه با دیدن قطارهای طولانی از مردان بیکار در کنار جاده‌ها در شهرهای افغانستان، می‌توان تا حدودی حدس زد که شمار افراد بیکار در کشور با گذشت هر روز بیشتر می‌شود.

برخی از کارشناسان امور اقتصادی عامل اصلی بیکاری در افغانستان را عدم موجودیت برنامه‌های درست و مناسب برای کاریابی و ایجاد وظایف جدید در کشور ما می‌دانند. برعلاوه ورود هزاران کارگر خارجی ماهر به افغانستان نیز یکی از عوامل دیگر افزایش بیکاری در کشور ما است، زیرا بیشتر شرکت‌های ساختمانی به دلیل آشنایی کارگران ترکی، پاکستانی و ایرانی با مهارت‌های مدرن و جدید در کارهای‌شان آنان را استخدام می‌کنند و این مسأله با وجود موجودیت کار، سبب بیکاری بخش بزرگی از کارگران افغانمی‌شود.

مردم از وزارت کار و تأمینات اجتماعی در افغانستان انتظاردارند که معضلۀ بیکاری با اقدامات و کارآفرینی‌های این وزارت برطرف شود اما وزارت کار و تأمینات اجتماعی مستقیماً مسئولیت کاریابی برای مردم را قبول ندارد.

پیشرفت یک جامعه مرهون زحمات و تلاش‌های جوانانی است که وقت خود را صرف خدمت و پیشرفت علم و صنعت کشور می‌کنند اما عدۀ از جوانان کشور ما نتوانسته اند هویت واقعی خویش را دریابند و به رسالتی که به دوش آنها است جامۀ عمل بپوشانند.

یکی دیگر از دلایل بیکاری در جامعه، نبود زیربناهای اقتصادی است. جنگ‌های سه دهه اخیر زیربناهای اقتصادی کشور را ویران کرد. گسترش قاچاق و واردات بیش از حد کالا، این مسئله را حادتر نموده است.

چون افغانستان یک کشور زراعتی است باتوجه به مدرنیزه ساختن زراعت می‌توان

تولیدات بیشتری بدست‌آورد که در نتیجه سطح اشتغال و علاقمندی زارعان به تولید نیز بیشتر می‌گردد. هم چنان مسوولان باید تلاش نمایند تا زارعان دیگر ترک خانه و زمین ننموده و راهی شهرها نگردند.

پلان‌های دولت هم در بخش‌های اقتصادی، صحت، معارف، انرژی می‌تواند قسمتی از مشکل بیکاری را رفع نماید. تأمین امنیت نیز باعث می‌گردد تا افراد خصوصی داخلی و خارجی علاقمند به سرمایه گذاری در کشور گردند. هم اکنون بخش اعظمی بازارکار کشور در اختیار بخش‌های خصوصی و خارجی است از این رو باید فضای امن و آرام برای کارآفرینانی که از ریسک سرمایه گذاری شان در این زمینه نگرانند، فراهم شود تا بازارکار در اختیار کارجویان و متخصصین قرار گیرد؛ زیرا تا زمانی که بازار مطمئن برای سرمایه گذاری داخلی و خارجی ایجاد نشود زمینه ایجاد فرصت‌های کاری هم به وجود نمی‌آید.

پدیدۀ بیکاری در افغانستان اکنون به یک معضله جدی و روزافزون تبدیل شده و مردم انتظار دارند که این مشکل با استفاده از کمک‌های بین‌المللی توسط دولت حل گردد.

باید خاطر نشان ساخت که بوجود آمدن فرهنگ مصرفی در بین مردم و تبدیل شدن افغانستان به یک کشور مصرفی، روحیه تولید و رقابت تولیدات داخلی با خارجی را نیز سلب کرده است. سرازیر شدن میلیاردها دالر کمک جامعۀ جهانی به کشور، افغانستان را کاملاً تبدیل به یک کشور مصرفی نموده است. و این مسئله سبب سقوط بعضی صنف‌های از صنعتکاران و بیکاری بخشی از مردم شده است.

تولید کنندگان اموال بازارهای افغانستان در ایران، پاکستان، چین، هند، کشورهای آسیای میانه و ترکیه هستند. دنیا تولید می‌کند و ما فقط مصرف می کنیم. تبدیل کردن اقتصاد افغانستان به اقتصاد تولیدی یکی از راه‌های بیرون رفت از این معضله است و دولت باید به آن توجۀ جدی نماید.

مقامات مسئول در دولت و ارگان‌های مربوطه مسئولیت دارند تا تولیدات داخلی را تشویق و حمایت نموده و امکانات رقابت را با کالاهای خارجی به وجود بیاورند. باید عوامل و دلایل بیکاری را در جامعه جستجو نمایند تا با شناسایی این عوامل سطح بیکاری در جامعه کاهش یابد.

با آنکه معضله حل بیکاری در افغانستان شاید در کوتاه مدت قابل حل نباشد اما باید دولت دست به کار شده تا بمرور زمان این معضله را کاهش داده و بلاخره ریشه کن گرداند.

به نظر من بخاطر کاهش سطح بیکاری در کشور باید در قدم نخست شیوۀ اقتصاد مصرفی به اقتصاد تولیدی مبدل گردد. نباید صرف به داشتن دیپلوم و رشته تحصیلی اکتفا نمود بلکه به تجربه و مهارت حرفوی نیز توجه مبذول گردد، زیرا کسب آموزش‌های مهارتی، فنی و حرفوی رکن اساسی توسعۀ اقتصادی می‌باشد.

ایجاد زمینه‌های کار برای افرادی که آموزش‌های مهارتی، فنی و حرفوی را فراگرفته اند تا بتوانند آموخته‌های‌شان را در عمل پیاده نموده و در رشد اقتصادی کشور سهم فعال ایفاء کنند.

منابع و ثروت‌های زیرزمینی افغانستان

افغانستان معادن بی‌شماری دارد و برخی از معادن کشور ما در جهان بینظر بوده و از شهرت فوق‌العاده برخوردار اند. از هزاران سال قبل مصری‌ها درچشمان مجسمه "آخناتون" و "ملکه نفرتی‌تی" از لاجورد سرزمین ما استفاده کرده‌اند.

با آنکه برخی از معادن کشور ما استخراج و یا به تاراج برده شده اند و از گذشته‌های بسیار دور لاجورد، طلا و نمک در بدخشان، مس و آهن در قندهار و کابل استخراج می‌گردید؛ ولی بازهم معادن بسیاری در افغانستان وجود دارد که تا به حال دست نخورده باقی مانده است.

دولت افغانستان چندی قبل ۱۴۰۰ محل در نقاط مختلف کشور را شناسایی کرده که گفته می‌شود در آن معادن مختلف وجود دارند. افغانستان ارزش معادن خود را سه هزار میلیارد دالر اعلام کرد.

مقامات کشور معتقداند که تا سال ۲۰۲۴ تقریباً ۵۰ فیصد درآمد افغانستان از طریق استخراج معادن مرفوع خواهد شد.

چنانچه وزیرمعادن افغانستان اظهار میدارد، تا سال ٢٠٢٤ میلادی که آخرین سال "دهه تحول" است، درآمد دولت از استخراج معادن حداقل به ۴ میلیارد دلار خواهد رسید و نیز حداقل ۵۰۰ هزار شغل ایجاد خواهد شد.

آنها امیدوار اند در سال‌های آینده درآمد حاصل از استخراج معادن و منابع طبیعی افغانستان بتواند جایگزین کمک‌های خارجی و در نهایت باعث استقلال اقتصادی کشور ما شود. دولت افغانستان، سال‌های بین ٢٠١٤ تا ٢٠٢٤ را دهۀ تحول نامیده است.[۱۸]

الی سال ٢٠١٦ پنج حوزه نفت و گاز در سراسر کشور، معدن آهن حاجی‌گک با ذخیره چهار میلیارد تن که در ولایت بامیان موقعیت دارد و از جمله بزرگترین معادن افغانستان محسوب می‌شود، معدن مس که در ولایت لوگر واقع است و بنابر

یک تخمین، ۱۵ میلیون تن مس دارد، معادن ذغال سنگ که بیشتر آنها در مناطق مرکزی و شمالی افغانستان قرار دارند.

معادن طلا در شمال، غرب و جنوب، معدن لیتیم و بریلیم در ولایت غزنی و ولایات جنوبی، سنگ‌های قیمتی و نیمه قیمتی که بیشتر در ولایات شمالی کشور ما قرار دارند، شناسایی شده اند.[۱۹]

دولت افغانستان تقریباً ۲۰۰ قرارداد را برای استخراج این منابع با شرکت‌های داخلی و خارجی امضاء کرده است.

مردم افغانستان از استخراج این منابع امیدوار اند، دیگر ضرورتی به کمک‌های خارجی نداشته باشند و این منابع راه کشور را به سوی توسعه پایدار باز کند. اما ناامنی، فساد اداری و کمبود نیروی متخصص، موضوعاتی اند که رسیدن به این امیدها را به مشکل مواجه می‌سازد.

فساد در کنار مشکل امنیت و موادمخدر، یکی از پرابلم‌های عمدهٔ دولت افغانستان بوده که پیوسته توسط جوامع بین‌المللی و نهادهای مدنی مورد انتقاد شدید قرار گرفته است.

در کنفرانس توکیو، کشورهای کمک کننده برای اولین بار کاهش فساد را به عنوان شرط عمده، اعطای تمام کمک‌های برای دولت افغانستان مطرح کردند.

مردم کشور ما سال‌های سال را در حسرت بهره برداری ازین منابع سپری نموده اند. تعدادی از مردم کشور فکر می‌کنند که علت جنگ‌های پیهم و حضور کشورهای قدرتمند جهان در کشور، چشم داشتن این قدرت‌ها به همین منابع عظیم و گرانبها است.

در حقیقت ثروت پنهان افغانستان به مراتب بیشتر از آن چیزی است که از سوی منابع رسمی اعلام می‌شود. اما آنچه را که فعلاً مردم شاهد آن اند، عدم دسترسی به این منابع و فقریاست که سال‌ها دامن گیرکشور بوده است.

آیا ما سرانجام به گنج های پنهان خود دست خواهیم یافت؟ آیا این گنج‌های پنهان سرانجام از دل خاک بیرون خواهد شد و زندگی مردم را متحول و کشور را بسوی ترقی سوق خواهد داد؟

استخراج معادن افغانستان طی سه قرارداد بزرگ در سال ۲۰۱٦ با شرکت‌های خارجی نهایی شد. استخراج مس عینک در ولایت لوگر در جنوب افغانستان، به شرکت چینی ام سی سی واگذار شده و این شرکت دو سال قبل کارهای مقدماتی را عملاً آغاز کرده است. شرکت ملی نفت چین (سی، ان، سی، پی، آی) هم برنده قرارداد استخراج نفت از حوزه نفتی آمو دریا در شمال افغانستان شده است.

استخراج سه بخش از آهن معدن حاجی‌گگ به کنسرسیوم هندی سیل افیسک (Sail Afisco) واگذار شده است و شرکت کانادایی کیلو گولد ماین (Kilo Goldmine) هم قرار است آهن موجود در بخش چهارم حاجی‌گگ را استخراج کند.

نحوه واگذاری قراردادها به شرکت‌های بزرگ و عدم شفافیت در روند واگذاری این قرار دادها، از همان آغاز مورد انتقادهای شدید قرار داشت. بنابر معلومات مؤثق در وزارت معادن «یک تیم بی‌تجربه و غیرمسلکی تمام امور را پیش می بردند. افرادی که در این برنامه کار میکردند بایست شناختی از معادن داشته می‌بودند... .»

وزارت معادن به منظور از بین بردن شک و تردیدها در مورد شفافیت در روند واگذاری قراردادها، متن همهٔ قراردادها را به نشر رسانید. اما نگرانی‌های منتقدان صرف به عدم شفافیت محدود نشده بلکه نگرانی‌های سیاسی را هم در قبال داشت.

ارزش اقتصادی این قراردادها و حضور جدی و گسترده چین در آینده اقتصاد افغانستان، باعث شده است تا عدهٔ نگران جدی شدن اختلافات سیاسی منطقه در آینده باشند. اختلافات که ممکن است بازهم سبب عدم استخراج این معادن شود و بهای آنرا مردم افغانستان بدهند.

پذیرفتن افغانستان منحیث عضو ناظر در نشست سازمان همکاری های شانگهای و تاکید دو عضو کلیدی این سازمان یعنی چین و روسیه بر افزایش تلاش این دو کشور در بازسازی افغانستان و اقتصاد آن، یکی از چند نشانه افزایش اهمیت افغانستان درغرب آسیا و نیاز چین و روسیه و نیز جهان صنعتی، به معادن زیرزمینی افغانستان است.

تعدادی از این ذخایر نه تنها برای افغانستان اهمیت استراتژیک دارند بلکه در رفع

نیازهای بخش‌های تکنالوژی صنعتی برای ساخت افزار کامپیوتر و ارتباطات ماهواره‌ی در سطح جهان بی‌همتا و کمیاب میباشند و در این راستا نشست شانگهای را میتوان پیش‌آهنگ باز شدن درهای تجارت و سرمایه گذاری جهان به روی اقتصاد افغانستان ارزیابی نمود.

در این راستا تذکر مختصر از عوامل افزایش تمایل شرق و غرب به مشارکت در اقتصاد افغانستان دور از دلچسپی نخواهد بود.

در سال ۲۰۱۰ میلادی، بعد از چهارسال تحقیقات زمین شناسی و ارزیابی منابع زیرزمینی که به مدیریت گروه کوچکی از زمین شناسان امریکایی و سرپرستی پنتاگون انجام شد، تخمین‌های جدیدی از ارزش و معادن زیرزمینی افغانستان به دست آمد.

این ارزیابی‌ها ارزش این منابع را به بیش از یک هزار میلیارد دالر تخمین نمود که فقط مربوط به کشف ذخایر لیتیم، مس، رگه‌های آهن، طلا، و نیوبیوم می‌شود.

چند ماه بعد ازین گزارش، کارشناسان زمین شناسی وزارت معادن افغانستان ارزش کشفیات جدید را نزدیک به سه هزار میلیارد دالر ارزشگذاری نمودند.

این گزارش‌ها، تائید پژوهشات زمین شناسان روسی در دهۀ ۸۰ قرن بیستم بود که بر غنی بودن و کم نظیربودن منابع زیرزمینی در افغانستان شهادت میداد.

اما بعد از ۵ سال، کشفیات جدید، افغانستان را منحیث بزرگترین منبع لیتیم حتی بیشتر از بولیویا و نیوبیوم که در صنایع هستوی مورد استفاده قرار می‌گیرد و نقش آن روز بروز مهم تر می‌شود، تبدیل کرد.

لیتیم مهمترین مواد ساخت بطری‌های قابل چارج است که در تیلفون‌ها، کامپیوترهای دستی و ماشین‌های برقی استفاده می‌شود.

کشف منابع جدید نفتی که در سال ۲۰۱۱ به بیش از یک میلیارد و هشت صد میلیون بیرل نفت، با کیفیت متوسط، نظر به آنچه که تا سال ۲۰۱۰ کشف شده بود، افغانستان را از نظر منابع زیرزمینی به عنوان یک سرزمین فوق‌العاده غنی در جمع کشورهای چون کانادا، افریقای جنوبی و برازیل قرار می‌دهد.[۲۰]

در چنین وضعیتی افغانستان فرصت عالی در اختیار دارد تا در ردیف کشورهای

با درآمد متوسط مانند ترکیه، مالزیا و مکسیکو قرار گیرد و اگر کشور ما درست مدیریت شود، در مدت ۱۵ تا ۲۰ سال آینده توانایی وارد شدن به گروپ اقتصادهای گروه با درآمد متوسط چون پولند، سلواک و هنگری را دار است.

جهت تبدیل منابع زیرزمینی به تولید ملی، مدیریت اقتصادی و سیاسی کشور تأثیر بنیادی دارند، با رهبری و مدیریت معقول تلاش‌ها را میتوان تبدیل به فرصت برای پیشبرد اقتصاد افغانستان و پایدار نمودن صلح کنند.

آنچه که در شرایط فعلی استفادهٔ معقول از این منابع را دشوارتر و روند استفادهٔ آنرا بطی می‌سازد، کمبود سرمایه مالی برای توسعه، استخراج و تبدیل موادخام به کالاهای نیمه آماده است. برخورد مؤثر با این تلاش‌ها می‌تواند سهم افغانستان را در استفاده از این مواد در تولید صنعتی بالا ببرد و به جای خام فروشی و صادرات مواد خام، نخستین گام‌های صنعتی شدن را در افغانستان بنیان گذاری کند. سنگ‌های قیمتی فعلاً یکی از مهمترین کالاهای صادراتی افغانستان است اما نگرانی‌های زیادی در مورد استخراج غیر مسلکی آنها وجود دارد.

مشکل دیگر در افغانستان عدم ثبات سیاسی است، دخالت کشورهای خارجی و تداوم این دخالت‌ها، مانع عملکرد مردم افغانستان در راه اعمار کشور گردیده است.

در این راستا، نقش و همکاری همسایه‌گان افغانستان، به خصوص پاکستان و ایران در جهت غیرنظامی ساختن جامعه نهایت مؤثر می‌تواند باشد.

بدون صلح پایدار، حد اکثر مفاد افغانستان از این اکتشافات صدور موادخام بوده که این امر کمترین مفاد را به مردم افغانستان و شگوفایی اقتصاد پایدار کشور در قبال خواهد داشت.

فقط با مشارکت سرمایه گذاری خارجی در پروژه‌های زیربنایی صنعتی است که افغانستان می‌تواند سطح رشد صنعتی شدن خود را تسریع نموده و پایدار نگهدارد.

عدم موجودیت ساختار اداری مدرن موضوع دیگری است که پاسخگوی نیازهای صنعتی شدن، راه اندازی و اداره کردن پروژه‌های کلان باشد و توان مقابله با

گسترش فساد مالی که یکی از پدیده‌های همراه با اکتشافات ناگهانی است، را داشته باشد.

بدون بنیان گذاری ساختاری ایجاد چنین سیستم ی، احتمال دارد، فساد مشابه با آنچه که در نایجریا و روسیه در دوره پس از فروپاشی پدید آمد، اقتصاد افغانستان را هم دربر گیرد.

استفادهٔ معقول از امکانات تجارت خارجی و قراردادهای منطقوی می‌توانند باعث شرایط امن در منطقه، افزایش سرمایه گذاری خارجی در کشور و توسعه گسترده و همه گیر گردد.

در این راستا، یکی از شیوه‌های مؤثر، عقد قراردادهای تجاری ـ صنعتی برای توسعه و استفاده از منابع زیرزمینی افغانستان با همسایگان کشور است.

تا زمانی که انگیزه‌های طویل‌المدت بخاطر تأمین صلح در افغانستان میان همسایگان آن ایجاد نشود، امکان ایجاد شرایط لازم برای استفاده سازنده از منابع زیرزمینی بسیار محدود خواهد بود.

به اساس اظهارات تعدادی از فعالان شبکه‌های اجتماعی، صرف ۷۰ فیصد معادن افغانستان شناخته شده و کشور ما یکی از ثروتمندترین کشورها در جهان است. آنها در این مورد بیان میدارند: «شاید از شنیدن این جمله تعجب کنید اما این یک واقعیت بزرگ است. انجمن معدن شناسی امریکا چند سال پیش متخصصان خود را به افغانستان فرستاد و آن‌ها با آمار عجیبی به کشور خود باز گشتند». این متخصصین بعد از چند سال پژوهش و بررسی تخمین نمودند که ارزش کل معادن افغانستان معادل یک تریلیون و ۵۰۰ میلیارد دالر است.[۲۱]

به اساس این گذارش در افغانستان انواع ذخایر نفت، زغال سنگ، گاز، آهن، زمرد، مس، طلا، نقره، یاقوت و فیروزه وجود دارد که بیشتر این معادن تاکنون استخراج نشده اند. بنابراین گذارش ولایات شمال افغانستان چون کندز، فاریاب، بلخ، سرپل، جزء مناطق نفت‌خیز محسوب می‌شوند. در حالی که معادن مس بیشتر در شمال غرب، جنوب و شرق افغانستان وجود دارد. بیش از دوازده معدن مس در مناطق هرات، فراه، لوگر، کاپیسا، زابل، کابل، پنجشیر، کوهدامن، ارغنداب، میدان، بامیان و بعضی از مناطق دیگر کشور شناسایی شده اند.

افغانستان تقریباً دارای ۶۸۵۰۰ ملیون تن مس می‌باشد. معدن «مس عینک» در ولایت لوگر هم یکی از بزرگترین معادن در کشور است که دومین معدن در سطح جهان محسوب می‌شود و ذخایر آن تقریباً ۱۵ میلیون تن می‌باشد. در اثر افزایش تهدیدات امنیتی در ولایت لوگر، کار پروژه مس عینک به تعویق افتاد و تمام کارکنان چینایی آن به استثنای چند نفری که از وسایل این شرکت مواظبت می نمایند، افغانستان را ترک کردند. باوجود آنکه تقریباً ۱۵۰۰ پلیس، همراه با ۲۰۰۰ نیروی امریکایی در آن منطقه مستقر هستند.

به گزارش رویترز، طالبان می گویند که بستن پروژه مس عینک یکی از اولویت‌های برنامه‌های این گروه به شمار می رود. سخنگوی طالبان در یک تماس تلفنی به رویترز اظهار نموده که تمام ادارات دولتی آلودهٔ فساد اند به باور آنها مفاد پروژه نصیب مردم افغانستان نمی‌شود بلکه چپاولگران از آن مستفید می‌شوند.[۲۲]

با وجود افزایش نیروی‌های امنیتی، دولت افغانستان هنوز هم نتوانسته است امنیت پروژه‌های استخراج معادن را طوری که لازم است، فراهم سازد. از همین سبب کار پروژه‌های معادن و از جمله مس عینک از دیرزمانی است که پیشرفت محسوسی نداشته است.

نشریه "دیپلمات" هم طی گزارشی هشدار داده که سابقه گروه تروریستی داعش در سوریه و عراق و نیز وضعیت معادن افغانستان، احتمال بهره برداری این گروه تروریستی از منابع معدنی این کشور را بیشتر کرده است.

در این گزارش آمده است: هنوز روشن نیست که آیا داعش این توانایی را دارد که موفق به اشغال بخش‌های از افغانستان شده، و از آن مناطق علیه طالبان و ارتش افغانستان دفاع کند. اما این احتمال کاملاً باورکردنی است که داعش بخواهد از معادن بی نظارت افغانستان برای تأمین پول مورد نیاز خود در سوریه و عراق استفاده کند.

فرار سرمایه از کشور و تأثیرات منفی آن بالای اقتصاد کشور

طوری که میدانیم، هر قدر افراد یک جامعه به تولیدات و خدمات بیشتر دسترسی داشته باشند به همان اندازه رفاه اجتماعی بیشتر می باشد. شرط اساسی برای تولید کالا و خدمات عبارت از عوامل تولید (سرمایه، زمین و کار) می باشد. ترکیب این عوامل تولید باعث ایجاد و یا تولید کالا و خدمات می‌گردد. سرمایه یکی از مهترین عوامل در تولید اشیا بشمار می رود.

پس سرمایه از نظر اقتصادی چیست؟

هرنوع دارایی‌های مالی و یا ارزش دارایی‌های مالی که شکل نقد در وجه حساب‌های بانکی، به همین ترتیب کارخانه‌ها، ماشین‌آلات و تجهیزاتی که برای تولیدات در اختیار شرکت‌ها است، سرمایه گفته می‌شود.

سرمایه می‌تواند معانی مختلفی داشته باشد. معنی دقیق آن به مفهومی که واژهٔ سرمایه در آن مورد استفاده قرار می‌گیرد، بستگی دارد. عموماً به منابع مالی مورد استفاده سرمایه گفته می‌شود. برعلاوه کادرها و متخصصین مسلکی در کشور هم جزء سرمایه ملی محسوب می‌گردند. شرکت‌ها و جوامعی که سرمایه بیشتری دارند از سایر رقبای خود با سرمایه کمتر، عملکرد بهتری خواهند داشت.

بحث فرار سرمایه بخصوص در کشورهای عقب نگهداشته شده و رو به انکشاف یک بحث جدی بوده و اهمیت این مسئله بیشتر ناشی از آن است که کشورهای کمتر رشدیافته و رو به انکشاف به کمبود جدی سرمایه مواجه اند. رفاه اجتماعی که یکی از اهداف اساسی و مهم هر سیاست اقتصادی می‌باشد مربوط به امکانات دسترسی افراد یک جامعه به تولیدات و خدمات می باشد.

بعضی از کشورها به نسبت نبود برنامه ریزی دقیق و یا بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نتوانسته از عوامل دست داشته شان استفادهٔ معقول و مناسب نمایند. از اینرو به تولیدات و یا کالا و خدمات کمتر دسترسی پیدا می‌کنند. لذا کشورهای جهان از نظر دسترسی به منابع، کالا و خدمات به کشورهای توسعه

یافته، صنعتی و پیشرفته، کشورهای رو به انکشاف، رو به توسعه، کشورهای کمتر انکشاف یافته و یا عقب نگهداشته شده تقسیم شده اند.

افغانستان نیز از اثر بحران‌های طولانی و دامنه دار سیاسی و اقتصادی در ردیف کشورهای قرار دارد که اتباع آن از پایین‌ترین سطح معیشتی برخوردار نبوده و عدم دسترسی به وسایل و امکانات معیشتی باعث گردیده که بیش از هفتاد فیصد نفوس کشور ما زیرخط فقر با بدترین شرایط زندگی نمایند. و از طرف دیگر کمبود سرمایه و عدم تولیدات داخلی برای تأمین امکانات و وسایل ضروری زندگی مردم، دولت را با مشکلات بزرگی مواجه ساخته و روزتاروز این مشکل شدیدتر و عمیق تر می‌گردد.

در شرایط فعلی بخش اعظم کالاهای مورد نیاز کشور ما از کشورهای خارجی وارد می‌گردد؛ این امر اقتصاد کشور را کاملاً به یک اقتصاد مصرفی تبدیل نموده است. این امر نهایت خطرناک تلقی می‌گردد زیرا با اندک‌ترین تغییر در روابط و سیاست‌های کشورهای که با افغانستان معاملات تجارتی انجام می دهند، مردم شاهد بحران‌های شدید خواهد بود هم چنانی که بحران غذایی و بحران نفت و گاز امروز در بازارهای افغانستان بیداد می کند.

بعد از تشکیل دولت مؤقت یک تعداد از سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی با بیم و هراس فراوان داخل افغانستان شدند و سرمایه‌های شان را به هدف تولید، مفاد هنگفت و به خاطر اینکه افغانستان یک بازار جدید و سود دهنده بود، به کار انداختند، اما بعد از چندی ما شاهد فرار دوباره این سرمایه‌ها از افغانستان می‌باشیم که روزانه میلیون‌ها دالر از میدان هوایی کابل به خارج انتقال می‌یابد. که درین مورد نهادهای مربوطه به طور مکرر اظهار نگرانی نموده اند. خارج شدن این سرمایه‌ها و یا توقف سرمایه گذاری در افغانستان به دلایل متعددی صورت گرفته است، در قدم نخست سرمایه گذاران و شرکت‌های تولیدی داخلی از طرف دولت مورد حمایه قرار نگرفته و بعضاً در اثر مواجه شدن با سیاست‌های دمپنگ و رقابت با تولیدات خارجی نتوانسته اند فعالیت‌های خود را دوام دهند و ناچار فعالیت‌های خود را تعطیل و سرمایه‌های خود را از افغانستان خارج نموده که مثال‌های برجستهٔ ان یک تعداد شرکت‌های است که قبلاً در هرات ورشکست شدند.

عامل دوم و اساسی نبود امنیت در کشور است که باعث فرار سرمایه‌ها گردیده

است. ناامنی و بی‌ثباتی نه تنها جریان فعالیت‌های شرکت‌ها و سرمایه گذاران را با مشکل مواجه می‌سازد، بلکه تهدید از بین رفتن سرمایه‌هایشان و حتی تهدید زندگی سرمایه گذاران را داشته و آنها را مجبور به خارج نمودن سرمایه‌های شان نموده است؛ مثال برجستهٔ ناامنی، مسدود شدن کار در معدن مس عینک لوگر.

هر انفجاری که در کشور بوقوع می پیوندد، برعلاوه تلفات جانی و مالی، باعث فرار سرمایه از کشور نیز می‌گردد. در اکثریت انفجارات سرمایه گذاران کوچک بطور کلی سرمایه شان را از دست میدهند زیرا هست و بود آنها در محل حادثه به شکل فزیکی موجود بوده و از بین می‌رود از جانب دیگر در کشور ما مانند کشورهای پیشرفته، مسئله بیمه اموال رایج نیست تا خسارات وارده بوسیله شرکت‌های بیمه جبران گردد.

ولی یک تعدادی از شرکت‌های هستند که هنوز مشکلات امنیتی را تحمل نموده و به فعالیت‌های خود ادامه داده اند، مانند شرکت‌های مخابراتی که آنتن‌های مخابراتی شان چندین بار مورد حملات راکتی طالبان قرار گرفته ودر این اواخر این شرکت‌ها را مجبور نموده اند تا فعالیت‌های شبانه خود را در بعضی از ولایات قطع نموده و در آینده احتمال آن هم موجود است که فعالیت روزانهٔ شان را نیز محدود و یا قطع نمایند و بلاخره مجبور به اخراج سرمایهٔ شان از کشور گردند.

یک اصل مهم در اقتصاد اینست که همیشه سرمایه‌ها در نقاط و مناطقی مستقر می‌شود که کمترین ریسک و بیشترین بازدهی یا مفاد را دارا بوده و عوامل تهدیدساز برای بازدهی سرمایه وجود نداشته باشد. در حقیقت سرمایه گذاری سرچشمهٔ تحولات اقتصادی و اجتماعی بوده و از اهمیت ویژهٔ برخوردار است.

مدیریت سرمایه گذاری‌ها در عصرحاضر مهم و جایگاه خاص را دارا است. برعلاوه باید تذکر داد که این عمل بایست توسط کادرها و متخصصین مجرب و کاردان اجرا گردد. مثلاً کشور چین با مدیریت صحیح سرمایه گذاری داخلی و خارجی یکی از بزرگترین کشورهای تولید کالا و خدمات بشمارمی‌رود که رشد اقتصادی چشمگیر را دارا می باشد. اما متأسفانه در افغانستان نه تنها که مدیریت صحیح سرمایه گذاری‌ها وجود ندارد بلکه، فساد اداری، نبود سیستم منظم مالیاتی، نبود زیربناها و شرایط نامساعد امنیتی همه و همه مشکلاتی اند که فرا راه سرمایه گذاری در افغانستان عرض وجود نموده و سبب توقف سرمایه گذاری و یا فرار

سرمایه‌های موجود از کشور گردیده است.

یکی از معضلات، عدم رشد اقتصادی در کشورهای عقب نگهداشته شده، مثل افغانستان، فرارسرمایه ازین کشورها است. فرارسرمایه اشکال متفاوت داشته و عوامل متعدد دارد. کادرها و متخصصین مسلکی در کشورهای رو به انکشاف و عقب نگهداشته شده سرمایه ملی محسوب شده که بعضاً بنابر دلایل متعدد مجبور می‌شوند کشور شان را با داشته هایشان ترک نموده و راهی خارج از کشور گردند.

طور مثال، قبل از سال ۱۹۹۲عیسوی در افغانستان توجه خاص جهت تربیه و پرورش کادرها و متخصصین مسلکی در رشته‌های مختلف صورت گرفت و در مدت زمان کوتاه برخوردار از کادرها و متخصصین مجرب که در داخل و خارج از کشور تربیه و آموزش دیده بودند، گردیده بود اما بعد از مدت کوتاه در اثر جنگ‌های خونین اکثریت مطلق این متخصصین جبراً جهت نجات جان شان کشور را ترک و راهی کشورهای همسایه و غرب گردیدند. در مدت کوتاه افغانستان این سرمایۀ مهم و ارزشمند خود را از دست داد. همانطوری که برای رشد هر کشور به سرمایه طبیعی و مالی ضرورت است افراد متخصص و کادرهای مجرب نیز ضرورت مبرم برای ترقی و آبادانی کشور بحساب می آیند.

در حال حاضر گاه‌گاهی در بعضی کشورهای جهان نیز فرارسرمایه از یک کشور به کشور دیگر صورت می‌گیرد، که عامل عمدۀ آن بعضاً سیاست‌ها و عملکرد دولت‌ها به ارتباط افزایش مالیات بالای این شرکت‌ها و یا فشار کارمندان بخاطر افزایش مزد و معاش شان بوده و بلاخره افزایش مصارف ناشی از مالیات و معاشات این سرمایه گذاران را مجبور به انتقال سرمایه از یک کشور به کشور دیگر نموده است که واضحاً پیامدهای ناشی از فرار سرمایه‌ها عبارت از کاهش تولیدات داخلی، افزایش سطح بیکاری، کاهش عاید و تقاضا بوده که این عوامل باعث رکود اقتصادی گردیده و بلاخره به بحران می انجامد.

هرگاه در افغانستان اقدامات جدی در جهت جذب سرمایه گذاری خارجی و حمایه سرمایه گذاری‌های داخلی صورت نگیرد، کسر بیلانس تجارت ناشی از تورید کالاها از خارج روز بروز افزایش یافته و رشد محصولات داخلی کشور به بن بست مواجه خواهد شد. که نتیجه و پیامدهای آن همانا فقر، وابستگی کشور به کمک‌های مالی خارجی، ضعف و وابستگی اقتصادی می باشد. این مسئله پیامدهای

منفی طویل‌المدت نیز داشته چنانچه افغانستان به یک کشور کاملاً وارداتی و مصرفی تبدیل شده است.

تاریخچه و سیستم مالیاتی افغانستان

مطابق احکام قانون همهٔ اتباع یک کشور دارای حقوقی هستند که دولت موظف به تحقق آن است و در مقابل، شهروندان هم وظایف و مکلفیت‌های به عهده دارند که باید آنرا انجام دهند، از آن جمله یکی هم پرداخت مالیات است که منحیث یک منبع درآمد دولت شناخته می‌شود. دولت این درآمد را که جهت تأمین مصارف عامه است، از اشخاص، شرکت‌ها و موسسات وصول می نماید.

جمع‌آوری مالیات یکی از عواید مهم کشورها محسوب شده که به کمک آن، کشورها رشد اقتصادی و تأمین مصارف لازم کشور را تضمین می‌نمایند.

در افغانستان در سال ۱۱۴۰ هجری شمسی برای اولین بار در زمان سلطنت احمدشاه بابا به امور مالی، در جملهٔ سایر تشکیلات دولت شعبه بنام دیوان همایون اعلی (وزارت مالیه امروزی) تأسیس شد اولین متصدی این امور سردار عبدالله خان پوپلزی که بنام دیوان بیگی یاد میشد، مقرر گردیده و اسم دیوان بیگی با گذشت زمان به مستوفی‌الممالک تبدیل گردید و صلاحیت وی مطابق صلاحیت وزیر مالیه فعلی بود. امور مالی در مرکز توسط مستوفی‌الممالک و در ولایات توسط سر رشته داران، بلوکداران، محصل، ضابط تحصیلداران دفاتر اجرا میشد.

مالیات در دوره‌های مختلف به انواع و نام‌های مختلف تحصیل می‌گردید بعضی آنها شکل اجباری و تعدادی هم به صورت اختیاری به دولت پرداخته میشد. مثلاً سرچربی یک نوع مالیه اختیاری بود که مردم هزاره جات سالانه به طور متمایز یک مقدار روغن به دربار پادشاه آورده تسلیم می نمودند.

چنین عواید و مصارف که به طور متمایز در دربار جمع می‌شد امر شاه را ایجاب میکرد بلاخره به مرور زمان این عواید شکل اجباری را به خود گرفته و در جمله سایر مالیات دولت حساب گردید. مهمترین انواع مالیات که تاسال ۱۲۹۸ تحصیل می‌شد عبارت بود از :

ـ مالیهٔ بنام خانواده مستغلات (مالیه مستغلات یا مالیات بر درآمد اجاره املاک که

از مردم مزارشریف اخذ میشد.)

ـ مالیهٔ بنام سرمایه دار که از مردم هزاره جات تحصیل میشد.

ـ مالیه زمین از مردم خروار (ولایت لوگر)

ـ مالیه باج سرانه از ولسوالی مردم خواجه انگور ولسوالی خروار گرفته میشد.

بعدها در عصر سلطنت امیر عبدالرحمن خان بعضی از مالیات که قبلاً از مردم بصورت اجباری اخذ می‌گردید، معاف گردید ولی مردم گردیز یک مقدار روغن و چند راس اسپ را بصورت سلامانه به دربار می آوردند که بعدها بصورت مالیه اجباری در عواید دولت حساب شد و از مردم هرات نیز بنام های مختلف به قسمی مالیه اخذ می‌گردید.

مالیات بصورت عموم به دو دسته، مستقیم و غیرمستقیم تقسیم بندی می‌گردد. مالیات مستقیم دامنهٔ وسیعتری نسبت به مالیات غیرمستقیم دارد. مالیات غیرمستقیم شامل دو بخش می باشد:

ـ مالیات برتولید و واردات

ـ مالیات برمصرف و فروش.

مالیات مستقیم مالیاتی است که از افراد و اشخاص حقیقی (یعنی افرادی که از گوشت و پوست و استخوان بوده دارای عقل و شعور اند یعنی انسان‌ها) و افراد حقوقی (یعنی افراد حکمی مانند مؤسسات و شرکت‌ها) هنگام کسب درآمد اخذ می‌گردد.

مالیات مستقیم هم شامل دو دسته می باشد:

ـ مالیات بر درآمد

ـ مالیات بر دارایی

یعنی هرشخص حقیقی مکلف است بالای درآمد و دارایی‌های خود که در داخل یا خارج از کشور تحصیل می نماید، مالیه به کشور بپردازد.

بر اساس مادهٔ چهل و دوم قانون اساسی افغانستان، تمام شهروندان افغان، اتباع و شرکت‌های خارجی که در افغانستان اقامت دارند و عایدات بدست می‌آورند، مکلف اند مطابق به احکام قانون به دولت مالیه و محصول بدهند. این حکم در مورد اشخاص و موسسات خارجی نیز تطبیق می‌شود و هرنوع مالیه، محصول و عواید تادیه شده، به حساب واحد دولتی تحویل داده می‌شود.

اما با تأسف که مردم افغانستان تا کنون فرق میان پرداخت مالیه و رشوه را نمی‌دانند چون دولت با نهادها سر وکار دارد نه با افراد و این فاصله سبب گردیده که فرار از مالیات به یک امر عادی مبدل گردد.

سیستم ملی مالیات افغانستان در سال‌های اخیر تغییر نموده و تغییرات قابل ملاحظه جهت ساده سازی پروسه تصفیه مالیات بوجود آمده است.

مالیه دهنده‌گان مکلف اند تا نمبر مالیاتی داشته باشند. تمام مالیه دهندگان مطابق قانون باید عواید خویش را حتی اگر مالیه بران وضع هم نگردد، ثبت نمایند.

اطلاعات ارایه شده توسط مالیه دهنده‌گان نزد وزارت مالیه محفوظ بوده مگر اینکه به صورت رسمی و قانونی درخواست گردد. مالیه دهنده‌گان باید دارای کتاب ثبت باشند. سال مالی از اول جدی (۲۱ دسمبر) الی آخر قوس (۲۱ دسمبر سال بعدی) می‌باشد

کارشناسان اقتصادی بدین عقیده اند که مردم افغانستان از گذشته های دور به صورت منظم از درآمد، دارایی‌ها و سرمایه‌های شان مالیه نپرداخته اند. تنها بخش فعال جمع‌آوری مالیات، گمرکات افغانستان و شرکت‌های بزرگ بوده که از عواید خود و معاش کارمندان شان به دولت مالیه پرداخته اند. این بدین معنی است که این شیوه سیستم جمع‌آوری مالیات درهم و برهم است چون شهروندان به صورت مستقیم با دولت درتماس نبوده، در عوض شرکت‌ها یا معاش دهندگان به دولت مالیه می پردازند.

"فساد گستردهٔ اداری" و بی باوری مردم به دولت از بزرگترین مشکلات نظام اقتصادی افغانستان شمرده می‌شود زیرا در بیشتر موارد کارمندان دولتی در نتیجهٔ معامله با شرکت‌ها و افراد "عواید و سرمایه‌های شان را می پوشانند" تا افراد از مالیات فرار کرده و یا کمتر بپردازند. برعلاوه عملکرد "مرموزانهٔ دولت

افغانستان" و هم موجودیت فساد گسترده در ارگان‌های ذینفع در جمع‌آوری و مصرف پول از درک مالیات سبب شده تا خلای آگاهی ایجاد گردد. چون مردم نمی‌دانند مالیات شان چگونه و در کدام موارد به مصرف میرسد. از نظر اقتصادی، مردم زمانی حاضر می‌شوند تا مصارف را بپذیرند که اندازۀ ارزش بدست آمده از مصرف بیشتر باشد. به همین اساس دولت مکلف است تا به مردم در مورد پروسه جمع‌آوری مالیه و مصرف آن اطلاع رسانی و آگاهی های لازم را انجام دهد.

شماری از شهروندان افغانستان به اساس قانون اساسی افغانستان خود را مکلف به پرداخت مالیه می‌دانند، اما بخاطر عدم شفافیت لازم در روند جمع‌آوری مالیات، انتقاد نموده می گویند که به دولت اعتماد ندارند.

در افغانستان نیز بایست مانند هر کشور دیگر مالیات طور منظم و سیستماتیک، بدون هرنوع سوءاستفاده‌ها جمع‌آوری گردد و پول جمع‌آوری شده بصورت دقیق وارد بودیجه دولت گردد و از طریق آن مصارف کشور را تمویل نمایند. افراد و نهادها و شرکت‌های که از پرداخت مالیات فرار می‌نمایند، قانوناً باید مجازات گردند.

شهروندان برای پرداخت مالیه زمانی احساس مسئولیت خواهند کرد که درآمد مناسب داشته و اطلاعات دقیق و شفاف از روند پرداخت، جمع‌آوری و شیوه مصرف مالیات جمع‌آوری شده را داشته باشند. اکثریت مطلق مردم نمی‌دانند که مالیه را برای کی و چه زمانی بپردازد. پس چگونه میتوان از مردم افغانستان توقع داشت تا فرق میان دادن رشوه و پرداخت مالیه را بدانند؟

این پروسه باعث می‌گردد که "بی اعتمادی" بین افراد، شرکت‌ها و دولت بوجود بیآید و سبب می‌شود که اقتصاد غیرقانونی فربه تر شود چون شفافیت سیستم زیرسوال می رود و شهروندان آن را غیرعادلانه می‌پندارند. ازینکه رهبران حکومت وحدت ملی بدون برنامۀ واحد ملی و اقتصادی بوده و عملکرد آنها بر اساس تصمیم گیری‌های شتاب زده، قدرت نمایی ها و تقابل صورت گرفته، به جای اینکه در کنارهم مشترکاً عمل نمایند، باعث گردید که مدیریت اقتصادی به حالت امروزی مواجه گردد. هرگاه یک مدیریت واقعی، سالم و کنترول شدید موجود باشد، عواید مالیاتی در سطح بلند قرار خواهد داشت.

وزارت مالیه افغانستان اظهار می‌دارد که باید اصلاحاتی در نهادهای مالی به میان آید و نیز مبارزه با فساد اداری، گسترش یابد.

از آنجائی که یکی از راه‌های افزایش درآمدهای ملی، جمع‌آوری مالیات دانسته می‌شود، سرمایه گذاران ومردم، به ضرورت و شفاف بودن پروسه مالیه دهی تأکید می ورزند.

زمانی که سرمایه گذاران بعضی از شرکت‌ها مالیه نپردازند، قیمت کالای شان پایین می‌آید و در بازار هم جنس را به قیمت پایین بفروش میرسانند. وقتی آنها ارزان فروختند، شرکت‌های که مالیه می پردازند، دربازار رقابت کرده نمی توانند. این خود ضربهٔ بزرگ به اقتصاد کشور است. زیرا از یک سو فرار از مالیات صورت می‌گیرد و از جهتی باعث زیان و یا ورشکست شدن شرکت‌های دیگر می‌گردند.

عقب‌ماندگی اقتصادی چیست؟

علل عقب‌ماندگی اقتصادی در جهان و افغانستان

فقر در حقیقت محرومیت آشکار از رفاه است که در ابعاد مختلف اجتماعي مي‌تواند آشکار شود. پس محرومیت چیست و چگونه مي‌توان آن را اندازه گیري کرد؟

این مبحث به فقر درآمدي و یا عایداتی اختصاص دارد، لذا از توضیحات ابعاد دیگر فقر، صرف نظر مینمایم.

فقر درآمدي در تمام کشورها وجود دارد و مقیاس اندازۀ آن در کشورهاي مختلف متفاوت است. بصورت عموم در کشورهاي ثروتمند و پیشرفته، حد ملی خط فقر در سطح بالاتري قرار دارد. بیشتر فقراي جهان در جنوب آسیا (بیش از ۴۰ فیصد) مناطق جنوب صحرای بزرگ افریقا (تقریباً ۲۵ فیصد) و شرق آسیا (درحدود ۲۳ فیصد) زندگي مي کنند.

بطور نسبي فقر به معني محرومیت مادي است، زیرا ویژگي زندگي با درآمد پائین و مصرف اندك، تغذیه نامناسب و شرایط زندگي نامناسب است. اما به سادگي مي‌توان مشاهده کرد که فقر درآمدي در اکثر موارد با آنچه ما «فقر انساني» مي خوانیم، یعني سطوح آموزش و صحت عامه پائین که علت یا حاصل درآمد اندك مي باشند، همراه است. فقر درآمدي و انساني با محرومیت‌هاي اجتماعي مانند آسیب پذیري شدید در مقابل رویدادهاي نامطلوب (طور مثال امراض، بحران‌هاي اقتصادي و یا طبیعي)، عدم اثر گذاري بر اکثر نهادهاي اجتماعي و ناتواني در بهبود شرایط زندگي، همراه اند.

وقتي فقر را منحیث پدیده اي چند بعدي بطور وسیع‌تر تعریف مي کنیم درك دلایل وجود آن و سیاست‌هاي جامع با هدف کاهش آن ساده‌تر مي شود. این تعریف علاوه بر مسایل رشد اقتصادي و توزیع درآمد، مسئله دسترسي برابر به خدمات صحی و آموزشي و توسعه نظام‌هاي تأمین اجتماعي را نیز مورد توجه قرار مي‌دهد.

استراتژي‌هاي كاهش فقر همچنين بايد اين واقعيت را نيز در نظر بگيرند كه جنبه‌هاي مختلف فقر باهم پيوند داشته و يكديگر را تقويت مي كنند. بطور مثال، بهبود نظام تأمين اجتماعي نه تنها آسيب پذيري فقرا را كاهش مي‌دهد بلكه به آنها اجازه مي‌دهد كه از فرصت‌هاي مخاطره انگيز مانند حركت از يك منطقه به منطقه ديگر يا تغيير شغل بهره برداري كنند. افزايش حمايت از مشاركت مردم فقير نه تنها به غلبه آنها بر حس كنار گذاشته شدن از جامعه كمك مي كند بلكه امكان هدف گذاري بهتر خدمات آموزش و صحت عامه را فراهم مي كند.

فقر مختص به کشورهای فقیر نبوده، بلکه در کشورهای توسعه یافته یا صنعتی بزرگ هم وجود دارد. مقياس اندازه گيري فقر درآمد كشورهاي مختلف متفاوت است. بطورعموم در كشورهاي ثروتمند، حد ملی خط فقر در سطح بالاتري قرار دارد. براي مقايسه بين‌المللي، بانك جهاني يك خط بين‌المللي فقر يعني درآمد يك دالر در سال با قيمت‌هاي برابري قدرت خريد سال ۱۹۸۵ را تعيين كرده است كه معادل ۰،۸ دالر براي هر نفر به قيمت‌هاي برابري قدرت خريد سال ۱۹۹۳ مي‌باشد. بر اساس اين معيار اندازه گيري، از هر صد نفر بسيار فقير در جهان، يعني افرادي كه با درآمدي كمتر از يك دالر در روز زندگي مي كنند، بين سال‌هاي ۱۹۹۰ و ۱۹۹۹ از ۲۹ فيصد به ۲۳ فيصد كاهش يافت. اما به علت رشد شديد نفوس در جهان، اكثريت مطلق مردم كه در فقر شديد زندگي مي‌كنندتنها به تعداد ۱۲۳ ميليون نفر در اين دوره كاهش يافته است. براي كشورهاي با درآمد متوسط، خط فقر بين‌المللي دو دالر در روز يا ۲،۱۵ دالر برحسب قيمت‌هاي برابري قدرت خريد به حداقل عملي نزديك تر است. از ۶ ميليارد نفوس جهان كه دراخر قرن بيستم روي زمين زندگي مي كردند، نيم از آنها یعنی تقریباً ۲،۸ ميليارد نفر درآمد كمتر از ۲ دالر در روز و در حدود ۱،۲ ميليارد نفر درآمد كمتر از يك دالردر روز داشتند.

افراد در کشورهای بزرگ صنعتی هم زیر خط فقر زیست می‌نمایند. چنانچه از آخرین ارقام دست داشته در امریکا ریکارد تازۀ ثبت گردید. از جمله ۳۲۳،۱ میلیون نفوس امریکا، تعداد امریکایی‌های که در فقر زندگی می‌کنند در سال۲۰۱٦ به ۴۶،۲ میلیون نفر رسید.

این بالاترین سطح فقر در امریکا از زمان جمع‌آوری اطلاعات توسط اداره

سرشماری این کشور از سال ۱۹۵۹ بدینسو است. به این ترتیب میزان فقر از ۱٤،۳ فیصد در سال ۲۰۰۹ به ۱۵،۱ فیصد در سال ۲۰۱۷ رسید.

بر اساس تعریف فقر در امریکا خانواده ای چهار نفره که درآمد سالانه آن ۲۲۳۱٤ دالر یا کمتر باشد زیر خط فقر قرار دارد. خط فقر برای یک نفر مجرد، درآمد سالانه ۱۱.۱۳۹ دالر یا کمتر است.

به این ترتیب تعداد امریکایی‌های که زیرخط فقر زندگی می‌کنند برای چهارمین سال متوالی افزایش یافته است.[۲۳]

برعلاوه این ارقام بیانگر آنست که پدیدۀ فقر درمیان سیاهپوستان و لاتین تبارها بسیار بالاتر از سطح آن از سایر اتباع است. ارقام ادارۀ سرشماری بیانگر آنست که ۲۵،۸ فیصد سیاهپوستان و ۲۵،۳ فیصد از لاتین تبارها در فقر زندگی می‌کنند. تازه‌ترین گزارش همچنین نشان داد که حد وسط درآمد سالانه خانوادگی در امریکا در سال ۲۰۱٦ به ۲،۳ فیصد کاهش نموده و به ٤۹٤٤۵ دالر رسیده است. در همین حال شمار امریکایی‌های که بدون بیمه صحی زندگی می‌کنند تقریباً۵۰ میلیون نفرمی‌باشد.

سوال طرح می‌گردد که چگونه این همه نابرابری اقتصادی در دنیا پدید آمد؟

قبل از تشکیل و گسترده ترشدن تمدن، در ابتداءء افراد به مبادله کالا به کالا می‌پرداختند، در آن زمان افرادی که کالاهای با کیفیت داشتند در این معاملات پیروز بودند بعداً که پول وارد عرصۀ مبادلات گردید بازارها بیشتر داخلی بودند و کم کم جریانات اقتصادی به سمت بازارهای بین‌المللی توسعه یافت، در این هنگام با توسعه علم و بکارگیری آن در زمینه صنعت و فن آوری کالاهای تولید گردید که تقاضا را در کشورهای دیگر توانست ایجاد نماید. درین زمان بعضی منابع از تعداد کشورهای جهان وارد کشورهای توسعه یافته می‌شد که اقتصاد این ممالک با صادرات این منابع رنگ و بویی تاز ه گرفته و از طرف دیگر در آن سوی دنیا که علم وارد حوزه صنعت شده بود با تولیدات گسترده و صادرات بیشتر به کشورهای کمترتوسعه یافته و رو به انکشاف، ارزش پول ملی شان رشد قابل ملاحظه نمود.

با پیروزی انقلاب صنعتی تولیدات آنها بیشتر و کشورهای توسعه نیافته دنیا بیشتر به بازار مصرف کالای آنها مبدل شدند. عدۀ از کشورهای توسعه نیافته یا رو به

انکشاف بنابر داشتن جمعیت کم و منابع زیاد، با صادرات این منابع توانستند اقتصاد خود را احیاء کنند که کشور کویت مثال بارز آن است، از طرف دیگر کشورهای که با یکدیگر در رقابت بودند مثل بسیاری از کشورهای اروپایی و امریکا با توجه به این که بازار تولید دنیا بودند؛ توانستند پایه‌های اقتصادی خود را بهتر محکم کنند. البته ناگفته نماند که توسعهٔ اقتصادی فقط در این دو قطب خلاصه نمی شد، بلکه عدهٔ دیگری از کشورها در بخش سیاحت توانستند به رشد اقتصادی نایل شوند.

طبعاً در چنین فضا، کشورهای که بازار تولید بودند مثل ممالک غربی، در درجه اول اقتصاد، کشورهای که منابع زیاد داشتند و با فروش این منابع، توانستند رفاه را برای شان فراهم آورند، در جای دوم قرار گرفتند، و کشورهای دیگری که با تبلیغ به جذب توریست پرداختند و توانستند سالانه میلیون‌ها توریست را از کشورهای دیگر بسمت خود جذب نمایند، در کتگوری بعدی قرار گرفتند. البته خیلی از کشورهای که منابع زیادی داشتند تحت استعمار کشورهای صنعتی بزرگ درآمدند که اقتصاد آنان نیز نتوانست بخوبی رشد کند.

گرسنگي يكي از عمده‌ترين نشانه‌هاي فقر و از نظر اخلاقي غيرقابل قبول و ناگوارترين آنهاست. در دنياي جهاني شدهٔ قرن بيست و يكم، با مواد غذايي بيش از حد كافي توليد شده، براي تغذيه شش ميليارد از ساكنين كره زمين، هنوز هم درحدود ۸۰۰ ميليون نفر از كمبود مزمن مواد غذايي رنج مي برند.

بدين ترتيب با توجه به عمل و عكس‌العمل نزديك و پيچيده بين گرسنگي و فقر، آيا اميدي برای محو و از ميان رفتن گرسنگي به عنوان يكي از تحقيرآميزترين انواع محروميت‌هاي انساني در آينده نزديك وجود دارد؟

پاسخ به اين پرسش به تمايل سياسي و مسئوليت پذيري دولت‌هاي ملي بستگي دارد.

به اساس مطالعات و تحقيقات سازمان مواد غذايي و كشاورزي سازمان ملل، اكثر وضعيت‌هاي بحراني مواد غذايي در سراسر جهان مستقيماً ناشي از حوادث طبيعي (مثل خشكسالي و سيل)، تضادها، آوارگان و بحران‌های اقتصادي هستند.

به هر حالت واقعاً تحقيقات سازمان مواد غذايي و كشاورزي سازمان ملل بجا بوده ولی این سازمان از علت اساسی که در شرایط فعلی و یا از سه دهه بدینسو، جهان بخصوص کشورهای عقب نگهداشته شده با آن مواجه اند و این کشورها را از هر

زمانی بیشتر از پیش در فقر و غربت غرق می‌سازد، چشم پوشی نموده است.

به نظر من علت اصلی فقر در اکثر کشورهای عقب نگهداشته شدهٔ جهان (افغانستان) جنگ‌های تحمیلی و غارت این کشورها بوسیله دیگر کشورها است.

یکی از رؤسای سابق بانک جهانی در مورد فقر در کشورهای عقب نگهداشته شده گفته است: «هشتصد میلیون نفر در فقر مطلق دست و پا می زنند، وضعیتی که از هرگونه تعریف معقول از کرامت انسانی به دور است. سوءتغذی، بی‌سوادی، بیماری، محیط آلوده، مرگ و میر زیاد نوزدان و امید کم به زندگی از ویژگی ها در این کشورها است.»

یکی از مهمترین عوامل تداوم فقر در کشورهای عقب نگهداشته شده، قروض این کشورها است. این کشورها نظر به قروض شان به سطوح مختلف طبقه بندی می شوند. این قروض در حال حاضر تقریباً به ۳۰۰ میلیارد دالر رسیده است. طور مثال در کشورهای افریقایی فشار بازپرداخت اصل و سود قروض طوری است که این کشورها تا کنون حتی قادر به پرداخت سود قرض شان نیز نبوده اند و به همین جهت هرسال بر این قروض افزوده می‌شود بطوری که اگر این کشورها حتی کل تولید ناخالص خود را به بازپرداخت این قروض اختصاص دهند، بازهم از زیر بارسنگین آن بیرون نخواهند آمد.

اعطای قروض ظاهراً بسیار عادلانه به نظر میرسد اما در مراحل اجرایی این طرح، آنعده کشورها از این امتیازات برخوردار می شدند که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، شرایط آنها را قابل قبول میپنداشتند. از آنجائی که کشورهای صنعتی و توسعه یافته به کمک سازمان‌های همچون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، همواره سیاست‌های مورد نظر خود را بر کشورهای عقب نگهداشته شدهٔ یا روبه توسعه تحمیل کرده اند، برای تسلط بر برنامه‌ها و سیاست‌های کشورهای افریقایی خواستار گشایش درهای بازار این کشورها، برای تجارت با آنها می‌شوند.

«در جهان امروز حرف اول و آخر در عرصه اقتصاد و سیاست» را داناييمحوري مي‌زند. در صورتیکه کشوري نتواند اقتصاد و ديپلماسي خود را با اين مشخصه و ويژگي تعريف کند، حتي اگر بر روي درياي از منابع طبيعي غني هم خوابيده باشد،

با آنهم در عرصه اقتصاد و سیاست جهاني مي‌لنگد و روز تا روز از قافله توسعه و رشد علمي و اقتصادي فاصله مي‌گيرد.

افغانستان با وجود داشتن منابع سرشار زیرزمینی، هنوز هم یکی از فقیرترین کشورها در دنیا است. به اساس گذارش مقالۀ نیورک تایمز در اپریل ۲۰۱۶، سطح ذخایر لیتیوم افغانستان برابر به نفت عربستان سعودی است، ذخایر مس افغانسان برابر با بزرگترین معدن مس جهان که در چیلی است، می‌باشد. میزان ذخایر گاز افغانستان برابر نصف ذخایرگاز عراق است و هم چنان دو میلیارد تن ذخیره آهن دارد، الماس افغانستان بهتر از الماس افریقا، زمرد آن با کیفیت‌تر از زمرد کلمبیا است. معدن لاجورد آن بهترین و قدیمی ترین معدن لاجورد دنیا بوده، برعلاوه افغانستان بزرگترین معدن طلای جهان را دارا است. افغانستان دارای معادن یورانیوم است که ارزش آنرا تا حال کسی نتوانسته تخمین نماید.

پیشرفت و توسعه یکی از آرزوهای کشورهای در حال توسعه است اما متأسفانه برخی کشورها هر چه تلاش می‌کنند به در بسته برمی‌خورند و با بی‌اعتمادی اتباع کشور شان و ناامیدی آنها روبرو می‌شوند.

کشورهای رو به انکشاف و عقب نگهداشته شده آرزو دارند تا آنها هم در ردیف کشورهای پیشرفته صنعتی قرارگیرند.

اما سوال طرح می‌گردد چه عوامل و محدودیت‌های سر راه این کشورها قرار گرفته و چه تفاوت‌های میان این دسته ممالک وجود دارند که یک دسته بنام ممالک پیشرفته و صنعتی، و دیگری بنام ممالک عقب‌مانده و رو به انکشاف یاد می‌شوند؟

مشکلات متعددی چون کمبود سرمایه، فقدان نیروی متخصص و مسلکی، استفاده نادرست از عوامل تولید، منابع و امکانات داخلی و عدم موجودیت تکنالوژی که امروز بخش عمده از توسعه کشورها را تشکیل می‌دهد، قرار دارند که نقش مهمی در عقب‌ماندگی آنها، از کاروان پیشرفت و تمدن دارند. به عنوان یک واقعیت عینی و انکارناپذیر کشورهای رو به توسعه به علل مختلف دچار عقب‌مانده گی شدید اقتصادی هستند که باید این علل آن شناسایی و مورد توجه قرارگرفته و راه بیرون رفت ازین موانع درین کشورها جستجو شود.

عدهٔ از اقتصاددانان کمبود منابع طبیعی، تشکیل نشدن سرمایه و نبودن پس‌انداز به حد کافی و مانند اینها را از علل عقب‌ماندگی کشورها می‌دانند. طبعاً موجودیت منابع طبیعی و در دسترس بودن منابع سرمایه در توسعهٔ اقتصادی مؤثر می‌باشند. اما نکتهٔ قابل توجه این است که بعضی از کشورهای عقب نگهداشته شده چون کشورهای افریقائی، امریکای جنوبی، امریکای لاتین و آسیا از نظر منابع طبیعی و ذخایر معدنی ثروتمند هستند. مثلاً ذخایر عظیم نفت وگاز در شرق میانه یا منابع عظیم مس و سرب در امریکای لاتین وامریکای جنوبی و ذخایر قابل ملاحظه نقره، طلا، و نیروی هیدرولیک در افریقا را می‌توان نام برد. تقریباً یک برسوم منابع آهن و مس جهان، یک بر دهم منابع نفت جهان، سرب، قلعی، یک ششم منابع نیکل و منگنیز و دو برپنج حصه منابع بوکیست جهان در امریکای جنوبی است و یا ذخایر عظیم نفت وگاز در شرق میانه و نیروی بالقوه هیدرولیک در افریقا (که ۴۰ تا ۵۰ فیصد نیروی بالقوه و آب جهان را دربر می‌گیرد) قرار دارد. البته تعدادی از این کشورها در آب وهوای گرم استوائی، سردقطبی، دور از دسترس به دریا یا برعکس جزیره‌های دورافتاده بوده و یا دارای صحرای خشک و غیرقابل زرع و مناطق کوهستانی صعب‌العبورهستند که در پیشرفت اقتصادی این کشورها اثر منفی داشته است.

بعضی از دانشمندان رشد بی‌حد نفوس، محدودیت نیروی انسانی ماهر و کمبود امکانات مالی و سرمایه را از علل عقب‌ماندگی کشورهای در حال توسعه یا عقب نگهداشته شده می‌دانند. اما آنچه مهم است بایست به آن توجه کرد. تقسیم جهان معاصر به کشورهای صنعتی و توسعه یافته و کشورهای عقب نگه‌داشته شده و یا توسعه نیافته، که حاصل خواست طبیعت، توزیع نابرابر منابع طبیعی و تراکم جمعیت یا نفوس بالا نبوده و از جانب دیگر گوشهٔ ازین عوامل مانند کمبودسرمایه، کمبود نیروی انسانی متخصص و ماهر، نقشی بیشتر در آثار و علائم توسعه نیافتگی دارند.

برعلاوه در عصرحاضر پیشرفت علم و تکنالوژی نیز به اندازهٔ منابع طبیعی در توسعه اهمیت دارند، تکنالوژی پیشرفته باعث ایجاد مزیت نسبی برای کشورها می‌گردد. طور مثال جاپان، کوریا، سنگاپور که فاقد منابع طبیعی کافی می‌باشند، توانسته اند از نظر صنعتی به دست‌آوردهای مهم و چشمگیری نائل شوند در حالی که کشورهای مانند ارجنتاین، ایران و افغانستان با وجود منابع فراوان و سرشار

طبیعی کشورهای در حال توسعه و یا از نظر اقتصادی کاملاً عقب‌مانده اند. از این رو تقسیم جهان معاصر به کشورهای توسعه یافته، در حال توسعه و عقب‌مانده یا هر عنوان دیگری که به کار بریم حاصل خواست طبیعت نیست.

از علل عدم پیشرفت کشورها یکی هم به ساختارهای مدیریتی در زمینهٔ اقتصاد در جهان امروزی میتوان اشاره کرد که اجرایی کردن هر کدام از آنها شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی خاص خود را می طلبد. افرادی که در پست‌های کلیدی و اصلی کنترول اقتصاد یک کشور قرار دارند و مدیران سطح بالا، بایست توانایی اداره سیاست‌های کلان اقتصادی را داشته باشند و حتی‌الامکان از روش‌های آزمون و خطا در مراحل عملیاتی اجتناب کنند. برخورداری از علم و دانش اقتصادی و همچنین قابلیت اجرایی، مشورت با صاحب نظران، داشتن تجربه و نظارت از خصوصیات مهم کارمندان مسلکی اقتصادی هر کشور باید باشد.

در عوامل عمدهٔ عقب‌ماندگی افغانستان هم میتوان به مدیریت و وجود حکومت و زمامداران نالایق، بی‌کفایت و بی‌درایت اشاره نمود که این معضله در دهه‌های اخیر و بحران‌های کنونی نیز قابل انطباق است.

حکومت‌داران برای انکشاف و توسعه کشور اهمیت نشان نداده بلکه تمام نیرو و توان آنها برای رسیدن به قدرت و چوکی و نصب افراد ضعیف و غیرکاردان در راس وظایف کلیدی از اقوامی که خودشان به آن تعلق دارند و سمپاتی داران شان و بلاخره حفظ آن اند. هرگاه چنین نباشد پس چگونه ممکن است، کشور ما در طی بیشتر از یک و نیم دهه با حضور بزرگترین قدرت‌های دنیا، از نظر اقتصادی، انکشافی، سیاسی و اجتماعی نزدیک به نابودی گردیده است. با این وضع چگونه توقع و انتظار توسعه و انکشاف کشور را داشته باشیم.

با ارائه این مثال روشن شد که یکی از عوامل عدم توسعه یافتگی و مشکلات ناشی از آن، وجود زمامداران بی‌تدبیر و بی‌کفایت بوده که بدون برنامه مشخص اقتصادی، برگردهٔ مردم فقیر و رنجدیده مدت‌های طولانی سوار اند. این امر باعث شد که کشور ما با توجه به سابقه درخشان فرهنگی که داشت، از بسیاری کشورهای همسایه عقب بیافتد و یا به عبارت دیگر عقب نگهداشته شود.

جهل، بی‌سوادی و کم سوادی هم از معضلاتی اند که باعث عقب‌ماندگی و عدم توسعهٔ اقتصادی در کشور ما گردیده است زیرا اکثر ما بدان باور هستیم که همه چیز ما را باید کشورهای بیگانه انجام دهند و خود باید به هیچ چیزی دست نزنیم. ما چشم امید خود را به کشور امریکا و کشورهای غربی دوخته ایم و منتظریم که چه وقت این ناجی‌های دلسوز، افغانستان ما را ازین منجلاب بدبختی نجات میدهند اما غافل از ینم که توجه نمایم که آنها در کشور ما مصروف چه کارها اند و اهداف اصلی حضورانها در کشور ما چیست؟

بهرحالت لازم می‌دانم که کم و بیش درین مورد توضیحاتی ارائه نمایم.

در طی دو قرن گذشته افغانستان، مورد توجه کشورهای بزرگ قرار گرفته است. یکی از مسایل عمدهٔ که باعث علاقمندی این کشورها به افغانستان گردیده موقعیت ژیوپولیک افغانستان است، گرچه افغانستان با بحر محاط نیست، ولی در محلی قرار دارد که نقطه وصل کنندهٔ آسیای میانه، شرق دور، آسیای غربی (باختر) و آسیای جنوبی است که این موقعیت حساس ژیوپولیتیک افغانستان، کشور ما را به گذرگاه مهم ترانزیتی مبدل گردانیده است.

تاریخ کشور ما بیانگر آنست که افغانستان هیچگاه مستعمره نشده و همیشه به شکل دژ تسخیرناپذیر بوده است، اما از شرایط فعلی برمی‌آید که حضور و مداخلهٔ امریکا و همدستانش بیانگرشکل استعمارنو است. (استعمارنو به معناي وضعيتي است كه در آن كشوري، با داشتن استقلال سياسي، از دست اندازي و مداخلهٔ كشور ديگري و یا عوامل آن آسیب ببیند و این رابطه ممكن است دنبالهٔ رابطهٔ استعماري گذشته میان دو كشور نباشد و قدرت نوخاستهٔ آنرا پدید آورد.

استعمارنو به روش‌های جدید اطلاق می‌شود که توسط استعمارگران برای بهره کشی ملت‌های دیگر در پیش گرفته می‌شود.

از ویژه گی‌های استعمارنو میتوان به این نکات اشاره نمود:

ـ دست نشاندگان داخلی استعمار نوین با خارج کردن نیروهای نظامی و عوامل شناخته شده خود از مناطق استعمارزده، دست نشاندگان و سرسپردگان داخلی و بومی را روی کار می آورد، همان‌ها که به ظاهر داعیه تأمین منافع ملی داشته و خود را دلسوز مردم و کشور خود جلوه می دهند، ولی در واقع، جز تأمین منافع

باداران شان که خود را به آنان فروخته اند در سر ندارند. ویژگی این روش آن است کـه اولاً مصارف و بدنامی کمتری بـرای استعمارگران دارد و در نتیجه، راحت‌تر به اهداف شان می رسند، ثانیاً کشورهای زیر نفوذ استعمار، بـه ظاهـر دارای استقلال سیاسی به نظر می رسند. ولی در باطن، وابستگی آنها حفظ می شود.

ـ ایجاد تفرقه و درگیری بین کشورها، ایجاد تفرقه و درگیری بین مردم و حکومت يك كشور، از روش‌های قدیمی استعمار بود. اما استعمار جدید، علاوه بر ادامه شیوهٔ قدیم، نوع دیگری از تفرقه و جدأیی بین دولت‌های جدید را در پیش گرفت. استعمار نوین با تحريك انگیزه‌های قبیلوی، مذهبی، زبانی، دینی و ایجاد نزاع‌ها و کشمکش‌های ناحیوی بین کشورهای تحت نفوذ، باعث برخوردها و درگیری‌های نظامی بین آنها. و در نتیجهٔ تضعیف ارکان نظامی، اقتصادی و اجتماعی مستعمرات قدیم شده است. طور مثال، تقریباً تمام کشورهای شرق میانه و خلیج فارس دارای اختلافات ارضی و مـرزی با یکدیگر می باشند. این امر باعث شده که کانون بحران های منطقه‌یی همیشه داغ بوده و هرلحظه امکان درگیری میان این کشورها وجود داشته باشد.

ـ ویژه‌گی دیگر این است که حقوق بشر در حال حاضر یکی از اهرم های فشار کشورهای استعمارگر به ویژه امریکا علیه کشورهای که حاضر به پذیرفتن سلطه آن کشور نیستند، می‌باشد. اگر سیاست‌های داخلی و خارجی کشوری در راستای مـنافع غرب نباشد و یا به ضرر آنها باشد، با استفاده از این وسیله چنان به حیثیت آن لطمه وارد می آورند که سرانجام ناچار شود خود را با غرب یا منافع آنها هماهنگ کند.

طور مثال:

حمله امریکا تحت نام مبارزه علیه تروریزم و حضور بیشتر از هژده سال در افغانستان با مصارف هنگفت، علل دیگری (اقتصادی ـ سیاسی) داشته است.

افغانستان به اساس سرشماری سال ۲۰۱۵، در حدود ۳۳ میلیون نفر نفوس دارد و قابل تذکر است که کشور ما در سطح دنیا جوانترین نفوس دنیا را دارا است.

به اساس ارقام موجود ملل متحد، ۲۱ فیصد از بودیجه افغانستان بوسیلهٔ امریکا تأمین می‌گردد. واردات افغانستان چشمگیر و صادرات آن ناچیز است، رشدی را که افغانستان درین دو سال اخیرداشته، هم نتیجهٔ حضور کشورهای خارجی و امریکا است.

کشوری با ذخایر وافر، جمعیت جوان و آماده برای کار، غنیمت بزرگ برای سرمایه گذاری و بهره برداری کشور امریکا است.

به اساس ارقام ۲۰۱٤ ملل متحد، اقتصاد افغانستان در سال ۲۰۱۳ رشد قابل ملاحظهٔ داشت، اما زمانی که شماری از کشورهای عضو ناتو از افغانستان خارج شدند، سال بعدی رشد اقتصادی افغانستان دوباره به صفر رسید. که این خود بیانگر وابستگی اقتصادی ما به کشورهای غربی بوده، و اینکه هرگاه کار آنها در کشور ما تمام گردد، افغانستان با همان فقر و عقب‌ماندگی که دارد باقی خواهد ماند.

در واقع اگر ما خود، در آبادی کشور ما سهم بگیریم و به اجنبی‌ها موقع سوءاستفاده از منابع غنی کشور ما را اجازه ندهیم کشور ویرانه‌یی ما به زودترین فرصت در جمع ممالک پیشرفته قرار خواهد گرفت. ما نباید همه چیز را از اجنبی‌ها توقع کنیم. تجارب دهه‌های اخیر ثابت نموده که کشورهای بیگانه به هیچ وجه و شکلی بخاطر آبادی و بهترساختن شرایط زندگی مردم ما در افغانستان حضور نداشته بلکه آنها همه بخاطر اهداف و پلان‌های خاص خودشان به افغانستان آمده اند، نه بخاطر خدمت به مردم افغانستان .

متأسفانه کشور ما از جمله ممالکی به شمار می‌رود که دستان بیگانه هم در امور داخلی و هم در امور خارجی آن دخیل می‌باشد. این خود سبب می‌شود که در کشور بی نظمی صورت گیرد. زیرا در چنین یک حالت کشور میدان جنگ و تخته خیز ممالک بیگانه شده و از هر طرف مورد تهاجم قرار می‌گیرد. در همچو یک وضعیت تقریباً هر کشور در صدد کارکردن به نفع خود بوده نه به نفع دولت و مردم کشور ما.

پس سوال خلق می‌گردد که آیا این کشورها دوست مردم و وطن ما می‌توانند باشند؟

آیا از دوستان توقع می‌رود که خانه و کاشانهٔ ما را به آتش و نابودی بکشانند و مردم ما را به فجیع ترین شیوه‌ها بقتل برسانند؟

دیده می‌شود که جنگ افغانستان، جنگ کشورهای بزرگ بخاطر توسعهٔ اقتصادی و تحت تسلط داشتن کشور ما است. کمک‌های که بصورت سیل آسا به افغانستان سرازیر می‌گردد، همه و همه بمنظور تحقق بخشیدن منافع و اهداف شوم امپریالیزم و غرب استفاده می‌گردد. افغانستان صرف به میدان جنگ مبدل گردیده و مردم کشور ما قربانی اهداف شوم بیگانه گان می شوند در نتیجه به‌جز از ویرانی کشور، کشته شدن و معیوب شدن ده‌ها هزار نفر، آواره و مهاجر شدن میلیون‌ها هموطن ما چیزی دیگری ارمغان ندارد. تعدادی محدودی که ازین وضع در کشور نفع می‌برند و منافع شخصی شان در آن مطرح است، باید گفت که آنها خائنین و وطن فروشانی اند که هم وطن و هم مردم را فدای خواسته‌های شخصی شان نموده اند. بنابرین باید کوشید تا مردم ما هرچه زودتر دوست را از دشمن تفریق نمایند تا باشد این امرامکانات بهبود وضع را در کشور سریعتر و امکان پذیرتر سازد.

در جهان امروز، فقر گسترش یافته و علل تداوم فقر در کشورهای رو به توسعه و عقب نگهداشته شده عوامل متعدد دارد.

سوال خلق می‌گردد که چرا برای رفع یا کاهش فقر در کشورهای رو به توسعه و عقب نگهداشته شده تلاش صورت نمی‌گیرد و علل اساسی که این کشورها از فقر رنج می برند مشخص نگردیده و علیه آن مبارزه صورت نمی‌گیرد وعلت اینکه فقر همچون یک ویژگی واقعی و مهم این کشورها گردیده است، در چیست؟

به اساس یک گذارش بانک جهانی که در مورد فقر در افغانستان در ماه می ۲۰۱۷ منتشر گردید و در آن تحلیل وضعیت فقر در افغانستان در سال‌های ۲۰۱۳-۲۰۱٤ میلادی صورت گرفته است، برمی‌آید که یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر از نفوس ۳۲ میلیونی زیرخط فقر زندگی می‌کنند و کمتر از ۱،۲۵ دالر در روز درآمد دارند.

بانک جهانی دلیل افزایش سطح فقر در افغانستان را کاهش کمک‌های بین‌المللی، بحران بیکاری و گسترش جنگ در کشور ما دانسته است.

بر اساس تازه‌ترین گزارش بانک جهانی (۲۰۱۷)، ۳۹ فیصد مردم افغانستان زیر خط فقر اند و توانایی تأمین احتیاجات زندگی شان را ندارند. در حالی که سطح فقر در سال ۲۰۱۲ در افغانستان ۳۶ فیصد بود.

گسترش ناامنی و کاهش رشد اقتصادی افغانستان مهمترین عوامل افزایش فقر در

کشور اعلام شده است.

تفاوت کشورهاي ثروتمند و عقب نگهداشته شده، بخاطر قدامت آنها نیست. طور مثال کشور مصر بیش از ۳۰۰۰ سال قدامت تاریخی دارد و عقب‌مانده است. اما کشورهاي نسبتاً جدید چون سنگاپور؛ کانادا، زیلند جدید، استرالیا که ۱۵۰ سال قبل وضعیت قابل توجهي نداشتند؛ اکنون جزء کشورهای توسعه یافته و ثروتمند محسوب مي شوند.

تفاوت کشورهاي عقب‌مانده و ثروتمند در میزان منابع طبیعي قابل استحصال آنها هم نیست، طور مثال جاپان کشوري است که سرزمین بسیار محدودي دارد و ۸۰ فیصد آن کوهستانی است و برای زراعت و دامداری مناسب نیست، اما سومین اقتصاد ثروتمند جهان بعد از امریکا و چین است.

این کشورمانند يك كارخانه پهناور و شناوري مي‌باشد که موادخام را از سراسر جهان وارد کرده و به صورت محصولات پیشرفته دوباره صادرمي‌کند. یا مثلاً کشور سوئیس، کشوري که اصلاً خود کاکائو ندارد ولی بهترین شکلات جهان را تولید و صادر مي‌کند. در سرزمین كوچك و سرد سویس که تنها در چهار ماه سال مي‌توان زراعت و دامداري انجام داد بهترین لبنیات دنیا تولید مي‌شود.

سوئیس کشوري است که به امنیت، نظم، فعال بودن و پرتلاش بودن معروف است و به همین ترتیب بانک‌های سویس به سیف دنیا مشهور شده است. کشورهای کوریای جنوبی وتایوان نیز چنین هستند.

افراد عالیرتبهٔ که از کشورهاي ثروتمند با همتایان خود در کشورهاي فقیر تماس دارند، براي ما مشخص مي‌کنند که در سطح هوش و فهم آنها نیز تفاوت قابل توجهي وجود ندارد.

نژاد و رنگ پوست نیر مهم نیستند، زیرا مهاجراني که درکشور خود برچسب تنبلي مي‌گیرند در کشورهاي پیشرفته به نیروهاي مولد تبدیل مي‌شوند. بسیاری از متخصصان کشورهای رو به توسعه در خارج از کشور منحیث نابغه و کارآفرین مطرح هستند. در کنار عوامل اساسی، عامل عقب‌ماندگی کشور ما را میتوان درین نکات دریافت:

افغانستان کشور عقب‌مانده است، نه به این خاطر که منابع طبيعي نداريم يا شرايط نامساعد طبیعی برای زراعت، بلکه کشور ما عقب‌مانده است براي اينکه رفتار ما باعث فقر ما شده است و نسبت به سرنوشت کشور ما با احساس نیستیم، ما منتظر کمک جوامع پیشرفته هستیم تا آنها کشور ما را برای ما آباد سازند. در حالی که حضور این کشورها در افغانستان برای اهداف و خواسته‌های این کشورها است نه بخاطر دلسوزی به مردم بلاکشیدۀ ما و یا کشور بخون نشستۀ ما.

اقتصاد کشورهای عقب نگهداشته شده یا رو به توسعه

کشورهای رو به توسعه یا عقب نگهداشته شده (سال‌ها قبل کشورهای جهان سوم) بیش از یک صد و سی کشور را در افریقا، آسیا، شرق میانه، امریکای لاتین و حوزهٔ کارائیب دربر می‌گیرد. نفوس این کشورها تقریباً چهار میلیارد نفر یعنی هفتاد و پنج فیصد از نفوس جهان را احتواء می‌کند.

اصطلاح جهان سوم ریشه فرانسوی دارد، اما رهبران چین تفسیر دیگری از جهان سوم ارائه کرده اند: طبق نظریهٔ "سه جهان" مائو، کشورهای جهان به سه دسته تقسیم می شدند: جهان امپریالیستی (شامل کشورهای پیشرفته سرمایه داری غربی)، جهان سوسیالیستی (شامل اتحاد شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی) و جهان سوم (شامل بقیه کشورهای جهان) بود. این نظریه چندین بار تجدید نظرشد. مثلاً اندکی بعد از سوی رهبران حزب کمونیست چین، کشورهای جهان، مطابق به قدرتی که در سطح بین‌المللی و سلطهٔ که بردیگر کشورها داشتند به سه دسته تقسیم شدند: جهان اول شامل دو ابر قدرت یعنی ایالات متحده امریکا و اتحاد شوروی، جهان دوم شامل کشورهای اروپای غربی، جاپان، کانادا و آن دسته از کشورهای اروپای شرقی که دنباله رو اتحاد شوروی بودند و سرانجام جهان سوم شامل بقیه کشورهای جهان.

به هرحالت همواره جستجو برای یافتن عنوان مقبول به عوض جهان سوم در کشورهای توسعه یافته تر در جریان بوده است.

وابستگی شدید به صادرات کالاهای با تنوع بسیار کم، ویژگی عمومی اقتصاد جهان سوم است. با وجود این واقعیت که هفتاد و پنج فیصد نفوس کل جهان در کشورهای در حال توسعه زندگی می‌کنند، اما این کشورها کم تر از بیست فیصد از تولیدات جهانی را که تنها هفده فیصد از تجارت جهانی را شامل می‌شود، در اختیار دارند. یکی از راه‌های که جهان سوم از آن طریق در اقتصاد جهانی ادغام شده است، قرضداری آنها می باشد.

حجم قروض بانک‌های بین‌المللی در جریان دههٔ ۷۰ میلادی، نزدیک به هشت صد

فیصد افزایش یافت و به هشت صد میلیارد دالر رسید. مشکل قرضداری جهان سوم در دهۀ ۸۰ میلادی به یک بحران تبدیل شد زیرا ترکیبی از سطح بلند سود، بیلانس تجارتی منفی و رکود جهانی، بازپرداخت قروض را برای بیشتر کشورهای جهان سوم، نهایت دشوار ساخت.

از این سبب قرضداری، مشکلی ویژه برای این کشورها محسوب می‌گردد. هم چنان فقر یک ویژگی واقعی و مهم کشورهای جهان سوم است. چنانچه یکی از روسای قبلی بانک جهانی بیان داشته است: «هشتصد میلیون نفر در فقر مطلق دست و پا می زنند، وضعیتی که از هرگونه تعریف معقول از کرامت انسانی به دور است. سوء تغذی، بی‌سوادی، بیماری، محیط آلوده، مرگ و میر زیاد اطفال و امید کم به زندگی ویژگی های آن هستند.»

افزایش جمعیت هم چنان یکی دیگر از پرابلم‌های اساسی کشورهای جهان سوم است. تقریباً تمام این کشورها، از نیم قرن بدینسو با پدیده افزایش جمعیت مواجه بوده اند.

از گذشته‌ها درین کشورها سطح تولدات بلند بوده برای خانواده‌های کشاورز داشتن فرزندان متعدد، به ویژه فرزندان پسر نوع نعمت محسوب میشد، زیرا این فرزندان از سنین پایین منحیث نیروی کار به معیشت خانواده کمک می کردند. برعلاوه داشتن فرزندان متعدد مایۀ حیثیت اجتماعی خانواده محسوب می‌شد و همچنین نوع آرامش روانی را برای آنها دربر داشت. پایین بودن سن ازدواج به ویژه برای زنان، امکان باروری خانواده‌ها را چند برابر میکرد. بالا بودن مرگ و میر فرزندان، به ویژه در هنگام تولد یا در سنین کودکی، بر تمایل خانواده‌ها برای افزایش و داشتن بیشتر طفل دامن می زد. در حالی که سطح تولدات فعلاً در کشورهای توسعه یافته نیز کم و بیش وجود دارد و اصلاً پدیدۀ جدیدی نیست. پدیدۀ جدید در کشورهای توسعه یافته کاهش مرگ و میر اطفال و افزایش متوسط طول عمر بزرگسالان است.

افزایش سریع جمعیت در کشورهای کم توسعه یا رو به انکشاف آثار و پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مهمی در قبال داشته است. یکی از اولین و مهمترین آثار رشد جمعیت در کشورهای جهان سوم، تأثیر منفی آن بر رشد اقتصادی است. از جانبی دیگرعوامل و پیامدهای افزایش سریع جمعیت در کشورهای کم توسعه

افزایش تعداد بیکاران در این کشورها است. افزایش سریع جمعیت به نوبهٔ خود بر سطح انواع بی‌کاری در این کشورها می‌افزاید.

افزایش تعداد بیکاران به دو طریق باعث گسترش فقر در این کشورها می‌گردد؛ آنهای را که بی‌کار اند، در فقر فرو می‌برد و چون این بی‌کاری تأثیر برسطح دست مزدها می‌گذارد، فقر بر تعدادی از شاغلان (افرادی که بیکار نیستند یا افرادی که صاحب کار اند) این کشورها نیز افزود می‌گردد. پس نتیجه می‌گیریم رشد سریع جمعیت در کشورهای جهان سوم (کشورهای رو به توسعه) را میتوان یکی از موانع رشد اقتصادی و یکی از عوامل حفظ و تعمیق فقر عمومی در این کشورها محسوب کرد.

فقدان یا کمبود انرژی صنعتی مثل نفت، گاز، برق و غیره در بسیاری از کشورهای رو به توسعه باعث می‌گردد که بخش مهم از انرژی مورد نیاز این کشورها از طریق مواد سوخت طبیعی مانند چوب، زغال و غیره تأمین شود. این امر باعث مشکلاتی دیگری در این کشورها می‌گردد. طور مثال به اساس آمار بانک جهانی در سال‌های اخیر، سالانه بیش از ده میلیون هکتار از جنگل‌های موجود در این مناطق براثر بهره برداری ناسنجیده برای تأمین سوخت از بین رفته که این امر علاوه بر ضایعات محیط زیست، این کشورها را در سال‌های بعدی با محدودیت‌های بیشتری از لحاظ منابع سوخت مواجه خواهد نمود.

تشکیل دهندهٔ زیربناهای اقتصادی یک کشور فقط عوامل مادی نیستند، بلکه عوامل فکری و انسانی نیز از مهم ترین آنها محسوب می‌گردند. تا نیمهٔ قرن بیستم سطح آموزش عمومی در کشورهای جهان سوم بسیار پایین بود به آن اندازه که در کشورهای آسیایی و افریقایی به طور متوسط کمتر از ۱۰ فیصد افراد بالغ، از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بودند، چندی بعد آموزش و پرورش گسترش عمومی یافت. با وجود اینکه فعلاً در ۲۳ کشور از فقیرترین کشورهای جهان سوم (کشورهای رو به توسعه) که طورعمده در افریقا واقع اند، بیش از ۷۰ فیصد افراد بالغ، از سواد خواندن و نوشتن برخوردار نیستند. اما نباید نادیده گرفت که سطح پایین آموزش در کشورهای رو به توسعه ناشی از فقر عمومی و عدم امکانات کافی است زیرا که بسیاری از مناطق توسعه نیافته به ویژه دهات کشورهای فقیر فاقد مکتب و دیگر امکانات اولیه آموزشی می‌باشند. هم چنان غربت و فقر در

خانواده‌ها و به کار گماشتن اطفال شان از سنین نوجوانی و یا طفلی بر موانع آموزش عمومی در این مناطق می‌افزاید. علاوه براین کیفیت آموزش عمومی نیز در این کشورها در سطح پائین قرار دارد.

در کنار این مشکلات کشورهای رو به توسعه (در کشورهای جهان سوم) مشکل حقوق بشر نیز هم چنان پابرجاست. در بسیاری از کشورهای جهان سوم عدم اصل دموکراسی وجود دارد، طور مثال انتخابات با تقلب همراه است. از سوی هم بعضی از افراد که به اصل دموکراتیک انتخاب می شوند، به سرعت قواعد جامعهٔ دموکراتیک را زیر پا میگذارند. مثال بارز آن افغانستان است.

بصورت عموم دولت و سیاست در کشورهای رو به توسعه از یک جهت تحت تأثیر پیشینه‌های تاریخی و مبانی اجتماعی داخلی اعم از قومیت، مذهب و طبقات اجتماعی است، از جهت دیگر عوامل مثل محیط خارجی بین‌المللی هم بران تأثیر می‌گذارد.

مشکل عمدهٔ کشورهای رو به توسعه، ایجاد یک نظام سیاسی مشروع از دید اکثریت است. ***بدون موجودیت یک دولت مشروع، ثبات وجود نخواهد داشت و بدون موجودیت ثبات، هیچ گونه پیشرفت اجتماعی و اقتصادی وجود نخواهد داشت.***

هم چنان یک پرسش کلیدی برای آینده این است که کشورهای رو به توسعه تا چه حد می‌توانند اقتصاد خود را متنوع سازند و از این راه اتکاء خود را به قیمت‌های دستخوش نوسان چند کالای آسیب پذیر کاهش دهند. طور مثال اندونزیا وابستگی خود را به صادرات نفت و گاز از طریق متنوع سازی صادرات در زمینه‌های دیگر مواد معدنی و الوار (چوب‌های چهارتراش دراز و ضخیم) از هشتاد فیصد در سال ۱۹۸۱ میلادی به سی و پنج فیصد در سال ۱۹۸۹ میلادی کاهش داد. مالزیا نیز وابستگی خود را به پلاستیک و قلعی، از طریق تولید فولاد و موتور موتر و تبدیل شدن به بزرگترین تولید کنندهٔ تجهیزات الکترونیک، کم کرده است که در فرجام میتوان گفت که چنین توسعهٔ نیازمند سرمایه گذاری اساسی خارجی می باشد.

برعلاوه باید تذکر داد که اکثر کشورهای رو به توسعه با وجود داشتن، امکانات

مادی و معنوی بیشتر و به همین صورت باوجود غنی بودن از منابع عظیم زیرزمینی و ثروت، دارای شرایط مناسب سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیستند. علل این مشکلات ارتباط به سیاست کشورهای استعمارگر و قدرتمند که در طی قرون گذشته در این کشورها، به اجرا گذاشته شده، بر می‌گردد. با آنکه ظاهراً این کشورها دارای استقلال سیاسی اند ولی هنوز به طور غیرمستقیم وابسته به کشورهای بزرگ صنعتی می‌باشند.

کشورهای جهان سوم با وجود شباهت‌های زیاد و خصوصیات مشترک، تفاوت‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی زیادی هم با همدیگر دارند که این امر ناشی از ویژگی‌های جغرافیایی، منابع مادی، انسانی و فرهنگی و آداب و سنن و ساختار سیاسی، این کشورها می‌باشد.

طی چند دههٔ اخیر در کشورهای جهان سوم (کشورهای رو به توسعه) مشاهده می‌گردد که آهسته آهسته زیربناهای جدید اقتصادی عرض اندام می‌نمایند، این زیربناها شامل شبکه‌های ترانسپورتی، ارتباطات، آبرسانی، تولید و توزیع انرژی بشمول برق، نفت و گاز می‌باشد.

برعلاوه حضور کشورهای بزرگ صنعتی و قدرت‌های بزرگ در این کشورها را هم یکی از دلایل عمده که مانع رشد اقتصادی می‌گردند عنوان کرد؛ زیرا همه دار و ندار کشورهای جهان سوم در اختیار استعمارگران بوده است و حضور فعال آنها سبب تصاحب تمام منابع، امکانات و منافع می‌گردد. برعلاوه تعدادی از کشورهای جدیدالتأسیس نیز به شکل از اشکال وابستگی و همبستگی شان را با کشورهای قدرتمند و استعمارگر حفظ نموده که این امر باعث می‌گردد تا کشورهای استعمارگر منابع زیرزمینی و معدنیات، و همچنین کشتزارها و صنعت زراعتی کشورهای نو تأسیس را به بهانه مدرن سازی و صنعتی کردن سیستم کشورهای جدید، تحت انحصار و سلطه خویش درآورند. در اکثریت کشورهای جهان سوم بنادر مهم صادراتی و وارداتی و بازارهای مهم تجارتی نیز در انحصار استعمارگران و کشورهای بزرگ صنعتی قرار دارد.

در کشورهای رو به توسعه سیستم زراعتی نیز از عقب‌ماندگی و عدم رشد کافی برخوردار است این امر باعث گردیده تا کشورهای توسعه یافته و صنعتی بزرگ در کنار اموال صادراتی دیگر، به صادرات اموال زراعتی شان به کشورهای

جهان سوم نیز بپردازند. اینکه چرا زراعت در کشورهای جهان سوم (کشورهای عقب نگهداشته شده) رشد ننموده است، می‌تواند دو دلیل داشته باشد. یکی اینکه این کشورها در نیم قرن گذشته از نظر اقتصادی تغییر قابل ملاحظهٔ ننموده است و هم چنان بخش زراعتی در این کشورها به معنی توسعه اقتصاد قلمداد نمی‌شود از همین سبب توجه کمتر درین زمینه صورت گرفته است. برعلاوه، زراعت در این کشورها هنوز هم به شیوه قدیم و سنتی قرار دارد و از صنعتی شدن در این زمینه هنوز بدور بوده اند.

در حقیقت کشورهای بزرگ صنعتی جهت برآورده ساختن مقاصد و اهداف شان از راه‌ها و میتودهای مختلف استفاده می‌نمایند.

برای حل این معضلات و محو فقر و عقب‌مانده گی درین کشورها راه‌های مختلف وجود دارد که از جمله میتوان به انتخاب یک استراتیژی مناسب و منطبق با اهداف توسعه هر جامعه اشاره نمود.

در انتخاب یک استراتیژی معقول شرایط زمانی، مکانی، اهداف و امکانات در دست داشته جامعه نهایت مهم است، اما آنچه که بعد از انتخاب یک استراتیژی مناسب دارای اهمیت فراوان است ادامه حرکت در راستای آن با قدرت و اعتقاد یعنی پشتکار است که می‌تواند تا اندازهٔ مسیر پیشرفت را درین کشورها سرعت بخشد، تا با استفاده از امکانات و وسایل بتوانند موفقیت‌های را نصیب کشورهای شان سازند.

جهت رسیدن به رشد و توسعهٔ اقتصادی نسبتاً سریع با درنظرداشت کمبود سرمایه، نداشتن افراد متخصص مسلکی، عدم آشنائی با تکنالوژی مدرن و پیشرفته، موجودیت بیکاری پنهان و آشکار و اشتغال قسمت اعظم نیروی انسانی این کشورها در بخش زراعت نمی‌توان کاملاً از تکنالوژی پرمصرف استفاده کرد و از طرف دیگر با درنظرداشت تحولات و پیشرفت‌های چشم‌گیر تکنالوژیکی در جهان که هر روز فاصله بین کشورهای پیشرفته و کشورهای عقب‌مانده را بیشتر می‌سازد نمیتوان کاملاً از تکنالوژی که نیاز به کارگران زیاد دارد، استفاده کرد.

پس در چنین شرایطی کشوهای رو به انکشاف از تکنالوژی متوسط یعنی مناسب با شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و غیره که در این کشورها

مطابقت داشته باشد استفاده نمایند تا بتوانند با سرمایه و امکانات در دست داشته زمینه رشد و انکشاف متوازن در سایرسکتورها را فراهم کرده و به سطح رفاه نایل شوند.

اگر به شاخص تولید سرانه (بر اساس شاخص قدرت خرید برابر) نیز توجه کنیم نکات جالب توجهی به دست می‌آید. ترکیه با درآمد سرانه ۱۵ هزار دالر در جای ۶۶ دنیا قرار می‌گیرد. ایران با تولید سرانه بیش از ۱۳هزار دالر در درجه ۷۲ جهان قرار می‌گیرد. همچنین برازیل با درآمد سرانه حدود ۱۲ هزار دالر در درجه ۷۸ قرارمی‌گیرد.

افغانستان یکی از فقیرترین کشورهای دنیا با منابع غنی و ارزشمند زیرزمینی است. ارزش این منابع به اساس ارقام ارائه شده در سال ۲۰۱٦ به تریلیون‌ها دالر تخمین گردیده است. بنابر حضور امریکا و کشورهای غربی، اقتصاد افغانستان رشد قابل ملاحظهٔ را نشان داده است زیرا کشور امریکا درین مدت کسر بودیجهٔ افغانستان را خود تمویل می‌نماید که این امر باعث افزایش عاید سرانهٔ ملی گردیده و کشور ما به همین دلیل درین درجه بندی شامل نمی‌گردد.

از جمله ۲۰ اقتصاد برتر دنیا بر اساس شاخص تولید ناخالص داخلی تنها ۳ اقتصاد در میان ۲۰ اقتصاد با بیشترین تولید سرانه نیز قرار می گیرند. این کشورها عبارتند از امریکا (درجه ۱ تولید ناخالص داخلی و درجه ۶ تولید سرانه)، آلمان (درجه ۵ تولید ناخالص داخلی و در جای ۱۸ تولید سرانه) و کانادا (در جای ۱۳ تولید ناخالص داخلی ودر جای ۹ تولید سرانه). بقیه کشورها از انگلستان گرفته تا فرانسه و کوریای جنوبی در بین ۲۰ کشور با بالاترین تولید ناخالص داخلی سرانه نیستند. [۲٤]

موجودیت جمعیت بالا در کشورها، علت اصلی تولید سرانه پایین است در حالی که معمولاً کشورها با تولید سرانه بالا، نفوس اندک و تولیدات بیشتر دارند. مثلاً قطر با داشتن نفوس کمتر و تولید نفت فراوان، با تولید سرانه ۱۰۲ هزار دالر بالاترین مقام تولید سرانه جهان را از آن خود کرده است در حالی که تولید ناخالص داخلی اش به ۱۷۹ میلیارد دالر میرسد.

هرگاه رفتار و خصوصیات مردم کشورهاي پیشرفته و ثروتمند را به بررسی

بگيريم، متوجه مي‌شويم كه بیشتر آنها از اصولی معینی در زندگي شان پيروي مي‌كنند: طور مثال:

ـ اخلاق به عنوان اصل اساسي (احترام به افکار و سليقه‌های ديگران، نفی نکردن عقاید دیگران، خوش رفتاری با همه انسان‌ها، پرسشگری، یادگیری دائمی، کمک به توانمندشدن همه شهروندان، استقبال از نوآوری، صداقت، پرهیز از دروغ و تحقیر).

ـ وحدت نظر در اهداف توسعوی (مثل توسعه فناوری، افزایش تولید ملی، فقر زدایی، تعامل با دنیا، مبارزه بافساد اقتصادی و سیاسی، رشد صادرت، مشارکت ملی، آزادی اطلاعات، چرخشی بودن مدیریت سیاسی از طریق انتخابات آزاد؛ کنترول کامل رشد جمعیت).

ـ مسئوليت پذيري دولتمردان و تدوين قوانين ساده و شفاف که امکان نظارت مردمی و رسانه‌ای برانها باشد.

ـ احترام به قانون و مقررات توسط تمام طبقات اجتماعي به ويژه اجرای قوانين توسط مسئولان دولتی و نظام قضايي مستقل و پاسخگو.

ـ احترام به ساختارهای دمکراتیک و التزام مردم به فرهنگ دمکراسی در تمام ابعاد زندگی (رفتار دمکراتیک یعنی احترام به افکار و سليقه‌های ديگران، تأمین حداقل نیازهای زندگی مثل صحت عامه، آموزش و رفاه اجتماعی، دوری از تنفر و خشونت، تقویت خردورزی و مشارکت متوازن همه اتباع در توسعه سیاسی و اجتماعی).

ـ عشق به کار و ارزشمند بودن کار و تولید در جامعه.

ـ تحمل سختي‌ها به منظور سرمايه‌گذاري روي آينده.

ـ ميل به ارائه كارهاي برتر و فوق‌العاده با توجه به نیاز روز.

ـ نظم پذيري، لذت از زندگی و آینده نگری.

ـ انتخاب صالح ترين و باهوش‌ترين افراد به عنوان مديران عالي كشور: در جوامع

پیشرفته مسئولان دولتی از نخبگان، متفکران و روشنفکران اجرایی انتخاب می شوند (از طریق انتخابات آزاد).

از میان این شاخص‌ها، ۲ شاخص یعنی آزادی‌های مدنی (مثل آزادی بیان، نظریه پردازی، آزادی رسانه‌های غیردولتی و...) و آزادی انتخابات در صدر سایر شاخص‌ها بوده و بدون رعایت این دو شاخص توسعه ممکن نیست.

ـ تسلط مدیران ارشد به علوم انسانی بویژه روانشناسی، مردم شناسی، علوم اجتماعی، حقوق شهروندی، رعایت قواعد بین‌المللی در کشورهای ثروتمند مشهود است.

اما در کشورهاي عقب نگهداشته شده صرف عدهٔ قليلي از مردم از اين اصول پيروي مي‌كنند و مردم عادی معمولاً از نظر فکری جلوتر از بیشتر سیاستمداران هستند.

بیشتری از سیاستمداران در جوامع توسعه نیافته گذشته نگر هستند، یا دچار روزمرگی و خودشیفتگی شده اند و دوست دارند با انجام کارهاي زودبازده و کم بهره قهرمان عوام جامعه شوند.

کشور ما افغانستان فقیر (عقب‌مانده) است نه به خاطر اينكه منابع طبيعي نداريم يا طبيعت نسبت به ما بيرحم بوده است برعکس افغانستان یکی از کشورهای غنی با منابع سرشار زیرزمینی در جهان است.

ـ ما فقيرهستيم براي اينكه رفتارما باعث فقر ما شده است و نسبت به سرنوشت کشور ما با احساس نیستیم. در افغانستان پیشرفت علم و نظریه پردازی ضعیف است، برای ما یادگیری از جوامع پیشرفته ارزشمند نبوده وعلوم انسانی مهم نیست در حالی که مسایل قومی زبانی و سیکت‌های مذهبی و غیره موضوعات را، بیشتر اهمیت میدهیم.

ـ ما فاقد اهتمام لازم جهت آموختن و رعايت اصول فوق كه توسط كشورهاي پيشرفته شناسائي شده است هستيم. سیستم آموزشی در کشور ما پاسخگوی نیازهای امروزی نیست.

ـ اکثریت ما خواهان منافع زودگذر (معجزه‌یی) هستيم و قانون را براي ديگران

میخواهیم.

ـ ما فاقد نوآوری در سطح کلان هستیم، بسیاری از قوانین ما کهنه و قدیمی هستند.

ـ ما در انتخاب مدیران توانمند و دانش پذیر، با "اماها و اگرهاي" مواجه هستیم.

ـ ضعف تئوری پردازی و فقر خردورزی مشکل مهم جامعه ماست.

نابرابری، فقر و افزایش تعداد فقرا و بیکاران بیانگر وضعیت وخیم یک اقتصاد است. از جهت دیگر افزایش نابرابری‌ها، فقدان عدالت در توزیع منابع را نشان می‌دهد.

اقتصاد کشورهای عقب‌مانده و رو به توسعه با ساختار توزیع شدیداً نابرابر درآمد، زمینه استثمار در جامعه را تقویت می بخشد. یعنی افرادی با درآمد بالا از ظرفیت نیروهای کم درآمد سوءاستفاده می‌کنند و این خود می‌تواند زمینه رشد بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی مانند فساد، جرم و جنایت و شکل‌گیری گروه‌های مافیایی شود. همچنین نابرابری‌ها در توزیع باعث بروز انفلاسیون و همچنین کوچک‌ترشدن حجم طبقه متوسط می‌شود و بر حجم طبقات پایین جامعه اضافه می‌کند. امری که موجب انفجار اجتماعی می‌شود.

کشورهای رو به انکشاف و عقب نگهداشته شده آرزو دارند تا آنها هم در ردیف کشورهای پیشرفته صنعتی قرارگیرند.

اما سوال طرح می‌گردد چه مشکلات و محدودیت‌های سر راه این کشورها قرار گرفته و چه عواملی باعث این تقسیم بندی بین ممالک گردیده است که یک دسته کشورها بنام "ممالک پیشرفته و صنعتی" و دستهٔ دیگر بنام "ممالک عقب‌مانده و رو به انکشاف" یاد می‌شوند؟

مشکلات متعددی چون کمبود سرمایه، فقدان نیروی متخصص و مسلکی، استفادهٔ نادرست از عوامل تولید، منابع و امکانات داخلی و عدم موجودیت تکنولوژی که امروز بخش عمده از توسعه کشورها را تشکیل می‌دهد قرار دارند که نقش عمده درعقب مانی آنها از مسیر پیشرفت و تمدن دارند. به صفت یک واقعیت عینی و انکارناپذیر کشورهای عقب نگهداشته شده (جهان سوم) به علل مختلف

دچار عقب‌مانده گی شدید اقتصادی هستند که باید این علل آنها شناسایی و راه بیرون رفت ازین موانع درین کشورها بایست جستجو شود.

برای کشورهای جهان سوم اصطلاحاتی چون "عقب مانده، عقب نگهداشته شده، در حال توسعه، توسعه نیافته، کم رشد، فقیر، استعمار زده، وابسته" و غیره بکار میرود. از خصوصیات مشترک کشورهای جهان سوم این است که تقریباً در تمام این کشورها کم و بیش سابقهٔ حضور و حاکمیت کشورهای استعماری وجود دارد؛ اما چگونگی و شکل آن متفاوت است.

بیشتر کشورهای جهان سوم در تجارت جهانی موقعیت نامساعد دارند و به صورت عموم کسر موازنهٔ تجارتی شان را با فروش منابع طبیعی شان و یا از طریق قرض گرفتن جبران می‌کنند

بخش اعظم افراد در این کشورها زیرخط فقر مطلق زندگی می‌کنند و گرسنگی وسوءتغذی در این کشورها امر عادی به نظر میرسد.

جامعهٔ مدنی در این کشورها ضعیف بوده و قادر به ابراز وجود در مقابل دولت نیست. کشمکش‌های سیاسی در این کشورها معمولاً به شکل تعارض‌های قومی، نژادی، مذهبی و محلی بروز می‌کند و اکثراً پراگنده و خشونت آمیز است. در این کشورها مشارکت سیاسی عمومی یا محدود است و یا اینکه به طور مستقیم به وسیلهٔ دولت برانگیخته و هدایت می‌شود و بصورت عموم مشارکت دموکراتیک و نهادینه عرصهٔ زیادی برای بروز و ظهور ندارد.

بسیاری از این کشورها به خصوص طی چند دههٔ اخیر، عرصهٔ شورش‌ها، انقلابات، کودتاها جنگ‌های داخلی و جنگ‌های منطقوی بوده اند.

سوال طرح می‌گردد آیا فقر تنها مادی و مربوط به درآمد سرانه می‌شود یا شاخص‌های دیگری را می‌توان یافت تا بر اساس آن نتیجه گرفت که چه کسانی در طبقه تهی دست و فقیر قرارمی‌گیرند؟

در شرایط کنونی یازده تعریف از فقر وجود دارد. اما نقطهٔ مشترک تمام این تعاریف مشقت و سختی معیشت و زندگی افراد فقیر و بی‌بضاعت است. این امر همچنین انعکاسی از رابطه ثروت با منابع قدرت دارد به نحوی که نزدیکی به

کانون قدرت باعث برخورداری بیشتر از منابع و درآمدهای کشور می‌شود.

تحلیل‌گران يك رابطه مثبت پرقدرت بين رشد اقتصادي و كاهش فقر را يافته اند. طور مثال شرق آسيا (شامل چين نيز هست) كه اقتصادهاي با سطح رشد بالا را دربر مي‌گيرد، توانسته سهم جمعيتي كه زيرخط فقر بين‌المللي قرار دارند را از ۲۹ فيصد در سال ۱۹۹۰ به ۱۵ فيصد در سال ۲۰۰۰ كاهش دهد. در چين به تنهايي تقريباً ۱۵۰ ميليون نفر از زير خط فقر بيرون آورده شده اند، اما در افريقاي زير صحرا ("زیر صحرا" اصطلاحی است که برای مناطق جنوب صحرای بزرگ قاره افریقا به کار می رود) كه سطح رشد توليد ناخالص ملي سرانه در خلال اين دوره عمدتاً منفي بوده است، افراد زير خط فقر از ۴۷ فيصد به ۴۹ فيصد و تعداد مطلق افراد فقير به ۷۴ ميليون نفر افزايش يافته اند. بطور نسبي سريعترين رشد فقر در منطقهٔ اروپاي شرقي و آسياي مركزي اتفاق افتاده كه مردم در اين دوره در شرايط بحران اقتصادي شديد ناشي از اصلاحات با جهت گيري بازار آزاد زندگي مي كردند. بين سال‌های ۱۹۸۷ ـ ۱۹۹۸ فیصدی جمعیت زير خط فقر در اين منطقه از ۰،۲ فيصد به ۵،۱فيصد و تعداد افراد فقير از يك ميليون نفر به ۲۴ ميليون نفر افزايش يافت.

اقتصاددانان عموماً فرض مي‌كنند كه تمايل مردم به پس‌انداز براي مصرف آينده با افزايش درآمد آنان افزايش پيدا مي كند، طبيعي است كه هرچه مردم فقيرتر باشند، توان برنامه ريزي آنها براي آينده و پس‌انداز كمتر ميباشد. طور مثال افريقاي زيرصحرا همواره پايين ترين سطح پس‌انداز و مقدار پس‌انداز ملي را داشته است، برعكس براي كشورهاي با درآمد بالا طی سال‌های ۱۹۹٦ ـ ۲۰۰۰، سهم پس‌انداز از توليد ناخالص داخلي كمتر از برخي از كشورهاي در حال توسعه بوده، اما مقدار مطلق پس‌انداز ملي آنها در حدود سه برابر جمع كل پس‌انداز كشورهاي در حال توسعه بوده است. اما بدون سرمايه گذاري جديد، بهره وري در اقتصاد افزايش نمي يابد، پس درآمد نمي‌تواند افزايش پيدا كند.

نقش زنان در توسعه و رشد اقتصادی کشورها

زن موجود قدرتمندی است که می‌تواند با دستی گهواره و با دست دیگر جهان را به حرکت درآورد. بیش از نیمی از استعدادهای جهان مربوط به زنان است. بنابرین نقش برازندهٔ زنان در رشد و توسعهٔ اقتصادی انکار ناپذیر است.

زنان که نیمی از قشر هر جامعه را تشکیل میدهند، از سال‌های متمادی چه در جوامع پیشرفته و چه در کشورهای عقب مانده، با ناملایمات و ناهنجاری‌ها روبرو بوده اند و در بعضی از کشورها از ابتداءیی‌ترین حقوق نیز بی بهره اند. به عبارت ساده‌تر میتوان گفت که سرنوشت آینده آنها را مردان فامیل تعین می‌کنند و آنها تصمیم می‌گیرند.

سال‌ها قبل در کشورهای پیشرفته صنعتی، زنان از حقوق کامل برخوردار نبوده، بشکل برده با آنها برخورد صورت میگرفت، حق رای نداشتند، وارث شوهر شناخته نمی‌شدند و بعد از ازدواج مکلف بودند که اسم فامیل شوهر را کسب نمایند. این حالت در اثر رشد اقتصادی جامعه و سطح فرهنگی آهسته آهسته بهبود یافته و از شدت تبعیض جنسی کاسته شد. اما این بدین معنی نیست که همه میان زنان و مردان درین جوامع کاملاً حل گردیده است. در بسیاری از کشورهای صنعتی و پیشرفته هنوز هم نابرابری میان زنان و مردان در ارتباط با شغل، دستمزد و سهم گیری در سطح رهبری به مشاهده میرسد اما حکومت‌ها طوری ارقام را تهیه و ترتیب می‌نماید که این نابرابری‌ها کمتر محسوس گردد.

از آن جاییکه نیروی انسانی یکی از عوامل مؤثر در توسعه ی جوامع هستند؛ زنان نیز به عنوان نیمی از جمعیت دنیا سهم عمده و ارزنده در توسعهٔ اقتصادی دارند. حضور فعال و پویای زنان درعرصهٔ توسعهٔ اقتصادی همواره قابل توجه بوده است. آنها با مشارکت گسترده در بخش‌های مختلف اقتصادی چرخ‌های اقتصاد کشورها را به حرکت درآورده و در توسعهٔ اقتصاد و پیشبرد اهداف جامعه نقش فعال و عمدهٔ داشته اند. مطالعات مربوط به نقش زنان در توسعهٔ اقتصادی نشان

می‌دهد که در سال‌های اخیر نقش زنان شاغل نسبت به مردان در فعالیت‌های اقتصادی بیشتر بوده است و این امر بیانگر حضور فعال زنان در عرصه اقتصاد می‌باشد که می‌تواند اثرات چشمگیری در جامعه و توسعهٔ آن داشته باشد. همچنین مشارکت اقتصادی زنان باعث افزایش متوسط درآمد خانواده، کاهش باروری و بهبود سطح زندگی خانواده و کاهش رشد جمعیت و جمعیت مصرف کننده و در نهایت افزایش سطح بهره وری در بخش‌های مختلف اقتصادی می‌گردد.

یکی از مهم‌ترین معیارها برای ارزیابی درجهٔ توسعه یافتگی یک کشور، سطح سهم گیری و اعتبار زنان در یک کشور است. سهم زنان در کشورهای مختلف متفاوت بوده و وابسته به عوامل مختلف در کشورها است. طوری که کارل مارکس بیان میدارد: «پیشرفت اجتماع را میتوان به وسیله موقعیت اجتماعی زنان اندازه گیری کرد.» لذا نباید سهم و نقش زنان را در جوامع دست کم گرفت.

سال‌های اخیر دسترسی زنان به تحصیلات بالاتر، افزایش یافته، اما برای بسیاری از آنها این امر منجر به داشتن شغل مناسب در بازارکار نشده است.

از آنجایی که نیروی انسانی یکی از عوامل مؤثر در توسعه جوامع هستند زنان نیز منحیث نیم از جمعیت دنیا سهم عمدهٔ در توسعه دارند. حضور فعال زنان در عرصه اقتصاد می‌تواند اثرات چشمگیری در جامعه ورشد آن داشته باشد.

تحقیقات و مطالعاتی که درمیان ۲۱۹ کشور جهان انجام شده است، نشان می‌دهد که در سال‌های ۱۹۷۰ ـ۲۰۰۹ مطابق به افزایش هر سال تحصیلی برای زنانی که در سن باروری هستند، سطح مرگ ومیر در کودکان تا ۹،۵ فیصد کاهش یافته است.

بر اساس این گزارش هم چنین، زنان دسترسی کمتری به موسسات مالی و بانک‌ها و مکانیسم صرفه‌جویی و پس‌انداز دارند. این در حالی است که مردان حداقل یک حساب بانکی دارند. این رقم برای زنان ۴۷ فیصد گزارش شده است.

در افغانستان سال‌های متمادی زنان از حقوق حقه شان محروم بوده اند و طی چند سال اخیر در اثر جنگ‌های داخلی و مداخلات بی شرمانه کشورهای بیگانه بخاطر رسیدن به اهداف شوم شان وضعیت حقوق زنان بدترگردیده و با مردسالاری حاکم، موجودیت خرافات و عنعنات ناپسد، زنان تحت فشارهای شدید قرار دارند.

زنان افغان با اشکال مختلف ناهنجاری‌ها چون خشونت‌های خانوادگی، اجتماعی، بد دادن، بدل، قتل‌های ناموسی و خودسوزی در زندگی روزمرهٔ شان روبرو اند.

تعصبات زیادی در عرصه‌های مختلف علیه زنان وجود دارد. وسعت این گونه تعصبات داخلي قوياً بوسيله موقعيت اقتصادي زنان تحت تاثير قرار مي‌گيرد.

بررسي‌ها نشان مي‌دهد در مناطقي كه سهم زنان دركل درآمد خانواده نسبتاً بالا است تبعيض كمتري عليه دختران وجود دارد و زنان بهتر قادر اند كه نيازهاي خود و فرزندان خود را تأمين كنند.

زماني كه درآمد خانواده به اندازه كافی نباشد، درآمد زنان ۱۰۰ فيصد صرف تأمين موادغذايي خانواده ميشود. به اين ترتيب تعجب آور نيست برنامه‌هاي كه براي افزايش تغذيه و بهداشت خانواده طراحي مي شوند در صورتي كه برای زنان تنظيم شود بسيار موثرتر اند. در واقع افزايش قابل توجه دركل درآمد خانواده ضرورتاً به معناي بهبود در موقعيت تغذيهٔ خانواده خواهد بود.

كنترول منابع و درآمدهاي خانواده بوسيله زنان به دلايل زياد محدود است. از همه مهمتر اين واقعيت است كه سهم نسبتاً عمدهٔ از كار زنان ارزش گذاري پولي نمي‌شود. طور مثال جمع آوري چوب و آشپزي، يا حتي كارشان شايد غيرملموس باشد، از جمله تربيه اطفال.

دليل دوم اين است كه بسياري از زنان خانواده‌هاي فقير براي كاري كه در خانواده (در بخش زراعت يا تجارت) انجام مي‌دهند مزدي دريافت نمي‌كنند. طور مثال، در مكسيكو ۲۲،۵ فيصد از زناني كه در بخش‌هاي زراعت كار مي‌كنند دستمزدي دريافت نمي‌دارند. اين ارقام تا حد زيادي كم تخمين شده است زيرا زناني را كه به صورت نيمه وقت در توليد خانوادگي شركت مي‌كنند شامل نمي‌شود. براي مردان سرپرست خانواده امري بسيار عادي است كه تمام درآمد مربوط به محصولات نقدي يا تجارت فاميلي را كنترول كنند، اگر چه سهم قابل توجهي از آن بوسيله كار همسرشان به دست آمده است.

علاوه براين، دربسياري از فرهنگ‌ها، از نظر اجتماعي پذيرفته نشده است كه زنان به درآمد خانواده كمك كنند و لذا كار زنان ممكن است مخفي بماند يا شناسايي نشود.

اين عوامل موقعيت اقتصادي پايين زنان را تشديد كرده و ميتواند كنترول منابع خانواده توسط آنها را محدود تر سازد.

سياست‌هاي توسعوی كه تفاوت بهره وري زنان و مردان را افزايش مي‌دهد اختلافات درآمدي را بدتر نموده و موقعيت زنان را در داخل خانواده متزلزل‌تر خواهد نمود.

چون برنامه‌هاي دولت براي محروميت زدايي منحصراً مردان را دربر مي‌گيرد؛ لذا برنامه‌ها به نابرابري بيشتري مي انجامد. در مناطق شهري، برنامه‌هاي آموزشي براي افزايش درآمد و اشتغال بخش رسمي معمولاً محدود به مردان است، و برنامه‌هاي توسعه كشاورزي، محصولاتي را كه تحت تسلط مردان است تشويق مي كند، كه اكثراً به ضرر زناني است كه به كشت سبزيجات مي پردازند.

مطالعات نشان داده است كه تلاش‌هاي توسعه به طور واقعي باركاري زنان را افزايش مي‌دهد، در حالي كه همزمان سهم منابع را كه زنان بران كنترول دارند كاهش مي‌دهد. نتيجه اينكه زنان و وابستگان آنها آسيب پذيرترين گروه اقتصادي در كشورهاي در حال توسعه مي باشند. براي بهبود شرايط زندگي فقيرترين افراد، زنان بايد به صحنه اصلي اقتصادي آورده شوند.

اين امربه معناي افزايش سطح مشاركت دختران در برنامه‌هاي آموزشي و فني، اشتغال بخش رسمي و برنامه‌هاي توسعه كشاورزي است.

همچنين لازم است كه زنان دسترسي مساوي به منابع دولتي تخصيص يافته براي آموزش، خدمات، اشتغال و برنامه‌هاي تأمين اجتماعي داشته باشند.

با وصف تلاش‌های سال‌های اخیر در راستای تأمین حقوق زنان در افغانستان، هنوز هم اکثر زنان افغان به حقوق اساسی شان دسترسی ندارند.

دو گزارشگر سازمان ملل متحد یکی در سال ۱۹۹۹ در زمان حاکمیت طالبان و دیگری در سال ۲۰۰۵ هم از وضعیت زنان در افغانستان گزارش تهیه کرده بودند.[۲۵]

در گزارشات ذکر گردیده است که متأسفانه در طی دهه‌های اخیر حقوق زنان در ساحات مختلف زندگی نقض گردیده و زنان بخصوص در بیرون از شهرها از

ابتداءیی‌ترین حقوق انسانی هم بی‌بهره اند.

خانم مانجو، یکی ازین گزارشگران میگوید که در مقایسه با سال‌های قبل در زندگی زنان افغان از رهگذر مشارکت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی تغییرات زیادی آمده و قوانینی برای تضمین مصئوونیت زنان به تصویب رسیده است. اما او اضافه می‌کند که این تغییرات تنها به زنان شهرنشین خلاصه شده است و این چنین تغییر در زندگی زنان روستایی ملموس نیست.

هدف قراردادن زنان، کشتن زنان، مزاحمت‌های جنسیتی در محل کار، در کوچه و بازار و تجاوز جنسی از انواع دیگر خشونت در برابر زنان است. یکی دیگر از مشکلات زنان و دختران عدم دسترسی آنان به عدالت است.

نظام رسمی عدلی و قضایی افغانستان، جوابگوی نیازمندی‌های زنان نبوده و از سوی هم فساد موجود، باعث بی اعتمادی زنان نسبت به نهادهای عدلی و قضایی گردیده است.

به دلیل مشکلات خانوادگی و فرهنگی در بسا موارد قضایای خشونت علیه زنان در شوراها و جرگه‌های قومی حل و فصل می‌شود که در آن نیز عدالت به درستی تأمین نمی‌شود.

با آغاز جنگ در افغانستان و بعداً با اشغال کشور بوسیله استعمارگران و قرارگرفتن دست نشاندگان اجنبی‌ها در راس حکومت، وضعیت زنان در کشور بیش از پیش بحرانی تر گردید. نهادها و سازمان‌های حقوق بشر هم چنان نسبت به پایمال شدن حقوق زنان در افغانستان هشدار می دهند.

به گزارش «انتخاب» به نقل از فرادید، با وجود تصویب قانون منع خشونت علیه زنان در سال ۲۰۰۹ که برای اولین بار مجازات سختی را در حمایت از زنانی که مورد آزار جنسی، لت و کوب یا سایر رفتارهای خشونت‌آمیز قرار می‌گیرند دربر دارد، آمار خشونت علیه زنان هم چنان در کشور ما کاهش نیافته و روز تا روز بیشتر گردیده است.

چنانچه خشونت‌های خانگی و ازدواج اجباری دختران زیرسن قانونی جزء مهم‌ترین مسائل جاری حقوق زنان در افغانستان هستند. در یک بررسی که در سال

۲۰۱۰ میلادی توسط وزارت صحت عامه افغانستان انجام شد، مشخص شد که بیش از ۸۷ فیصد زنان افغانستان از خشونت‌های روانی، فیزیکی، جنسی یا انواع خشونت‌های خانوادگی یا از دواج‌های اجباری رنج می‌برند.

همچنین ۵۳ فیصد از زنان که فعلاً در سن ۲۵ الی ۴۹ سال قرار دارند، زیر سن یعنی پائین‌تر از ۱۸ سالگی ازدواج کرده بودند، ۱۲ فیصد دختران افغان در فاصلهٔ ۱۵ الی ۱۹ سالگی باردار یا مادر شده اند، ۴۷ فیصد مرگ ومیر زنان در سن بین ۲۰ الی ۲۴ سال در اثر بارداری بوده است.

پس سوال خلق می‌گردد، با موجودیت وضع تذکر یافته زنان افغان، چگونه از مشارکت آنها و سهم ارزنده شان در رشد و توسعهٔ اقتصادی حرف زد؟

سال‌ها است که در کشور ما افغانستان زنان به سیاه ترین و دردناکترین شکل زندگی نموده و هنوز هم این امرادامه دارد. در سال‌های اخیر مردم ما شاهد بقتل رسیدن، سوزاندن و هزاران شکل خشونت علیه زنان بودند. این حوادث و اتفاقات ناهنجار و غیرانسانی در تاریخ کشور ما بی‌سابقه بوده است. درین سال‌ها زنان توسط تیکه‌داران اسلام سنگسار شدند، شلاق خوردند و مورد تجاوزات گروهی قرارگرفتند، اما متأسفانه جلوگیری ازین حوادث و مجازات افرادی مسئول توسط دولت مردان، جدی پیگیری نشد. درطول تاریخ کشور ما، زنان مانند چند سال اخیر هیچگاه مواجه به چنین خشونت‌های تکان دهنده و فاجعه آمیز نشده بودند.

در افغانستان که یکی از عقب‌مانده ترین کشورهای دنیا است، زنان از ابتداءئی ترین حقوق اجتماعی و یا انسانی بی بهره اند. ضعف حکومت و نظام قضایی، پیروی از سنت‌های قبیلوی و عرف‌های ناپسند اجتماعی در کشور روز تا روز روند زن ستیزی و نقض حقوق و قوانینی که مصئونیت قانونی زنان را تأکید دارد و بایست تأمین نماید، توسط زورمندان لگدمال می‌گردد.

ما فعلاً در قرن ۲۱، قرنی که تمدن به اوج خود رسیده، قرار داریم اما با تأسف کشور ما با تمدن امروزی بجلو نمی‌رود بلکه ما با اندیشه‌های حاکم در کشور و رهبران فاسد و فروخته شده بطرف عقب در حرکت هستیم که در حقیقت به زندگی قرن هفتم برمیگردیم و این نهایت دردآورو زجردهنده است.

سازمان ملل متحد چندی قبل برای اولین بار در زمینهٔ حقوق زنان در افغانستان به

صورت رسمی گذارشی به نشر رسانیده و نمایندهٔ حقوق بشر نیز اظهار داشت که خشونت علیه زنان در افغانستان یک امرمعمول است و اغلباً مرتکبین خشونت مجازات نمی‌شوند. وی افزود که در حدود پنجاه فیصد از دختران در افغانستان مکتب نمی‌روند. طوری که دیده می‌شود سازمان ملل هم صرف به نشر این گذارش بخاطر رفع مسئولیت پرداخته بدون آنکه در رفع این معضله دست به اقدامات مؤثر بزند زیرا خشونت و زن ستیزی هنوز هم مثل قبل ادامه دارد.

در کشورهای عقب نگهداشته شده (کمتر رشد یافته) زنان با هزاران بی‌عدالتی، نابرابری و خشونت پنجه نرم می‌نمایند. آنها از ابتداءئی ترین حقوق انسانی محروم اند. درین کشورها برعلاوه رشد اقتصادی، عوامل دیگری هم موجود اند که این نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها را حادتر ساخته است.

سوال خلق می‌گردد که عامل اساسی نابرابری زنان با مردان در جوامع عقب‌مانده در چه نهفته است؟

تجارب نشان می‌دهد که در کشورهای عقب نگهداشته شده و رو به توسعه سه فاکتور نقش اساسی وعمده دارد:

- وابستگی اقتصادی زنان به مردان؛

- سنت‌های پوچ و رسم و رواج‌های عقب مانده و مذهب.

در جوامع عقب‌مانده اکثراً زنان از نظر اقتصادی وابسته به مردان اند. این وابستگی باعث می‌گردد تا زنان تحت تأثیر مردان بوده و آنها ازین امر سوءاستفاده نمایند.

از آنجائی که زن‌ها اکثراً درین جوامع کمتر تحصیل و یا اینکه هیچ تحصیل نکرده اند، کار و مصروفیت خارج از خانه ندارند. بنابرین همیشه از نظر اقتصادی وابسته به شوهر و یا مرد خانه باقی می‌مانند.

وابستگی اقتصادی رابطه مستقیم با رسم و رواج و سنت‌های عقب‌مانده کشورها دارد. باساس رسوم و سنت‌های جامعه، زنان اکثراً اجازهٔ تحصیل را ندارند که بیشتر زنان بی‌سواد و یا کم سواد باقی می‌مانند در حالی که مردان در جامعه و فامیل بهترین امکانات را بدست می‌آورند تا تحصیل کنند و بلاخره به مقامات بلند ارتقا نمایند. هم چنان درین جوامع اکثراً زنان در سنین جوانتر به ازدواج‌های جبری

مجبور می‌گردند که این امر هم مانع رشد و پیشرفت زنان در جامعه می‌گردد. در نتیجهٔ این رسوم و عادات عقب افتاده و پوچ، زنان مجبور می‌گردند تا بدترین و ناگوارترین شرایط زندگی را تحمل کنند و خود را با آن توافق دهند. یعنی لت و کوب، شکنجه، سلب آزادی را متقبل می‌گردند و حتی بعضاً وحشیانه بقتل میرسند.

در کشورهای اسلامی وضع زنان بیشتر از هر جای دیگر، ناگوار تر و نابرابری‌ها شدیدتر است. روحانیون و آنهای که خود را مذهبی قلمداد می‌کنند ادعا دارند که زن دارای مقام والا بوده و بهشت زیر پای مادران (منحیث یک زن) قرار دارد. اما در عمل خود ناقض تمام حقوق و احترامی، که بایست به یک زن داشت، بوده و این کار خود را مردانگی و افتخار آمیز می‌دانند.

در شرایط فعلی در اکثریت کشورهای اسلامی زنان از داشتن ابتداءئی ترین حقوق هم محروم اند و روحانیون این کشورها برای حفظ منافع خود، در زمینه هیچگونه توجه مبذول نمی‌دارند. در بعضی ازین کشورها زنان از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن محروم اند. در بسیاری ممالک سن قانونی ازدواج برای زنان معین نگردیده است زیرا بعضی از روحانیون با تعیین سن ازدواج برای زنان مخالفت می‌کنند. آنها صرف اظهار میدارند که عروس در هنگام عقد نکاح باید به سن بلوغ رسیده باشد. حتی درین اواخر دیده شده که با طفل ۹ ساله هم ازدواج صورت گرفته است.

درین کشورها حضور زنان در بسیاری از مکان‌های عمومی ممنوع است. زنان در صورتی اجازهٔ حضور در این محلات را دارند که همراه با محرم شرعی شان باشند.

هرگاه زندگی زنان جهنم هم باشد، آنها باید همه ناملایمات را تحمل کنند زیرا زنان به اساس قوانین اسلامی حق طلاق را نداشته، صرف می‌توانند تفریق تقاضا کنند که شرایط آن هم بی‌نهایت دشوار است. زنان به اساس قوانین اسلامی از میراث سهم کمتر نسبت به مردان داشته و در بخش قضایی شهادت دو زن برابر به شهادت یک مرد است.

حال سوال خلق می‌گردد که هرگاه رول و نقش زنان با مردان در این کشورها تعویض گردد، آیا مردان و این روحانیون یکروز از زندگی شان را هم با موجودیت چنین بی‌عدالتی تحمل خواهند کرد؟

پدیده خودکشی گزینهٔ دیگری برای نجات از خشونت، و وضیعت تأسف‌بار زنان در کشور است. متأسفانه شرایط موجود در جامعه و شیوهٔ برخورد حکومت در اجرای قوانین بشکلی است که خودکشی برای زنان یگانه راه نجات از خشونت بشمار میرود. طور مثال: وقتی زنان و یا دختران با مواردی از خشونت و یا آزار جنسی مواجه می‌گردند، اگر به نهادهای دولتی و قضایی کشور مراجعه نمایند، مورد پرخاشگری این نهادها قرار می‌گیرند و یا هم بدون دلیل قانونی متهم دانسته شده و به زندان انداخته می‌شوند.

هرگاه به تاریخ جوامع بشری نظر اندازیم دیده می‌شود که زنان درطول تاریخ همواره قربانی این محدودیت‌های تبعیض آمیز و محرومیت‌ها بوده اند.

در حال حاضر در جوامع پیشرفته این پدیده تا حدودی حل گردیده است اما با آنهم بعضاً در بعضی عرصه‌ها نابرابری‌ها و تبعیض میان زنان و مردان دیده می‌شود که واقعاً باعث حیرت انسان می‌گردد زیرا این مسایل بایست درین جوامع کاملاً حل باشد.

در کشورهای که فرهنگ سنتی و یا مذهبی دارند، زنان بصورت عموم قربانی نابرابری و تبعیض به اشکال مختلف می‌گردند که یکی از مثال‌های عمدهٔ آن کشور ما می‌باشد. اینگونه تبعیض در دهه‌های اخیر به شکل اسفناک بیشتر گردیده است. تغییرات سریع و شدید سیاسی در دهه‌های اخیر و سخت گیری‌های فرهنگی ـ سنتی در کشور هم درین عرصه تأثیر سوء بجا گذاشته و زمینه را برای حضور فعال زنان در جامعه مشکل و یا در بعضی جاها ناممکن ساخته است.

زنان افغانستان برای فعالیت‌های سازمان یافته و ایجاد جنبش های اجتماعی، جهت پیگیری خواسته‌ها و حقوق شان به ندرت دست آزاد دارند. از ینرو تبعیض نه تنها محدود و یا محوه نگردیده بلکه در بعضی نقاط کشور زنان با بی‌رحم ترین شیوه‌ها مورد آزار و اذیت جسمی و روحی قرار گرفته و حتی بی‌رحمانه به قتل رسیده اند.

نابرابری‌ها و حق تلفی‌های زنان از زمان تقسیم کار بین زنان و مردان در جوامع اولیه بمیان می‌آید. در آن زمان کارهای سبک و جزئی به دوش زنان بوده و وظایف سنگین به مردان سپرده میشد. زنان اکثراً مصروف امور منزل، تربیه و پرورش اطفال بودند و مردان مصروف تهیه نفقه فامیل، شکار و دفاع از خطرات بیرونی

بوده که با این تقسیم کار در حقیقت تهداب مردسالاری گذاشته شد و به صفت یک شیوهٔ قبول شده و نظم همیشگی در حیات جامعه برسمیت شناخته شد.

از همین جاست که زن تحت تأثیر مرد قرار گرفته و همیشه به چشم جنس ضعیف و کم ارزش دیده شده حتی بعضاً در بعضی از مناطق افغانستان با تأسف زن حیثیت ملکیت شخصی مرد را اختیار نموده است؛ گویا زنان هیچگونه اختیار و اراده شخصی ندارند و همیشه نظر شوهر پدر و یا برادر آن مهم تلقی می‌گردد. در انتخاب همسر هم بعضی از پدران، دختران شان را معامله نموده و در مقابل پول، به عقد یک مرد درمی‌آورند و مبلغی را بنام طویانه بدست می‌آورند که این عمل در حقیقت امر، فروش دخترشان محسوب شده و وی تا اخیرعمر تحت اوامر شوهرش بوده هرنوع مشکلات و ناملایمات را بایست تحمل کند و اگر در زندگی می سوزد بازهم بایست بسازد.

هرگاه دقت نمائیم، مرد و زن دو پایه هستی اند و آنها لازم و ملزوم همدیگر میباشند یعنی زن و مرد تکمیل کننده همدیگر بوده و بدون همدیگر زندگی شان ناتکمیل می‌باشد. اگر زن نمی بود، نسل بشر ادامه پیدا نمیکرد. به همین ترتیب بین زن و مرد هیچ برتری و امتیاز یکی بردیگرش وجود ندارد فقط تفاوت‌های جسمی و روحی است که این دو موجود را از هم متفاوت می سازد. زنان از لحاظ جسمی و روحی لطیف تر و ظریف تر نسبت به مردان اند که این تفاوت زنان را، بعضی از مردها نشانه ناتوانی و ضعف زنان و قدرت و توانایی خویش فکر می‌کنند.

بنابرین گفته میتوانیم که عرف، عنعنات حاکم و بلاخره فرهنگ عقب‌مانده در جامعه است که زنان را در انزوا قرار داده و حقوق و امتیازات انسانی شان را محدود نموده است.

اطفال کارگر و یا کار اطفال

مشاهدهٔ دستان ترک خورده و چهرهٔ خاک آلود تعداد زیادی از کودکان که در سنین نهایت پائین حتی ۷ و یا ۸ سال قرار دارند، نهایت دردناک است و این حکایتی از فقر و تنگدستی است، آنها از اول صبح تا ناوقت روز در جستجوی دریافت پول ناچیز برای اعاشه فامیل بی‌بضاعت شان اند.

همهٔ افکار این اطفال این است که خانواده‌های شان نان شب داشته باشند و گرسنه نمانند. با تأسف هزاران کودک در شهرها و دهات افغانستان و کشورهای فقیر با این سرنوشت مواجه اند.

اطفال منحیث آینده سازان جوامع بشری که چشم امید همه اند، باید همیشه حق الویت داشته باشند. در اکثریت کشورها به استثنای کشورهای فقیر و عقب نگهداشته شده، اطفال از حقوق بیشتری برخوردار اند؛ سوادآموزی و مکتب رفتن جبری بوده و از جانب مقامات مربوطه کنترول شدید از آن به عمل می‌آید. هرگاه والدین مانع آموزش طفل گردند، مجازات و یا جریمه نقدی می‌شوند.

اطفال کشورهای عقب نگهداشته شده که افغانستان هم جزء این کشورها شمرده می‌شود، در خطر مواجه اند و وضعیت شان نگران کننده است. زیرا اگر ازین اطفال حمایت نگردد و زمینه تحصیل برایشان مهیا نشود وضعیت اطفال ازین هم بدتر شده و در آینده باردوش جامعه خواهند بود.

به اساس پژوهشی که بوسیله یونسکو صورت گرفته است وضع اطفال در افغانستان نگران کننده است. یونسکو اظهار داشته که باید دولت افغانستان حق الویت دهی به اطفال را بیاموزد و رعایت کند.

بیشتر اطفال در افغانستان به دلیل فقر اقتصادی و از دست دادن سرپرست خانواده مجبور به انجام کارشاقه شده اند. ناامنی، فقر و بیکاری عوامل دیگری اند که اطفال کارهای شاقه را انجام داده و از آموزش محروم شده اند. این اطفال در شرایط دشوار، با دستمزد اندک تا ناوقت‌های روز مصروف انجام کارهای شاقه اند.

طور مثال: بیشتر این اطفال مصروف کار در داش‌های خشت پزی، موترشویی‌ها، قالین بافی‌ها، مستری خانه‌ها، و در برخی از کارخانه‌ها مصروف کار اند.

در یکی از مواد کنوانسیون حقوق اطفال آمده است که باید از حقوق طفل در برابر هر کاری که مشقت بار باشد و یا مانع تحصیل طفل گردد یا به رشد جسمی، ذهنی، روحی، معنوی یا اجتماعی طفل صدمه وارد کند، حمایت گردد. کار اطفال از لحاظ قانونی منع قرار داده شده است.

هم چنان در ماده چهل و نهم قانون اساسی افغانستان آمده است که تحمیل کاربر اطفال جواز ندارد.

سن استخدام بوسیله سازمان بین‌المللي کار با توجه به شرایط اقتصادي ـ اجتماعي کشورها، سن ۱۸ سالگي تثبیت گردیده است. درعین حال، در بعضی اسناد دیگر، دولت‌ها را مؤظف ساخته که حداقل سن را در قوانین داخلي خود تعیین نمایند.

قانون کار افغانستان در ماده ۲۰، سن استخدام را ۱۵ سالگي و سن کارآموزي را ۱۴ سالگي تعیین نموده است. اما در شرایط خاص، استخدام در ۱۴ سالگي و کارآموزي در ۱۳ سالگي نیز مجوز است.

ساعات کار طبق قانون کار، حداکثر ۴۰ ساعت در هفته و کارهاي مضر به صحت و کارهاي زیرزمیني ۳۵ ساعت در هفته مي‌باشد. اما براي نوجوانان کمتر از ۱۶ سال ۳۰ ساعت در هفته تعیین شده است. ساعات کارشبانه یک ساعت کمتر مي‌باشد.

مزد کارگر مطابق کمیت و کیفیت کار با رعایت درجه، رتبه، بست یا حرفه، دوره کار و سایر شرایط، بدون هیچگونه تبعیض پرداخت مي شود. قانون کار راجع به مزد کارگران خردسال یک مقرره حمایتي وضع نموده که مزد نوجوانان مساوي با بزرگ سالان، بدون در نظرداشت تقلیل ساعات کار، پرداخت مي شود. نکته مهم دیگر اینکه قانون کار، دولت را مؤظف کرده که "حداقل مزد" را تعیین نماید. تعیین حداقل مزد در تمام کشورها معمول و حتي الزامي است. کشورهاي که با تورم و بیکاري مواجه هستند، در اول هرسال، حد اقل مزد را بر اساس معیارهاي مختلف از جمله سطح تورم، تعیین مي نماید.

با تأسف باید گفت در افغانستان اطفال زیادی که کمتر از هجده سال سن دارند، به دلیل فقر و تنگدستی به انجام کارهای شاقه و دشوار مشغول اند. عدهٔ ازین اطفال که حتی در سنین پائینتر هم قراردارند، جبراً برای امرار حیات خود و فامیل شان مشغول کار اند.

متأسفانه این قوانین در افغانستان در روی کاغذ ثبت و در «آرشیف» نگهداری می‌گردد، اصلاً از جانب مقامات مربوطه از تطبیق آن کنترول و بررسی بعمل نمی‌آید.

کار اطفال به دلیل فقر، در حقیقت ادامه دهندهٔ فقر نیز می‌باشد زیرا اطفالی که به علت رهایی از فقر توسط فامیل‌ها بکار گماشته می شوند فرصت‌های آموزش و ارتقای ظرفیت‌های شان را از دست می دهند و در نتیجه در زندگی آیندهٔ شان بازهم فاقد امکانات و باردوش جامعه می‌باشند.

بر اساس ارقام نشر شده یونسکو، در افغانستان ۳۰ فیصد از کودکان افغان مشغول کار می‌باشند. چنانچه کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان با ابراز نگرانی از وضعیت اطفال در کشور می گوید، بیش از دو میلیون طفل در حال حاضر مصروف انجام کارهای شاقه و حتی کارهای که از توان فزیکی آنها بالاتر است، میباشند و بیشتر شان سرپرست خانواده هستند.

از اینکه اطفال در سنین بی‌نهایت پائین در ساحه کار قرارمی‌گیرند، در جریان کار از آنها سوءاستفاده هم صورت می‌گیرد به اساس گزارش‌ها، پنجاه فیصد این اطفال محیط کاری مصئون نداشته و توسط کارفرمایان با خشونت‌های مختلف مواجه می‌گردند.

تعدادی از این کودکان حتی مورد تجاوز جنسی قرارگرفته، از آنها در قاچاق موادمخدر استفاده شده و بالاخره به موادمخدر معتاد ساخته می‌شوند.

موضوع دیگری را که قابل مکث می‌دانم مزد کار اطفال است. آنها مجبوراند با مزد نهایت ناچیز (بخور و نمیر) کار کنند. چنانچه به اساس اظهارات ذکر شده تعدادی از اطفال مجبور اند تا با عاید سیصد افغانی در هفته، مصارف خانواده شان را که اکثراً بین پنج تا هفت نفر اند، مهیا بسازند.

به نظر من زمانی که بودجه یک کشور ترتیب می‌گردد، در قدم نخست باید مقدار کافی پول برای تربیه و پرورش اطفال اختصاص داده شود چون اینها، نونهالان و آینده سازان جوامع بشری اند اگر از اطفال بصورت درست حمایت نشود و زمینه تحصیل برایشان فراهم نگردد از تعلیم و تربیه سالم عقب می‌مانند و باردوش جامعه می‌گردند. چنانچه روانشناسان به این عقیده اند: افرادی که سبب بزرگترین مشکلات برای خود و اجتماع می‌گردند، اکثراً کسانی اند که در کودکی صدمه دیده اند. به همین منظور باید با اطفال قسمی برخورد گردد که آنها زندگی را منحیث یک نعمت بشناسند نه به عنوان یک کار اجباری که آنرا باید سپری کنند.

متأسفانه حکومت هیچگونه برنامه مناسب و ستراتیژی مشخص برای بهبود وضعیت اطفال کارگر ندارد. دولت باید برای اطفالی که مجبور به کار اند، زمینه‌های تعلیم را مساعد بسازد، حکومت افغانستان در این بخش طوری که هویدا است ناکام بوده و هیچ نوع پلان مشخص در این باره تهیه ننموده است.

بر اساس آمار رسمی یونیسف، شش و نیم میلیون کودک در افغانستان از آموزش محرومند و در معرض خطر قرار دارند.

وضعیت کودکان در افغانستان نهایت وخیم است، چنانچه به اساس یک تحقیق کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، ازدواج با کودکان، استخدام اطفال در صفوف نیروهای امنیتی، محروم بودن کودکان از تعلیم و تربیه هنوز چالش جدی در برابر حقوق بشری کودکان می‌باشد.

وزارت کار و امور اجتماعی افغانستان که مسئولیت جمع‌آوری کودکان گدا و کارگر را دارد، می گوید به دلیل نبود بودجه نتوانسته است به این وظیفۀ خود عمل کند.

به اساس ارقام موجود شش و نیم میلیون طفل در افغانستان از تعلیم و تربیه محروم اند. مقامات وزارت کار اظهار می‌دارد که تنها در شهر کابل تقریباً ۳۷ هزار طفل در جاده‌ها کار می‌کنند. آمار وزارت کار نشان می‌دهد که از هر ۹ کودک روی جاده، سه تن آنها مصروف گدایی هستند.

هم چنان باید تذکر داد که ازدواج های اجباری و پیش از وقت هم منجر به فقر دوامدار می‌شود و فقر از یک نسل به نسل دیگر منتقل می‌شود. به دنیا آمدن کودکان معلول، کم وزن و مریض نتیجه دیگر ازدواج‌های اجباری و زیر سن است.

با توجه به وضعیت موجود می‌توان گفت که اطفال در افغانستان از وضع مناسبی برخوردار نمی‌باشند. با آنکه تعدادی از کودکانی که پدران شان در قدرت و یا ثروتمند اند، در وضعیت خوب رفاهی قرار دارند، اما تعداد چنین کودکان نهایت، محدود بوده و نمی‌توانند مبین برخورداری در فیصدی زیادی از کودکان از رفاه و فرصت‌های تعلیمی‌باشند.

همچنین در برخی از ولایات کشور به دلیل نبود امنیت، مکاتب فعال نبوده و فعال نبودن مکاتب، از دست رفتن فرصت‌های تعلیمی کودکان محسوب می‌شود که چشم‌اندازدستیابی آنها به فرصت‌های رفاهی در آینده را نیز مبهم می‌سازد. از سوی دیگر بسیاری از اطفال و بخصوص دختران در جریان تعلیم و تربیت مسموم می‌شوند. امروز مسمومیت دختران یکی از نگرانی‌های جدی است که در مسیر تعلیم دختران وجود دارد. از اینرو نمی‌توان گفت که با راهیابی میلیون‌ها طفل در سن تعلیم به مکاتب، به مشکلات اطفال خاتمه داده شده است.

بر اساس کنوانسیون بین‌المللی حقوق طفل، دولت‌ها موظف‌اند که برای دسترسی اطفال به حقوق اساسی مانند تعلیم و تربیه، صحت، تفریح و سرگرمی سالم تلاش کنند. حکومت‌ها، والدین و جوامع بشری مکلف اند که بر اساس کنوانسیون‌های بین‌المللی موجود در حمایت از حقوق بشر و حقوق کودک، ملزم به حفظ و حمایت از حقوق کودکان باشند.

موجودیت زمینه‌های تفریح سالم که نقش مستقیم در رشد اطفال دارد، یکی از حقوقی است که در کنوانسیون‌های موجود بین‌المللی مورد تصریح قرار گرفته است. اما باید پرسید که آیا در افغانستان اطفال به این حق دسترسی دارند؟

وقتی بسیاری از اطفال به حق اساسی تعلیم و تربیت دسترسی نداشته باشند، چگونه می‌توان از دسترسی آنها به تفریح سالم سخن گفت؟

آنچه واضح است اینکه تعدادی زیادی از اطفال به جای تفریح سالم، مشغول کارهای طاقت‌فرسا مانند کار در خشت‌پزی‌ها، چوپانی، دهقانی و دست‌فروشی و

سخت‌تر از همه گدایی‌اند. این نشان می‌دهد که به صورت سیستماتیک در راستای تأمین حقوق اطفال در کشور کار قابل ملاحظهٔ صورت نگرفته است. یکی از راه‌های که می‌توان با استفاده از آن در جهت برخورداری اطفال از حقوق اساسی‌شان کار کرد، اختصاص واحدها و کودهای خاص در بودجهٔ ملی افغانستان است.

بر اساس تحقیقاتی که بوسیله فعالان حقوق بشر انجام یافته، گفته می‌شود که تقریباً ۶۰ فیصد از اطفال افغان مصروف کارهای‌اند که با رشد فکری و جسمی شان سازگار نیست. در برخی از گزارشات که از سوی موسسات تحقیقاتی به نشر رسیده است، گفته شده است که ده‌ها هزار طفل بین سنین ۵ الی ۹ سال در داش‌های خشت‌پزی اطراف کابل مصروف کارهای شاقه هستند. همچنین در برخی دیگر از گزارش‌ها که در مورد وضعیت کودکان افغانستان تهیه شده گفته شده است که تعدادی از کودکان دارای سنین ۱۰ ساله در افغانستان برای بدست آوردن دو دالر در روز در معادن زغال‌سنگ کار می‌کنند.

این کودکان یا به دلیل اینکه خود سرپرست خانواده‌های‌شان می‌باشند کار می‌کنند و یا به این دلیل که والدین‌شان گرفتار قرضداری و بدروزی می‌باشند، به کار مشغول شده اند. یکی از راه‌های که می‌تواند برای تغییر زندگی این اطفال مؤثر واقع شود، حمایت‌های مالی لازم برای دستیابی این اطفال به کارهای بهتر است که با رشد فکری و جسمی این کودکان سازگاری داشته باشد و این کودکان بتوانند در کنار کارهای سبک به درس‌های‌شان نیز ادامه بدهند.

حذف تدریجی پدیدهٔ شوم و غیرانسانی کار کودک و جلوگیری از استثمار اقتصادی و جنسی اطفال مستلزم تدوین استراتژی کوتاه مدت، میان مدت و طویل‌المدت فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی در سطح بین‌المللی و ملی است. بدون تدوین چنین برنامهٔ هرگونه تلاش در جهت زدودن آثار غیرانسانی این پدیدهٔ شوم از سطح جهان بی‌نتیجه و عقیم خواهد بود. زیرا تجربه ثابت کرده است که پدیده‌های اجتماعی پدیده‌های چند وجهی هستند و تنها با تکیه بر ابعاد حقوقی و ایجاد ممنوعیت‌های قانونی بدون توجه به ابعاد اقتصادی و فرهنگی نمی‌توان با این گونه ناهنجاری‌ها دست به مبارزهٔ جدی و فراگیر زد.

در جوامع عقب نگهداشته شده، طرز زندگی و ساختار طبقاتی مانع عمده پرورش فکری و روحی اطفال است، مطابق تصمیم سازمان فرهنگی یونسکو تمام کشورهای عضو آن تعهد سپرده اند که امکانات تحصیلات ابتداءیی و اجباری و مجانی باید برای تمام اطفال فراهم گردد، مگر با تأسف اکثریت مطلق کودکان دهات و اطفال شهرها در دوران کودکی بجای اینکه باید به شادی و آرامش خاطر درس بخوانند از حق تفریح و استراحت که برای پرورش آن‌ها لازم است مستفید شوند، با کار و زحمت آشنا می‌شوند و به نان آوران خانواده مبدل می‌گردند در مزارع، کارگاه‌ها و بعضی از فابریکات بایست کار کنند که بجای تحصیل مجبور به فروش نیروی کارشان می‌گردند. مالکین فابریکات و کارگاه‌ها هم از وجود و موقف کودکان استفاده نموده و بطور وحشیانه بهره‌کشی می‌نمایند و در عوض تادیهٔ مزد یک نفر کارگر بزرگسال سه نفر کودک را استخدام و از هر یک کار یک نفر کارگر بزرگ را می‌گیرند، طور مثال تعدادی از کشورهای صنعتی فابریکات لباس دوزی در بنگله دیش دارند که فیصدی بیشتر کارگران درین فابریکات را اطفال کمتر از سن چهارده تشکیل داده و کارهای مشقت باری را با مزد بخور و نمیر انجام می‌دهند.

مباحث مربوط به منع کار کودک گسترده ترین مفاهیم استثمار و سوءاستفاده از اطفال را در بر می‌گیرد. وسعت بکارگیری اطفال در جهان امروز (چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی) موجب شده است تا جلوگیری از استثمار کودکان به یکی از مهمترین ابعاد حمایت از حقوق کودک مبدل گردد. از استثمار اقتصادی تا مخوف‌ترین و دردناک‌ترین جنبه‌های استثمار جنسی و اجتماعی همگی در این مبحث جای گرفته است، این امر سبب شده در سال‌های اخیر راجع به این مسئله حساسیت ویژه‌ای در میان دولتمردان و سیاستگذاران بزرگ جهان در سطح بین‌المللی و داخلی به وجود آید. پدید آمدن این حساسیت و دقت نظر را می‌توان در تصویب کنوانسیون‌ها، قراردادها و حتی برخی قوانین داخلی بوضوح مشاهده کرد. طور مثال تصویب کنوانسیون حقوق کودک مصوب ۱۹۸۹ سازمان ملل متحد و یا کنوانسیون ممنوعیت و اقدام فوری برای محو بدترین اشکال کار کودک مصوب ۱۹۹۹ سازمان بین المللی کار.

با درنظر داشت شرایط ناهنجار امروزی در سطح جهان در حقیقت کار کودک نه تنها منع نمی‌شود، بلکه تشویق هم می‌شود. در واقع باید بین کاری که اثر منفی بر

کودک گذاشته، جنبه استثمارگرانه دارد با کاری که اثر مثبت بر رشد او می‌گذارد، فرق قائل شد. آنچه که امروز در اسناد و پیمان های بین‌المللی منع گردیده، کاری است که به گونه ای رشد جسمی، روانی، فرهنگی و اجتماعی کودک را مختل می سازد. یونیسف در سال ۱۳۵۶ مشخص کرد که در چه مواردی کار کودک جنبهٔ استثمارگرانه پیدا می کند:

ـ کار تمام وقت در سن بسیار کم، یعنی فول تایم.

ـ ساعات طولانی کار.

ـ کاری که مستلزم فشار نامناسب جسمی، اجتماعی و یا روانی بر طفل باشد.

ـ کار و زندگی در سرک‌ها در شرایط نامطلوب.

ـ مزد ناچیز.

ـ مسئولیت بیش از حد.

ـ کاری که مانع تحصیل شود.

ـ کاری که شرف و عزت نفس کودکان را نابود کند.

ـ کاری که برای رشد کامل اجتماعی و روانی زیان آور باشد.

کار استثمارگرانه و طاقت فرسا، رشد جسمی و سلامتی کودک را به خطر مواجه می‌سازد و باعث مبتلا شدن طفل به انواع بیماری‌ها می‌شود. از سوی دیگر چنین کاری از عوامل موثر در بروز ناراحتی های شدید روحی در طفل بوده، آسیب‌های جدی به سلامت روانی اطفال وارد می کند. در حقیقت کودکان کارگر هرگز دوران کودکی را تجربه نکرده، زودتر از موعد، بزرگ می شوند.

در نخستین اقدام بین‌المللی در جهت حذف کار کودک، در سال ۱۹۱۹ و در راستای اجرای ماده ۴۲۷ معاهده ورسای، کنفرانس بین‌المللی کار در اولین اجلاس خود مقررهٔ حداقل سن در امور صنعتی را که ۱۴ سالگی را حداقل سن ورود به فعالیت‌های صنعتی تعیین می نمود تصویب کرد. همچنین این کنفرانس در همان

سال، مقررهٔ کار در شب برای جوانان را نیز به تصویب رسانید. این دو مقرره اولین گام‌های جهانی در جهت حذف تدریجی کار کودک محسوب می شوند.

در جهان امروز از هر ۴ کودک در کشورهای توسعه نیافته، حداقل ۱ نفر اشتغال به کار دارد. بر اساس گزارش سازمان بین‌المللی کار، ۲۵۰ میلیون کودک کارگر ۴ تا ۱۴ ساله در سراسر جهان وجود دارند. بر اساس برخی ارقام سال ۲۰۱۷ تعداد کودکان کارگر در جهان در حدود ۳۰۰ میلیون نفر تخمین شده است. آسیا با داشتن ۶۱ فیصد کودکان کارگر مقام اول را در این زمینه دارد. همچنین بر اساس گزارش مجله نیوزویک حداقل ۱۰۰ میلیون نفر در جهان بصورت برده وار زندگی می‌کنند. برخی از آمارهای دیگر نیز بیان میدارند که تقریباً ۶۰۰ میلیون کودک در سراسر جهان مجبور به تلاش برای زنده ماندن هستند. حتی در کشورهای صنعتی و مدرن، بهره کشی از اطفال مشاهده می‌شود. تنها در ایتالیا ۵۰۹ هزار کودک مورد بهره کشی قرار می گیرند که ۳۲۰ هزار تن از آنها مجبوراند بطور تمام وقت کار کنند. بر اساس گزارش‌های رسمی در ایالات متحده آمریکا نیز افزایش فیصدی نقض قوانین و مقررات مربوط به کار اطفال دیده شده است.[۲۶]

هم اکنون در درگیری های مسلحانه جهان بیش از ۳۰۰ هزار کودک پائینتر از ۱۸ سال به اشکال مختلف شرکت دارند. در حدود دو میلیون تن از ایشان نیز در طی دهه گذشته بر اثر همین جنگ‌ها جان خود را از دست داده اند. بعضی از کودکان را دختران زیر سن تشکیل می دهند که برای آشپزی، فحشاء و دادن سرویس جنسی به سربازان، به زور به کار گماشته شده اند و درحدود پنجاه میلیون کودک در سراسر جهان به کارهای طاقت فرسا و بسیار سخت مشغول هستند.

به اساس معلومات موجود، کودکانی هم در کارگاه های مختلف که سن شان از ۷ تا ۱۵ ساله بوده، روز ۱۲ ساعت در شرایط نامناسب از نظر نور و هوا به کار مشغول اند.

در کنار این موارد، یکی دیگر از موضوعات کار اطفال که هرگز در آمارهای رسمی از آن نامی برده نمی‌شود، از دواج‌های زود هنگام و تحمیلی است.

از موارد دیگر استثمار کودکان می‌توان به قاچاق اطفال جاده‌ها به خارج و تخلیه اعضای بدن ایشان بمنظور فروش در بازارهای جهانی اشاره کرد.

تقسیم ناعادلانه درآمد ملی سرانه، پایین بودن تولید سرانه ملی و فقر خانواده‌ها از عوامل کاراطفال می باشد. هر چه سطح فقر در جامعه افزایش یابد، سطح اشتغال اطفال نیز افزایش خواهد یافت. برای خانواده‌های فقیر، سهم ناچیز درآمد یا کمک اطفال در خانه، بعضاً چنان مؤثر است که می‌تواند خانواده را از گرسنگی نجات دهند.

همچنین فروپاشیدگی خانواده‌ها به علل مختلف از جمله اعتیاد، طلاق، فساد اخلاقی مرد یا زن و در نتیجه، قرارگرفتن تأمین مصارف مادر و خواهر و سایر فرزندان بر دوش اولاد ذکور، کمرنگ شدن اصول اخلاقی و بی اعتنایی به حقوق اولیه کودک از عوامل مؤثر در رشد فزایندهٔ میزان کار کودکان است. عوامل تشدید کننده در این رابطه نیز بیکاری والدین و پایین بودن دستمزد کودک است.

نگاهی اجمالی به مجموعهٔ ارقام مربوط به سطح کودکان کارگر در کشور این حقیقت را برای هر انسان بافهم و آگاه آشکار می‌سازد که هیچ نوع ارقام دقیق، واقعی و قابل قبولی برای مشخص کردن تعداد دقیق این گونه اطفال در کشور وجود ندارد. تفاوت‌های گسترده و باور نکردنی میان ارقام موجود سازمان‌های دولتی درمقایسه با ارقام نهادهای دیگر بیانگر عدم توجه مسئولین در تعیین میزان دقیق کودکان آسیب دیده در سطح کشور است که خود بیانگر عدم تلاش واقعی و هدفمند برنامه ریزان کلان کشور در زمینه حذف و الغای کار کودک در سطح جامعه است.

چگونه ممکن است برنامهٔ دقیق، کار آمد و طویل‌المدت برای حذف گام به گام کار کودک در کشور پی ریزی گردد، بدون آنکه از تعداد کودکان کارگر اطلاع دقیقی وجود داشته باشد؟

در کنار این بی‌توجهی، وخامت اوضاع اقتصادی و افزایش غیرمعمولی سطح تورم و افزایش بیکاری در جامعه، جنگ و ناامنی در کشور عواملی هستند که منجر به کاهش درآمد خانواده‌ها و در نتیجه افزایش تعداد کودکان در جستجوی کار شده است. از سوی دیگر کارفرمایان نیز در نبود بررسی دقیق و کارآمد بمنظور کاهش مصارف تولید و سود آوری بیشتر و همچنین فرار از صدها تعهد مالی، خدماتی و بیمه‌ای علاقمندی بیشتری به استخدام این اطفال نیازمند نشان می دهند.

در کنار همه این عوامل، افزایش سطح فروش اطفال به مقاصد شوم جنسی، کاهش سن فحشاء و گسترش بی حساب پدیده کودکان در جاده‌ها و دختران فراری، خود بر وخامت اوضاع افزوده است. با چنین چشم اندازی می‌توان گفت که نه تنها امیدی به کاهش سطح کار اطفال در کشور و سطح جهان وجود ندارد، بلکه در آیندهٔ نه چندان دور با بحران عظیم در این زمینه روبرو خواهیم بود.

همین امر ایجاب می‌کند تا مبارزهٔ جهانی و سازمان یافته درجهت بهبود اوضاع اطفال در سطح جهان صورت پذیرد. در سال‌های اخیر گام‌های در این زمینه برداشته شده است. تصویب پیمان نامه منع بدترین اشکال کار کودک در سازمان بین‌المللی کار مؤید شکل گیری یک عزم بین‌المللی در راستای مبارزهٔ پیگیر و همه جانبه با ابعاد غیرانسانی و وحشیانهٔ پدیده مزبور در سطح جهان است.

شکل گیری عزم جهانی در راه الغای کار کودک، مستلزم ارائه راهکارهای منطقی و عملی در جهت زدودن فقر و گرسنگی منحیث اصلی ترین عوامل اشتغال اطفال در کشورهای توسعه نیافته است.

چگونه ممکن است تنها با تصویب چند سند بین‌المللی و تدوین چند برنامه زودگذر با چنین معضلهٔ بزرگی مبارزه کرد؟

آیا ساده لوحانه نخواهد بود که از کشورهای که با تک محصولی کردن ملل عقب‌مانده و پائین نگهداشتن قیمت موادخام در بازارهای جهانی، تجارت بین الملل را به نفع خود سازمان می دهند، انتظار داشته باشیم در جهت رفع موانع اقتصادی موجود تلاش کنند؟

به قول ادوارد گالینو، نویسنده و روزنامه نویس معروف و مردمی امریکای لاتین، سیستم بین‌المللی از هر چیز دیگری بهتر کارمی کند؛ زیرا در این سیستم، سرزمین‌ها در خدمت تولید و انسان‌ها نیز در خدمت اشیا قرار می گیرند. بلی گرسنگی روی دیگر سکهٔ تجارت جهانی است. تقریباً یک میلیارد انسان در جهان در فقر مطلق زندگی می‌کنند. در هر دو ثانیه کودکی می میرد. بدین ترتیب در روز بیش از ۴۰ هزار کودک چشم از جهان فرو می بندد. بر این اساس چندان جای شگفتی نخواهد بود که متوجه شویم در هیچ یک از اسناد بین‌المللی مزبور، کوچکترین اشارهٔ به مسئولیت کشورهای توسعه یافته در رفع این معضله جهانی

نشده است و اگر هم در سندی به چنین مسئله ای اشاره شده باشد، تنها جنبه سمبولیک دارد. توجه به این خلای عظیم در اکثر اسناد، خود می‌تواند جوابگوی بسیاری از ابهامات موجود در زمینه ناکارآمدی حقوق بین الملل در راستای حذف و الغای کار کودک در جهان باشد.

در نهایت تنها به ذکر این نکته اکتفا می کنیم که بانک جهانی که خود از مهمترین ارگان‌های بین‌المللی تحت کنترول قدرت‌های بزرگ صنعتی است و فجایع اقتصادی بسیار در جنوب شرق آسیا و.. . به وجود آورده است و مسبب گرسنگی، بیماری و فقر بسیاری از کودکان در کشورهای توسعه نیافته می باشد، اقدام به ارائه راهکارهای کم مصرف در حذف کار کودک نموده است.

به عقیده فرانسیس بلنشارد، مدیرعمومی پیشین سازمان جهانی کار برای محو کار کودک در جامعه، چارهٔ جزء بالا بردن سطح معیشتی خانواده، اجرای مؤثر قانون کار و انجام بازرسی قوی با تربیت مفتشین ویژه در امور اشتغال اطفال، و در نهایت ارائه گستردهٔ خدمات حمایتی چون تأمین اجتماعی در سطح وسیع و گسترش بیمه های اجتماعی نداریم. چرا که درغیر این صورت مهار کار کودک غیرممکنمی‌گردد.

بیش از ۲۱۰ میلیون کودك کارگر در سرتا سر جهان به صورت تمام وقت، در بخش‌هاي مختلف از جمله زراعت، استخراج معادن و بخش‌هاي نظامي، برده وار کار می‌کنند که بیشتر این جمعیت را دختران زیر ۱۶ سال تشکیل میدهند.

طور مثال: ۵۰۰ هزار طفل کارگر در هند، ۲۰۰ تا ۵۰۰ هزار در چین و۲۰۰ هزار در تایلند مشغول بکار اند.

آمار رسمی همچنین نشان می‌دهد که ۱۲۷ میلیون کودک در آسیا، ۴۸ میلیون نفر در افریقا، ۴،۱۷ میلیون کودک در امریکای لاتین،٥،٤ میلیون در کشورهای عربی و ۴،۲ میلیون در کشورهای اروپای شرقی مشغول کار هستند.[۲۷]

از آنجائی که اینها نمی توانند مانند بزرگسالان از حقوق خود دفاع کنند و کسی نیز از آنها حمایت نمی کند، بیشتر مورد بهره کشی و اذیت و آزار والدین و کارفرمایان قرار می‌گیرند. بر اساس اعلام سازمان جهانی کار ۶۴۲ میلیون کودك در جهان

مشغول به کار هستند که يك سوم آنها به خودفروشی و تجارت موادمخدر و ۶۰۱ میلیون نفر دیگر به کارهای قابل تحمل و تقریباً سبك اشتغال دارند.

بیش از ۸۰ فیصد کارگران فصلي در داش‌ها (مثلاً خشت پزی) را کودکاني در سنین ۷ تا ۱۵ سال تشکیل مي‌دهند که تقریباً ۶ ماه سال را به کارمشغولند.

مسئولین پاکستانی پس از بررسی‌های مختلف بر وضعیت کودکان آسیای جنوبی اعلام کردند، تقریباً ۴۰ هزار نفر کودك از کشورهای پاکستان، هند، بنگلادش و کامبوجیا به کشورهای عربی برای کار، قاچاق می شوند. تعدادی از این کودکان بین چهار تا شش سال هستند.

یکی از ویژگی‌های کشورهای در حال توسعه، استفاده از کار اطفال منحیث نیروی کار است. البته در کشورهای پیشرفته صنعتی بزرگ نیز، بر اطفال در طول روز کارهای سپرده می‌شود تا هم احساس مسئولیت نموده و هم تجربه کسب کنند، اما آنها به این نکته توجه دارند که کاری که به طفل سپرده می‌شود، کار مثبت باشد و به رشد و تحصیل او مانع ایجاد نکند. آنها به اطفال به مثابه سرمایه برای پیشرفت اقتصادی کشور شان می نگرند و از همان آغاز، آنها را ازین جهت آماده می‌کنند. در حالی که در کشورهای در حال توسعه کار طفل بعد اقتصادی داشته و طفل جهت تأمین مصارف خود و خانواده اش کار می‌کند و کار اکثراً مانع ادامه تحصیل و رشد آنها می‌گردد.

کودکان بخش مهم از جمعیت یک کشور را تشکیل میدهند. بنابرین چگونگی شکل گیری شخصیت بنیادین آنها در طفلی، جامعه پذیری و فرهنگ پذیری آنها در ساختار جامعه و آینده آن بسیار مؤثر است. عوامل بسیاری از جمله فقر و تنگ دستی، بی‌سوادی، تغذیه نامناسب و غیره در سرنوشت اطفال در جامعه نقش دارد که شدت و ضعف این عوامل در کشورها متفاوت است.

به اساس ارقام موجود در سطح جهان از هر شش طفل یک طفل کار می‌کند. سابقه کار کودکان مقارن پیدایش انسان و فعالیت اوست. در همه دوره‌های تاریخ فعالیت کودکان به شیوه‌های مختلف وجود داشته است. در نظام برده داری کودکان به همراه خانواده شان استثمار میشدند. با بوجودآمدن حرفه‌ها و ایجاد صنوف حرفوی، کودکان بنام آموزش حرفه به خدمت استاد درمی‌آمند. دوره صنعتی سخت ترین و

پرمخاطره ترین دوره کار کودکان است. در همین دوره بود که بسیاری از صاحب نظران، جنبشی تحت نام "مبازره علیه کار کودکان" ایجاد کردند که این جنبش تا امروز ادامه یافته و بسیاری جوامع بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد و سازمان بین المللی کار را در جهت حذف و کاهش کار کودکان به خود مشغول داشته است.

باید متذکر شد جامعهٔ که نیروی انسانی با کیفیت و افراد سالم و متخصص و ماهر داشته باشد در راه دستیابی به توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی، موفقیت‌های چشمگیری را نصیب خود خواهد ساخت. برای رسیدن به توسعهٔ اقتصادی باید به انسان و توسعه منابع انسانی، از طریق برنامه ریزی طویل‌المدت و جامع و بر پایه اطلاعات دقیق از گذشته و حال اولویت داده شود تا بتوان به افق روشن آینده چشم دوخت.

چرا و چگونه یک بانک ورشکست می‌شود؟

زمانی یک بانک ورشکسته محسوب می‌شود که نتواند به تعهدات مالی و غیرمالی خود در قبال افراد و نهادهای اقتصادی که پول‌های خود را در بانک پس‌انداز و یا نگهداری می‌کنند، عمل کند. معمولاً بانک در حال ورشکستگی تلاش می‌ورزد تا با گرفتن قرض از بانک‌های دیگر خود را نجات دهد، اما زمانی که سر وصدای ورشکستگی یک بانک به گوش برسد، تمام افراد و نهادهای اقتصادی که پول‌های‌شان در بانک می‌باشد، تقاضای نقد کردن پول‌های‌شان را می‌کنند تا مانع از دست رفتن اموال‌شان شوند، و به این ترتیب بانک با انبوه از تقاضا مواجه شده و روند ورشکستگی سریعتر می‌گردد، معمولاً در این مواقع بانک مذکور بانک را با قیمت بسیار کمتر، به بانک دیگری می‌فروشد تا بتواند قروض اش را پرداخت نماید.

باید تذکر داد که ورشستگی بانک‌ها معمولاً از ورشستگی مؤسسات اقتصادی دیگر آسیب بیشتر به اقتصاد میزند، چرا که مؤسسات اقتصادی دیگرمعمولاً خود وابسته به بانک‌ها هستند. ورشستگی یک بانک به دلیل ارتباط بانک‌های مختلف با یکدیگر و به دلیل تأثیر آن بر رفتار بازار در ارتباط با اعتماد به بانک‌های دیگر، می‌تواند یک سقوط اقتصادی را منجر شود و به همین دلیل است که تمام دولت‌های دنیا، بیمه‌های بسیار قوی و ساختار قانونی قدرتمندی را برای حالات ورشکستگی یک بانک تنظیم می‌کنند تا کمترین آسیب به افراد و نهادهای اقتصادی وارد شود. طور مثال، بانک آی ان جی و ا بی ان امرو «کشورهالند» در سال‌های بعد از بحران اخیر سال ۲۰۰۸، و یا بانک آیسلند.

دلایل عمده ورشکستی بانک‌ها را مختصراً بیان میدارم:

ـ قرضه یا وام بد: یکی از عمده‌ترین دلایل ورشکستگی یک بانک از گذشته تا به امروز اعطای قرضه‌های بوده که سطح ریسک و خطر آنها به درستی سنجیده نشده است. بانک‌ها برای جذب مشتریان بیشتر، همیشه در رقابت برای اعطای قروض، هیجان انگیزتر هستند که گاهی میزان خطر آنها بسیار زیاد است. این

قروض به خصوص در مورد قرضه‌های مسکن در تمام دنیا رایج است. به همین دلیل در اکثر کشورها، نوع قرضی که بانک اعطا می‌کند، باید توسط دولت نیز بررسی و ریسک آن سنجش شود. درین بخش میتوان بازهم به سال‌های قبل از بحران مالی ۲۰۰۸ اشاره نمود، که اعطای ناسنجیده قروض توسط چند بانک امریکایی سرآغاز بحران مالی در امریکا و بعداً اروپا و دیگر کشورها گردید.

ـ بهم خوردن بیلانس مالی: بانک‌ها ارزیابی عمومی از میزان پول و امانات که بوسیله مشتریان در واحد وقت به بانک سپرده می‌شود، و امکانات که از آن استفاده کنند، را دارند. بعضاً ممکن است بانک نظر به سنجش خود از پولی که به حساب ریخته می‌شود، سرمایه گذاری کند؛ اما پولی که توقع آنرا دارند به حساب بانک، وارد نشود. این موضوع معمولاً بیش از آنکه مربوط به برنامه ریزی و شرایط بانک باشد، مربوط به اتفاقات اقتصادی یک کشور و وضعیت اقتصاد آن است. البته در بعضی اوقات نیز امکان دارد، دلیل آن خود بانک باشد، طور مثال زمانی که مشتریان بانک با عوض شدن شیوه و یا مدیریت بانک، به آن بی اعتماد شده و سرمایه خود را در بانک دیگری میگذارند.

در بعضی کشورها تعهدات بانک نسبت به دولت می‌تواند آسیب‌های شدیدی وارد کند. طور مثال بانکی را تصور کنید که با محاسبه نرخ بهرهٔ خاصی بالای قروض، برنامهٔ چندین ساله برای سرمایه گذاری تهیه کرده، اما قوانین دولتی در جریان این برنامه، بانک را مجبور به تغییر نرخ بهره یا سود می‌نماید.

ـ تحریم: در بسیاری از موارد دولت‌های قدرتمند و به خصوص امریکا بنا به دلایل سیاسی و یا اقتصادی، اقدام به تحریم بعضی از بانک‌ها در دیگر کشورها می‌کنند که می‌تواند به سرعت منجر به ورشکستگی بانک مذکورشود. از آن جائیکه ورشکستگی ناگهانی یک بانک می‌تواند به ورشکستگی دیگر بانک‌های کشور منجرشود، معمولاً این تحریم‌ها ضربهٔ سنگینی به اقتصاد آن کشور وارد می‌کنند.

ـ انجام سرمایه گذاری‌های غیرمعمول: در بسیاری از مواقع یک بانک ممکن است برای به دست آوردن مفاد بیشتر، زیادتر از سود عادی خود، در فعالیت سرمایه گذاری کند که به شکست منجرشود. طور مثال بانکی بخش عمدهٔ از سرمایه خود را صرف وارد کردن جنسی خاص در بازار می‌کند که فروش آن مفاد بیشتر دارد،

اما ناگهان به دلایل مختلف قیمت جنس مذکور سقوط می‌کند و بانک نه تنها مفاد بیشتر بدست نمی آورد، بلکه ممکن است ورشسکت هم شود.

ـ اشتباهات گروه ریسک سنجی: در هر بانک تیمی بسیار قدرتمند و منسجم تشکیل می‌شود که میزان ریسک سرمایه گذاری در هر فعالیت و میزان برآورد بودجه و قدرت سرمایه گذاری را میسنجند. به هر دلیلی اگر این تیم اشتباهی کند، و یا تیم به قدر لازم قدرتمند نباشد امکان دارد به شکستی بزرگ منجر شود. مثال عمده کابل بانک.

ـ اعطای قروض فوق‌العاده به افراد خاص: برخی از بانک‌ها به افراد خاص، مثلاً به مدیران و کارمندان خود بانک و یا افرادی که به آنها اعتماد زیاد دارند، قرضه‌های بسیار بزرگ و خارج از قوانین و رویهٔ بانک پرداخت می‌کنند که بعضاً در صورت عدم پرداخت دوباره این قروض، بانک را دچار مشکلات بزرگی می‌کند.

ـ کارمندان و شعب ناکارآمد: در برخی از بانک‌ها عدم مدیریت صحیح نیروها و عدم استخدام افراد مناسب، باعث می‌شود تا برخورد نامناسب با مشتریان صورت گیرد و یا تخلفات متعددی در شعب رخ دهد که این امر منجر به عدم اعتماد مشتریان به بانک شده و تعداد مشتریان دچار سقوط ناگهانی می‌شود.

با توجه به موضوعات گفته شده، روز بروز تمرکز دولت‌ها بر بانک‌های کشور افزوده شده و قوانین و نظارت‌های که احتمال ورشکستگی بانک‌ها را کمتر کند، بیشتر می‌شوند. امروز بانک‌ها در بسیاری از کشورها، اجازه فعالیت اقتصادی در بسیاری از بخش‌ها را ندارند، میزان ریسک و عملکرد نیروهای آنها توسط دولت نظارت می‌شود، و بیمه‌های قوی و منسجمی برای آنها فراهم می‌گردد.

طور مثال ورشکست شدن کابل بانک در حقیقت به دلیل سوءاستفاده مالی و قرضه‌های غیرقانونی و برملا شدن بی‌نظمی مفرط و عمل‌کرد غیرقانونی بانک‌های کشور بوقوع پیوست، کابل بانک يكي از بانك‌هاي خصوصي در کشور بود که در طول چند سال بعد از ایجادش توانست جایگاه قابل ملاحظه درنظام بانك‌داري کشور بدست آورد. این بانک از تابستان سال ۱۳۸۳ آغاز به فعالیت نموده و به یکی از بزرگ‌ترین بانک‌های کشور، تبدیل گردید. بانکداری نوپا وجوان

افغانستان در سال‌های نخست همراه با تبلیغاتی زیاد، با استقبال گرم مردم رو برو شد.

مردم کشور که زمانی پول‌های شان را در بالشت‌ها نگهداری می‌کردند، آنرا با اعتماد کامل و به امید به دست آوردن مفاد و جوایز به بانک‌های تجارتی نوتأسیس خصوصی سپردند. اما این حرکت رو به رشد به یکباره با بحران بزرگی مواجه شد که نظام بانکی افغانستان را در سطح ملی و بین‌المللی تکان داد.

در اوج فعالیت کابل بانک، این بانك دارایی معادل به ۱۳۰۰ میلیون دالر داشت که از جمله ۱۲۰۰ میلیون دالر پس‌انداز یا امانات مردم را به شیوه هاي مختلف جمع آوری نموده بود و سرمایهٔ سهام‌داران بانک بالغ بر ۱۰۰ میلیون دالر می‌شد. کابل بانک با داشتن تقریباً ۳۰۰۰ کارمند و تقریباً ۸۰ نمایندگی در سراسر افغانستان مشغول فعالیت بود. طی چند سال اخیر، توزیع معاشات اکثریت کارمندان ادارات دولتی و خصوصی را نیز در سراسر کشور به عهده گرفت، تا اینکه در نوامبر سال ۲۰۱۰ میلادی گزارشی مبنی بر خسارات هنگفت این بانک بزرگ به نشر رسید و همین گزارشات در نهایت باعث گردید که بانک مرکزی افغانستان امور اداری کابل بانک را برعهده بگیرد.

عوامل عمدهٔ که در ورشکستگی کابل بانک نقش داشتن عبارتند از :

۱. سیاست‌های بدون احتیاط و سهم دادن سرمایه‌های کابل‌بانک درمعاملات پر ریسک به خصوص معاملات مسکن در دوبی؛

۲. قروض بسیار هنگفت سهام‌داران کابل بانك از این بانك و ارائه آن به عنوان سهم دربانك.

در اقتصاد مدرن امروزی، فعالیت اکثریت شرکت‌های خصوصی طوری است که بین مدیریت و مالکیت شرکت تفکیک وجود دارد؛ به خصوص در شرکت‌های که فعالیت آنها به شدت با سرنوشت میلیون‌ها انسان گره خورده است وکوچک‌ترین اشتباه در تصمیم‌گیری‌های آن‌ها، می‌تواند زندگی میلیون‌ها انسان را به مخاطره اندازد.

۳. عدم موجودیت مهارت یك بانکداری درست؛

۴. عامل مهم سیاسي ـ اقتصادي. در کنار مشکلات جدي اقتصادي کابل بانك، بحران این بانك، یك بحران سیاسي ـ اقتصادي بود. یك مسئلهٔ که در قبال قضیهٔ کابل بانك و نقش بانك مرکزي درنظام بانکی کشور مطرح است و باید اوضاع را با درنظرداشت این مسئله تحلیل کرد، رابطه‌يي است که در افغانستان پس از روی کارآمدن گروه‌های تنظیمی، میان اقتصاد و سیاست به وجود آمده و متأسفانه با فساد گستردهٔ همراه بوده است. یکی از آسیب‌هاي جدي نظام بانك‌داري افغانستان در طول سال‌هاي گذشته، جهت گیری سیاسی بعضی از این بانک‌های خصوصی است که در بحران کابل بانک مشاهده شد. در این جهت گیری سیاسی، مقامات بلندپایهٔ دولتی که عمدتاً از سهام‌داران اصلی این بانک‌ها به شمار می‌روند، گاه‌گاهی با استفاده از پول و امانات میلیونی مردم، قدرت و نفوذشان، از این بانک‌ها در راستای استفاده‌های شخصی و مقاصد سیاسی خود سوءاستفاده نمودند. در این میان، این بانک‌ها از یک طرف برای بقا و دوام خود نیازمند حمایت‌های سیاسی مقامات دولتی می‌باشند و از طرف دیگر این وابستگی، زمینه‌های بیشتر آسیب پذیری آنها را فراهم کرده است. دخیل بودن کابل بانک در کمپاین انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹ و حمایت گستردهٔ این بانک از جناب حامد کرزی در این انتخابات و مصارفی که از امانات مردم پرداخته شد، یکی از عواملی است که کابل بانک را به ورشکستگی مواجه کرد. بنابرین تا زمانی که بانک‌های خصوصی، مستقل از سیاست و اعمال نفوذ سیاست‌مدارن عمل نکنند، نمی‌توانند آن‌گونه که باید و شاید به وظایف شان عمل کرده و اعتماد مشتریان خود را جلب کنند. به نظر می‌رسد یکي از دلایل، ضعیف بودن نقش نظارتي و کنترولي بانك مرکزي در قبال مسئلهٔ کابل بانك نیز همین وابستگي سیاسي به دولت‌مردان باشد. وابستگي که یك چتر حفاظتي وسیع را براي فساد و فعالیت‌هاي غیرقانوني این بانك و دولت‌مردان مهیا ساخته بود، اما در نهایت تا وقوع یك بحران اقتصادي سرتاسری در افغانستان پیش رفت.

باید متذکر شد که ورشکستگی بانک‌ها عواقب و پیامدهای اجتماعی در قبال دارد زیرا زیان ده شدن بانک‌ها اعتماد عمومی را نسبت به بانک‌ها و ساختار دولت از بین می‌برد وهر لحظه امکان دارد که مردم تقاضای پول و یا پس‌انداز شان را از بانک‌ها نمایند. درین صورت بانک‌ها باکمبود منابع مواجه شده زیرا که پول و امانات مردم به دارایی‌های سمی تبدیل شده است یعنی بازار خرید و فروش آن از

بین رفته و بی ارزش گردیده است.

در بازارهای مالی، اوراق قرضه یک وثیقه قرضه می‌باشد که ناشر ذیصلاح آن، وعده به پرداخت اصل و سود یا کوپون اوراق قرضه به دارندۀ آن می‌دهد، پرداخت بهره به مدت اعتبار اوراق قرضه بستگی دارد. ناشر مکلفیت دارد که در مدت زمان معین، بهره اوراق و زمانی که مدت آن ختم می‌گردد، اصل پول اوراق قرضه را پرداخت کند.

به عبارۀ دیگر، اوراق قرضه یک قرارداد رسمی برای بازپرداخت پول قرض گرفته شده، همراه با سود آن در فواصل زمانی ثابت و تعیین شده می‌باشد.

اوراق قرضه بر اساس شخصیت ناشر، پرداخت بهره و دوره بازپرداخت، دسته‌بندی می‌شود.

ایالات متحده امریکا و بحرانی بودن وضعیت اقتصادی این کشور باعث بلند رفتن قروض سرسام آور درین کشور گردید.

قرض۱۷ تریلیون دالری امریکا به معنای پولی است که دولت ایالات متحده به وسیله صدور انواع اوراق بهادار قرض می‌گیرد. یعنی هنگامی که دولت این کشور با کسر بودجه مواجه شد یا به عبارۀ دیگر مصارف اش از عایدات اش پیشی می گیرند، اقدام به انتشار و فروش اوراق قرضه و دیگر انواع اوراق بهادار می‌کند و از این طریق با پولی که از فروش این اوراق به دست می آورد کسر بودجه خود را جبران می نماید. بدین ترتیب دولت امریکا مانند یک بانک بزرگ عمل می‌کند که مردم پول خود را به آن قرض می دهند ودر مقابل آن بهره یا سود دریافت می‌کنند.

بانک مرکزی امریکا به تنهایی مالک بیش از ۶ تریلیون دالر از ۱۷ تریلیون دالر اوراق بهادار انتشار یافته توسط دولت امریکا است. ۱۱ تریلیون دالر باقیمانده توسط سرمایه گذاران داخلی و خارجی خریداری شده اند.

سوال اساسی این است، دولت امریکا که در ۳۰ سال اخیر همواره با کسر بودجه مواجه بوده و مصارف اش بیش تر از درآمدش بوده است، چگونه و با چه نوع فعالیت سود آوری اقتصادی، البته به جزء از فروش اوراق قرضه جدید و مصرف

کردن درآمد حاصل شده از آن برای پرداخت سود به سرمایه گذاران، خواهد توانست سود، و مهمتراز آن اصل سرمایهٔ ۱۱ تریلیون دالری سرمایه گذاران را پرداخت کند؟

بازهم سوال خلق می‌گردد که دولت امریکا چگونه توانسته با خرید اوراق قرضه دولتی، ۶ تریلیون پول نقد جدید، معادل ۶۰ فیصد پول نقد امریکا، درین کشور ایجاد کند بدون آنکه آثار تورمی آن در اقتصاد امریکا ظاهر شود؟

یا اینکه دولت امریکا تا چه زمان می‌تواند شیوه خرید این اوراق را بدون ایجاد آثار تورمی ادامه دهد؟

هرگاه به میزان اوراق قرضه فروخته شده توسط دولت امریکا دقت نمائیم، دیده می‌شود در یک طرف دولت امریکا منحیث قرضدار و طرف دیگر سرمایه داران داخلی و خارجی امریکا منحیث طلب کار قرار می گیرند.

هرگاه کشورها و یا سرمایداران خارجی طالب پرداخت قرض شان از دولت امریکا گردند، کشور امریکا چگونه و از کدام منابع قرض اش را تادیه خواهد نمود؟

چین سال ۲۰۱۷ با توجه به کاهش ارزش دالر در برابر دیگراسعار معتبر جهان، مقدارزیاد اوراق قرضه و بهادار دولت امریکا را خریداری کرد. از مدت شش سال بدینسو سابقه نداشت که چین تا این حد اوراق قرضه و بهادار دولت امریکا را خریداری کند.

در حالی که جاپان تا قبل از ماه جون سال ۲۰۱۷ با در اختیار داشتن مقدار زیاد اوراق قرضه و بهادار دولت امریکا، بزرگترین طلبکار این کشور بود. اما فعلاً، چین جای جاپان را گرفته است. چین با پیش‌بینی اینکه نرخ سود بانکی و اوراق قرضه و بهادار دولت امریکا در ماه های آینده افزایش خواهد یافت اقدام به خرید این اوراق در مقیاسی وسیع نمود.

بر اساس اظهارات دولت امریکا، جاپان تقریباً یک هزار و ۱۱۱ میلیارد اوراق قرضه و بهادار دولت امریکا را در اختیار دارد.

ایرلند با در اختیار داشتن ۳۰۲،۵ میلیارد از اوراق قرضه و اسناد بهادار دولت

امریکا، سومین طلبکار این کشور بشمار میرود.

به این ترتیب، ارزش کل اوراق قرضه دولت امریکا که فعلاً در بانک مرکزی روسیه وجود دارند، به ۴۸،۸ میلیارد دالر رسیده است که پائین‌ترین سطح آن از سال ۲۰۰۷ به این سو به شمار می‌آید. زیرا این کشور به فروش گسترده اوراق قرضه دولتی امریکا آغاز نموده، چنانچه در ماه مارچ سال ۲۰۱۸، روسیه نزدیک به ۴۷،٤ میلیارد دلار دیگر از اوراق قرضه دولتی امریکا را به فروش رسانده است.[۲۸]

بحران مالی اخیر در جهان با بحران قرضه مسکن در ایالات متحده امریکا آغاز شد و به تدریج تمام کشورهای جهان را در برگرفت. آغاز این بحران سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ میلادی بود که سطح سود قرضه بانکی در امریکا نسبتاً بالا بود و قیمت مسکن در این کشور افزایش زیادی پیدا کرده بود. رشد سریع قیمت مسکن و تسهیل شرایط اعطای قرضه سبب شد تا تعداد زیادی از مردم با دریافت قرضه از بانک‌های مختلف اقدام به خرید مسکن نمایند، اما به تدریج ورق برگشت. سیر رشد قیمت مسکن در امریکا کاهش پیدا کرد، سطح سود قرضه افزایش یافت و اوضاع اقتصادی رو به وخامت گرائید. در این زمان بود که بسیاری از مردم توانایی بازپرداخت اقساط قرضه های‌شان را از دست دادند و خانه‌های خریداری شده به تصاحب بانک‌ها درآمد.

این نقطه آغاز بحران در اقتصاد امریکا بود. از طرف دیگر ناتوانی مردم در بازپرداخت اقساط قرضه سبب شد تا پول کافی بانک‌ها کاهش یابد. همچنین کاهش تقاضا برای دریافت قرضه موجب شد تا از سرعت گردش پول نیز در این سیستم کاسته شود و نظام مالی این کشور وارد یک مرحله شوک اقتصادی شود. بعد از این دوره، بحران در امریکا به سرعت وارد بانک‌ها شد و نظام مالی را فلج کرد. در طول یک سال تعداد زیادی از بانک‌های امریکا اعلام ورشکستگی کردند و رابطۀ نزدیک نظام بانکی دنیا در کنار بروز بحران به کشورهای دیگر سبب شد تا بانک‌های کشورهای اروپایی نیز همین تجربه را کسب کنند.

بانک لمن برادرز که یکی از مشهورترین بانک‌های امریکا و جهان بود، در سال ۲۰۰۸ورشکستگی آن اعلام گردید، ورشکستگی لمن برادرز که از با اعتبارترین بانک‌ها بشمار میرفت، و از اهمیت والای نزد سرمایه گذاران و بازارهای مالی

جهان برخودار بود، ضربهٔ سنگینی به اعتماد عمومی سرمایه گذاران به سیستم بانکی جهان وارد کرد. کارشناسان معتقد اند، تأثیر این اتفاق به حدی شدت داشت که برای احیای اقتصاد جهان به سال‌ها زمان نیاز خواهد بود. به همین دلیل اقتصاددانان سال ۲۰۰۸ را سال سیاه برای بانک‌ها و مؤسسات مالی نامیدند. در امریکا بیشتر از ۹ بانک بزرگ که سابقه فعالیت بعضی از آنها به بیش از ۱۰۰ سال می‌رسید، در اثر ناتوانی به فعالیت‌های اقتصادی و مالی نتوانستند ادامه دهند. که بعضی از این بانک‌ها در این سال اعلام ورشکستگی نکردند ولی حجم زیان اقتصادی آنها به اندازهٔ بود که عملاً توانایی لازم برای حضور در بازار را نداشتند.

بحران مالی و اقتصادی جهان «رویال بانک» انگلستان را هم در آستانه ورشکستگی قرار داد. این بانک میلیاردها پوند کمک مالی از دولت انگلستان برای جلوگیری از ورشکستگی دریافت کرده بود. بیش از ۷۰ فیصد اسهام این بانک پس از بحران مالی و اقتصادی در اختیار مالیه دهندگان انگلیسی قرار گرفته است و متباقی اسهام آن در اختیار دولت انگلیس است. همچنین رویال بانک انگلیس به دنبال راه حلی برای خروج از بحران تصمیم گرفته بود بخشی از دارایی‌ها و املاک خود در سراسر اروپا را به فروش برساند. بانک اچ باس نیز یکی دیگر از بانک‌های مهم انگلستان است که تا آستانه ورشکستگی پیش رفت. کارشناسان معتقد اند که ورشکستگی بانک اچ باس نتیجهٔ مستقیم مدیریت نابکار مسئولین این بانک بود. تصامیم که هیأت رهبری بانک گرفته بود. بانک را به مشکلات بیشتر مواجه ساخت.

بانک لویدز با حمایت و کمک دولت انگلیس بانک اچ‌باس را در سال ۲۰۰۸ از ورشکستگی نجات داد. در این سال بانک مرکزی انگلستان با طرح برنامهٔ کارا برای جلوگیری از بحران و ورشکستگی بانک‌های این کشور اقدام ورزید. بانک مرکزی انگلیس، برنامه‌ای موسوم به « استرس تست» ارائه کرد که میزان سرمایه بانک‌های این کشور را مورد ارزیابی قرار می‌داد تا پیش از بحران تدابیر محتاطانه اتخاذ شود.

از آغاز بحران اقتصادی در اسپانیا تقریباً هشت هزار شعبه بانکی در این کشور مسدود شدند. «بانکیه» منحیث مهمترین بانک این کشور نمادی از بانک‌های ورشکسته در اسپانیا می‌باشد. مسئولین این بانک از کمک‌های کشورهای حوزه

یورو مستفید شدند. بحران مالی اسپانیا به حدی جدی بود که صدراعظم این کشور اعلام کرد ورشکستگی حتی یک بانک اسپانیا، کشور را به زانو در می‌آورد. کمیسیون اروپا بارها با پرداخت قرضه برای نجات این بانک موافقت کرد، در حالی که مسئولین این شرکت را مکلف ساخته بود تا یک سوم از شعب خود را مسدود کنند، این امر وقتی صورت گرفت که دولت بخاطر نجات این بانک آنرا به بخش دولتی واگذار کرد.

عمق و دامنه بحران مالی در اروپا به کشور پرتگال هم سرایت کرد و منجر به ورشکستگی سه بانک شد، در سال ۲۰۱۲ سه میلیارد یورو به بانک خصوصی، یک‌ونیم میلیارد یورو به بانک بی پی ای و یک میلیارد و ۶۵۰ میلیون یورو به بانک سی جی دی تزریق کرد. اقدام دولت پرتگال به اصلاح ساختار قروض سه بانک خود، از طریق تأمین مالی دوباره و تبدیل قرضه‌های کوتاه‌مدت آنها به قرضه‌های طویل المدت، با مقررات اتحادیه اروپا در این زمینه ساز گار بوده است. پرتگال برای تأمین مالی این بانک‌ها، مجبور شد از ۷۸ میلیارد یورویی که از بانک مرکزی اروپا، صندق بین‌المللی پول و کمیسیون اروپا قرض گرفته بود، ۱۲ میلیارد یورو را به بانک‌های خود اختصاص دهد.

وضعیت بانک‌های یونان هم در جریان بحران ۲۰۰۸ و سال‌های بعد آنقدر وخیم بود که این کشوررا تا مرحله همه پرسی برای خروج از منطقه یورو پیش برد.

کشورهای اروپایی با کمک ۱۱۰ میلیارد یورو به یونان طی سه سال شرایط را برای بهبود وضعیت اقتصادی و مالی بانک‌های این کشور مهیا کردند و این کشور را از آستانه ورشکستگی نجات دادند. ورشکستگی یونان تأثیر شدیدی بر بیلانس حساب بانک مرکزی اروپا می‌گذاشت. بانک مرکزی اروپا تقریباً ۵۰ میلیارد یورو از اوراق قرضه یونان را در اختیار داشت. با ورشکستگی یونان، بانک مرکزی اروپا زیان می‌دید که معلوم نبود این ضرر را چگونه می‌توانست جبران کند. خالی شدن خزانه بانک‌ها از پول، که در یونان مشاهده شد، تنها آغاز راهی بود که در نهایت منجر به ورشکستگی و سقوط سایر بانک‌ها در کشورهای دیگر اروپایی نیز میشد. بنابراین در چنین شرایطی تمام سیستم بانکی یونان در معرض ورشکستگی کامل قرار گرفته بود. صندوق بین‌المللی پول به احتمال فروپاشی این کشور اعتراف کرده بود. چنانچه چندی قبل این کشور تصمیم گرفت تا بعضی از

جزایری وابسته به این کشور را در معرض فروش قرار دهند.

زمانی که یونان اعلام نمود که توانایی بازپرداخت پول مشتریان خود را ندارند. بر اساس آمار دست داشته، یونان رسماً ۲۴۱ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دالراز قرض‌دهندگان بین‌المللی قرضدار بود که آلمان یکی از بزرگترین قرض‌دهندگان این کشور بود.

کاهش ارزش پول افغانستان در مقابل اسعار خارجی

پول به مثابه کالا دارای دو خصوصیت عمده است:

- ارزش (ارزش تبادلوی)

- ارزش مصرفی.

پول محصول کار است بنابرین ارزش دارد. ارزش مصرفی پول عبارت از آن است که به صفت افاده کنندۀ ارزش کالاهای دیگر خدمت می‌کند. پس ارزش مصرفی پول ـ طلا دو قسم است.

یکی آن، شی بودن طلا است و دیگر اینکه به مثابه معادل کالا خدمت می‌نماید که آن ارزش مصرفی اجتماعی است.

با پیدایش پول، برخی مشکلاتی که در دائره تبادله وجود داشت از بین رفت. از جانب دیگر باعث تشدید و تعمیق تضادهای تولید کالایی هم گردید. در مرحلۀ معین تاریخی مرحلۀ که در آن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید مسلط است پول بحیث وسیله استثمار مبدل می‌شود.

تاجران و سودخوران پول اندوخته خودرا جهت تابع ساختن مؤلدین کوچک و غصب قسمت زیادی محصول کار آنها مورد استفاده قرار میدهند. پول در جامعه سرمایه‌داری بحیث وسیله استثمار به حد اعلی رسیده، به سرمایه مبدل می‌گردد. پول طبعاً سرمایه نیست، زمانی به سرمایه مبدل می‌گردد که به مقصد استثمار انسان از انسان از آن استفاده شود. ماهیت پول بیشتر در وظایف آن آشکار می‌گردد.

پول پنج وظیفه را اجرا می‌نماید :

۱. معیار اندازه‌گیری ارزش

۲. وسیله معاملات

۳. وسیله انباشت

۴. وسیلهٔ پرداخت (ادای قروض)

۵. پول بین‌المللی (پول جهانی).

کالا شی است که برای تبادله تولید می‌شود لیکن پیش از اینکه در پروسه تبادله داخل شود ارزش آن اندازه می‌شود. این کار توسط پول صورت می‌گیرد و برای اجرای این وظیفه پول نقد ضروری نیست. پول این وظیفه را بطور ایدیال اجرا می‌کند. صاحب کالا بر محصولات خود قیمت گذاشته و ارزش آنرا با پول (طلا) افاده می‌کند. یعنی ارزش کالا با مقدار معین طلا افاده می‌گردد.

ارزش و قیمت کالا در صورت مساوی بودن عرضه و تقاضا با هم یکسانمی‌شود ولی اگر عرضه و تقاضا با هم مساوی نباشد در آن صورت تفاو ت میان ارزش و قیمت کالا ناگزیر می‌شود. پس قیمت کالا مربوط به ارزش کالا، ارزش پول (طلا) و تناسب عرضه و تقاضا است و قیمت کالا در مقدار معینی طلا افاده می‌شود و این مقدار طلا به نسبت یک رقم نبودن ارزش آن در کشورهای مختلف گوناگون است.

تبادله کالا که بواسطه پول انجام می‌یابد معاملات کالایی نامیده می‌شود.

خدمت کردن پول به صفت وسیله تبادله نشاندهنده بغرنج شدن روابط تولید میان مؤلدین است. در تبادله ساده حادثه فروش و خرید در یک زمان و در یک محل صورت می‌گیرد. در شرایط معاملات کالایی، مؤلد می‌تواند بعد از فروختن کالا، کالای دیگری را بخرد و یا اینکه در یک بازار دیگر بعد از مدتی کالای مورد نیاز خود را بخرد. پس شده می‌تواند که پروسه فروختن و خریدن از هم جدا باشد. در چنین شرایط تعدادی از مؤلدین نمی‌تواند کالای خود را بفروشند درهمین جا، ما فرا رسیدن امکانات بحران اقتصادی اضافه تولید را مشاهده می‌کنیم لیکن در تولید کالایی ساده این امکان بر واقعیت تبدیل نمی‌شود زیرا تقسیم اجتماعی کار در همچوحالت چندان رشد نکرده و دایره بازار نیز محدود می‌باشد. علاوتاً خصلت اجتماعی تولید نیز چندان زیاد نیست.

پول در صورتی وسیلهٔ جمع کردن ثروت می‌شود که از پروسه معاملات خارج

شود. این حادثه وقتی صورت می‌گیرد که حجم تولید کم شود. این حادثه باعث کم شدن مقدار معین پول در معاملات می‌گردد. پول‌های اضافی دایره معاملات را ترک می‌نماید و به خزانه تبدیل می‌شود. این وظیفه را پول فلزی طلایی (سکه زده شده) و اشیا قیمت بها اجرا می‌کند.

پول نسبت به کالای دیگر نشان دهنده ثروت اجتماعی است. پول را به هر حجمی که اشخاص خواسته باشند، نگه می‌دارند. در هر وقت می‌توانند به عوض آن کالای مورد ضرورت خود را بخرند.

پول به مثابه وسیلهٔ پرداخت قرضه، وقتی این وظیفه را اجرا می‌کند که کالا به کریدت فروخته شود. چنین حالت بیشتر در صورت عدم موافقت دوره تولید و معاملات، خصوصاً در تولید موسمی و تبادله بمیان می‌آید. مثال عمدهٔ چنین یک حالت، اقتصاد زراعتی می‌باشد. وظیفه پول بمثابه وسیلهٔ پرداخت منعکس کننده انکشاف روابط تولیدی و تجارتی مؤلدین است که این وظیفه پول منحصر به دایره معاملات کالایی نمی‌باشد.

پول وظیفه چهارم خود را به شکل قرضه دادن در پرداخت مالیات، پرداخت اجاره، مزدکار و غیره اجرا می‌کند. استفاده از پول به مثابه وسیلهٔ پرداخت عمومی در نتیجهٔ انکشاف سیستم کریدتی بیشتر می‌شود که آنرا در پیدایش پول کریدت مشاهده می‌کنیم. خرید و فروش، قرضه و قرض دادن پول باعث پیدایش ویکسل (اوراق قرضه) می‌گردد. ویکسل سندی است که در آن عهده داری قرضدار در باره حجم قرضه و معیار ادای قرضه ثبت شده است. شخصی که ویکسل در دست دارد می‌تواند آنرا برای خرید کالای دیگر مورد استفاده قرار دهد.

وظیفه پنجم پول به مثابه پول بین‌المللی است و برای اجرای این وظیفه، پول کاغذی بکار نمی‌آید بلکه این وظیفه را تنها پول حقیقی یعنی طلا اجرا می‌کند. ک. مارکس مینویسد: برای اجرای وظیفه، بمثابه پول جهانی، پول، لباس ملی خود را از تن دور می نماید.

پول جهانی سه وظیفه را اجرا می‌نماید:

- پول جهانی وسیله عمومی پرداخت است. اگر در تجارت خارجی کشور واردات نسبت به صادرات بیشتر باشد آنگاه از طلا به مثابه وسیلهٔ پرداخت درکسر واردات

و صادرات استفاده می‌شود.

- از پول جهانی به وسیله تجارت بین‌المللی استفاده می‌شود. این وظیفه در صورتی منفعت دارد که کشورهای مختلف از خارج کالا بخرند.

- پول جهانی بیانگر ثروت اجتماعی است. ما این وظیفه را حین انتقال امانت سرمایه از یک کشور به کشور دیگری در پول جهانی مشاهده کرده میتوانیم.

از همه اولتر باید دلایل ارزش داشتن پول و بیان این که پول در زمان های مختلف بر چه اساسی ارزش داشته و حالا ارزش آن چگونه تعیینمی‌شود و چه اتفاقاتی رخ می‌دهد که ارزش پول کم می‌شود را بدانیم.

پول به خودی خود ارزش ذاتی ندارد. تنها پارچه‌های از کاغذ و یا اعدادی در یک دفتر است. موتر دارای ارزش ذاتی است چرا که به ما کمک می‌کند به جایی که می‌خواهیم برویم. آب هم به خاطر موارد استفاده اش دارای ارزش ذاتی است. طور مثال اگر به اندازه کافی آب ننوشیم می‌میریم. اما همان طوری که گفته شد پول دارای ارزش ذاتی نیست.

پس ارزش پول از کجا نشأت می کند؟

در گذشته پول به شکل سکه بود و بصورت عموم از فلزات گرانبها مانند طلا و نقره درست می شد. ارزش سکه‌ها تقریباً بر اساس ارزش فلزات‌شان تعیین می‌شد چرا که همیشه امکان ذوب سکه‌ها و استفاده از فلز آنها برای مقاصد دیگر وجود داشت. تا چند دهه قبل هم ارزش پول کاغذی در کشورهای مختلف بر اساس پشتوانه استاندارد طلا و یا استاندارد نقره و یا ترکیبی از این دو تعیین می شد. یعنی منحیث مثال هر افغانی و یا دالر معادل طلا داشت.

استاندارد طلا در سال ۱۹۷۱ و به اساس نظر نیکسن رئیس جمهور وقت امریکا پایان یافت.

پس سوال طرح می‌گردد، چگونه و برچه اساسی یک توتۀ کاغذ به شکل نوت هزار افغانی دارای ارزش است؟ پاسخ این پرسش ساده است: پول کالای با میزان عرضه محدود است و تقاضا هم برای آن وجود دارد چرا که مردم آن را می خواهند.

دلایل وعواملی که پدیده‌های اقتصادی چون ارزش اسعار، تورم، سود بانکی و امثال آنرا توضیح می‌دهند بسیار متعدد، پیچیده و درهم‌تنیده هستند و در اغلب موارد خود این پدیده‌ها علت و معلولی خویش قرار می‌گیرند و تغییرات شان دلایل و عوامل مؤثر بر آنها مجددا تأثیر بجا می‌گذارد. در واقع پدیده‌های اقتصادی خودشان بر خودشان تأثیر گذار هستند.

ارزش پول ملی دو معنی دارد. یکی از نظر مسائل داخلی یعنی ارزش دارایی بانک مرکزی است (که پشتوانه پول‌های چاپ شده هم است) و دیگری از جهت ارزش و برابری با پول‌های خارجی (اسعار).

بحث‌های جاری عمدتاً از جهت دوم مطرح می‌شوند. واضح است که نرخ برابری پول داخلی یک کشور با اسعار خارجی، ارتباط متقابل با عرضه و تقاضای اسعار دارد. منبع اصلی فروش اسعار صادرات کالاها و خدمات و هدف اصلی از خرید آن، واردات کالاها و خدمات است. علاوه بر صادرکنندگان و واردکنندگان، افرادی که برای حفظ ارزش دارایی‌های خود اسعار نگهداری می‌کنند نیز در میان خریداران و فروشندگان آن هستند. البته دسته دوم و سوم، فروشنده یا مشتری همیشگی در بازار اسعار نیستند، بلکه عموما به دنبال نوسانات بازار اسعار که غالباً با برهم خوردن وضعیت عرضه و تقاضای اسعار ظاهر می‌گردد، وارد این بازار می‌شوند.

ارزش اسعار بیان کننده مقدار پولی است که یک کشور، در بدل خرید یا مبادله یک واحد پول خارجی رایج، مانند دالر (یا اسعار دیگراز قبیل یورو، پوند انگلیسی، فرانک سوئیس و غیره) می پردازد. بنابرین ارزش یا ارزش پول رایج ملی (مثلاً افغانی) مقدار افغانی است که افغانستان در بدل خرید یک واحد پول رایج جهانی می‌پردازد. کاهش ارزش اسعار خارجی وقتی صورت می‌گیرد که مبالغ افغانی که بایست پرداخت شود، برای مبادله یک واحد پول جهانی کمتر از ارزش واقعی آن اسعار باشد.

تعیین ارزش پول هر کشور بر اساس حجم ذخائر طلا، در سروسامان دادن اوضاع بهم ریخته اقتصاد جهانی، منجمله ثبات ارزش پولی، مهار تورم، رشد و توسعهٔ اقتصادی بر مبنای توازن تجارت خارجی مؤثر می‌باشد. نظام پولی اسعاری متکی

به طلا، با عملکرد مستقلانۀ خود باعث توازن نسبی اقتصاد خارجی در تمام کشورهای عضو گردید.

نظام مستقلانۀ استاندارد طلا به این ترتیب عمل می نمود که بهبود تجارت خارجی و یا به عبارت دیگر اضافه صادرات یک کشور موجب واردات طلا از کشورهای دیگر به آن کشور می‌گردید. در نتیجه ارزش پول آن کشور به علت افزایش ذخایر طلا در مقایسه با اسعار سایر کشورها بلند رفته و برعکس اضافه واردات یک کشور موجب صادرات طلا به کشورهای دیگر و کاهش ارزش پول آن کشور می‌گردید.

بنابرین صادرات بیشتر باعث افزایش ارزش پول ملی و گرانترشدن نسبی محصولات تجارتی کشورها می‌گردد. برعکس، اضافه واردات باعث کاهش پول ملی و ارزان شدن محصولات تجارتی یک کشور می‌گردد و به همین صورت به طور اتوماتیک، در دوره‌های تجارت بعدی، توازن و تعادل اقتصاد خارجی به وقوع می پیوندد.

قبل از اینکه بخواهیم به بررسی عوامل مؤثر برارزش پول ملی بپردازیم باید ببینیم که چگونه تغییرات ارزش اسعار بر روند تجارتی ممالک مختلف اثر گذار اند. اسعاری که ارزش بیشتری دارد طبیعتاً صادرات با ارزشی را برای آن کشور، و وارداتی با ارزش کمتری را برای آن به همراه دارد و برعکس، طور مثال واحد پول ما که افغانی است اگر بخواهیم کالای را به کشور آلمان صادر کنیم آنها پول کمتری را می‌پردازند زیرا ارزش پول شان بیشتر است و اگر ما بخواهیم کالای را از آن جا وارد کنیم، باید پول بیشتری را بپرداز یم، زیرا ارزش افغانی در برابر یورو ناچیز است.

عوامل متعددی در تعیین ارزش پول یک کشور تأثیر گذار بوده و تمام آنها به ارتباط تجارت بین دو کشور وابسته اند. تعیین ارزش اسعار، نسبی بوده و بصورت تخمینی با ارزش پول سایر کشورها تعیین می‌گردد. عوامل اساسی تعین کننده ارزش اسعار بین کشورها در هیچ قاعده، قانون و ترتیبی نمی‌گنجد و همچو مسائل دیگر اقتصادی همیشه در معرض بحث و مناقشه است.

از همین لحاظ فعالیت‌های مرتبط با کسب و کار به شدت کاهش می‌یابد. تورم باعث انواع دیگر غیرمؤثر بودن و عدم کفایت‌ها هم می‌شود. اگر اتباع یک کشور اعتمادشان را به پول از دست بدهند و باور داشته باشند که پول در فعالیت‌های اقتصادی آینده ارزش کمتری خواهد داشت، دیگر سخت کار نخواهند کرد.

پول در اصل یک کالا است، لذا قوانین عرضه و تقاضا بر آن حاکم است. در اقتصاد ارزش یک کالا به وسیله عرضه و تقاضا برای کالاهای دیگر تعیینمی‌شود. قیمت هر کالا مقدار پولی است که یک فرد می‌پردازد تا آن کالا را به دست بیاورد.

کاهش ارزش واحد پول و بی‌ثباتی آن در برابر اسعار خارجی در یک کشور، بالای نرخ مواد داخلی و خارجی در آن کشور اثر گذاشته و در اقتصاد آن کشور اهمیت بسزا دارد.

افغانستان که با چالش‌های بی‌ثباتی سیاسی و امنیتی روبرو است، از جملهٔ کشورهای به شمار می‌رود که پول آن از ثبات لازم برخوردار نیست و وضعیت اقتصادی در کشور نیز همواره به دلیل وضعیت ناگوار سیاسی و امنیتی در حالت بد قرار داشته است.

ارزش پول افغانی از چند سال به این‌سو، به خصوص در زمان حکومت وحدت ملی سیر نزولی داشته و در حال حاضر به پایین‌ترین حد خود رسیده است. در مجموع، ارزش افغانی در مقابل اسعار خارجی بخصوص دالر امریکایی، بعد از چاپ پول جدید در سال ۲۰۰۳ میلادی، تا این اندازه کاهش نیافته بود. چیزی که باعث به وجود آمدن مشکلات در عرصهٔ اقتصادی گردیده و زندگی مردم را زیر سایهٔ خود در آورده است.

اینکه سیستم بانکداری مدرن در افغانستان چه زمانی آغاز شد و اکنون در چه وضعیتی قرار دارد؟ ارزش پول افغانی در طول ۱۷ سال گذشته در چه وضعیتی بوده و کدام عوامل باعث کاهش ارزش افغانی شده است؟ پرسش‌های اند که در این مبحث مورد بحث قرار می‌گیرد.

قبل از تأسیس بانک و به میان آمدن سیستم مدرن بانکداری در افغانستان، سرمایه و مال دولت در خزانه‌های دولتی و سرمایه‌های مردم از طرف مردم نزد خود شان محافظت می‌شد. با آنکه در آن زمان تعداد کمی از صرافان نیز در افغانستان وجود

داشتند؛ اما در بین مردم بنام «سود خوار» و «حرام خوار» یاد می‌شدند و مردم از معامله و تبادلهٔ پول یا اشیای قیمتی با آنها خودداری میکردند.

این روند تا اواخر دهٔ سوم قرن بیستم ادامه داشت؛ اما با تأسیس نخسین بانک بنام «د افغان ملی بانک» در سال ۱۹۳۳میلادی و بعداً با تأسیس «د افغانستان بانک» در سال ۱۹۳۹میلادی، افغانستان نیز پا به عرصهٔ نظام اقتصادی و بانکداری مدرن گذاشت.

در اوایل «د افغان ملی بانک» به عنوان یگانه بانک در افغانستان، هم وظایف بانک مرکزی و هم وظایف بانک تجاری را به پیش می‌برد؛ اما با تأسیس «د افغانستان بانک»، چاپ و نشر پول و سایر وظایف بانکداری دولتی از «د افغان ملی بانک» به این بانک واگذار گردید.

تا سال ۲۰۰۱میلادی و سقوط رژیم طالبان در افغانستان، رژیم‌های مختلف شکل و نوع پول افغانی را به میل خود تغییر دادند. حتی برخی از احزاب جهادی یا قومندانان جهادی بانک‌نوت‌های خاصی به خود چاپ و توزیع کرده بودند؛ ولی این وضعیت پس از سال ۲۰۰۱میلادی، با روی‌کار آمدن نظام جدید در افغانستان وارد مرحلهٔ جدید گردید.

با آنکه از ایجاد نخسین بانک و آغاز بانکداری مدرن در افغانستان تقریباً ۸۵ سال می‌گذرد، اما افغانستان هنوز هم از جمله کشورهای است که هیچ‌گاهی صاحب رشد اقتصادی پایدار و یک نظام مالی منسجم، معیاری و قابل اعتماد مردم و کشورهای جهان نشده است.

در حال حاضر ارزش دالر در برابر تمام پول‌های جهان بلند رفته و این وضعیت بالای ارزش پول افغانی نیز تأثیر گذاشته است. طور مثال، چندی قبل بانک مرکزی افغانستان اعلام کرد که یک روپیه پاکستانی ارزشش را در مقابل دالر ۶ فیصد، یک روپیه هندی ۴ فیصد و یک ریال ایرانی ۱۲ فیصد ارزش خود را در مقابل دالر از دست داده، در حالکیه قیمت افغانی فقط ۴ فیصد کاهش یافت است.

با آنکه در زمان حکومت وحدت ملی تعدادی از پروژه‌های زیربنایی تکمیل و یا هم افتتاح گردید؛ عواید حکومت بیشتر شد که در آن تا اندازهٔ بیشتر وضع مالیه بر کریدت مصرفی شبکه‌های مخابراتی نقش داشت؛ اما در مجموع وضعیت اقتصادی

کشور نسبت به یک ونیم دهٔ گذشته روز به روز خرابتر گردید؛ سطح بیکاری به اوج خود رسید و صدها هزار جوان افغان از طریق راه‌های خطرناک راهی اروپا شدند؛ کشور با فرار سرمایه‌ها روبرو شد و رشد اقتصادی کشور نیز بطی گردید.

در حال حاضر مهمترین مانع در برابر رشد اقتصادی و ثبات در ارزش پول افغانی، پرابلم ناامنی‌ها، تشدید روزافزون جنگ و عدم موجودیت ثبات سیاسی در افغانستان پنداشته می‌شود. افغانستان در حال حاضر در بدترین وضعیت امنیتی و سیاسی قرار دارد؛ اختلافات داخلی میان سیاستمداران کشور و تشدید جنگ از سوی گروه‌های مخالف مسلح دولت از جمله مواردی اند که عرصهٔ اقتصادی کشور را زیر سایهٔ خود در آورده است. بنا براین، تا زمانی که وضعیت امنیتی و سیاسی افغانستان بهبود نیابد، بیرون رفت از وضع کنونی اقتصادی نیز دشوار خواهد بود.

یکی از دلایل مهم دیگری کاهش ارزش پول افغانی، سیاست به لیلام گذاشتن دالر در بازار است. این سیاست با آنکه جریان پول افغانی در داخل کشور و از طریق آن کنترول قیمت‌ها و نرخ تبادلهٔ افغانی در مقابل اسعار خارجی بخصوص دالر را تا اندازهٔ کنترول می‌کند؛ اما عملاً ارزش پول افغانی را برای کوتاه‌مدت و بطور مصنوعی حفظ می‌کند.

بعد از سال ۲۰۱٤میلادی با خروج بخش بزرگ نیروهای خارجی، عرضه دالر در بازارهای افغانستان نیز کاهش یافت، چون قبل از سال ۲۰۱٤ ده‌ها هزار سرباز خارجی در افغانستان حضور داشتند و برای مصارف گزاف نظامی شان نیازمند وارد کردن دالر به افغانستان بودند. این وضع ارزش افغانی را در یک حالت نسبتاً ثابت حفظ کرده بود؛ اما با کاهش عرضه دالر در باراز، ارزش افغانی نیز رو به کاهش نهاد.

گرچه انجام مبادلات با اسعار خارجی بر اساس قانون «د افغانستان بانک» جرم پنداشته می‌شود؛ اما در حال حاضر به خصوص در مناطق سرحدی کشور اکثر مبادلات و معاملات به اسعار خارجی (دالر، کلدار و تومان) صورت می‌گیرد، درغرب کشور تومان ایرانی، در شرق و جنوب کلدار پاکستانی و معاملات بزرگ اقتصادی و تجارتی در سراسر کشور به دالر صورت می‌گیرد که این وضعیت خود باعث کاهش ارزش پول افغانی شده است زیرا تقاضا به پول افغانی کم می‌شود و در نتیجه ارزش آن در باراز کاهش می‌یابد.

حمایت از تولیدات داخلی و ترویج پول افغانی در مبادلات بزرگ اقتصادی می‌تواند تا حدی روی ارزش پول افغانی تأثیر مثبت بجا بگذارد اما در حال حاضر با در نظرداشت وضعیت سیاسی و امنیتی کشور و عدم توجهٔ جدی دولت به ارزش پول افغانی، احتمال دارد که ارزش افغانی در جریان سال کاهش یابد.

هم چنان کاهش ارزش پول افغانی باعث بلند رفتن قیمت مواد خوراکی، نفت، گاز و سایر مواد مورد ضرورت زنده‌گی روزمره در کشور شده و مردم را به مشکل مواجه می‌سازد. بنا براین، جهت کنترول و بهبود این وضعیت، اقدامات جدی دولت لازمی است.

کاهش ارزش پول افغانی در برابر اسعار خارجی بخصوص دالر امریکایی و افزایش نرخ تورم یا بلند رفتن مجموعی قیمت‌ها، یکی از مسایلی است که در این روزها باعث نگرانی شدید مردم شده است.

عوامل اصلی کاهش ارزش پول افغانستان مقابل اسعار خارجی

سیستم پولی فعلی جهان که بعد از جنگ جهانی دوم در کنفرانس برتن وودز شکل گرفته، در این سیستم ثبات قیمت‌ها و ارزش پول یک امر ناممکن است؛ زیرا درین سیستم ارزش پول وابسته به عوامل متعددی از قبیل رقابت‌های سیاسی و اقتصادی میان کشورها، احتکار در بازارها، میزان صادرات و واردات کشورها، مقدار قرضه‌ها و ... می‌باشد که همواره ارزش پول را متأثر می‌سازند و حتی در بسا موارد اقتصاد را بسوی بحران سوق می‌دهند.

از سوی دیگر، سیستم پولی فعلی جهان، دالر را منحیث پشتوانهٔ پول کشورها قرار داده است، از اینرو، کشورهائی که دالر را پشتوانهٔ پول خود قرار داده اند، همواره در تلاش اند تا ارزش دالر را در بازارهای داخلی شان ثابت نگهدارند، تا بدینوسیله پول ملی شان ثبات داشته باشد. یا به عبارهٔ دیگر، بانک‌های مرکزی این کشورها، جهت استقرار ارزش پول داخلی، باید در بازارهای داخلی خود از ارزش دالر (پشتوانهٔ پول خود) حمایت نمایند، زیرا ارزش پول این کشورها به صورت مستقیم به دالر وابسته می‌باشد. یعنی بانک‌های مرکزی در دو جبهه باید فعالیت نمایند، از یکسو در بازارهای داخلی، تا از کاهش ارزش پول ملی شان جلوگیری نمایند و از سوی دیگر، برای ثبات دالر کار نمایند، زیرا در صورت کاهش ارزش دالر، پول داخلی این کشورها بصورت مستقیم صدمه می‌بینند.

با درنظر داشت آنچه بیان داشتم، عوامل دیگر هم در کاهش ارزش پول افغانی در برابر دالر نقش دارد. طور مثال:

بانک مرکزی افغانستان به منظور ثبات پول افغانی، سیاست لیلام دالر را اساس قرار داده و میکانیزم آنرا به عهده عرضه و تقاضای بازار گذاشته است. بنابرین در طول سال‌های گذشته به دلیل سرازیر شدن کمک‌های گستردهٔ خارجی، بانک مرکزی با استفاده از سیاست لیلام دالر، توانسته ارزش افغانی را ثابت نگهدارد.

چنانچه هرباری که نرخ افغانی کاهش می‌یابد، د افغانستان بانک به منظور عادی

جلوه دادن وضعیت اقتصادی، مبالغ هنگفتی را از خزانهٔ اسعار خارجی بانک مرکزی در بازار لیلام نموده تا نرخ افغانی به یک ثبات مؤقت دست یابد. هرچند این رویکرد در کوتاه مدت می‌تواند نرخ افغانی را به حالت عادی نگهدارد، اما در درازمدت با کم شدن ذخایر اسعار خارجی در بانک مرکزی، اقتصاد افغانستان را با بحران مواجه می‌سازد که این به مراتب برای اقتصاد خطرناک‌تر و کشنده‌تر خواهد بود، زیرا همین اکنون ذخایر اسعار خارجی یا پشتوانه پول افغانی، هفت میلیارد دالر است و نمی‌تواند برای مدت طولانی پول افغانی را حداقل بصورت مصنوعی باثبات نگهدارد.

با توجه به کاهش کمک‌های خارجی، بانک مرکزی قادر نیست تا دالر را به بازار عرضه نموده و به همان اندازه افغانی را از بازارها جمع‌آوری نماید. از سوی دیگر، از آنجائی که پشتوانهٔ پولی دولت افغانستان، بالای ارزش حقیقی یعنی طلا استوار نیست، بنا با ایجاد هر بحران در اقتصاد امریکا و پائین آمدن ارزش دالر در بازارهای جهانی، پول افغانی ضربه می‌خورد. چون ارزش آن متکی به دالر است.

بی‌ثباتی سیاسی و نگرانی مردم از آینده، مسئله دیگری است که در کاهش ارزش افغانی و افزایش تقاضا برای ذخیره دالر نقش مهم دارد. در حال حاضر مردم دالر را برای روزهای دشوار ذخیره می‌کنند، چون دالر وسیله احتیاط، احتکار، تبادله و تجارت است و مردم بالای پول افغانی اعتبار ندارند. بی‌اعتمادی نسبت به آینده، بحران، ناامنی، اختطاف تجار، سیل عظیم مهاجرت‌ها به خارج از کشور، کاهش کمک‌ها و مسدود شدن صدها موسسه خارجی، یکی دیگر از دلایل کاهش ارزش افغانی است. چون همانطور که قبلاً نوشتم، عرضه و تقاضا در سیستم پولی فعلی نقش بسیار زیادی دارد، از اینرو، تقاضا به دالر نسبت به افغانی بیشتر است و مردم معاملات کوچک و بزرگ را بر اساس دالر سنجش و انجام می‌دهند که این امر بالای ارزش افغانی تأثیر بسزائی دارد.

بنابرین می‌توان گفت، این مشکلات زمانی به وجود آمد که جهان سیستم معیار طلا را رها کرده و به سیستم های دیگر رو آوردند و افغانستان نیز به پیروی از این سیستم پشتوانهٔ پول افغانی را دالر قرار داده است. لذا رهایی از کاهش ارزش پول افغانی و سایر اسعار در جهان، ضرور است تا جهان، معیار طلا را منحیث یگانه

سیستم پولی قبول نماید. چون در سیستم معیار طلا دولت‌ها نمی‌توانند تا به هر اندازهٔ که میل داشته باشند، کاغذ نشر نموده آن را پول نام‌گذاری کنند. بلکه تحت معیار طلا دولت‌ها صرف همان قدر پول نشر کرده می‌توانند که برای آن پشتوانه داشته باشند.

هم چنان با گزینش سیستم پایه طلا از یکسو حکمروائی چند کشور بر اقتصاد جهانی پایان یافته و از سوی دیگر ارزش پول در سیستم پولی جهان ثابت و بدون کاهش ارزش باقی می‌ماند، و در نهایت این مسئله باعث رهایی اقتصاد جهان از بحران گردیده و سبب رفاه اقتصادی می‌شود. در گذشته زمانی که معیار طلا به حیث سیستم پولی در جهان جاری بود، جهان در سعادت اقتصادی و ثبات پولی به سر می‌برد. اما زمانی که سیستم معیار طلا جای خود را به سیستم بانکنوت و پول حکمی تبدیل کرد. بعد ازین مرحله، بحرانات پولی و اقتصادی سرعت یافته و جزء نظام اقتصادی گردید.

در نظام اقتصادی فعلی از اثر وجود سود، نوسانات و وجود دوران تجارتی یک امر عادی شمرده می‌شود. اسعار نیز مستثنی ازین امر نیستند و نرخ‌های آن متحول و متغییر است. به همین دلیل بود که در کنفرانس بریتن وودز که در جولای ۱۹۴۴ منعقد گردید، کشورها سعی کردند تا نرخ اسعار را پایدار بسازند. از همین سبب در این کنفرانس موافقه صورت گرفت که از نظام نرخ ثابت اسعار استفاده صورت گیرد. در این کنفرانس برای بار نخست ۳۵ دالر امریکایی معادل یک اونس طلا تعیین شد. اما مشکل نوسانات درارزش اسعار جریان داشت و تا اکنون یکی از مشکلات اساسی اقتصاد در کشورها محسوب می‌شود. و هم علم اقتصاد کاهش درارزش اسعار بدو طریق یعنی عمدی و خودبخودی یا نورمال بوجود می‌آید. قابل ذکر است که در بعضی موارد حکومت خودش عمداً میخواهد ارزش اسعار داخلی را کاهش دهد تا حد اقل سه هدف را بدست بیاورد:

ـ از بین بردن کسر بیلانس تادیات،

ـ افزایش صادرات و

ـ کاهش در واردات.

در مجموع کاهش عمدی بر اساس اولویت سیاست‌های اقتصادی یک کشور صورت می‌گیرد اما بعضاً موجب افزایش در سطح عمومی قیمت و بوجود آمدن تورم می‌گردد. بزرگترین مثال کاهش قصدی ارزش اسعار در سال‌های بحران اقتصادی جهانی ۱۹۳۰ است. در آن زمان ۹ کشور بزرگ اقتصادی جهان عمداً ارزش اسعار خود را کاهش داده بودند. کشورها در این وقت ستاندارد طلا را ممنوع و ارزش اسعار خود را کاهش دادند. در سال ۱۹۷۶ صندوق بین‌المللی پول اساسنامه خود را تجدید کرد و کاهش عمدی در اسعار را تحریم و غیرقانونی قرارداد.

کاهش خودبخودی حالتی است که بدون مداخله حکومت، نرخ اسعار یک کشور کاهش می‌یابد. طوری که قبلاً نیز گفته شد نوسان در نرخ اسعار یک کشور، اثرات عمده بالای قیمت کالاهای داخلی و خارجی می‌گذارد و از همین خاطردارای اهمیت فراوان اقتصادی است. وقتی که نرخ اسعار در یک کشور افزایش یابد کالاهای آن کشور در بیرون از مرز بلند و وقتیکه نرخ اسعار یک کشور سقوط می‌کند، کالاهای آن در بیرون از مرز ارزان تر می‌شود. پس در نرخ بلند اسعار، واردات بیشتر و در نرخ پائین اسعار، صادرات بیشتر می‌شود.

فعلاً اکثر کشورها در جهان به شکلی از اشکال از سیاست‌های کنترول اسعاری برای بدست آوردن ثبات، رشد و انکشاف اقتصادی پایدار استفاده می‌کنند. عمده‌ترین این سیاست‌های اقتصادی شامل: رفع کسر بیلانس تادیات، جلوگیری از فرار سرمایه، حمایت از تولیدات داخلی، تسهیل رشد و انکشاف اقتصادی و کسب درآمد برای دولت است.

یکی از عوامل عمدهٔ که بر نرخ اسعار مؤثر است، افزایش سطح قیمت‌ها در کشور در طویل‌المدت بوده که سبب کاهش ارزش پول کشور می‌گردد و کاهش سطح نسبی قیمت‌ها باعث افزایش ارزش واحد پول کشور می‌گردد.

موانعی بر سر راه تجارت بین‌المللی مثلاً وضع مالیات، سهم یه و تعرفه‌های گمرکی بر کالاهای وارداتی بر نرخ پول ملی کشور تأثیر گذاراند. هرنوع سیاست موانع تجارت سبب افزایش تقاضا برای تولیدات داخلی می‌گردد و در نتیجه ارزش واحد پول کشور افزایش می‌یابد. به همین ترتیب اولویت و برتری دادن به محصولات

داخلی نسبت به محصولات خارجی اقلام صادراتی را در طویل‌المدت افزایش می‌دهد و باعث افزایش ارزش پول ملی کشور می‌گردد.

اگر کیفیت تولیدی و میزان تولید یک کشور بهتر و بلندتر از کشورهای دیگر باشد. بلند بودن میزان مبادلات در آن کشور باعث می‌شود که قیمت کالاهای داخلی نسبت به کالاهای خارجی کاهش یافته و کشور مفاد بیشتر کسب کند. در نهایت افزایش در تقاضا برای محصولات داخلی موجب افزایش ارزش واحد پول کشور می‌شود.

هم چنان سیاست‌های معقول و نامعقول بانک مرکزی، وزارت مالیه و در مجموع حکومت نیز بالای نرخ اسعار تأثیر بجا می‌گذارد. یکی از عوامل مهم دیگر، وضع سیاسی و امنیتی در یک کشور است. هرگاه کشوری ثبات سیاسی نداشته باشد به مرور زمان ارزش پول ملی آن کشور کاهش می‌یابد.

افغانستان در طول تاریخ معاصر آن هیچگاه دارای رشد و انکشاف اقتصادی پایدار و ثمر بخش نبوده و همیشه از لحاظ اقتصادی متکی برکشورهای دیگربوده است. بعد از سال‌های ۱۹۳۰ افغانستان صرف دو بازار تبادله اسعار داشت که بازار تبادله اسعار کابل و کندهاربود.

در سال ۱۹۲۶پول افغانی در افغانستان معرفی شد (قبل از آن روپیه بعنوان پول ملی افغانستان استفاده میشد). در افغانستان تا سال‌های ۱۹۷۵ تمام بانک‌ها دولتی بودند و فرهنگ بانکداری در کشور رایج نبود.

در سال‌های ۱۹۸۱ یک دالر امریکایی معادل ۵۰ افغانی مبادله میشد. در دهه ۹۰ حکومت بدست گروه‌های تنظیمی انتقال نمود. آنها بدین نظر بودند که هرقدر پول بیشتر چاپ شود اقتصاد کشور بهتر می‌گردد و به همین دلیل بود که افغانی از هر وقت دیگر، بیشتر به چاپ رسید، حتی چندین نوع افغانی نیز به فرمایش قوماندانان جهادی به چاپ رسید. آن زمان افغانستان با روسیه قرارداد چاپ افغانی را داشت اما زمانی که طالبان به کابل هجوم آوردند این قرارداد را فسخ نمودند. در زمان طالبان نیز همان بحران خلق شده توسط گروه‌های تنظیمی ادامه یافت.

بعد از کنفرانس بن جهت بیرون رفت بحران پول افغانی دو طریقه پیشنهاد گردید که یکی آن حذف سه صفر و دوم آن استفاده از دالر در کشور بود. بلاخره گزینه اول جهت بیرون رفت از این معضله، معقول دانسته شد و افغانی با حذف سه صفر

در بازار بشکل جدید معرفی شد. که با این شیوه ارزش افغانی مجدداً احیاء و هم پول ما بنام افغانی باقی ماند.

با تأسف تطبیق سیاست‌های نامعقول اقتصادی برای حفظ ارزش افغانی با استخدام افراد غیرمسلکی در پست‌های کلیدی اقتصادی از گذشته‌ها تا به امروز جریان دارد. طور مثال طی چند دهه اخیر، افغانستان از سیاست لیلام اسعار خارجی برای حفظ ارزش افغانی استفاده کرد. بدبختانه امروز نیز بانک مرکزی کشور از این سیاست نامعقول استفاده می‌کند که باعث حفظ ارزش مصنوعی پول افغانی در بازار گردیده است. این افراد همواره به دلیل آنکه نمی‌دانستند با استفاده از سیاست‌های نامعقول اقتصادی، ارزش پول افغانی را بشکل مصنوعی حفظ کردند. آنها نتوانستند با شیوه‌های پیچیده اقتصادی، مالی و بانکداری باز ی کنند و از آن سیاست‌ها استفاده مؤثر نمایند. افغانستان یگانه کشور در جهان است که جزء از سیاست اوکشن (لیلام) هیچ نوع سیاست اقتصادی دیگر را اصلاً در نظر نگرفته و استفاده نکرده است.

سیاست اوکشن عبارتست از عرضه دالر امریکایی از طریق لیلام آن. منظور از این سیاست کنترول جریان پول افغانی در داخل کشور و از طریق آن حفظ سطح قیمت‌ها یعنی مبارزه با تورم و همینطور برای جلوگیری از انحرافات نرخ تبادله افغانی مقابل اسعار خارجی بویژه دالر امریکایی و بالاخره به صورت غیرمستقیم در راستای ورود اثرات بر بیلانس تجارت مورد استقاده قرار می‌دهد.

دلایل بوجود آمدن این وضع، عدم ظرفیت کارمندان برای تعریف، طرح و تطبیق این سیاست‌ها، عدم اراده حکومت برای خودکفایی اقتصادی و وجود الیگارشی و مافیای اقتصادی در کشور می‌باشد.

بصورت عموم عوامل کاهش ارزش پول ملی یک کشور مربوط به چاپ پول بیشتر از نیاز، استقراض بانکی دوامدار، ازدیاد مصارف حکومتي، عدم ثبات سیاسی و امنیت، نامطلوب شدن ساختارهای اقتصادی و غیره است. درین اواخر بازهم ما شاهد کاهش بیش از حد ارزش افغانی هستیم.

بانک مرکزی از طریق لیلام دالر امریکایی، پول افغانی اضافه تر از نیاز کشور را، که از یک طرف ریسک تورم را با خود دارد و از سوی دیگر از طریق تغییر

نرخ تبادله، کاهش ارزش پول افغانی را ممکن می‌سازد، از دوران خارج می‌سازد. این عملیات بر اساس رهنمودهای صندوق بین‌المللی پول و هدایت هیأت رهبری بانک مرکزی و به اساس تصمیم و فیصله کمیته لیلام صورت می‌گیرد.

باید گفت که در بعضی موارد از این سیاست میتوان استفاده کرد اما هیچگاه تنها با استفاده از این شیوه اهداف سیاست‌های اقتصادی را نمیتوانیم کسب کرد. بانک مرکزی افغانستان سیاست اوکشن را یگانه وسیلهٔ معقول حفظ ارزش افغانی میداند.

ضعف رهبری بانک مرکزی افغانستان باعث فرار دالر، به بیرون از مرز افغانستانمی‌شود. کشورهای مانند ایران و پاکستان و دیگر کشورهای نزدیک افغانستان اکثراً نیازهای دالری خود را از بازار افغانستان مرفوع می‌کنند. طور مثال به اساس گذارش حکومت افغانستان، اخراج بیلیون‌ها دالر به شیوه قاچاق وبا استفاده از مدارک جعلی از طریق میدان هوایی کابل و مرز های کشور به خارج.

زمانی که دالر از افغانستان بیرونمی‌شود، تقاضا برای دالر در داخل افغانستان بیشتر شده و در نتیجه ارزش افغانی در برابر دالر کاهش می‌یابد.

پول شویی هم یکی از علل عدم ثبات ارزش افغانی بشمار میرود. سیستم بانکی افغانستان مورد توجه عدهٔ از افراد با نفوذ در داخل حکومت، جنگسالاران و حتی مافیای خارجی بوده و از طریق پول شویی به تمویل تروریزم پرداخته می‌شود. چنانچه چندی قبل خطر آن موجود بود که بانک‌های افغانستان شامل لست سیاه سازمان‌ها و بانک‌های جهانی گردد، ولی با وضع قانون مبارزه علیه پول شویی و تمویل تروریزم جلو اینکار گرفته شد. در نتیجهٔ پول شویی، سطح جرم در کشور بالا رفته و هم پول از افغانستان خارج می‌گردد که این امر تأثیر سوء بالای سایر عرصه‌های اقتصادی بجا گذاشته و باعث کاهش ارزش پول افغانی می‌شود.

یک عامل دیگر اقتصادی برای کاهش ارزش افغانی در بازار، وجود کسر در بیلانس تادیات و بیلانس تجارتی افغانستان است. بر اساس یک سروی اتاق‌های تجارت و صنایع افغانستان، ما ۹۶ فیصد واردات و ۴ فیصد صادرات داریم. باید تذکر داد که بلند بودن واردات به نسبت صادرات سبب کاهش ارزش پول افغانی می‌شود. در حقیقت اقتصاد افغانستان در شرایط فعلی یک اقتصاد مصرفی است.

حکومت طی دهه‌های اخیر نتوانست اقتصاد داخلی خود را حمایت کند و با اجرای شیوه‌های نامعقول اقتصادی، صدمه شدید بر اقتصاد داخلی افغانستان وارد کرد. مثلاً وقتی تجار کالاهای آماده را وارد افغانستان می‌کند، مالیه اش کمتر از زمانی است که تجار موادخام را برای پروسس و تولید در افغانستان وارد می‌کند. طوری که دیده می‌شود حکومت افغانستان قصداً نمی‌خواهد به خودکفایی اقتصادی برسد. یا اصلاً اراده ثبات، رشد و انکشاف اقتصادی را حکومت افغانستان در اولویت قرار نداده است.

رفتن حجاج برای اجرای فریضه حج هم باعث کاهش ارزش افغانی می‌گردد زیرا در حدود ۳۰۰ تا ٤۰۰ میلون دالر امریکایی توسط این افراد سالانه جهت مصارف شان به عربستان سعودی انتقال می‌یابد. این امرعرضه دالر را در بازار کاهش و ارزش آنرا افزایش می‌دهد و در مقابل ارزش افغانی کاهش می‌یابد.

وضع ناامن در کشور و عدم ثبات سیاسی باعث گردیده تا سرمایه گذاران از سرمایه گذاری در افغانستان اجتناب کنند.

طی چند سال اخیر اقتصاد کشور نه تنها به سقوط مواجه گردیده، بلکه فرار سرمایه را هم به اوج آن رسانیده است. زمانی که سرمایه گذاران داخلی و خارجی فضا را ناهماهنگ، دگرگون و بی ثبات یابند از سرمایه گذاری در افغانستان صرف نظر می‌نمایند. فرار سرمایه سبب کاهش عرضه دالر در کشور شده و در نهایت باعث کاهش ارزش افغانی می‌گردد. کشوری که اقتصاد متحرک، پویا و پایدار دارد پول آن قابل نیاز و با اعتبار می‌گردد و برعکس آن.

اسعار یک کشور زمانی پایدار می‌تواند باشد که در تمام مبادلات داخلی کشور مورد استفاده قرارگیرد. یکی از علل اساسی کاهش پول افغانی عدم استفاده افغانی در مبادلات داخلی کشور است. عدم استفاده از پول افغانی موجب کاهش در تقاضای افغانی می‌گردد و این وضعیت ارزش افغانی را در بازار کاهش می‌دهد. انجام مبادلات با اسعار خارجی بر اساس قانون جرم پنداشته می‌شود، اما ما شاهد استفاده گسترده اسعار خارجی در افغانستان هستیم. به اساس ارقام موجود در افغانستان تقریباً ۹۰ فیصد مبادلات بزرگ با دالر یا کلدار و متباقی ۱۰ فیصد به افغانی صورت می‌گیرد. حتی بانک مرکزی خلاف قانون خودش قراردادهایش را به دالر و معادل دالر انجام می‌دهد و علتش را نوسان غیر قابل اعتماد در پول افغانی و

عدم اطمینان گروه‌های خارجی به افغانی بیان می‌کند. بانک مرکزی تا اکنون نتوانسته از انجام مبادلات با استفاده از پول‌های خارجی مانع شود.

عوامل موثر در نابرابری اقتصادی در سطح جهان و افغانستان

تکنالوژی یکی از عوامل مؤثر در نابرابری‌های اقتصادی در سطح کشور و یا مؤسسات است. تکنالوژی بمثابه عامل اصلی شکل گیری جهانی شدن محسوب شده و نقش اساسی در افزایش قدرت و ثروت موسسات بزرگ و صاحبان آنها دارد. در سال‌های اخیر ۱۰ شرکت برتر جهان، درآمد بیش از مجموع درآمد دولت‌های ۱۴۰ کشور جهان را داشته اند.

علت افزایش درآمد فراوان مؤسسات بزرگ اینست که در اقتصاد شبکهٔ فعال بوده و نقش اصلی در فعالیت‌های جهانی شدن دارند. آنها توانسته اند از نیروی کار ارزان که در سایر نقاط جهان وجود دارد، بهره گیری کامل بعمل آورند.

بر اساس گزارش سازمان جهانی کار، اینگونه مؤسسات سالانه تقریباً ۱۵۰ میلیارد دالر مفاد دارند. بزرگترین شرکت‌های تولید البسه، اکثراً با واحدهای پارچه‌بافی در کشورهای جنوب شرق آسیا و جنوب آسیا (هند، بنگله‌دیش) رابطه دارند که به شیوه عجیبی از کار اجباری اطفال و زنان بهره‌مند می‌گردند. کارگران مجبوراند با پائین ترین دستمزد و شرایط کاری بی‌نهایت سخت، کار نمایند زیرا آنها در فقر مطلق قرار دارند. کار در کارخانه‌های که برای مؤسسات بزرگ و چند ملیتی تولید می‌کنند، باعث می‌گردد تا آنها از فقر مطلق رهایی یابند. در حالی که برای مالکین مؤسسات بزرگ و کارمندان اجرایی، افزایش درآمد و سود فراوانی را در قبال دارد. این امر زمینه تشدید شگاف و نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی را در اکثر نقاط جهان بوجود آورده است.

طور مثال، مزد رئیس بزرگترین مؤسسه اطلاعاتی در هند، ۴۱۶ بار بیشتر از مزد یک کارمند عادی در همان شرکت است. همچنین در دهه ۷۰ قرن ۲۰ در انگلستان، ۱۰ فیصد مفاد به سهامداران پرداخت میشد، اما فعلاً این رقم به ۷۰ فیصد رسیده است. افزایش مداوم مفاد قابل پرداخت در حقیقت باعث ثروتمند شدن

بیشتر سهامداران می‌گردد زیرا بیشتر سهامداران شرکت‌ها، ثروتمندان جوامع هستند و این پروسه، نابرابری‌ها را در جامعه افزایش می‌دهد.

افزایش نابرابری در کشورهای صنعتی و سایر کشورهای جهان، از یک جهت باعث کاهش تقاضا و از جهتی دیگر موجب افزایش زمینه رکود اقتصادی می‌شود.

جهانی شدن سبب انتقال سرمایه و دانش به مناطقی که از یکسو دارای نیروی کار ماهر و ارزان و از سوی دیگر، دارای امتیازات معافیت‌های مالیاتی است، می‌گردد. طور مثال، بعضی از مناطق در جهان بنام بهشت مالیاتی معروف اند. آنها می‌توانند بخاطر جذب سرمایه و دانش، تدابیر مناسبی وضع نمایند. این امر موجب تشدید شگاف و افزایش نابرابری‌های منطقوی در داخل واحدهای کشور و همچنین خارج از کشور می‌شود.

مؤسسات برای افزایش مفاد بیشتر، میکوشند مالیات کمتری بپردازند. این امر یا با استفاده از فرصت‌های بهشت مالیاتی و یا از تعین نرخ‌های مالیاتی اندک در برخی نقاط جهان، صورت می‌گیرد. بنابرین کشورهای سرمایه پذیر برای بهبود فضای رقابتی، همیشه در صدد کاهش نرخ مالیات شرکت‌ها میباشند. به همین شیوه کشورهای مختلف جهان صدها میلیارد دالر را به وسیله انواع معافیت یا به نام مشوق های مالیاتی از دست میدهند. به اساس قاعده مصرف ـ مفاد، کشورهای میزبان برای افزایش اشتغال و ایجاد فرصت‌های کاری، معافیت‌های مالیاتی را وضع می‌کنند که بعضی از کشورهای دیگر این اقدام را نمی‌توانند انجام دهند، که این امر سبب افزایش نابرابری اجباری می‌گردد.

در هر کشوری که دولت‌ها و یا بازار نقش تعیین‌کننده در توزیع ثروت دارند اختلاف طبقاتی به اشکال مختلف ظاهر می‌گردد. راه حل رفع اختلاف و تبعیض یکسان نبوده و از کشوری به کشوری و از نظامی به نظام دیگر متفاوت است. شگاف طبقاتی محصول نظام‌های اجتماعی و منشاء بسیاری از نابسامانی‌های اجتماعی است.

به اساس گزارش یک موسسه تحقیقاتی شگاف طبقاتی در انگلستان در بخش توزیع ثروت طی ۱۰ سال گذشته افزایش یافته است.

مؤسسه رزولوش تخمین نموده که تقریباً ۴۴۸ هزار نفر از اتباع انگلستان، یعنی

یک فیصد از سالمندان تقریباً ثروت ۱۱ هزار میلیارد پوند را در اختیار دارند.

این رقم معادل ۱۴ فیصد کل ثروت انگلستان است. فقرغذایی در انگلستان مشکلات ایجاد کرده زیرا یک میلیون فقیر در انگلستان نیازمند موادغذایی اند. اعتماد به اقتصاد این کشور بعد از انتخابات سراسری کاهش یافته و اقتصاد انگلستان به سطح پیش از آغاز بحران اقتصادی باز گشته است. به همین اساس ۱۵ فیصد از جمعیت سالمندان در این کشوری ا هیچ ثروتی ندارند و یا قرضدار هستند.

مؤسسه رزولوشن معتقد است، کاهش مالکیت خانه به شگاف میان فقیر و غنی دامن زده که این به نوبهٔ خود باعث شگاف ثروت میان نسل جوان و سالمندانمی‌شود.[۲۹]

باید گفت که افزایش سطح تورم در اقتصاد کشورها سهم قابل توجهی در تشدید شگاف طبقاتی دارد. هم چنان عدم فرصت‌های شغلی و افزایش بیکاری، هم یکی از عوامل نابرابری درآمد است.

در حقیقت تورم و بیکاری دو عامل انتقال ثروت از دهک‌های پایین درآمدی به دهک‌های بالا در اقتصاد کشور می‌باشد. (اقتصاددانان جمیعت هر جامعه را از لحاظ درآمد و مصرف به ده درجه تقسیم می‌کنند که هریک ازین درجه ها را دهک مینامند).

برعلاوه مصارف دولتی هم در جهش کاهش نابرابری عمل می‌کند، زیرا افزایش مخارج دولت، به نابرابری و شگاف درآمدی منجر می‌شود.

نابرابری درآمدی، به دلیل مقاومت نیروهای درون نیاز خود پایداری نشان می‌دهد و اجرای سیاست‌های کوتاه‌مدت و بدون شناخت عوامل تأثیر گذار، پیامدهای نامطلوبی بر توزیع درآمد و رشد اقتصادی به دنبال دارد. برای مقابله با مشکل توزیع ناعادلانه درآمد، باید عوامل مؤثر بر آن را شناخت و با توجه به تأثیر آنها بر توزیع درآمد، به اتخاذ سیاست‌های مناسب در راستای بهبود نابرابری در سطوح و دهک‌های مختلف جامعه اقدام کرد.

بنابر عوامل مؤثری که برتوزیع درآمد نقش دارد، «تورم»، «پرداخت‌های سوبسیدی» و « مصارف دولت» است.

رشد اقتصادی، نابرابری در توزیع درآمد را کاهش و تورم، بیکاری و سوبسیدی‌های دولتی، نابرابری را افزایش می‌دهند. برعلاوه افزایش اندازه رشد اقتصادی، باعث بهبود توزیع درآمد می‌شود در حالی که افزایش بیکاری و تورم، توزیع درآمد را بدتر خواهد کرد.

بعضی از اقتصاددانان معتقد اند که یک «تورم معتدل»، می‌تواند دارای آثار «مثبت» بر توزیع درآمدی سیستم اقتصادی باشد. این اقتصاددانان بدین نظراند که افراد کم درآمد جامعه معمولاً قرضدار اند و افزایش تورم به کاهش ارزش واقعی قرضه این افراد منجر می‌شود و به عبارۀ دیگر، یک نوع کمک برای آنها به شمارمی‌آید.

سطح تورم بیشتر، به نفع ۲۰ فیصد افراد پردرآمد جامعه عمل کرده و به شگاف بیشتر طبقاتی منجر می‌شود. برعلاوه، افزایش نرخ بیکاری نیز به افزایش نابرابری درآمدی منجر می‌گردد، بدین شکل با افزایش بیکاری، درآمد متعلق به گروه کم درآمد جامعه به گروه پردرآمد انتقال می‌یابد.

موجودیت عدم فرصت‌های مناسب برای عرضه نیروی کارهم تأثیر بسزایی در کشاندن افراد به ورطۀ فقر و محرومیت و گسترش نابرابری دارد.

دولت‌ها اکثراً بخاطر حمایت از قشر محروم و مبارزه با افزایش شکاف طبقاتی، بر کالاهای اساسی سوبسیدی پرداخت می‌کنند؛ اما بنابه دلایل مختلفی نمی‌توانند به این هدف برسند. از عمده‌ترین این دلایل، استفاده کمتر از این کالاها بوسیله افراد کم درآمد و ناهماهنگی این وسایل با نظام اقتصادی ـ اجتماعی کشور است.

کوزنتس اقتصاددان امریکایی، اولین بار در سال ۱۹۵۵، نظریۀ را ارائه و بیان کرد که در آغاز مراحل رشد، نابرابری درآمدی افزایش می‌یابد، اما در مراحل بعدی به تدریج کاهش می‌یابد. هم چنین، توزیع درآمد در کشورهای کمتر توسعه یافته، دارای نابرابری بیشتری در مقایسه با کشورهای توسعه یافته است.

امریکا از جمله کشورهای است که سال به سال ضریب جینی و یا اختلاف درآمدی بین فقیر وغنی در آن رو به افزایش است. در دهه ۷۰ میلادی قرن بیست سطح اختلاف درآمدی این کشور ۳۵ فیصد بود، ولی از دهه ۹۰ شاهد یک جهش ناگهانی هستیم که این اختلاف تقریباً به ۴۰،۸ فیصد در سال ۲۰۰۷ رسید، سالی که در

امریکا بحران مالی بوقوع پیوست و بعضی از آن سود هنگفت حاصل نمودند. این اختلاف طبقاتی، اکنون با کمی رشد بیشتر به بلندترین سطح خود درطول تاریخ امریکا یعنی ۴۱ فیصد رسیده است.

نکته جالب، سطح ثروتمند شدن ۱۰ فیصد سرمایداران کشور امریکا است. در دهه هفتاد، ۱۰ فیصد سرمایداران تقریباً ۲۵ فیصد از کل درآمد کشور خود را در اختیار داشتند.[۳۰]

این روند با تغییرات متعدد، به نقطه اوج ۳۰،۵ فیصدی در سال ۲۰۰۷ هم رسید ولی فعلاً با کمی کاهش به ۳۰،۲ فیصد رسیده است و احتمال دارد در آینده بیشتر هم شود. این نکته هم قابل یادآوری است که تقریباً ۲۰ فیصد اطفال و نوجوانان امریکا تا ۱۷ سالگی، در فقر زندگی کرده و این کشور را از جهت سطح اطفال فقیر در درجه پنجم قرار داده است.

الجزایر در بین کشورهای دنیا در طول ۳۰ سال توانست سطح اختلاف طبقاتی خود را کاهش دهد ولی الجزایر با توجه به موقعیت جغرافیایی خود و تصویر ذهنی که از آن موجود است، شاید به نظر کشوری نباشد که در صدر جدول کم کردن اختلاف طبقاتی قرار بگیرد.

در اواخر دهه ۸۰ اختلاف طبقاتی در این کشور تقریباً ۴۰ فیصد بود، ولی فعلاً با ۲۷ فیصد یکی از کمترین فیصدی اختلاف طبقاتی را به خود اختصاص داده است. از طرفی سطح درآمد ۱۰ فیصد از ثروتمندان که زمانی ۳۲ فیصد از مجموع ثروت کشور بود، فعلاً به ۲۲ فیصد رسیده است.

برعکس الجزایر، کشور افریقای جنوبی در شرایط بسیار بدی به سر میبرد. بلندترین سطح اختلاف طبقاتی در دنیا، در این کشور است. به اساس ارقام رسمی سال ۲۰۱۲ سطح اختلاف طبقاتی به ۶۶ فیصد میرسید. حال تصور نمایید با چنین شرایط اوضاع ثروتمندان این کشور چگونه است؟

هرچه اختلاف زیاد باشد سطح درآمد یک قشرخاص بیشتر می‌شود. افریقای جنوبی نیز از این امر مستثنی نبوده و سطح درآمد ۱۰ فیصد سرمایداران این کشور از ۴۶ فیصد در اوایل دهه ۹۰ به ۵۲ فیصد در سال‌های اخیررسیده است. بعد از این

کشور نامیبیا و هائیتی قراردارند که آنها هم ضریب جینی بالای ۶۰ فیصد را دارا اند.[۳۱]

اکثر کشورهای اروپایی طی سال‌های گذشته سطح اختلاف طبقاتی خود را کاهش داده اند ولی در میان این کشورها، کشور اسپانیا وجود دارد که نه تنها این اختلاف را کم نکرده، بلکه آنرا روز به روز گسترش داده که باعث وضع بدتر نسل جدید خود می‌گردد.

در سال ۲۰۰۴ سطح اختلاف طبقاتی دراسپانیا ۲۴ فیصد بود. بعد از آن روند صعودی در پیش گرفته که در نتیجه در سال ۲۰۱۵ اختلاف طبقاتی آن به ۳۶ فیصد رسید. این امر بیانگر یک جریان قدرتمند در این کشور است که سال به سال با سیاست‌ها و اقدامات خود اوضاع را بدتر می‌کند. این وضع پیامدهای تخریبی بیشتری برای اطفال این کشور داشته و باعث شده تا اسپانیا، از نگاه اطفال فقیر با ۲۳ فیصد در جایگاه سوم قرار گیرد.

روسیه از جمله کشورهای پیشقدم در کم کردن اختلاف طبقاتی است و طی سال‌های ۱۹۹۰ الی ۲۰۱۵ اختلاف طبقاتی اش را از ۴۸ فیصد به ۳۷ فیصد کاهش داد. در حالی که سطح ثروت طبقه سرمایدار آن افزایش یافته است. تعداد اطفال که در فقر زندگی می‌کنند در این کشور به ۱۳ فیصد رسیده و مانند اختلاف طبقاتی کاهش قابل ملاحظه داشته است.

دنمارک کمترین سطح اطفال فقیر را با ۳،۵ فیصد دارا است در حالی که روند اختلاف طبقاتی و ثروتمند شدن قشر سرمایدار آن طی ۳۰ سال گذشته رو به افزایش بوده است. سطح اختلاف طبقاتی در این کشور فعلاً در حدود ۲۸ فیصد است و ۱۰ فیصد سرمایداران تقریباً ۲۳ فیصد از درآمد کل کشور را در اختیار دارند.[۳۲]

در سال‌های اخیر فاصله بین فقرا و ثروتمندان در افغانستان نهایت افزایش یافته است نابرابری‌های اقتصادی یا شگاف طبقاتی در افغانستان، مرز شگاف را هم پشت سر گذاشته، طوری که دیده می‌شود کشور ما طبقه متوسط را از دست داده و به دو طبقه دارا و نادار تقسیم شده است.

باید تذکر داد که نقش و حضورکشورهای استعماری و سرمایه داری در پدیده زرع و اعتیاد موادمخدر، نابرابری‌های اقتصادی در کشور را عمیق‌تر ساخته است.

کشورهای استعمارگر زمانی که به کشور دیگری وارد می‌شوند، منابع، اخلاق و ارزشمندی‌های آنرا غارت نموده و فساد را جایگزین آن می‌کنند. در شرایط فعلی نابرابری به یکی از ویژگی‌های بارز و ناگوار جامعه ما تبدیل شده، این امر زمانی بهتر مشخص می‌گردد که ارزش‌های مسلط جامعه در دهه ٦٠ را با امروز مقایسه نمائیم. در چنین شرایطی باید بررسی کرد که این تفاوت‌ها از کجا منشاء می‌گیرند؟

نابرابری و اشکال مختلف آن مانند نابرابری در دسترسی به فرصت‌های آموزشی، دسترسی به وظایف و مقامات دولتی، نابرابری‌های جنسیتی، قومی و اقتصادی همه میکانیسم بخصوص خود را دارند و با اشکال دیگر نابرابری و قدرت در تعامل دایمی هستند. این نابرابری‌ها می‌توانند خود مؤلد نابرابری‌های بیشتر شوند.

افغانستان سال ۲۰۰۲در کنفرانس توکیو از جامعهٔ جهانی خواهان کمک بیشتر از ۴ میلیارد دالر بخاطر توسعه و بازسازی تا سال ۲۰۰۷ شده بود، اما تنها ۱۳ کشور جهان حاضر شدند در حدود ۲ میلیارد دالر بخاطر بازسازی افغانستان طی پنج سال کمک کنند.[۳۳]

اما به اساس ارقام ارائه شدهٔ بانک جهانی، کمک‌های توسعوی ۲۴ کشور جهان به افغانستان طی سال‌های ۲۰۰۲ الی ۲۰۱۰، بیش از ۳۳ میلیارد دالر می‌باشد. البته این رقم شامل درآمد داخلی افغانستان، قرضه‌های بزرگ بین‌المللی و پول مصرف شده بوسیلهٔ نظامیان خارجی در افغانستان نمی‌شود.

پرسش اساسی این است که آیا پول بیشتر، سطح زندگی بهتری برای اکثریت اتباع کشور ما تأمین نموده است؟

با درنظرداشت شاخص‌های توسعوی بانک جهانی، اگر به توزیع سطح درآمد، میان طبقات مختلف جامعه نظر اندازیم، دیده می‌شود که یک پنجم جمعیت افغانستان تقریباً ۴۰ فیصد کل درآمد افغانستان را در اختیار دارند، در حالی که تقریباً ۵۴ فیصد جمعیت افغانستان زیرخط فقر قرار دارند.

سطح مرگ و میر مردان و زنان کاهش نسبی داشته، اما در میان اطفال این کاهش محدود است. شاخص امید به زندگی هم تقریباً ۲ سال افزایش یافته است. طی سال‌های اخیر نیروی کار در افغانستان از ۷ میلیون نفر به ۹ میلیون افزایش یافت. این افزایش، بیشتر در میان مردان بوده و سهم زنان در این افزایش صرف دو

فیصد است. شمولیت یا پذیریش دختران در دوره‌های مختلف آموزشی رشد متفاوت داشته، چنانچه شمولیت آنها در دوره‌های ابتداءیی و متوسطه بالا، اما در دوره لیسه محدود است.

تولید ناخالص داخلی افغانستان از ۱۴ میلیارد دالر (به اساس قدرت خرید) به ۴۰ میلیارد دالر افزایش یافته است. از سوی دیگر حجم تجارت بین‌المللی افغانستان نیز از صدها میلیون دالر در سال ۲۰۰۲به ۶ و نیم میلیارد دالردر سال ۲۰۱۷ رسیده است.

به اساس گذارش صندوق بین‌المللی پول، سطح رشد تولید ناخالص داخلی افغانستان در سال ۲۰۱۸ تقریباً ۲،۳ فیصد پیش‌بینی شده بود که کمتر از سال ۲۰۱۷ می‌باشد. دلایل این کاهش، خشک‌سالی دوامدار، ناامنی و عدم اطمینان سیاسی در کشور شمرده می‌شود. اما امیدواری موجود است که رشد تولید ناخالص داخلی افغانستان در سال ۲۰۱۹ بلند خواهد رفت.[۳٤]

تولیدات مالداری افغانستان اخیرا کاهش یافته، در حالی که حد متوسط این تولیدات در کشورهای فقیر دنیا درعین زمان بلند رفته است. مساحت زمین‌های زراعتی افغانستان نیز شاهد افزایش محدود، یعنی کمتر از یک فیصد بوده است.

گرچه دسترسی به امکانات معلوماتی (تیلفون‌های هوشمند، انترنت و غیره) بیشتر شده، ولی در بخش‌های آموزش، صحت عامه و اقتصاد پیشرفت کمتر وجود دارد. متأسفانه عواید بدست آمده از رشد این بخش‌ها، به صورت نابرابر بین اقشار مختلف جامعه توزیع شده که این امر نگران کننده است.

ادامۀ روند رشد نامتوازن، باعث اعتراضات احتمالی ناشی از فقر، بی عدالتی و تفاوت ثروت در جامعه گردیده، که این امر ثبات نظام را بیشتر از اعتراضات سیاسی و امنیتی، تهدید خواهد کرد.

افغانستان از نظر عدالت اقتصادی، از جمله کشورهای متعادل شمرده می‌شود. شگاف طبقاتی بین افراد دارا و نادار، کشور را بیشتر از امروز، به مشکلات جدی مواجه خواهد نمود.

آقای مارک هرولد اقتصاددان امریکایی در یادداشت‌هایش در مورد شکاف طبقاتی

موجود در افغانستان چنین بیان میدارد: «این کشور به دو گروپ مجزاتقسیم شده است. با میلیاردها دالر کمک که به کشور سراریز شده است، یک عده افراد در شرکت‌های بین‌المللی یا در سازمان‌های غیردولتی، وظایف با درآمد بالا پیدا کرده‌اند. اما بسیاری از مردم برای یک یا دو دالر در روز کارمی‌کنند و در خانه‌های کاهگلی بدون آب و برق زندگی می‌کنند. یک افسر عادی پولیس یا یک معلم ۶۰ دالر در یک ماه عاید دارد. یک پرستار شفاخانه ماهانه ۴۰ دالر درآمد دارد.

مارک هرولد، علاوه می‌کند «توده‌های فقیر در شرایط اساساً متفاوت با اقشار مرفهٔ جامعه زندگی می‌کنند.» نوشتهٔ هرولد بیشتر بر مسئله صحت عامه و فاضلاب شهری تمرکز دارد و وضع نامساعد کابل را درین مورد بیان میدارد. هرولد بیان می‌دارد که عدم موجودیت سیستم کانالیزاسیون در محلات فقیر نشین، باعث مرگ بیشتر افراد، نسبت به جنگ گردیده است.

استفن لندمن تحلیلگر امریکایی، می‌نویسد: «در بخش‌های از شهر کابل، یک طبقه پولدار و ثروتمند بوجود آمده که تعدادی زیادی آنها با فساد موجود و قاچاق موادمخدر ثروتمند شده اند، شهر دارای یک منطقه شاپینگ به سطح بالا است که محصولات قیمتی در آن بفروش میرسد. جاده‌های اشرافی شب‌ها بسته و خلوت‌اند، اما روزها میتوان جیپ‌ها و لیموزین‌های قیمتی را در آنها دید.»[۳۵]

به گزارش اداره یونسف سازمان ملل، روزانه در افغانستان تقریباً ۶۰۰ طفل کمتر از پنج سال به علت امراض گوناگون چون اسهال، وبا، تیفوس و غیره می‌میرند. وضعیت مسکن هم به هیچ وجه مناسب نیست. دسترسی بیک مسکن مناسب، بیشتر از یک حق اجتماعی ـ اقتصادی، یک حق سیاسی است. لذا انسانی که محل سکونت مشخص در جهان نداشته باشد، یا نمی‌تواند نیروی سیاسی مؤثری باشد یا به عنوان اوباش در خدمت نیروهای سیاسی عقب گرا درمی‌آید.

با وجود اینکه فقر مطلق در جهان کاهش یافته است؛ اما نابرابری اقتصادی بطور چشم گیری بیشتر شده است و این بحران به مشکل جهانی مبدل خواهد شد.

ایالات متحدهٔ امریکا و مانند کشورهای هرچند جمهوری مردم چین برای کاهش فقر تلاش فراوان داشتند ولی هردو کشور در جمع ده کشوری اند که بالاترین

سطح نابرابری اقتصادی را دارند اما در مقیاس‌جهانی، وضعیت بدتر از این است سرمایه یک فیصد طبقه ثروتمند برابر به سرمایه ۹۹ فیصد متباقی جمعیت جهان می‌باشد.

تجمع سرمایه نزد گروه خاص، عامل فساد و یکی از دلایل گسترش شگاف طبقاتی است. از گریز مالیات در مؤسسات بزرگ سبب پخش نامتناسب ثروت می‌گردد. دستمزدهای پائین طبقه متوسط، فرصت‌های رشد اقتصادی را نابود می‌کند. سطح بیکاریِ در جوامع هم سبب فقر بیشتر و نابرابری طبقاتی می‌گردد. در کشورهای رو به توسعه عوامل دیگری نیز درشگاف طبقاتی تأثیر میگذارند.

روابط مؤسسات و شرکت‌ها با سیاستمداران هم زمینه فساد و تجمع ثروت این گروه را حتمی می‌سازد. برعلاوه امنیت و تبعیض از عوامل تأثیر گذار دیگر بر توزیع نامتناسب ثروت بشمار می‌رود.

کشور ویتنام را میتوان به حیث یک مثال برجسته در راستای کاهش فقر و نابرابری اقتصادی برای کشورهای رو به توسعه پذیرفت، زیرا این کشور با عملی نمودن ریفورم و سیاست‌های اصلاحی که از سال ۱۹۸۶ آنرا آغاز کرد توانست درآمد سرانهٔ خود را از ۱۰۰ دالر در سال ۱۹۸۰ به ۲۱۰۰ دالر در سال ۲۰۱۵ افزایش دهد که این روند رشد، توأم با کاهش فقر همراه بود. قبل از آغاز این اصلاحات ۵۰ فیصد از جمعیت این کشور در فقر مطلق بسر میبردند، این کشور با تطبیق برنامه‌های اصلاحی کوتاه مدت و طویل‌المدت و تلاش‌های پیگیر و استراتیژی های مدون، موفقیت‌های چشمگیر را نصیب شد. برعلاوه ویتنام در روابط بین‌المللی با عقد چندین توافقنامه و عضویت در سازمان‌های جهانی، به پیشرفت‌های قابل ملاحظه در رشد تجارت و اقتصاد نایل گردید.

افغانستان که از جمله کشورهای کمتر توسعه یافته در جهان است، دچار فقر گسترده می‌باشد. بی‌امنیتی مهمترین عامل فقر و نابرابری بین ثروتمندان و فقرا است. در افغانستان بیش از ۸۰ فیصد جمعیت مصروف زراعت و مالداری اند. اکثریت مطلق زارعین مصارف روزمرهٔ شان را به مشکل بدست می‌آورند. به اساس ارقام بانک جهانی، سطح بیکاری بیشتر از ۴۰ فیصد بوده و ۵۴ فیصد جمعیت افغانستان زیرخط فقر زندگی دارند. از جانب دیگر ناامنی و فساد وسیع، دستمزد پائین از عوامل توزیع نامتناسب ثروت محسوب می‌گردد. افغانستان با

داشتن درآمد سرانه کمتر از ۷۰۰ دالر یکی از فقیرترین کشورها در سطح جهان بشمار می‌رود. بنابرین ویتنام می‌تواند یک مدل مناسب در بخش اصلاحات و زیربناهای اقتصادی برای افغانستان باشد.

در جلسهٔ سالانه مجمع اقتصاد جهانی که سال ۲۰۱۸ در داوس برگزار شد، موسسه اکسفام اعلام کرد که امسال ثروتمندان، ثروتمندتر و فقرا، فقیرتر شده اند.

اکسفام یک سازمان بین‌المللی تحقیق و کمک رسانی برای محو فقر، گرسنگی و بی‌عدالتی در جهان است. این موسسهٔ غیرانتفاعی در سال ۱۹۴۲ در پوهنتون آکسفورد بشکل یک کمیتهٔ امداد رسانی برای مبارزه با قحطی بوسیلهٔ فعالین اجتماعی و محصلین آکسفورد اساسگذاری شد.

این مؤسسه در گزارش امسال خود بیان نموده است که ثروت میلیاردرهای جهان در سال گذشته ۹۰۰ میلیارد رشد داشته است، به عباره دیگر روزانه ۵،۲ میلیارد دالر به ثروت و دارایی آنها اضافه شده است. هر دو روز یک میلیاردر به میلیاردهای جهان اضافه می‌شود.

از جانب دیگر فقر در کشورهای افریقایی رشد قابل توجهی داشته و به بدترین وضعیت خود در سال‌های اخیر رسیده است. همچنین در این گزارش آمده است که بیش از سه میلیارد انسان در جهان روزانه کمتر از ۵،۵ دالرعاید دارند و در فقر به سر می‌برند. همچنین میان دستمزد زنان و مردان تفاوت قابل ملاحظه وجود دارد. مردان شاغل ۵۰ فیصد بیشتر از زنان شامل کار، درآمد کسب می‌نمایند.

اکسفام در نهایت نتیجه گرفته است که اگر این افراد تنها یک فیصد بیشتر مالیات بپردازند بیشتر از ۲۶۲ میلیون طفل که از تحصیل باز مانده اند، به مکتب خواهند رفت و ۳،۳ میلیون نفر از مرگ زودهنگام نجات یابند.

طور مثال سرمایه ثروتمندترین مرد جهان و مالک شرکت آمازون در سال ۲۰۱۸ به ۱۱۲ میلیارد دالر رسیده و ارزش تنها یک فیصد از تمام دارایی وی معادل بودجه کشور اتیوپیا با ۱۰۵ میلیون نفر است.

نابرابری باعث می‌شود که مادران و نوزادان بیشمار در اثر فقر و بیماری بمیرند، بسیاری اطفال از تحصیل بازمانده و افراد زیاد به خاطر عدم امکانات حفظ الصحه

و آب آشامیدنی صحی به مرگ قبل از وقت مواجه شوند.

به نظر اکسفام دولت‌ها به دلیل ناتوانی در کاهش اختلاف طبقاتی از راه سیاست‌گذاری‌های مؤثر در زمینه نظارت بر ثروت و سیستم های مالیاتی و ضعف در ارائه خدمات عمومی برای شهروندان مقصراند. از نظر این موسسه کاهش اختلاف طبقاتی نیازمند یک عزم جهانی است که به کمک دولت‌ها و موسسات خصوصی امکان پذیر است.

به گزارش اکسفام چهل و دو نفر، نیمی از کل ثروت دنیا را در اختیار دارند. در تحقیقاتی که در ۲۲ جنوری ۲۰۱۸ منتشر شد، اکسفام خواستار مقابله با شگاف روز افزون میان ابرپولدارها و بقیه جهان شد.

ارقام موجود بیانگر آن است که دست‌آوردهای اقتصادی "به شدت در بالا متمرکز شده اند". فرار مالیاتی، کاهش نسبی حقوق کارگران، کم شدن مصارف شرکت‌ها و نفوذ تجارت در بخش سیاست‌گذاری هم از عوامل افزایش نابرابری اقتصادی است.

اینکه بخش عمدهٔ ثروت دنیا در بالا متمرکز شده است بیانگر شگوفایی اقتصادی نیست، بلکه نشان‌دهنده یک سیستم معیوب است. سیستم که میلیون‌ها انسان پرکار که برای تولید غذا و پوشاک ما زحمت می‌کشند را با دستمزدهای در حد خط فقر نگه‌داشته است.

لذا توقف فرار مالیات و تعین دستمزدهای عادلانه برای زنان و مردان و افزایش سرمایه گذاری در بخش‌های آموزش و صحت عامه برای همه حتمی و لازمی است، اما از آنجائی که عدهٔ محدود سرمایداران نقش عمده در بخش سیاست گذاری دارند، این امر باعث تصویب قوانینی می‌شود که مصارف شرکت‌ها کاهش یابد. آنها سعی می‌کنند تصامیمی در مورد دستمزدها و وضع مالیات اتخاذ شود که منفعت خودشان را برآورده سازد.

فساد گسترده و عواقب ناگوار آن بر اقتصاد

افغانستان از چند دهه بدینسو با مصائب و مشکلات گوناگون که شامل پرابلم‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، قاچاق و ترافیک موادمخدر، قتل و سرقت‌های مسلحانه، نقض حقوق بشر و هزاران مشکلات دیگر می‌باشد، روبرو بوده و در نتیجه مردم بلاکشیدۀ ما هزاران بدبختی و ناهنجاری را متحمل شده اند. در کنار این همه نابسامانی‌ها و مشکلات، پدیدۀ زشت دیگری که زندگی مردم بلاکشیدۀ ما را به نابودی کشانیده و موقف کشور را در سطح جهان زیر سوال برده، پدیده فساد همه گیر اداری از بالا تا پایین سیستم دولتی است.

مشکل فساد اداری صرف محدود به کشورهای عقب نگهداشته شده و در حال توسعه نبوده، بلکه در کشورهای پیشرفته و صنعتی بزرگ هم به مشاهده میرسد. دانشمندان برای فساد اداری تعاریف زیادی ارائه نموده اند. بعضی ازین دانشمندان فساد را پاداش نامشروعی برای افراد متخلف دانسته، تا از آن برای منافع شخصی از مقامات و صلاحیت‌های دولتی سوءاستفاده نمایند.

عدۀ دیگری رشوه گیری و پنهان کاری را فساد نام گذاری می‌نمایند و تعدادی هم هرگونه ارتباط و رد و بدل کردن منابع و امکانات برای انجام امور غیرقانونی را در دوایر و نهادها، فساد اداری تعریف کرده‌اند.

کلمۀ Corruption (فساد) ریشه لاتین داشته و معني آن شکستن است بنابراین در فساد چیزي میشکند یا نقض میگردد که می‌تواند رفتار اخلاقي، روش قانوني و اکثراً مقررات اداري باشد.

به اساس تعریف بانك جهاني و سازمان شفافیت بین‌المللی، فساد، سوءاستفاده از صلاحیت‌های دولتي براي کسب منافع شخصي است.

مجموعۀ از قوانین و مقررات مدون اداري وجود دارد که فعالیت‌هاي قانونی اداري را تعیین مي‌کنند، هرگونه رفتار اداري که مغایر با این قوانین و مقررات باشد و در آن نفع شخصي مطرح باشد فساد اداري پنداشته میشود.

به صورت عموم میتوان گفت که این پدیده زشت و ناگوار به شکل فساد مالی و اقتصادی هم می‌تواند ظاهر گردد.

درموجودیت فساد، سیاست‌هاي دولت با منافع اکثریت در تضاد قرار میگیرد، این امر باعث به هدر رفتن منابع ملي شده و به کاهش مؤثریت دولت‌ها در رهبری امور مي‌انجامد و در نتیجه از اعتماد مردم نسبت به دستگاه‌هاي دولتي و غیردولتی کاسته شده، بی‌تفاوتی، تنبلی و بی‌کفایتی در جامعه افزایش می یابد.

فساد، اعتقاد و ارزش‌هاي اخلاقي جامعه را متزلزل ساخته، باعث افزایش مصارف در انجام کارها گردیده و رشد رقابت پذیری را به مشکل مواجه می‌سازد.

برعلاوه تلاش‌ها جهت محو فقر و نابرابری را ناکام ساخته و بی‌علاقه‌گی و بدبینی ایجاد نموده و زمینۀ تضعیف روحیه افراد درستکار و صادق را فراهم میسازد.

فساد اداري مانع سرمایه‌گذاری در کشور شده و مسیر رشد و توسعۀ اقتصادی را به موانع جدی مواجه میسازد. در موجودیت رهبری ناسالم، استعدادها و منابع موجود مستعد انسانی به سمت فعالیت‌های نادرست برای دست‌یابی به درآمدهای که به ساده گی امکان پذیر است، کشانیده می‌شوند که این خود زمینه رکود در تمام ابعاد را فراهم می‌سازد.

کشور عزیزما افغانستان، طی بیشتر از دو دهه با فساد گسترده مواجه بوده که این امر مسیر پیشرفت‌های اجتماعی ـ اقتصادی را مانع و مصارف هنگفت را بر دوش کشور و در نهایت مردم گذاشته است که یکی از مهترین آن حیف و میل ملیاردها دالر کمک‌های جامعۀ جهانی می‌باشد، که این خود باعث عمیق شدن نابرابری در جامعه و فاصله طبقاتی میان دارا و نادار می‌گردد.

به منظور مبارزه علیه فساد اداری چندین نهاد بوسیله دولت افغانستان تأسیس شده اما از ینکه در این نهادها نیز فساد وجود دارد، کار آنها محسوس نمی‌باشد زیرا مبارزه با فساد با شعار تحقق نمی‌یابد، بلکه این عمل خواست همگانی و جدیت دولت را می طلبد، این مبارزه باید از سطوح بالا صورت بگیرد و هدف آن ریشه‌کن ساختن فساد باشد. دستیابی به توسعه در یک کشور عقب نگهداشته شده مثل افغانستان بدون موجودیت نظام اداری سالم ناممکن است.

فساد اداری پدیده‌ای است که از گذشته‌ها بدینسو در تمام جوامع بشری وجود داشته، اما شکل، اندازه و سطح آن متفاوت بوده است. در کشورهای توسعۀافتۀ باثبات و دموکراتیک، فساد اداری به صفت یک امر نادر و در کشورهای رو به توسعه و عقب نگهداشته شده مثل افغانستان که درگیر جنگ و کشمکش‌های سیاسی و اجتماعی اند، یک امر عادی و نورمال است.

تعریف وسیعی که توسط بانک جهانی، سازمان بین‌المللی شفافیت و مراجع دیگر از فساد ارائه شده، «فساد اداری عبارت از سوءاستفاده از قدرت عمومی برای کسب منافع خصوصی خوانده شده است» که از کارشکنی و کم کاری یک مامور دولتی گرفته تا رشوه‌ستانی و وسیله‌بازی در استخدام افراد، توسط مسئولین و کارمندان بلند رتبه، اختلاس و فساد در پلان‌ها و اجرای برنامه‌های بزرگ دولتی را شامل می‌شود.

طی بیشر از دو دهه اخیر در افغانستان بدترین و خطرناکترین اشکال فساد اداری در دستگاه دولت وجود داشته که فعلاً به بدترین حالت خود دراپارات دولتی و سازمان‌های غیردولتی، از سطح وزیر، وکیل و بالاتر از آن تا پایین‌ترین‌ها را دربر می‌گیرد. از همین سبب است که افغانستان، طی چند سال اخیر، پی در پی در صدر فهرست فاسد ترین کشورها قرار دارد.

گسترش فساد در افغانستان عوامل مختلف دارد، از جمله فقر، سطح پائین معاشات کارمندان دولتی، دولت ضعیف و بی‌کفایت و سایرعوامل اجتماعی ـ سیاسی دیگر. همۀ این عوامل در گسترش فساد نقش برازنده دارند.

مبارزه با فساد نیازمند تغییر جهت‌گیری سیاسی در مقامات بالایی دولتی در افغانستان است. ولی دولتمردان درین زمینه جدی عمل نمی‌نمایند زیرا آنها تشویش دارند که این امرممکن مناسبات قدرت در دولت افغانستان را به شکلی از اشکال تحت تأثیر قرار دهد.

امریکا و هم پیمانانش، بعد از مداخله نظامی در افغانستان بجای اینکه این کشور را از نظر سیاسی تقویت کنند، از باندها و گروه‌های جنایتکار حمایت نموده و ساختارهای موازی قدرت را ایجاد کردند که بر اوضاع تأثیرات ناگوار ی بجا گذاشت.

بعد از سقوط «طالبان» در چند ماه اول مداخلهٔ امریکا و متحدانش و دردوران بعدی تشکیل حکومت در چوکات قانون اساسی جدید، امریکایی‌ها نه فهمیدند که نقش آنها تغییر کرده است. خطر عمده در قیام نه، بلکه در حاکمیت مفسد و بی‌کفایت نهفته است. امریکا در افغانستان پلان مشخص در مورد حل تضادهای اتنیکی، تضعیف قوماندانان جبهه، متحد ساختن رهبری محلی، اعمار نظام عادلانه که عنعنات محلی را مراعات نموده و مردم را برای مبارزه با طالبان تشویق میکرد، نداشت. استفاده از چنین استراتژی و سیاست، بجای طرز تفکر نظامی لازم و ضروری بود، ولی این کار صورت نگرفت که در نتیجه باعث رویکار آمدن یک حکومت فاسد و بی‌کفایت در افغانستان گردید.

کمک‌های خارجی نیز یکی از عوامل بوجود آمدن پدیده فساد در افغانستان شمرده می‌شود. زیرا کمک‌های خارجی باعث می‌گردد تا اقتصاد کشور، شکل مصرفی و یا رانتی را اختیار کند افغانستان هم در ردیف کشورهای رانتی قرارگرفته است. در اکثر اقتصادهای مبتنی بر رانت پدیده فساد تشویق می‌گردد.

رانت درآمدی است که مستفید شوندهٔ آن در تولید آن نقشی ندارد. طور مثال کشورهای دارای منابع طبیعی مثل گاز و نفت که از صادرات آن سرمایه و پول هنگفتی بدست می‌آورند. از همین سبب این منابع رانتی محسوب می‌شوند. و یا کشوری که با داشتن منابع سرشار طبیعی امکانات صنعتی شدن را دارند، اما از اینکه منابع بشکل خام بفروش میرسد و صادر می‌گردد و ازین بابت پول هنگفت داخل کشور می‌گردد، صنعت رشد ننموده و اقتصاد کشور به رانتی مبدل می‌گردد.

کمک‌های خارجی هم شکلی از رانت است چون دولت‌های کمک گیرنده نقشی در پدید آوردن آنها ندارند. این کمک‌ها از منابعی بیرونی بدست می آیند و دولت‌های گیرندهٔ رانت، برای تولید آن چیزی مصرف نمی‌کنند. اقتصادهای مبتنی بر رانت تأثیرات بسیار مهمی در شکل رشد سیاسی و نحوه تکامل روابط سیاسی در بیروکراسی دولتی دارند. به اساس تحلیل‌های علمی، اقتصاد رانتی سبب بروز سیاست‌های توتالیتر و استبدادی می‌گردد. مثال بارز این ادعا اکثریت کشورهای است که دارای منابع سرشار طبیعی اند و افغانستان هم یکی ازین کشورها است.

علت اینکه رانت منجر به پدیدآمدن سیاست‌های غیرمردمی و غیردموکراتیک می‌شود، این است که یک قشر نخبهٔ سیاسی در راس دولت، نیرومند گردیده و آنها

از منابع پولی که به کشور سرازیر می‌گردد برای تقویت موقعیت سیاسی و اجتماعی خود به رقیبان شان پول پرداخته و ازین طریق نفوذ شان را بردستگاه دولتی گسترش میدهند.

رشد چنین شیوه‌ها دردستگاه دولتی یکی از عواملی است که باعث ایجاد وشکل گیری نظام‌های توتالیتر و استبدادی می‌گردد.

این سیاست به نوبهٔ خود منجر به شکل گیری گروه رانت خوار و رشد فساد در یک کشور می‌شود. قشر سیاسی که در راس قدرت قرار دارد، پول و پست‌های دولتی را بر اساس ملاحظات سیاسی برای تشویق و ترغیب نیروهای مخالف یا رقیب در بدل همکاری و حمایت سیاسی توزیع می‌کنند. پست‌های دولتی مهم، اکثراً به منبع عایداتی برای نمایندگان نیروهای مختلف تبدیل می‌شود که حمایت شان را در بدل پول و موقعیت در اختیار قشر حاکم سیاسی قرار میدهند. آنها با تقرر شان در راس یک وزارت، اولین کاری را که انجام میدهند، تمام افرادی را که وزیر پیشین استخدام نموده بود، از کار سبکدوش و افرادی که مورد تأیید و از سمپاتی‌های خودش باشد استخدام می‌کند. پس درینجا سوال طرح می‌گردد که علت سبکدوش شدن این افراد بدون کدام جرم و یا انجام کار غیرقانونی چیست؟ آیا درین مورد فکر شده که آینده این افراد در جامعه چگونه خواهد بود؟

آیا فکر نمی‌گردد که در چنین حالات هیچ یک از افراد جامعه اطمینان به آینده ندارند که این امر خود باعث ایجاد فساد و انحرافات مختلف (پناه بردن به موادمخدر، سرقت و غیره) می‌گردد. این امر تا حدی عملکرد سیاسی فعلی دولت افغانستان را بیان میدارد. فساد در سطوح بالایی دولت بمراتب گسترده تر از فساد در سطوح پائینی آن است.

طوری که نگاشته شد، افغانستان از چند دهه بدینسو دارای اقتصاد رانتی بوده، یعنی اقتصاد آن بر اساس کمک‌های خارجی استوار است. توجه به منابع پولی خارجی در کنار اینکه تأثیر مهمی بر موضع گیری ژیوپولیتیک افغانستان داشته، در رشد سیاست ملی به نفع گروه‌های حاکم نیز نقش مهمی داشته است.

حکومت‌ها در افغانستان در دوره‌های مختلف تاریخ، اکثراً از این کمک‌ها برای سرکوب مخالفین و یا برای جذب حمایت سران اقوام و قبایل جهت عملی نمودن

اهداف شان استفاده کرده اند که این پدیده در شیوهٔ رشد دولت و دولت سازی ملی و تاریخ بغرنج افغانستان تأثیرات سوء بجا گذاشته است.

تلاش برای از بین بردن پدیدهٔ فساد باید همه جانبه حمایت شده و از بین بردن این پدیده نیازمند مطالعه دقیق و همه جانبه در ارتباط شیوه مصرف، توزیع، مدیریت کمک‌ها و روابط سیاسی در سطوح بالاتر دولتی در افغانستان لازم و ضروری است. اما متأسفانه درین زمینه توجهٔ کمتر صورت گرفته است.

به نظر سیاستمداران امریکایی، امریکا و هم پیمانانش، بعد از مداخله نظامی در افغانستان بجای اینکه این کشور را از نظر سیاسی تقویت کنند، از باندها و گروه‌های جنایتکار حمایت نموده و ساختارهای موازی قدرت را ایجاد کردند که بر اوضاع تأثیرات ناگوارتری بجا گذاشت.

آقای جان ساپکو، در باره بازسازی افغانستان، سیاست امریکا را چنین توضیح نموده است: «ما با شرایط بسیاری از قوماندانان جبهه و مافیای فاسد موافقه میکردیم و خود را به دام انداختیم. ما با آنها مربوط می‌باشیم. بسیاری افغانها ما را در ماهیت همدست اشخاص بد تصور می‌کنند».

در رسانه‌های بین‌المللی، کابل را به مثابه پایتختی تعریف می‌کنند که آنرا (وقتی که تروریستان درین شهر حمله نمی‌کنند) باندها و گروه‌های جنایتکار که مصروف تجارت سلاح اند رهبری نموده و از حمایت مقامات عالی و قوماندانان جبهه برخوردار‌اند.

به اساس تحقیقات بانک جهانی، جنگ، بهترین محیط برای نفوذ در مؤسسات ضعیف اداره، تخریب سیستم حقوقی و قضایی، پیگرد غیرمؤثر و عدم توانایی جلوگیری از فساد محسوب می‌شود.

به اساس گذارش سیگار، ایالات متحده امریکا تمام آن منابعی را که طبق اعلامیه‌ها، جهت اعمار پروژه‌های دولتی در افغانستان تخصیص داده میشد، مصرف نموده که اصلاً آنها جایگاه سیاسی، اقتصادی و حقوقی نداشتند. در گذارش علاوه گردیده، مبالغی جهت اعمار کلینیک‌های طبی بدون دوکتوران، مکاتب بدون اطفال، عمارات، سربازان و افسران پولیس که هیچگاه وجود نداشتند پرداخته شده است.

در حال حاضر در اکثر کشورها با داشتن شرایط اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک متفاوت، فساد اقتصادی و سیاسی مشاهده میگردد. مبارزه با این پدیده شوم و مخرب یکی از اساسی ترین نگرانی‌های جامعه بین‌المللی می‌باشد.

بررسی دقیق علل و عواقب فساد میتواند ما را یاری نماید تا برنامه‌های مؤثر ضد فساد و مقابله با آنرا، که از عوامل مهم توسعه نیافتگی اقتصادی وسیاسی می‌باشد، طرح ریزی کنیم.

سازمان‌های جهانی، پدیدهٔ فساد مالی و سیاسی را منحیث یکی از مهم ترین نگرانی‌های ادارهٔ دولتی و مانع بزرگ برای رشد و توسعهٔ پایدار می‌شناسند. در تمام جوامع چه دموکراتیک و چه غیردموکراتیک و توتالیتر، فساد به شکلی از اشکال به مشاهده میرسد. موجودیت فساد به شکل سیستماتیک بیانگر این واقعیت است که منابع تعیین شده براي مصارف عمومی، به شیوه مؤثر، اداره و رهبری نشده، بلکه به مصارف فردی یا گروهی مفسدین و متخلفین جامعه میرسد.

از پیامدهای فساد اقتصادی و سیاسی مي‌توانیم به افزایش شکاف بین طبقات اجتماعی، افزایش بی اعتمادی مردم نسبت به دولت و به همکدیگر اشاره نماییم. در موجودیت فساد، مردم فکر می‌کنند که مقامات دولتی و نخبگان اقتصادی منابع ملی را غارت نموده و حیف و میل می‌کنند. این طرز تفکر منفی در مورد دولت میتواند به بحران‌های سیاسی با پیامدهای جدی امنیتی در سطح ملی و حتی در سطوح بالاتر منطقوی و بین‌المللی منجر گردد. بدون برنامه ریزی جهت مبارزهٔ جدی و دوامدار با فساد، امیدی به موفقیت برنامه‌های توسعه‌وی نخواهد بود.

فساد مشکل بزرگ و فراگیر در جهان است که تأثیرات سوء و مخرب بالای اقتصاد دارد. در مورد فساد و اثرات مخرب آن مطالعاتی زیادی صورت گرفته است، اما اشکال و انواع گوناگون آن مشخص نشده اند. بصورت عموم دو نوع فساد، یکي پرداخت رشوه برای دور زدن قانون و دیگر آن نفوذ به حاکمیت برای تغییر قانون را میتوان برجسته ساخت.

نوع اول به فساد اداری مشهور است اما فساد نوع دوم را میتوان شکلی از فساد سیاسی دانست. فساد اداری یا پرداخت رشوه عمل انفرادي است در حالي که نوع دوم یعنی نفوذ و تسخیر حاکمیت اکثراً با همکاری افراد و گروه‌ها صورت مي‌گیرد.

بررسی هردو نوع فساد در هفتاد و پنج کشور نشان میدهد که یک رابطه محکم بین فساد سیاسی و اداری وجود دارد. برعلاوه عوامل اجتماعی چون عمل رشوه خواری به رواج فساد اداری و موجودیت توافقات پنهانی بین شرکت‌ها، به ترویج فساد سیاسی تاثیرگذار اند.

فساد اداری در جوامع بشری قدامت طولانی داشته و رابطۀ مستقیم با توسعه نظام سیاسی دارد و پیدایش آن باعث اخلال در نظام سیاسی یک کشور می‌گردد. در یک نظام اداری فاسد، مسئولین و کارمندان از صلاحیت‌ها و وظایف کاری شان در ارائه خدمات بهره برداری و سوءاستفاده می‌نمایند، که این امر خود مانع رشد و توسعه در جامعه گردیده، حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی افراد جامعه را نقض و یا حق شخص یا گروه پایمال یا به ناحق به شخص دیگری داده می‌شود.

دلایل فساد اداری در پیچیدگی و عدم صراحت قوانین و مقررات، موجودیت بیروکراسی، سطح پائین دستمزدها، شیوۀ مجازات و نظارت‌های اداری نهفته است.

موجودیت فساد اداری در یک کشور باعث کاهش اعتماد مردم نسبت به دولت گردیده و فاصله بین دولت و مردم را بیشتر می‌سازد. پدیدۀ شوم فساد اداری، تمام عرصه‌های زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را آسیب‌پذیر ساخته و زمینه‌های رشد اقتصادی و سرمایه گذاری را محدود می‌نماید این امر باعث افزایش مصارف فعالیت‌های اقتصادی و فرار میلیون‌ها دالر سرمایه می‌گردد. موجودیت فساد گسترده در یک کشور از اعتماد سرمایگذاری سرمایداران خارجی هم میکاهد. طور مثال اگر يك سرمايدار خارجی بخواهد در افغانستان برای سرمایه گذاری اقدام نماید از اثر موجودیت فساد اداری شدیداً مأیوس شده و بلاخره از سرمایه گذاری اش منصرف می‌شود.

طوری که برای همه هویدا است یکی از علل فقر اقتصادی در افغانستان موجودیت فساد اداری گسترده در دوایر و دستگاه‌های دولتی است. فساد اداری و فقر اقتصادی دو عاملی اند که بالای توسعۀ اقتصادی کشور تأثیر منفی بجا گذاشته و باهم ارتباط نزدیک دارند. تجارب ثابت نموده هرگاه معاش کارمندان دولتی کم باشد، آنها با داشتن سطح زندگی پائین و دسترسی کمتر به امکانات و خدمات لازم زندگی روزمرۀ شان، دست به رشوه خوری می‌زنند که این روند خود باعث افزایش فساد اداری می‌گردد. بصورت عموم این معضله ارتباط به عوامل گوناگون دارد که

تعدادی ازین عوامل را نام میگیرم.

- یکی از عوامل بوجودآمدن فساد اداری، فقر اقتصادی کارمندان دولت و بی‌توجهی دولت بخاطر رفع این مشکل است، زیرا فقر معمولاً باعث ایجاد زمینهٔ فساد می‌گردد.

- عامل دیگر، عدم توازن دستمزدها (معاشات) بین کارمندان دولتی به صورت عموم و بین دستمزد کارمندان غیردولتی است. زیرا تعین دستمزدها دارای معیارهای اقتصادی بوده و باید با توجه به آن دستمزدها تعیین گردد.

- افزایش نیازمندی‌های جدید در عصر حاضر، که نیاز به عاید و دستمزد کافی و بیشتر دارد اما این امکانات را کارمندان دولت کمتر و یا اصلاً ندارند.

- تجمل‌پرستی بیش از حد تعداد افرادی که زمینه سوءاستفاده از اختیارات دولتی برای آنها مهیا می‌باشد.

- عدم موجودیت بازپرسی از کارمندان فاسد، زیرا اگر در ادارهٔ دولتی مجازات وجود نداشته باشد انگیزهٔ برای اصلاح آن هم وجود نخواهد داشت.

- عدم تطبیق قوانین موجود بر متخلفین و ناقضین قانون بطور یکسان.

- برتری دادن منافع شخصی نسبت به منافع ملی و عدم موجودیت روحیه وطن‌دوستی و خدمت‌گزاری به مردم نزد تعدادی از افراد.

- عدم سپردن کار به اهل کار مطابق تخصص، تعهد و تجربه.

- عدم موجودیت شفافیت و حساب دهی از بودجه. البته این امر بیشتر در مؤسسات غیردولتی به نظر میرسد، از آنجائی که فساد اداری یک فعالیت غیرقانونی است. اکثراً به صورت مخفی انجام می‌یابد در هر ارگانی که شفافیت موجود باشد این پدیدهٔ شوم نمی‌تواند، دامنگیر آن ارگان یا نهاد گردد. پیامدهای اقتصادی فساد اداری را میتوان در موارد مشاهده نمود که من از آنها نام میبرم.

- فساد اداری، پروسه رسیدن به اقتصاد بازار در افغانستان را طولانی ساخته و مانع رشد رقابت و کاهش فقر می‌گردد.

ـ فساد، مصارف فعالیت‌ها را افزایش داده و امکان پیش‌بینی فعالیت‌های بعدی را محدود می‌سازد. هم چنان باعث تلف شدن منابع ملی و مانع رشد و توسعه پایدار اقتصادی می‌گردد.

ـ فساد امید مردم به آینده را کاهش می‌دهد و آنها را معتقد می‌سازد که شخص پولدار می‌تواند هر کاری را انجام دهد. این امر فضایل و ارزش‌های اخلاقی جامعه را ضعیف و نابود می‌سازد.

ـ فساد اداری باعث بی‌تفاوتی، تنبلی و بی‌کفایتی گردیده و روحیه افراد صادق، پرکار، وطن‌پرست و درست‌کار را تضعیف نموده باعث می‌شود تا از کار کناره‌گیری کنند و یا به صورت آگاهانه یا ناآگاهانه به فساد رو آورد.

ـ فساد باعث توزیع غیرعادلانه درآمد گردیده و فاصله بین دارا و نادار را بیشتر می‌سازد. در حقیقت بیشترین صدمهٔ فساد را طبقات محروم و آسیب‌پذیر جامعه متحمل می‌شوند.

ـ فساد اداری باعث می‌گردد تا رشوه گیری، غصب دارایی‌های عامه و مردم به اوج خود رسیده، رشد اقتصاد مافیایی و تجارت موادمخدر فضای زندگی را برای تعداد زیادی مردم محدودتر کند، زیرا رشوه خوری باعث عدم سودمندی اقتصادی گردیده، فعالیت‌های اقتصادی را مختل و منابع و استعدادها را به سوی فعالیت‌های غیرقانونی سوق می‌دهد. همچنین توانایی کشور را برای افزایش درآمد قانونی تضعیف نموده و بالاخره نیرومندی جامعه را برای به دست آوردن مواد ضروری زندگی کاهش می‌دهد و تأثیر سوء بر پروسه رشد و توسعه و کشور می‌گذارد.

گرچه فساد اداری عوامل اقتصادی متعدد دارد ولی جهات فرهنگی و اجتماعی آنرا نباید فراموش نمود. با تأسف در حال حاضر در ادارات افغانستان پارتی بازی و رشوه ستانی تبدیل بیک فرهنگ شده است و افراد از دادن رشوه و یا اخذ آن هیچ باکی ندارند. عدم تعقیب عدلی تعدادی از مفسدین اقتصادی باعث گردید تا کارمندان پائین رتبه علاقه و دلیلی برای مبارزه با فساد نداشته باشند. استخدام افراد سالم و درست کار کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. افراد فاسد از داشتن گذشتهٔ فسادشان تشویش و هراسی ندارند، بنا تا زمانی که با این نوع فرهنگ برخورد جدی نشود، ایجاد یک فضای سالم ناممکن است.

افزایش فساد رابطه مستقیم به عقب‌ماندگی و عدم توسعه در یک کشور داشته مانعی بزرگ برای رشد و ایجاد یک جامعهٔ سالم می‌باشد.

برنامه عمران ملل متحد، فساد اداری را مانع عمده رشد و توسعه ملی کشورها به ویژه در ابعاد اقتصادی و انسانی می‌شمارد که با کاهش سرمایه گذاری داخلی و خارجی، درآمدهای دولت، بهره‌وری سرمایه گذاری‌های عمومی، کاهش سطح خدمات اجتماعی بخصوص برای افراد کم درآمد و نادار و افزایش مصارف زندگی با افزایش قیمت‌ها و کاهش رشد اقتصادی و فضای رقابت اقتصادی ظاهر می‌گردد که مثالهای آن در کشورهای در حال‌توسعه و عقب نگهداشته شده بیشتر دیده می‌شود.

تولید و ترافیک موادمخدر و پیامدهای ناگوار آن بالای کشور و زندگی مردم ما

استعمال موادمخدر سابقهٔ طولانی داشته و در طول تاریخ مردم از آن منحیث دارو استفاده میکردند. گاهی برای ایجاد لذت و گاهی هم برای فراموشی غم‌ها و ناراحتی‌ها و اکثراً توسط جادوگران نیز مورد استفاده قرار میگرفت.

از بررسی‌ها و پژوهش‌ها برمی‌آید که سومریان اولین افرادی بودند که تریاک را کشف کردند و از آن منحیث یک داروی مسکن استفاده میکردند و به تدریج به شکل یک مادهٔ مخدر و گیاه شادی‌بخش نیز مورد استفاده قرارگرفت. برعلاوهٔ سومریان، اقوام آشور، مصر و روم نیز تریاک را می شناختند و از آن استفاده میکردند طبیبان بزرگ مانند سقراط ترکیباتی از تریاک را برای بیماری‌های مختلف جسمی و روحی تجویز میکردند. استفاده از موادمخدر بیشتر جنبه طبی داشت و فقط به دستور طبیبان مصرف می شد. در آن زمان اعتیاد ابعاد وسیع نداشت.

با شروع انقلاب صنعتی در اواخر قرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸ و گسترش تجارت و از همه مهم تر نیاز صنایع جدید انقلاب صنعتی به سرمایه، روند جدیدی در مسائل مختلف جهانی آغاز شد و تریاک نیز نقش تازهٔ پیدا کرد و موادمخدر منحیث یک مسئله اجتماعی و سیاسی بروز نموده، ابعاد سیاسی و بین‌المللی به خود گرفت. این ماده در کنار سایر ترفندهای استعماری منحیث وسیله برای جذب سرمایه کشورهای رو به توسعه، نابودی نیروی انسانی و فرهنگ و اقتصاد ملی کشورها مورد استفاده قرار گرفت.

زمانی که کمپنی هند شرقی در کشور به منظور سرمایه گذاری صنعتی، خرید موادخام برای صنایع و ادویه جات موجود در کشورهای آسیای شرقی نیاز شدید به سرمایه پیدا کرد، به دلیل کمبود منابع مالی به ویژه کمبود طلا و نقره، توجهش را به دیگر کشورها به خصوص کشورهای مستعمره، متمرکز ساخت و جهت

رسیدن به اهداف اش به ترفندهای متعددی دست زد که یکی از آنها مبادرت به تجارت تریاک در آسیای شرقی بود این کمپنی با کنترول و رهبری تجارت تریاک در آسیای شرقی به خصوص در کشور چین، طی سال‌های متمادی، مفاد هنگفت بدست آورده و بسیاری از مردم این کشورها را به دام اعتیاد کشاند.

دولت چین که از خروج سرمایه و شیوع تریاک وحشت زده شده بود از این کمپنی تقاضای منع تجارت تریاک را نمود. اما این کمپنی به تقاضای کشور چین توجهی ننموده در نتیجه، دولت چین تریاک‌های این کمپنی را مصادره کرد. نیروی نظامی انگلستان به پشتیبانی ازین کمپنی وارد مبارزه شده و طی دوجنگ که به جنگ‌های تریاک معروف اند، باعث شکست نیروی نظامی چین شده و در نهایت علاوه بر وارد نمودن خسارات، به چندین بندر چین برای حمل و نقل و توزیع تریاک نیز دسترسی حاصل نمودند.

موادمخدر اکثراً در کشورهای که فقر اقتصادی و ناامنی در آن موجود و در حال توسعه است، تولید شده و به دیگر کشورها قاچاق می‌شود.

افزایش تولید موادمخدر بعد از سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان، یعنی زمانی که، عملاً فروپاشی ساختار دولتی کشور بوقوع پیوست، صورت گرفت.

افغانستان از سال ۱۹۹۲ از جملهٔ بزرگترین کشورهای تولید کننده موادمخدر در جهان شمرده می‌شود. سه مرکز بزرگ تولید تریاک در جهان موجود است:

۱. مرکز تولیدی مثلث طلایی شامل سه کشور میانمار، لائوس و تایلند

۲. مرکز تولیدی هلال طلایی شامل سه کشور افغانستان، ایران و پاکستان

۳. مرکز تولیدی مکسیکو در امریکای مرکزی و کلمبیا در امریکا جنوبی.

افغانستان با بیشترین مقدار تولید موادمخدر در جهان بالاتر از کشور میانمار (بزرگترین تولید کننده موادمخدر در مرکز مثلث طلایی) و مکسیکو و کلمبیا از قاره امریکا قرار می‌گیرد. به اساس ارقام اداره مبارزه با موادمخدر سازمان ملل متحد، تولید موادمخدر تا موقع اوج گرفتن قدرت طالبان در سال ۱۹۹۹ میلادی با افزایش بیش از ۲۰ فیصد به ۴۵۰۰ تن رسید و افغانستان بیشترین موادمخدر دنیا را تولید کرد.

تولید موادمخدر در زمان حکومت طالبان رشد قابل ملاحظه داشته و بعد از سال ۲۰۰۱ میلادی تاکنون تولید و قاچاق این ماده افزایش فاحشی داشته است.

بر اساس گزارش سازمان ملل متحد، افغانستان در سال ۲۰۱۳ میلادی ۸۳۰۰ تن موادمخدر را که بیش از ۹۰ فیصد موادمخدر جهان است، تولید و در سال‌های بعدی این پروسه رو به افزایش بوده، در سال ۲۰۱۸ افغانستان با کشت بیش از ۳۲۸ هزار هکتار زمین بلندترین جا را درکشت موادمخدراز آن خود ساخت.[۳۶]

موجودیت جنگ‌ها و درگیری‌ها طی سال‌های متمادی در افغانستان، عدم امنیت، نابودی زیربناهای اقتصادی و عدم بازسازی و توسعهٔ اقتصادی کشور، باعث شده تا افغانستان در جای اول یعنی بزرگترین تولید کنندهٔ موادمخدر در سطح جهان قرار بگیرد. پیامدهای ناگوار این پدیدهٔ شوم نه تنها مانع رشد و توسعهٔ اقتصادی در کشور می‌شود، بلکه باعث آسیب پذیری سلامت جامعه نیز می‌گردد.

گسترش موادمخدر در افغانستان عوامل مختلف دارد:

از جمله، ناامنی یکی از پدیده‌های است که درگسترش موادمخدر در کشورهای در حال جنگ نقش دارد. ناامنی وضعیت کشور را نابسامان ساخته، از یکطرف زمینه تداوم فعالیت‌های مافیای بین‌المللی قاچاق موادمخدر را مساعد می‌سازد و از جانب دیگرعوامل جنگ افروز بیرونی در همکاری با عوامل داخلی به هدف تأمین مصارف جنگ شان از کشت و تولید موادمخدر استفاده می‌نمایند که باعث گسترش تولید موادمخدر در کشور می‌گردد.

افغانستان کشوری است که از امنیت و ثبات کامل برخوردار نبوده و بلندترین سطح کشت و تولید موادمخدر را در سطح جهان دارا می‌باشد. با داشتن نقش گسترده اجنبی‌ها و تروریستان، در کار گسترش پروسهٔ تولید و تجارت تریاک، سالانه مقدار زیاد از مواد کشندهٔ مخدر بوسیله باندها و مافیای بین‌المللی به خارج کشور قاچاق می‌گردد. آنچه واضح است، پیامدهای شوم ناشی از تولید و تجارت موادمخدر است که مانع توسعه و رشد اقتصادی کشور می‌گردد.

فعالیت‌های هراس افگنانه تروریستان و مشارکت جنگ سازان خارجی در امر بی ثبات ساختن کشور ما و حمایت آنها از کشت خشخاش و مداخلات مافیای بیرونی از مسایل هستند که پروسه مبارزه را در راستای محو موادمخدر به مشکل مواجه

می‌سازد. زیرا نیروهای خارجی، گروه‌های دهشت افگن طالب، القاعده و داعش می‌دانند که کشت و تولید موادمخدر مصارف جنگی شان را می‌تواند تأمین نماید و از جانب دیگر مافیای بین‌المللی بخاطر بدست آوردن مفاد بیشتر نیز باعث افزایش روزافزون زرع موادمخدر در کشور شده اند.

فقر و بیکاری هم یکی دیگر از عوامل گسترش موادمخدر در کشور است. نبود کار و بدیل مناسب از عوامل اند که باعث افزایش کشت کوکنار در افغانستان شده و منبع پردرآمد برای دهاقین به شمارمیرود.

زارعینی که این ماده را کشت می‌نمایند این عمل را تحت نام تأمین نیازهای زندگی شان و عدم موجودیت شغل مناسب و درآمد گزاف انجام میدهند اما غافل از اینکه این ماده زندگی هزاران هموطن شان را دگرگون ساخته و جوانان را به اعتیاد مبتلا می‌سازد. این امر اکثراً سبب می‌گردد تا معتادین برای تأمین مصارف، تهیه و خرید مواد به اعمال غیرمشروع و غیرقانونی دست بزنند. مبارزه با این پدیدهٔ شوم و محونمودن آن کاریاست که نیازمند همکاری های صادقانه جامعهٔ جهانی و هماهنگی افکارعامه بخاطر نابودی و کاهش کشت موادمخدر را میطلبد.

موادمخدر در افزایش فساد اداری در کشور هم نقش عمده دارد و به اساس اطلاعات موجود عدهٔ کثیری از مقامات دولتی در مرکز و ولایات در تولید و قاچاق موادمخدر سهم فعال دارند. فساد اداری و رشوه‌گیری در اپارات دولتی سبب شده که گروه‌های مافیایی موادمخدر، در دولت نفوذ نموده و آزادانه به فعالیت قاچاق موادمخدر بپردازند.

امروز مشکل اساسی که کشورهای جهان به خصوص کشورهای منطقه و هم مرز افغانستان با آن مواجه اند، موادمخدر و تروریسم است. این امر باعث نگرانی‌های جدی در این کشورها گردیده است.

تروریسم در افغانستان از موادمخدر تقویت شده که یگانه منبع پردرآمد و تمویل کنندهٔ تروریسم در کشور است. حمایت کشورهای منطقه و استفاده از موادمخدر به عنوان منبع عایداتی تهدید جدی علیه امنیت کشور محسوب می‌گردد.

در ضمن باید متذکر شد که کشورهای منطقه هم از این ناحیه نگران اند؛ بخصوص روسیه و کشورهای آسیای مرکزی خود را از ناحیه موادمخدر آسیب پذیر می‌دانند

و نگرانی‌های بیشتری رامطرح می‌کنند.

از مداخله نظامی امریکا و متحدانش به افغانستان بیش از ۱۸ سال سپری شده، اما قرار احصائیه‌های رسمی و غیررسمی، سطح تولید و تجارت غیرقانونی موادمخدر به مقایسه سال ۲۰۰۱، زمانی که امریکا مبارزه با موادمخدر را در افغانستان آغاز کرد، بیشتر از صد مرتبه افزایش یافته است. تولید موادمخدر در سال ۲۰۱۵ تقریباً ۳۳۰۰ تن بود، در حالی که طبق احصائیه رسمی، در سال ۲۰۱۸ این رقم به ۴۸۰۰ تن افزایش یافت. رشد تولید و قاچاق موادمخدر نه تنها مشکلات بزرگ اجتماعی و سیاسی را در افغانستان ایجاد نمود، بلکه باعث نگرانی کشورهای منطقه، که از آن بیشتر متضرر می‌گردند، نیز شده است. جالب اینکه، در طول همۀ این سال‌ها کشورهای غربی خاموشی اختیار نموده بودند ولی طی این دو و یا سه سال اخیر سروصدا بلند نمودند که تروریستان از تجارت موادمخدر مفاد هنگفت به دست می‌آورند.[۳۷]

گرچه در بیشتر مناطق تولیدکننده موادمخدر نیروهای انگلیسی و امریکایی مستقراند که وظیفه آنها ظاهراً، مبارزه با موادمخدر می‌باشد ولی نظربه ارقام موجود، حضور نظامیان امریکا و ناتو در افغانستان با گذشت هرسال زمینه تولید موادمخدر را در کشور افزایش می‌دهد.

به اساس گزارش دفتر مبارزه با موادمخدرسازمان ملل متحد، هلمند مرکزعمدۀ تولید موادمخدر در افغانستان می‌باشد و ۶۰ فیصد تمام موادمخدر کشور درین ولایت تولید می‌شود و در آنجا تعداد زیاد لابراتوارهای تولید موادمخدر هم وجود دارند. قبل از خروج بخش از نیروهای خارجی در سال ۲۰۱٤ از افغانستان در منطقه شورابک ولایت هلمند بزرگترین پایگاه نیروهای انگلیسی ـ امریکایی اعمار شده بود. تولید گستردۀ موادمخدر در کنار همین پایگاه نظامی خارجی در افغانستان باعث بدگمانی شدید محافل سیاسی و اجتماعی در مورد دست داشتن نظامیان خارجی درکشت وقاچاق خشخاش گردید.

بعد از اعلان استراتیژی جدید امریکا در افغانستان، وزارت مبارزه با موادمخدر و نمایندگی سازمان ملل متحد در کابل بیان داشتند که در سال ۲۰۱۷ در ۳۲۸ هزار هکتار زمین خشخاش کشت گردیده که به اندازه ۶۳ فیصد، نسبت به سال ۲۰۱٦ بیشتر بود. مبالغه نخواهد بود اگر گفته شود که تولید موادمخدر در افغانستان

در حال شگوفایی است. به اساس معلومات اداره سازمان ملل متحد در مورد موادمخدر و جنایات، کشت خشخاش در سال ۲۰۱۷ به مقایسه سال گذشته ۸۷ فیصد افزایش یافته و تولید موادمخدر به رقم بی سابقهٔ ۹۰۰۰ تن رسیده است. ساحه کشت خشخاش در ولایت بلخ تا ۱۰ هزار هکتار، در قندهار تا ۵،۷ هزار هکتار، در نیمروز تا ۲،۶ هزار هکتار، در اروزگان تا ۶ هزار هکتار و در هلمند بزرگترین ولایت تولیدکنندهٔ تریاک به ۷،۶۳ هزار هکتار یعنی ۷۹ فیصد افزایش یافته که تقریباً نیم افزایش مجموعی را دربر می‌گیرد.[۳۸]

بیشترین مزارع خشخاش در ولایات هلمند، قندهار و اروزگان، جای که نیروهای خارجی مستقراند، وجود دارند. دهقانان محلی میگویند که در این ولایات هلیکوپترها و طیارات برزمین فرود آمده، در آنها موادمخدر جابجا شده و بعداً به جهت نامعلوم پرواز می‌نمایند.

بصورت عموم تولید موادمخدر در جنوب افغانستان ۵۷ فیصد یعنی ۵۲۰۰ تن، شمال ۱۶ فیصد یعنی ۱۴۰۰ تن، غرب ۱۳ فیصد یعنی ۱۲۰۰ تن بوده که از نقطه نظر ارزش در افغانستان طی سال ۲۰۱۷ به مقایسه سال قبل به اندازه ۵۵ فیصد یعنی به ۳۹،۱ میلیارد دالر افزایش یافته، که معادل ۷ فیصد محصول ناخالص ملی افغانستان می‌باشد.[۳۹]

عدهٔ از کارشناسان افغان معتقد اند که خارجی‌ها، به ویژه امریکایی‌ها، از تولید و تجارت غیرقانونی موادمخدر، مفاد هنگفت به دست می‌آورند. اگر امریکایی‌ها و نظامیان دیگر ناتو در تجارت موادمخدر دست نمی داشتند، پس چگونه موادمخدر تولیدشدهٔ افغانستان به اروپا میرسد، زیرا ارسال موادمخدر، باین پیمانه، خارج از توان قاچاقچبران محلی می‌باشد. قرار معلوم اکثراً برای حمل و نقل کالای ممنوع، بشمول موادمخدر، از طیارات نظامی که می‌توانند بدون تلاشی و کنترول از سرحدات افغانستان عبورکنند، استفاده می‌شود.

موادمخدر اکثراً به حمایت گروه‌های مافیایی خارجی، تروریستان و نظامیان خارجی تولید شده و ترافیک این مواد از مسیر معین عبور می‌کند. صادرات به بخش‌های مختلف اروپا، از طریق خلیج فارس، به هند و کشورهای اطراف آن از طریق پاکستان و هم چنان انتقالات هوایی از طریق میدان های هوایی نظامی که

تحت کنترول نیروهای امریکایی در ولایات مختلف افغانستان قرار دارند، صورت می‌گیرد.

امریکا به آرامی بحرانات در کشورهای اسلامی را، با کسب ۵۰ تا ۱۰۰ میلیارد دالر مفاد، از تجارت موادمخدر افغانی، اداره می‌کند از تروریستان حمایت نموده و حکومت‌های که در کشورهای اسلامی مورد پسند شان نیست، سرنگون می‌سازد.

در حال حاضر کشت خشخاش تقریباً در اکثر ولایات کشور صورت می‌گیرد. سهم افغانستان در تولید جهانی موادمخدره به ۹۳ فیصد رسیده است. درعین حال بعضی از رهبران محلی و مامورین دولتی هم در تجارت موادمخدر دست داشته و گروه‌های تروریستی نیز مصروف تجارت موادمخدر میباشند.

سوال طرح می‌گردد، که مردم افغانستان و کشورهای منطقه تا چه وقت، عواقب فاجعه بار تجارت موادمخدر را تحمل خواهند نمود؟

جواب روشن است، تا زمانی که امریکا از تولید و تجارت موادمخدر افغانی نفع میبرد و مصارف خود را ازین طریق جبران می‌کند، اوضاع هیچگاه تغییر نخواهد کرد. بنابرین کشورهای منطقه، به ویژه کشورهای که بیشتر از همه با عواقب ناگوار تجارت موادمخدر روبرو اند، باید عملاً جهت مبارزه با تجارت غیرقانونی موادمخدر باهم متحد شوند. در غیر آن، انتظار کاهش صادرات این مادهٔ کشنده وطنی را نداشته باشند.

یازدهمین ملاقات وزرای کشورهای عضو تفاهم نامه، در مورد همکاری منطقوی در عرصه کنترول بر موادمخدر بتاریخ ۲ و۳ ماه می ۲۰۱۹ در تاشکند برگزار گردید. در کنفرانس نمایندگان کشورهای روسیه، قزاقستان، قرغزستان، تاجکستان، ترکمنستان، از بکستان، آذربایجان که بطور جدی عواقب منفی ترافیک موادمخدر افغانی را احساس می‌نمایند، نگرانی شان را به ارتباط افزایش تولید موادمخدر در افغانستان و گسترش آن در خارج از سرحدات این کشور ابراز داشتند.

نمایندگان رسمی کشور روسیه بارها فعالیت‌های امریکا و نیروهای ائتلافی را در افغانستان، بخاطر خاموشی آنها در ارتباط تولید موادمخدر و حمایت آنها از تولید و قاچاق موادمخدر، انتقاد نموده و در مورد امتناع امریکا و ناتو از مبارزه با این مادهٔ کشنده اظهار شک و تردید نموده اند.

از سال‌ها به این سو افغانستان "بزرگترین تولید کننده موادمخدر جهان" است. واحد تحقیق و ارزیابی افغانستان اعلام کرده که نیم میلیون افغان مصروف کار در تولید و قاچاق موادمخدر هستند. که این رقم بیشتر از تعداد نیروهای دفاعی و امنیتی کشور است. سازمان‌های ملی و جهانی در گزارش‌های جداًگانه، تجارت موادمخدر را بزرگترین منبع عایداتی طالبان خوانده اند.

پژوهش واحد تحقیق و ارزیابی افغانستان بیانگر آن است که تولید موادمخدر و تأثیرات آن در بحث‌های جاری صلح و مصالحه در افغانستان، کاملاً نادیده گرفته شده است.

به اساس این پژوهش گروه‌های مخالف حکومت بیشتر از ۴۰ میلیون دالر از تولید موادمخدر بدست آورده اند. یکی از پژوهشگران واحد تحقیق و ارزیابی افغانستان، به دو مسئله درین ارتباط اشاره می‌کند: اول اینکه در حیف و میل این پول‌ها خارجی‌ها نقش دارند، آنها با ایجاد پروژه‌های کوچک و کوتاه مدت و غیربنیادی که هیچ سودی به افغانستان و مردم کشور ما ندارد این پول‌ها را به مصرف رسانیده و برای خود معاشات ده هزار دالری و یا گاهی هم صد هزار دالری تعیین کرده اند.

و دوم اینکه یک مقدار از این پول‌ها توسط نیروهای خارجی و داخلی غرق در فساد حیف و میل شده است. او می گوید، که کمک کننده‌گان خارجی هیچ گاه حاضر نبوده اند بالای پروژه‌های اقتصادی سرمایه گذاری کنند. آنها بالای پروژه‌های کار می‌کنند که در اختیار مردم افغانستان نیست. کمک کنندگان خارجی میگویند: «ما تنها برای بالا بردن سطح زندگی امروز مردم کارمی‌کنیم. اقتصاد آینده شما به ما ربطی ندارد. »

بنا گفته میتوانیم که امریکا بخاطر رسیدن به اهدافش باعث شد تا اقتصاد افغانستان وابسته به موادمخدر شود.

تمام پروژه‌های مبارزه با موادمخدر امریکا جزء فریب مردم چیزی بیش نیست. هدف امریکا بی‌ثباتی در افغانستان است. مبارزه با موادمخدر و تروریسم تنها بهانۀ بیش برای ماندن امریکا در افغانستان نبوده و هدف اصلی امریکا دسترسی به شرق میانه است.

به عقیدهٔ سازمان‌های اجتماعی و کارشناسان افغانستان، تولید موادمخدر در کشور، پیامدهای ناگواری در قبال دارد. تعداد معتادین موادمخدر در افغانستان تقریباً ۳،۵ میلیون نفر بوده، که از جمله ۲۰۰ هزار آنرا اطفال و ۸۵۰ هزار آنرا زنان تشکیل میدهند.[۴۰]

گسترش اعتیاد به این مادهٔ کشنده، باعث ایجاد شکاف طبقاتی، تقویت مافیای اقتصادی و سیاسی شده و باعث ایجاد پرابلم‌های حاد اقتصادی ـ اجتماعی می‌گردد.

به نظر کارشناسان، سه عامل مهم، فساد، مافیا و مدیریت ناسالم، عمده‌ترین عوامل مؤثر در افزایش و گسترش کشت و تولید موادمخدر در افغانستان است.

تماشای وضعیت غم انگیز و دردآور جوانان معتاد و چهره های پژمرده و گرفتهٔ آنان انسان را به وحشت انداخته و نهایت متأثر می‌سازد. دسته دسته جوانان در گوشه و کنار جاده‌ها بخصوص پل سوخته کابل که بنام بهشت معتادین معروف است، دورهم جمع و سرگرم استفاده از موادمخدرهستند. آنها فکر می‌کنند که تنها هیروئین است که می‌تواند غم و درد این جوانان رانده شده از اجتماع را تسکین نماید و لحظهٔ بدبختی‌های زندگی خود را فراموش کنند.

در سال ۲۰۰۱ زمانی که امریکا و ناتو افغانستان را اشغال کردند افغانها با نام هیروینی یا "پودری" کمتر آشنایی داشتند و آنهم بیشتر معتادینی را که در دوران مهاجرت درمنطقهٔ کارخانو در پشاور دیده بودند. اما با تأسف فعلاً وضعیت کابل به مراتب غم انگیزتر از کارخانو است زیرا لشکر معتادین به اساس ارقام موجود به سه و نیم میلیون نفر رسیده است. با توجه به جمعیت وسیع جوانان معتاد در شهرها و ولایات و حتی وجود بیشمار زنان و کودکان معتاد در دوردست‌ترین ولایات افغانستان، بیانگر آن است که تعداد معتادین ازین هم بیشتر باشد.

سطح تولید موادمخدر در افغانستان از سال ۲۰۰۱ الی ۲۰۱۸ با حضور امریکا و ناتو خیلی‌ها افزایش یافته است که در نتیجه کشور ما را به مرکز اساسی موادمخدر جهان مبدل نموده اند. افغانستان با تولید بیش از ۹۰ فیصد موادمخدر جهان، ریکارد تازهٔ را بنام خود ثبت نموده است. هجده سال اشغال و حاکمیت وطن فروشان و خاینین برای وطن ما این تحفهٔ ننگین را که داشتن مقام اول در تولید موادمخدر و فساد در جهان است، به ارمغان آورده است.

سطح بیکاری، فقر و بیچارگی خانواده‌ها که در تاریخ افغانستان بی‌سابقه است، از زمان حکومت طالبان بدینسو روز تا روز افزایش یافته است. به اساس ارقام تازهٔ که به نشر رسیده، بیشتر از ۴۰ فیصد بیکار در کشور موجود است. کشت و تولید گستردهٔ موادمخدر، بیکاری، بحران اقتصادی، ادامهٔ ناامنی و جنگ عواملی اند که به تعداد معتادین با گذشت هر روز افزوده است.

هدف امریکا و هم پیمانانش این است که این صف هرچه بیشتر طولانی و سطح بیکاری افزایش یابد تا کشور کاملاً به آنها وابسته شده و آنها برای سال‌های متمادی کشور ما را در اسارت و بردگی نگهدارند.

ولایات هلمند، قندهار، زابل، فراه و ارزگان در جنوب و جنوب غرب افغانستان مرکز اصلی کشتزارهای موادمخدر اند. مناطقی که امنیت آن در دست نیروهای انگلیسی و امریکایی است. مردم محل و شاهدان عینی در این ولایات بیان میدارند که بخش اعظم حاصلات خشخاش و تریاک از طریق میدان هوایی شیندند که بزرگترین پایگاه نظامیان امریکایی‌ها و انگلیس‌ها درغرب است به خارج انتقال می‌یابد.

به اساس گذارش وزارت مبارزه با موادمخدر افغانستان ارزش تجارت موادمخدر کشور سالانه به هفتاد میلیارد دالر رسیده است که از بخش عمدهٔ این پول، مافیای بین‌المللی موادمخدر و قاچاقبران نفع میبرند. اما مطمئناً ارقام واقعی به مراتب بالاتر از چیزیست که اعلام شده است. تعدادی از مقامات مهم دولتی خود ریاست مافیای موادمخدر کشور را رهبری می‌کنند. دهقانان نادار و بیچارهٔ که کاراصلی تولید این مواد را انجام میدهند، صرف یک بخش ناچیز این درآمد هنگفت را بدست می‌آورند.

بخش عمدهٔ ماموریت امریکا و انگلستان در افغانستان را قاچاق موادمخدر تشکیل می‌دهد. شورای سنلس که یک نهاد انگلیسی است بارها تلاش نموده تا در افغانستان به کشت موادمخدر قانونیت دهد. این نهاد با مصارف میلیاردها دالر دهاقین و زارعین افغان را به کشت و زرع خشخاش تشویق کرده و با پرداخت پول ناچیز حاصلات آنها را تصاحب می‌نماید. گرچه کشورهای هند، ترکیه، تایلند و غیره تحت مراقبت مستقیم سازمان ملل متحد نیازمندی‌های جهان را در بخش ادویه با کشت قانونی خشخاش مرفوع می‌سازند، با آنهم شورای سنلس تحت همین نام،

قانونمند ساختن تولید این ماده را در کشور ما رشد می‌دهد. تولید یکساله تریاک افغانستان، برای تمام نیازمندی‌های ادویهٔ سه سالهٔ جهان کفایت می‌کند، پس واضح است که آنها تلاش دارند تا کشتزارهای خشخاش افغانستان را برای ساختن موادمخدر قانونی سازند.

طور مثال مافیای موادمخدر در زمان دولت حامد کرزی چنان با صلاحیت بودند که پولیس، اردو و امنیت در دست آنها قرار داشته و مقامات امنیتی ۳۴ ولایت افغانستان نیز به دستور همین مافیا مقرر و برطرف می‌شدند.

مافیای درون دولت کرزی برای خرید و فروش، ترافیک و قاچاق موادمخدر راه‌ها و شیوه‌های مختلفی را در اختیار داشتند. بانک‌ها، شرکت‌های امنیتی، شرکت‌های ساختمانی، شرکت‌های ترانزیتی و تجارتی، شرکت‌های هوایی، پولیس، اردو و امنیت همه در دست همین افراد قرار داشتند و هیچ مانعی برایشان وجود نداشت. هرگاه مشکلی هم پیش میآمد، با پرداخت پول هنگفت به مسئولین ادارات فاسد و نابکار دولت، آنرا رفع می‌نمودند.

وزارت فاسد مبارزه با موادمخدر یا به بیان دقیقتر وزارت رشد موادمخدر یک نهاد سمبولیک و نمایشی بوده عملاً هیچ نقشی در جلوگیری از تولید موادمخدر ندارد. این وزارت پول ملت را برای کنفرانس ها، سفرهای بیشمار خارجی، تبلیغات تلویزیونی و غیره موارد بی‌ارزش به هدر می‌دهد.

نظر به گزارش اداره سازمان ملل متحد دربارهٔ موادمخدر و جنایات مربوط به آن، سالانه بیشتر از هزاران نفر تلف می‌شوند. قاچاق موادمخدر باعث ثروتمند شدن تروریستان شده و گروه‌های افراطی و دهشت افگن را تقویت می‌کند که این امر باعث تهدید صلح و امنیت مردم جهان گردیده است. بنابرین یگانه راه و وسیله مبارزه با تولید و ترافیک موادمخدر بسیج مساعی تمام جامعهٔ جهانی می‌باشد.

به مناسبت صدمین سالروز استرداد استقلال کشور
مروری به اصلاحات و کارکردهای اقتصادی
دورهٔ شاه امان‌الله خان غازی

زیباترین و پرارزش ترین کلمه در جهان آزادی است. آزادی یک فرایند فکری بوده که هر فرد برای تثبیت هویت خود و اینکه آزاد زیست می‌نماید سعی می‌ورزد آنرا داشته باشد تا در محیطی که زندگی می‌کند با استفاده از آن برای خویشتن ارزش و هویت کسب نماید.

آنچه که طبیعت به انسان داده، در قدم اول آزاد زیستن است. با آزاد زیستن میتوان مسیر زندگی و خودباوری را دریافت. با آزاد زیستن است که انسان می‌تواند اندیشه اش را بیان، و حقایقی را که گناه پنداشته می‌شود، بنویسد.

آزادی یعنی، وضعیت رهایی، گرفتار و دربند نبودن، تحت فشار نبودن و باری بر دوش نداشتن است.

زمانی که از استقلال و آزادی صحبت مینمائیم در ذهن ما قبل از همه، مفهوم بی‌نیازی اقتصادی خطور می‌کند اما وسعت مفهوم استقلال موضوعات دیگری را مانند استقلال فرهنگی، سیاسی و نظامی نیز دربر می‌گیرد که بالای استقلال اقتصادی اثر گذاراند ولی استقلال سیاسی رکن اساسی استقلال در تمام ابعاد آن می‌باشد یعنی استقلال اقتصادی یا فرهنگی نیز بدون استقلال سیاسی امری امکان ناپذیر می‌باشد.

استقلال سیاسی هم بدون استقلال اقتصادی معنی نداشته، ناقص و نامکمل است. یک کشور با اقتصاد قوی می‌تواند ارادهٔ ملی خود را در مناسبات بین‌المللی تمثیل نماید در حالی که کشورهای فقیر و عقب نگهداشته شده طوری که لازم است نمی‌توانند از استقلال خود بدون قید وشرط استفاده نمایند.

در سال ۱۲۹۸ هجری شمسی افغانستان بلاخره بعد از ۸۹ سال طی جنگ‌های خونین و طولانی (۱۲۱۷ ـ ۱۲۹۸ هـ. ش.) که با کشور بریتانیا داشت، موفق شد استقلال خود را رسماً کسب نماید.

به عقیدهٔ عدهٔ از مؤرخین، این حادثه با توجه به فضای آن سال‌ها و تسلط بریتانیا بعد از جنگ جهانی اول بر بخش‌های وسیعی از جهان، حرکتی بود استثنایی و غیرقابل تصور.

ما در آستانه تجلیل از صدومین سالروز استرداد استقلال افغانستان که توسط شاه امان‌الله خان غازی بدست آمده، قرار داریم. وی در سال ۱۹۱۹ میلادی با نیروهای مرزی کمپنی هند شرقی جنگید. این جنگ که معروف به جنگ استقلال و سومین جنگ افغان ـ انگلیس بود به پیمان راولپندی انجامید و بر اساس آن بریتانیا افغانستان را به صفت یک کشور مستقل به رسمیت شناخت.

امان‌الله خان عاشق میهن، استقلال و مردمش بود. او یکی از شاهانی بود که پرورش فکری وی در بین حلقات روشنفکر کشور رشد نمود.

امان‌الله خان به کمک حلقات روشنفکر کشور توانست گام‌های مستحکمی برای تغییر و تحول در کشور بردارد، زمینه را برای ریفورم‌ها فراهم سازد. برنامه‌های امان‌الله خان نه تنها جامعه افغانستان را متحول ساخت، بلکه فکر قشر اشراف و سیاست مداران کشور را نیز تغییر داده بود. برنامه‌هایش ماهیت انقلابی داشت.

امان‌الله خان نه تنها در بخش‌های اجتماعی و سیاسی خواهان تغییرات وتحولات گسترده بود بلکه او میخواست یک تحول بزرگ اقتصادی نیز بوجود آورد. او اهمیت و نقش اقتصاد را در امر ثبات یک کشور بخوبی میدانست و پلان‌های وسیع برای تبدیل اقتصاد سنتی افغانستان به اقتصاد مدرن داشت. او برای انجام این کار پلان‌های دقیق وضع نموده بود و مطمئن بود با عملی نمودن آن ثبات اقتصادی افغانستان بدست می‌آید. او خواهان استحکام اساسات و سرچشمه عواید برای دولت مرکزی افغانستان بود و میدانست که بدون داشتن یک اقتصاد پویا، حفظ استقلال، دولتداری خوب و مقتدر ناممکن است.

همین عشق به میهن، استقلال و مردم باعث گردید که او به هیچ مصلحتی در برابر منافع ملی تن ندهد و بصورت قاطع و شجاعانه به عملی کردن برنامه‌هایش که

ماهیت انقلابی داشتند، بپردازد. تطبیق برنامه‌های امان‌الله خان برای کشورهای منطقه به ویژه انگلیس‌ها به هیچ وجه قابل تحمل نبود. در نهایت، همین عشق دیوانه وار به مردم و آزادی بود که وی را به سقوط مواجه ساخت.

قبل ازینکه در مورد اصلاحات و کارکردهای شاه امان‌الله معلومات ارائه نمایم، لازم میبینم تا تاریخچه و آغاز فعالیت‌های اقتصادی در افغانستان را مختصراً مرورنمایم.

در سال ۱۱۴۰ هجری شمسی برای اولین بار در زمان سلطنت احمد شاه بابا، در تشکیلات دولت شعبه بنام دیوان همایون اعلی (وزارت مالیه امروزی) تأسیس شد اولین متصدی این امور سردارعبدالله خان پوپلزی که بنام دیوان بیگی یاد میشد، مقرر گردیده و اسم دیوان بیگی با گذشت زمان به مستوفی‌الممالک تبدیل گردید و صلاحیت وی مانند صلاحیت وزیر مالیه فعلی بود. امور مالی در مرکز توسط مستوفی‌الممالک و در ولایات توسط سررشته داران، بلوکداران، ضابط تحصیلی اجرا میشد.

مالیات در دوره‌های مختلف به انواع و نام‌های مختلف تحصیل می‌گردید بعضی آنها شکل اجباری و بعضی هم به صورت اختیاری به دولت پرداخته میشد. مثلاً سرچربی یک نوع مالیه اختیاری بود که مردم هزاره جات سالانه به طور متمایز یک مقدار روغن به دربار پادشاه آورده تسلیم می‌نمودند.

چنین عواید و مصارف که به طور متمایز در دربار جمع می‌شد امر شاه را ایجاب می کرد بلاخره به مرور زمان این عواید شکل اجباری را به خود گرفته و در جمله سایر مالیات دولت حساب گردید. مهمترین انواع مالیات که تا سال ۱۲۹۸ تحصیل می‌شد عبارت بود از :

- مالیهٔ بنام خانواده مستغلات (مالیه مستغلات یا مالیات بر درآمد اجاره املاک که از مردم مزارشریف اخذ میشد.)

- مالیهٔ بنام سرمایه دار که از مردم هزاره جات تحصیل میشد.

- مالیه زمین از مردم خروار در ولایت لوگر

- مالیه باج سرانه که از مردم خواجه انگور ولسوالی خروار گرفته میشد.

برای نخسین بار، تکنالوژی پیشرفته غرب، با سرمایه گذاری انگلیس‌ها در هند، وارد کشور همسایهٔ ما شد و در نتیجهٔ آن دولت ومردم افغانستان هم باین تکنالوژی آشنا شدند. بلاخره در اثر علاقمندی به این تکنالوژی تصیصم گرفته شد تا از آن در کشور ما نیز استفاده نمایند.

امیر شیرعلی خان اولین شاهی بود که در رشد تجارت، تولیدات زراعتی و صنایع سعی نمود. در دوران همین شاه مطبعه لیتوگرافی، کارخانه توپ ریزی، تفنگ سازی و باروت سازی ساخته شد. هم چنان تولیدات زراعتی افزایش یافته و در بخش سرمایه گذاری خصوصی و دولتی نیز اقدامات صورت گرفت.

عبدالرحمن خان هم در جهت اصلاحات دولتی، رشد سرمایه داری و توسعه تجارت کوشید. شفاخانه ابن سینا و نخستین ذخیرهٔ آب آشامیدنی صحی را اعمار نمود. صادرات پوست قره قل، میوه خشک و سنگ‌های معدنی به خارج کشور آغاز گردیده و استخراج معادن با افزار و آلات ابتداءیی شروع شد. صنایع دستی و پیشه وری رونق یافته، تقاضای بازارهای داخلی برای این صنایع بویژه نساجی، قالین، گلیم، پوستین و غیره توسعه یافت. تولیدات کارخانه حربی کابل و کارخانه چرمگری در رشته‌های فلزکاری و تولید افزارهای چرمی، باعث افزایش ظرفیت‌های صنعتکاران و پیشه وران گردید. سکتور ساختمانی گسترش یافت. واردات تولیدات انگلیسی آغاز شد.

در دورهٔ حبیب الله خان رشد معارف، تولیدات داخلی، تولیدات زراعتی، ساختمان‌های دولتی، رشد سرمایه داری، بیشتر مورد توجه قرار گرفت. بردگی را که پدیدهٔ زشت جامعه فیودالی بود، ملغی قرار داد. موسیقی رشد یافت، مطابع جدید توپوگرافی به کار انداخته شد. یک شرکت تورید موتر توسط درباریان ساخته شد. کارخانه چرمگری در کابل تحت نظر متخصصین انگلیسی تأسیس شد. کارخانه پشمینه بافی کابل در ۱۹۱۴ به تولید آغاز کرد. کار ساختمان فابریکه برق آبی جبل‌السراج در ۱۹۰۷ آغاز گردید. به تمدید لین‌های تلفن کابل ـ ننگرهار و کابل ـ جبل‌السراج هم اقدام گردید. در ۱۹۱۱ میلادی شفاخانه ملکی کابل تأسیس، اعمار و ترمیم جاده‌ها روی دست گرفته شد. تعداد کارگران درین زمان از ۱۵۰۰ به ۵۰۰۰ نفر رسید. که این خود بیانگر رشد سرمایه گذاری در این دوره است.

شاه امان‌الله که توسط جنبش مشروطه خواهان به قدرت رسید، یک شخص ریفورم

طلب بوده و آرزو داشت کشور را به سرعت به مدارج عالی ترقی برساند. در قدم اول به تصویب ریفورم‌ها و قوانینی پرداخت که رشد صنایع را سهل تر سازد و شاه از راه رفورم مالیات، رشد صنایع را تشویق نمود. در این دوره مالکیت خصوصی تحکیم یافت. روند گسترش سرمایه داری، به علت لغو گمرکات متعدد داخلی تسریع شد. شرکت‌های تجارتی تنویرات، موتر، ادویه، رفقای افغان، اتحاد افغان تأسیس گردیدند. دولت به تشکیل موسسات تجاری به نام‌های شرکت امانیه و شرکت ثمر اقدام نمود. از ینکه بازارهای کشور مملو از کالاهای خارجی بود این امرمانع رشد صنایع داخلی گردیده بود. اقتصاد کشور به حالت بدوی باقی‌مانده و مملکت فاقد کارخانه‌های عمده، خط آهن و کتله‌های وسیع کارگری بود. لذا حکومت امانیه درصدد ایجاد کارخانه‌ها وخط آهن شد و درلویه جرگه ۱۳۰۷ هجری شمسی اعلان نمود که دولت برای ایجاد یک کارخانه ترمیم طیارات اقداماتی را روی دست گرفته است و هم یک کارخانه دیگر باروت سفید ساخته خواهد شد. هم چنان در این دوره با دو شرکت آلمانی و فرانسوی قراردادهای عقد گردید که به اساس آن از شمال به جنوب افغانستان طی مدت ده سال خط آهن بایست احداث میشد. برعلاوه تمدید لین تلگراف و تیلفون بین مرکز و ولایات کشور هم روی دست گرفته شد.

در زمان امان‌الله خان استیشن‌های برق در پغمان، جلال‌آباد و کندهار رویکار گرفته شده که به کارخانه‌های چرمگری، باروت سازی، کارخانه‌های سمنت و تولید گوگرد، انرژی برق داده میشد، کارخانه‌های ترمیم موتر و پرزه سازی، صابون، عطریات، نختابی، پارچه بافی، نجاری و یخ سازی، پنبه و روغن کشی در کندهار، مزارشریف و هرات تأسیس شدند.

هم چنان در این دوره قرار بود تا کارخانه‌ها و سرمایه گذاری‌های دیگری نیز روی دست گرفته شوند: مثلاً قندسازی، نساجی نخی و جیم، دکمه سازی، حفظ میوه، مسکه و پنیر سازی، آبکشی و تیل خاک کشی.

برعلاوه پوسته هوایی بین‌المللی کابل و مزارشریف با اتحاد جماهیر شوروی، ایران و ترکیه دربر نامه دولت قرار گرفت.

بند آب غازی و بند سراج غزنی تکمیل شده و بستن بند آب چمکنی و تکمیل نهر رزاق روی دست گرفته شد. دولت برنامه‌های را جهت عقد قراردادها بر ارتباط

معادن لاجورد بدخشان، نفت هرات و ایجاد یک کارخانه ذوب آهن و توسعه معادن آهن، زغال سنگ، گوگرد، سرب، ابرک، تباشیر، مرمر و گل سفید روی دست گرفته و برای کارمندان دولت دوخت لباس از تکه‌های ساخت وطن را اجباری ساخت. هم چنان سیستم جدید مسکوکات در دورهٔ امانی شکل گرفت.

بزرگترین دست‌آورد برای مستحکم ساختن و مدرنیزه کردن اقتصاد افغانستان درطول تاریخ کشور، تبدیل نمودن مالیات جنسی به پولی بود که یکی از تغییرات و تحولات اساسی اقتصادی دوره امانی بشمار میرود. ولی تطبیق همچو برنامه‌های اقتصادی و یا وضع نمودن مالیات پولی اقدامی بود که فیودال‌ها و سایرمردم را علیه امان‌الله خان تحریک نمود. از آنجایی که تبدیل کردن مالیات به یکبارگی در یک نظام فیودالی از جنسی به پولی مشکل بود، مردم در عمل از این اقدام ضربهٔ اقتصادی دیدند. آنها از تأثیرات و مزایای این اصلاحات در بخش اقتصاد ملی آگاهی لازم نداشتند و عملاً احساس میکردند که این تغییرات باعث دگرگونی اقتصادی شان شده است.

اولین قانون اساسی «نظام نامه اساسی» افغانستان در۸۷ ماده به زبانهای پشتو و دری در لویه جرگه ۲۹ فبروری سال ۱۹۲۳ که به اشتراک ۸۷۲ نماینده در شهر جلال‌آباد دایر گردیده بود، تصویب شد. افغانستان برای اولین بار در حیات سیاسی و اجتماعی خود دارای قانون اساسی گردید که در آن حقوق و وجایب دولت در برابر مردم و حقوق و وجایب مردم در برابر دولت تنظیم و توضیح گردید.

در مرکز و ولایات روحیه معارف دوستی اوج گرفته در کابل و قندهار مکاتب اهل هنود هم ایجاد شد. مکتب مستورات ساخته شد و دختران هم به مکتب میرفتند، بعداً جهت تحصیلات عالی پسران و دختران به خارج نیز فرستاده شدند.

در ساحه مطبوعات نیز گام‌های بلندی برداشته شد، ده‌ها روزنامه، جریده ومجلات دولتی و آزاد به نشرات آغاز نمودند و برای زنان و دختران نیز ارشادالنسوان تأسیس شد و در هر ولایت یک جریده بوجود آمد.

قبل از استقلال اکثریت مردم، تحت فشار مالیات، حواله جات غله‌گی دولت، فئودالان، اربابان و تحصیلداران قرار داشتند. این طبقه برعلاوه تغذیه طبقه حاکم، خدمات رایگان و بیگاری نیز انجام میدادند. دولت اعمار راه‌ها و سرک‌ها، پل‌ها و

امثال اینها را، بدون پرداخت مزد بالای مردم اجرا میکرد.

حکومت امان‌الله خان بعد از تصفیه حساب با انگلیس‌ها، مشغول اصلاحات داخلی شد، مردم افغانستان که خواستار پیشرفت کشور بودند از دولت جدید عملاً استقبال نمودند. حتی زنان کشور در مکاتب داخلی، نشر جریده ارشاد نسوان، تأسیس انجمن حمایت زنان و غیره داخل فعالیت شدند. مردم از همهٔ این ریفورم‌های ناآشنا، بدون اندک‌ترین تعصب استقبال و پشتیبانی نمودند. این امر سبب شد تا مرحلهٔ اول ریفورم‌ها موفقانه تطبیق گردد. در حالی که مرحله دوم با مخالفت اقلیت فئودالان، روحانیون و مداخلات یک دولت خارجی مواجه شد.

تشکیل سیستم جدید و بهتر جمع آوری مالیات، ایجاد سیستم پرداخت مالیهٔ مستقیم، لغو مالیات ناگهانی و غیرمعقول مثل سرچربی بی بی، تدوین محصول جدید گمرکی برای تشویق واردات وصادرات، لغو مالیات داخلی برای انکشاف تجارت داخلی و خارجی، ترتیب احصائیهٔ حیوانات برای جمع آوری مالیهٔ مواشی، سروی اراضی برای جمع آوری بهتر مالیات، تغییر محاسبات دولتی بشکل عصری، بمیان آوردن واحد جدید پولی بنام افغانی، اولین چاپ بانک نوت، تاسیس بانک ملی، تعین بودجهٔ سالیانه و تنظیم عواید و مصارف دوایر دولتی از جمله ریفورم‌ها و دست‌آوردهای مالی دورهٔ امانی محسوب می‌گردد.

امان‌الله خان در برابر اکثریت مردم تحمیلات ثقیل سابق را سبکتر ساخت، مالیات جنسی، اجاره داری، جمع‌آوری مالیات دولتی، واسطه بودن فئودال و ملک بین مالیه گیرنده و مالیه دهنده، تشکیل قریه داری، اخذ مالیات مواشی شمارنشده، کار اجباری و بیگار، تکس‌های متعدد بازار از پیشه‌وران و امثال آن، همه را لغوه نمود.

مالیات اراضی نقدی معین شد و تمام افراد مالیه دهنده مستقیماً و بدون ملاحظهٔ خان و ملک با دفاتر مالی دولت مربوط گردید. حیوانات مالداران هرساله شمار شده و از روی موجودیت آن مالیه گرفته می‌شد و برای این کار قانونی بنام محصول مواشی وضع گردید.

برای تنظیم ادارات مالیه، در کابل مکتب (اصول دفتری) تأسیس گردید که فارغان آن به دفاتر مالیهٔ کشور گماشته میشدند و به همین شکل امور حسابی کهنه دولت

را به سیستم عصری مبدل نمود.

برای مامورین زراعت و تحصیل مالیات هم قوانین وضع و منتشر گردید، برعلاوه، قانون تشویق صنایع هم پاس شده و از راه ریفورم مالیات، رشد صنایع را تشویق میکرد.

تجارت نیز ساحه وسیعتر یافت. گمرکات متعدد داخلی لغو گردید. در نتیجه این ریفورم‌ها انکشاف سرمایداری تسریع گردیده و محاکم شرعی معاملات تجارتی هم بوجود آمد.

در بخش عمرانی، شهرهای جدید احداث و تأسیس شد و شهر کابل چند برابر توسعه یافت راه‌ها و سرک‌های ولایات اعمار و در امتداد راه‌ها بخاطر آسایش مسافرین هوتل‌ها ساخته شد.

اولین میدان هوائی کابل متصل باغ ارگ که از سال ۱۲۹۸ برنامه ریزی گردیده بود، بلاخره در سال ۱۳۰۱ به اتمام رسید و طیاراتی که در دوره امانیه خریداری شده بود وارد همین میدان شدند. این میدان هوائی تا سال ۱۳۳۵ محل پرواز طیارات بود و بعداً میدان هوائی خواجه رواش مورد استفاده قرار گرفت.

هم چنان توسعهٔ تیلفون و تلگراف، ساختن جاده‌های جدید و ترمیم سرک‌های قدیم، اصلاح خدمات پستی، افتتاح اولین پروگرام هوانوردی ملکی، تعمیر یکتعداد پل‌ها، روی دست گرفتن سیستم آبرسانی، بهره برداری از معادن ذغال سنگ رخام، پیشنهاد و قراردادهای سروی و استخراج معادن، تشویق تجارت و قانون حمایت از حقوق تاجران، تشویق زارعین و سهم گرفتن درنمایشات زراعتی، فعالیت اولین شرکت سهامی، پروگرام توسعهٔ جنگلات، افتتاح اولین مکتب زراعت و وزارت زراعت، ایجاد محاکم خاص تجارتی، تاسیس شرکت‌های مختلف و متنوع تجارتی مانند شرکت ادویه، شرکت ثمر، شرکت اتحاد موترداران، شرکت برق، شرکت‌های قالین و قره قل و ده‌ها شرکت دیگر.

وارد کردن و بکارانداختن فابریکه‌های متعدد تولیدی و صنعتی مانند گوگرد سازی، سمنت سازی، چرمگری، باروت سازی ترمیم موتر، صابون سازی، نخ تابی، پارچه باقی، پشمینه بافی، نجاری، یخ سازی، روغن کشی، اسلحه سازی وغیره. تاسیس استیشن های تولید برق در شهرهای کابل، پغمان، قندهار و جلال آباد، تمدید

اولین خط آهن از ماشین خانه دهمزنگ الی دارآلمان، بمیان آوردن ادارهٔ جنگلات جنوبی و مؤسسات نسل گیری اسپ و پیله وری وغیره. طرح و پیاده نمودن پلان تورید و بکاراندازی دستگاه های دکمه سازی، قندسازی، پروسس لبنیات و حفظ میوه از دست آوردهای این دوره است که هدف و مرام آن رشد و توسعه بنیادی و اساسی افغانستان بود.

خلاصه از سال ۱۹۱۹ الی ۱۹۲۴ اصلاحات عمدهٔ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و معیشتی بوقوع پیوست. از جملهٔ دگرگونی‌های سیاسی قبل از همه تصویب قانون اساسی سال ۱۳۰۳هـ. ش. می‌باشد که استقلال سیاسی را تثبیت نموده و یک سلسله آزادی های بورژوازی را منظور کرد. قانون اساسی به مثابه نخستین گام بزرگ، برنامه اصلاحات برخی از پدیده‌های فئودالی و ماقبل فئودالی از قبیل بردگی، عوارض مالیات متعدد فئودالی، نابرابری مذهبی و غیره را از میان برداشت.

مهمترین بخش دیگر نوسازی را اصلاحات اقتصادی و در قدم اول اصلاحات مالی تشکیل میداد. ماهیت این اقدامات باعث تجدید تمام نظام مالی گردید. در سال ۱۹۲۰ میلادی نظام نامه مالیهٔ زمین تصویب شد که مالیات زمین را از شکل طبیعی و جنسی به شکل پولی و نقدی درآورد و در تمام ساختار اقتصادی کشور تأثیر عمیق بجا گذاشت.

در سال ۱۹۲۲ نظام نامهٔ مالیات مواشی که در آن نیز تغییر مالیه جنسی به نقدی درنظر گرفته شده بود نافذ گردید.

در سال ۱۹۲۴ نظام نامه فروش املاک سرکاری به تصویب رسید که در آن شکل مالکیت خصوصی برزمین مشخص گردید.

درین دوره ممانعت‌های متعدد گمرکی داخلی از میان برداشته شد و برای تمام ولایات کشور مالیات همگون پنج فیصد محصول بالای اجناسی تجارتی مشخص گردید. برای کالاهای وارداتی مقدارعوارض گمرکی افزایش یافت.

شاه امان‌الله در ۱۰ دسامبر ۱۹۲۷ سفری چندماهه را به کشورهای آسیایی، اروپایی و افریقایی آغاز نموده و از کشورهای فرانسه، ایتالیا، آلمان، انگلستان، اتحاد جماهیر شوروی، ترکیه، مصر و ایران دیدن نمود. درین سفر برعلاوه اهداف سیاسی، اهداف اقتصادی نیز گنجانیده شده بود و باعث استهکام اعتبار افغانستان

منحیث یک کشور مستقل در عرصه بین‌المللی گردیده، توجه محافل صنعتی را جلب و منجر به اخذ کمک و مساعدت های مالی و پولی گردید. این سفر از نظر علمی و تخنیکی برای کشور ما بی‌نهایت مؤثر واقع شد.

شاه امان‌الله خان قبل از بازگشت به وطن، فابریکات، ماشین‌آلات صنعتی و سامان آلات طبی و نظامی برای کشور خریداری و یا فرمایش داد.

بعد از بازگشت به وطن، خواست تا بقیه ریفورم‌های اقتصادی و اجتماعی را هرچه زودتر اجرا نماید. مشاهده رشد و ترقی ممالک اروپایی و عقب‌ماندگی اقتصادی افغانستان اورا سخت متأثر نموده بود، وی آرزو داشت تا کشور و مردمش هم طی مدت کوتاه در ردیف ممالک پیشرفتۀ جهان قرار بگیرد. امان‌الله خان وقتی از اروپا بر می‌گردد عجله زیاد میخواهد افغانستان به اسرع وقت به توسعه دست یابد، اما غافل از ینکه توسعه جوامع، نتیجه کار دوامدار و پایدار می‌باشد.

جلسۀ بزرگ ملی و تاریخی ۵ سنبله ۱۳۰۷ با بیانیۀ افتتاحیۀ امیرامان‌الله خان درارتباط رشد وترقی دول پیشرفته، علت عقب‌ماندگی کشور ما، اتحاد و همکاری مردم در امور دولت گشایش یافت و طی مدت پنج روز درین گردهمایی پیرامون مسایل مالی و اقدامات دولت جهت پیشرفت وترقی آینده هم صحبت شده و چهارده نظامنامه تصویب گردید.

فعالیت‌های علمای نام نهاد مدرسه دیوبند متوقف ساخته شد و یک تعداد پروژه‌ها و برنامه‌های مثمر و حیاتی آغاز گردید. پلان‌های انکشافی و اصلاحی دولت و تطبیق اهداف انسانی ومردمی آن، ضربه شدید را برمنافع عدۀ از نمایندگان و وکلای که مانند موجودات طفیلی از خون و گوشت مردم ما تغذیه میشدند وارد نمود، برای آنها دیگرمجالی وجود نداشت تا توده‌های زحمتکش جامعه ما را استثمار نمایند. یک عده به اصطلاح از وکلای ملت که در باطن نمایندگان انگلیس بودند، در انتشار و گسترش دسایس وپخش شایعات ضد دولتی از هیچگونه تلاش دریغ ننمودند تا حدی که به رهنمایی و همکاری باداران شان عکس‌های برهنه دختران و زنان انگلیسی را فوتو چنج نموده و بنام ملکه افغانستان درمساجد و مراکز مذهبی به نمایش گذاشتند و به همین ترتیب احساسات پاک مردم را با تبلیغات زهرآگین خود علیه شاه و دولت برانگیختند وتحت نام اسلام، سنگ جهاد و دفاع از اسلام را به سینه کوبیده، مردم را به شورش تحریک نمودند.

امان‌الله خان طی مسافرت اش به آلمان موفق شد تا از حکومت آلمان شش میلیون مارک قرضه بگیرد و مبلغ مذکور را به خرید و ساختن فابریکات اختصاص دهد. که از بعضی این فابریکات و ماشین‌آلات نام میگیرم:

- فابریکات قند سازی
- فابریکات نختابی جبل السراج و پلخمری
- فابریکه سان و جیم کوره
- فابریکه بافت پارچه‌های پشمی
- فابریکه شستن و بستن پشم
- فابریکه شستن پخته
- کارخانه کشمیره بافی و نختابی
- ماشین خرد دکمه سازی
- ماشین‌های حفظ میوه
- ماشین‌های حفظ مسکه و شیر
- ماشین‌آلات زراعتی
- ماشین‌آلات کار فولاد
- سامان دوربین‌ها
- ماشین ساخت مواد کیمیاوی
- ماشین جاکت و جراب بافی
- ماشین‌های اکسریز برای شفاخانه‌ها
- ماشین‌های تیل کشی و آب کشی
- ده‌ها نوع موتر و سایر لوازم تخنیکی

ـ تراکتورهای زراعتی

ـ و ده‌ها نوع ماشین‌آلات و لوازم ضروری کشور.

امان‌الله خان در مدت سفرش در اروپا در قدم اول متوجه خرید و تورید طیارات و ماشین‌های شد که افغانستان سخت به آنها نیازمند بود.

معاهدات و موافقتنامه‌های متعدد در ایام سفرش به خارج به امضاء رسانید. در کنار قراردادهای متعدد با کشورهای مختلف، قرارداد: تلگرام بین‌المللی، قرارداد پسته بین‌المللی، قرارداد کشیدن ریل با فرانسه و آلمان، قرارداد کشف معادن و تأسیس کارخانه‌های ذوب آهن و آهن ریزی، قرارداد استخراج تیل، ترانزیت آزاد پولند، کسب حقوق تجارتی از آلمان و قراردادهای فرهنگی با فرانسه و آلمان.

برعلاوه به اساس عقد همین قراردادها تعداد زیادی از دکتوران طب، انجینیران، متخصصین و معلمان آلمانی و فرانسوی در افغانستان حضور یافتند.

ولی متأسفانه، بعد از صد سال افغانستان در همان نقطهٔ قرار دارد که قبل از وصول استقلال قرار داشت. کشور ما طی صد سال گذشته با مشکلات مختلف روبرو بوده و این مشکلات هنوز هم ادامه دارد. در افغانستان دست اندازی‌ها و مداخلات بیگانگان با حضور بیشتر از چهل کشور به سردمداری امریکا ادامه دارد و ما نتوانسته ایم که در راستای پیشرفت کشور خود، کار مؤثری را انجام دهیم. هم چنان ما متأسفانه نتوانستیم به استقلال سیاسی که یکی از اهداف مهم آن ایجاد یک دولت ملی است، دست یابیم.

طرح برنامه اصلاحات از سوی رژیم جدید شاه امان، دارای محتوای وسیع و کلی بوده در آن تغییر عمیق تمام نظام و اشکال اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دولت جهت تأمین رشد اجتماعی مدنظر گرفته شده بود. به عبارت دیگر سیاست اصلاحات معنی شکست هدفمند دستگاه کهنه فئودالی را که ناگزیری آن با تمام جریان رشد تاریخی افغانستان مهیا گشته بود، ارائه میکرد و با اهداف عمومی وملی یعنی محو عقب‌ماندگی قرون وسطایی و ارتقای کشور به سطح جدید رشد اجتماعی مطابقت داشت.

امان‌الله خان به کمک حلقات روشنفکران موفق شد تا گام‌های بلندی را برای تغییر

و تحول در کشور بردارد. او با اتکاء به نیرو و توانایی خود توانست زمینه را برای ریفورم فراهم سازد. برنامه امان‌الله خان نه تنها جامعه افغانستان را متحول ساخت، بلکه فکر قشر اشراف و سیاسیون کشور را نیز دگرگون نمود. برای آنها موجودیت یک رهبر همچو امان‌الله خان غیرقابل تحمل پنداشته میشد. به همین دلیل این قشر به مرور زمان از امان‌الله فاصله گرفته و به مخالفین نظام مبدل شدند.

برگزاری لویه جرگه و تصویب نخستین قانون اساسی، از میان رفتن برده داری، استقرار نظام شاهی مشروطه، اجباری شدن آموزش، آوردن اصلاحات در نظام مالی، ممنوع شدن کار اجباری، فرستادن شماری از دانشجویان به خارج کشور به منظور ادامه تحصیل، تأسیس نخستین کتابخانه عامه در کابل، افزایش چشمگیر روزنامه نگاری و امثال اینها از مهمترین تحولات این دوره خوانده می‌شوند و در مجموع از دوره شاه امان‌الله خان به حیث یک دوره درخشان کشور یاد می‌شود.

از آنجائی که اقدامات اصلاحی وی با تندروی‌ها همراه بود و با روحیه بعضی از اقشار جامعه و مردم سازگاری نداشت، زمینه را برای شورش در برابر سلطنت وی فراهم ساخت و حبیب‌الله کلکانی برعلیه وی دست به شورش زده و او را وادار به کناره گیری کرد و به ایتالیا رفت.

"بچه سقو" مرد ساده دهاتی بود که انگلیس‌ها وی را از میان دوگروپ (درباری‌های مخالف امان‌الله خان و روحانیون عقبگرا) در راس شورش قراردادند و به پادشاهی رسانیدند. انگلیس‌ها با این عمل اهانت بزرگی به مردم افغانستان کردند و خواستند نشان دهند بجای امان‌الله خان غازی، بنیادگذار روشنفکری و مدرنیسم در افغانستان، صاحب نظر و انسان متواضع، صمیمي و مردم دوست و ملی گرا و عاشق کشور، یک دزد قافله‌زن نیز می‌تواند افغانستان را اداره کند. بچه سقو یک وظیفه داشت، محو تمام مبادی تمدن، آثار ترقی و اجراآت حکومت امانی از صفحه تاریخ کشور.

از شاه امان‌الله به عنوان شاه روشنفکر و ترقی خواه یاد می‌شود و افغانستان در دوران وی شاهد اصلاحات و تحولات بزرگی بوده است. سرانجام وی در ۲۵ اپریل ۱۹۶۰ در زوریخ سوئیس در گذشت. جناز ه وی به جلال‌آباد انتقال داده شد و در کنار مزار پدرش به خاک سپرده شد

ساختار اقتصادی کشورها

اقتصاد ملی، علمی است که پرنسیپ‌ها، اساسات، و پلان‌های اقتصادی را در یک نظام اقتصادی به منظور بلندبردن سطح رفاه یک جامعه و در ایجاد توازن در تمام ساحات اقتصادی مورد مطالعه و بحث قرار می‌دهد.

اقتصاد ملی کشورها متشکل از دو بخش اصلی است، بخش حقیقی اقتصاد و بخش مالی اقتصاد.

مفهوم ساختار اقتصادی و اجتماعی مهم تراز همه برای تحلیل واقعیت‌های تاریخی مشخص، مربوط به‌زمان واقعی و برگشت‌ناپذیر از یک دورهٔ معین تاریخ بکار میرود. در حقیقت شکل ساختاری یک اقتصاد، روابط طبیعی هر یک از بخش‌های اقتصاد را نسبت به همدیگر نشان می‌دهد.

بخش واقعی اقتصاد شامل بخش‌های صنایع، تجارت، کشاورزی (زراعت و مالداری) و خدمات است. در کشورهای که اقتصاد شان متکی به یک محصول می‌باشد، یعنی تک محصولی اند، اکثراً این بخش هم به بخش‌های دیگر اقتصادی علاوه می‌گردد تا نقش آن برجسته شود، مثلاً در اقتصادهای وابسته به نفت، یک بخش هم تحت عنوان "بخش نفت" به بخش‌های اقتصادی اضافه می‌گردد. کشوری دارای اقتصاد تک محصولی به کشوری گفته می‌شود که برای تأمین درآمد خود به تولید و صادرات یک یا چند محصول مشخص (عموماً موادخام و یا صرف نفت) متکی باشد.

اقتصادهای که متکی بر یک محصول اند نهایت آسیب پذیر بوده وبا کوچکترین نوسانات اقتصادی و یا کاهش تقاضا برای آن محصول، شدیداً دچار مشکل شده و درآمدها و منابع کشور صدمه می بیند. به عبارهٔ دیگر، تمام کارخانجات صنعتی، تجارت کشور در مجموع، تمام محصولات زراعتی و هم چنان خدمات مثل حمل و نقل و آموزش و خدمات اینترنت و امثال آنها از بخش‌های فرعی، بخش واقعی اقتصاد هستند.

بخش مالي يك اقتصاد شامل بازار پول (یعنی بانك‌ها، موسسات اعتباری) و بازار سرمایه (بورس اوراق بهادار، شرکت‌های سرمایه گذاری، شرکت‌های بیمه، صندوق های تقاعد) میباشد.

بخش مالی و بخش واقعی اقتصاد در حقیقت لازم و ملزوم همدیگر بوده که بدون موجودیت هریک از آنها، امکان رشد و توسعهٔ اقتصادی امکان ناپذیر است. در جهان هیچ کشور توسعه یافتهٔ وجود ندارد که بخش مالی توسعه نیافته داشته باشد. به عبارت دیگر، توسعهٔ اقتصادی مستلزم توسعه بخش مالی است.

وظیفه بخش مالی اقتصاد، تأمین مالی بخش واقعی اقتصاد است. بخش مالی در اقتصاد هر کشور وظیفه دارد تا منابع مالی لازم برای ایجاد پروژه‌ها، امکانات و پتانسیل اقتصادی را فراهم سازد. هم چنان برای گردش واحدهای تولیدی و اقتصادی موجود در کشور منابع پولی لازم را تأمین نماید.

سطح بخش مالی در اقتصاد هر کشور از اهمیت بسزا نسبت به سطح بخش واقعی اقتصاد برخوردار است. هرگاه بخش مالی نسبت به بخش حقیقی کوچک باشد، به تمامی نیازهای بخش واقعی اقتصاد پاسخ داده نشده و سبب خساره اقتصادی و موجب خالی ماندن ظرفیت‌های اقتصادی، کاهش رشد اقتصادی، افزایش مخارج تأمین مالی، سهیمه بندی منابع مالی و پولی و نیز باعث تشدید فسادمالی می‌شود. در چنین اقتصادها، با سرمایه گذاری خارجی، کمبود منابع مالی مورد نیاز بخش واقعی اقتصاد را تأمین می‌نمایند.

افزایش مؤقت خریداری‌ها یا انتقالات دولت، باعث بلند رفتن رشد اقتصادی یا فعالیت‌های اقتصادی خصوصی گردیده که میتوان با ضریب فزایندهٔ مالی، این رشد را اندازه نمود.

کاهش سرمایه گذاری‌ها توسط سکتور خصوصی و کاهش توان خریداری مردم باعث بطی شدن رشد یک اقتصاد می‌گردد که می‌تواند با افزایش در میزان مصارف دولتی مرفوع گردد. باید دقت گردد که این امر در زمان و به شیوهٔ درست عملی گردد. هرگاه اندازهٔ آن بقدر کافی باشد، می‌تواند فعالیت‌های اقتصادی و تقاضا را به تحرک درآورد و در نتیجه از بین رفتن اشتغال در اقتصاد را جلوگیری نموده، زمینه را برای توسعهٔ اقتصادی مساعد می‌سازد.

افغانستان در آسیای مرکزی قرار داشته، ازشمال با کشورهای تاجکستان، ازبکستان و ترکمنستان، ازغرب با کشور ایران، درجنوب و شرق با پاکستان و درشمال شرق با کشور چین هم‌سرحد می‌باشد که با داشتن چنین موقعیت جغرافیایی، همیشه از اهمیت استراتژیکی مهم برخوردار بوده است

در گذشته های دور سه تمدن بزرگ ایرانی، هندی و چینی عملاً از طریق افغانستان به یکدیگر وصل می‌گردیدند و به همین خاطر کشور ما گذرگاه شبه قارهٔ هند به شمار می‌رفت، هم چنان در قرن نوزدهم میلادی به صفت کشور حایل بین امپراتوری‌های استعماری انگلیس و روسیه اهمیت زیاد داشت.

موقعیت حساس ژئوپولیتیک افغانستان فعلاً هم توسط کشورهای بزرگ اقتصادی جهت مقاصد سیاسی و اقتصادی شان استفاده می‌گردد.

ترکیب مشاغل در افغانستان سه دهه قبل بدین صورت بوده است: کشاورزی ۳۸،۵۳ فیصد، صنعت ۲۴،۵ فیصد، خدمات ۳۸ فیصد. ولی فعلاً تقریباً ۴۰ فیصد کشور به مشاغل کاذب (از جمله تولید و ترافیک موادمخدر) مشغول هستند.[۴۱]

به اساس احصائیه‌های موجود تقریباً ۰،۲ فیصد از زمین‌های قابل کشت در افغانستان، برای کشت خشخاش مورد استفاده قرار گرفته است. بر اساس آمار موجود، د رتمام کشور تقریباً ۷ میلیون هکتار زمین قابل کشت موجود است که از آن جمله تقریباً در نصف آن کشت صورت گرفته است، زیرا به علت جنگ‌های طولانی، تخریب سیستم آبیاری، از بین رفتن بسیاری از جوی‌ها و نهرها، امکان کشت همهٔ آنها میسر نبوده است.

در کنار زراعت، مالداری نیز از دیرزمان پایه دوم اقتصاد افغانستان راتشکیل می‌دهد. مردم با پرورش گاو، گوسفند و بز به تأمین نیازهای اولیه خانواده ایشان پرداخته در ضمن محصولات اضافی مالداری را در بازار عرضه می کردند.

امنیت و توسعهٔ اقتصادی در افغانستان با هم ارتباط پیچیدهٔ دارند، زیرا وضع نآمن و مشکلات امنیتی براعتماد، سرمایه گذاری، و اقتصاد تأثیر ناگوار بجا می‌گذارد.

طی دو نشست بزرگ بین‌المللی در سال ۲۰۱٦ جامعهٔ جهانی حمایت خود را از حکومت افغانستان اعلام نمود. در جلسه سران سازمان ناتو در ماه جولای ۲۰۱٦

در شهر وارسا توافق به عمل آمد، تا سالانه ۵،۴ میلیارد دالر را به شکل کمک‌های مالی بلاعوض برای مخارج نظامی و امنیتی افغانستان برای چهارسال بپردازند.

هم چنان، در ماه اکتوبر ۲۰۱٦ در کنفرانس بروکسل راجع به افغانستان، جامعه بین‌المللی به پرداخت سالانه ۸،۳ میلیارد دالر کمک بلاعوض ملکی برای چهارسال وعده نمود. سطح بلند و دوامدار کمک‌های بین‌المللی بیانگر اعتماد به دورنمای توسعوی افغانستان و پیشرفت‌های حکومت در عرصهٔ ایجاد اصلاحات بود.[٤٢]

مقدار کمک‌های وعده داده شده برای تداوم دست‌آوردهای بزرگ توسعوی کافی پنداشته میشد، ولی تحقق این دست‌آوردها بستگی به تلاش‌های خستگی ناپذیر جامعهٔ جهانی و حکومت افغانستان داشت. جامعه بین‌المللی باید مطمئن می‌شد تا کمک‌ها به طور کامل در مطابقت با نیازمندی‌های مبرم حکومت افغانستان به مصرف برسد. حکومت افغانستان نیز بایست یک سلسله اصلاحات حیاتی را روی دست گرفته، روش محتاطانه و راهبردی را در زمینه تخصیص منابع دنبال میکرد، و تدابیری را جهت افزایش فضای مالی در پیش میگرفت.

ادامهٔ ناامنی و خشونت طی سال‌های اخیر به صورت دوامدار مصئونیت حیاتی و فعالیت‌های اقتصادی را متأثر ساخت. در اثر افزایش تنش‌های داخلی و عدم موجودیت وضاحت در اوضاع سیاسی، تعداد تلفات ملکی به سطح بی‌سابقه افزایش یافته است.

علاقمندی برای سرمایه گذاری و تجارت هم چنان در سطح پائین قرار داشته، که سطح پائین تقاضاهای شرکت‌های جدید برای سرمایه گذاری طی سال‌های اخیر بیانگر این امر است. رشد اقتصادی هم طی این سال‌ها در سطح پائینتری قرارداشته. نرخ تورم پولی طی سال‌های اخیر رو به افزایش بوده که عامل برجسته آن کاهش ارزش پول افغانی و هم چنان بلندرفتن قیمت‌های موادغذایی در سطح جهان و افزایش رشد جمعیت در افغانستان می‌باشد.

از آنجائی که افغانستان وارد کنندهٔ اکثر مواد مصرفی می‌باشد، بنابرین تغییر قیمت‌های جهانی و نرخ مبادله سبب می‌گردد تا قیمت اجناس در افغانستان هم به اندازه قابل ملاحظه متأثر گردد.

آینده افغانستان جهت دستیابی به استحکام مالی با مشکلات جدی مواجه است و آینده طویل‌المدت مالی آن فوق‌العاده مبهم و تاریک به نظر میرسد.

به اساس یک ارزیابی بانک جهانی، دولت افغانستان حتی در یک سناریوی برتر رشد اقتصادی قادر نخواهد بود تا نیازمندی‌های مصارف عامهٔ خود را بدون دریافت کمک‌های وسیع خارجی حداقل تا پانزده سال آینده مرفوع سازد. در نشریهٔ گزارش اقتصادی افغانستان که ماه اکتوبر ۲۰۱٦ منتشر گردیده بود، مجموع مصارف عامه الی سال ۲۰۳۰ میلادی حداقل دو برابر عواید دولت خواهد شد، در حالی که امکانات برای قروض داخلی و خارجی محدود باقی خواهد ماند. حتی در سناریوی برتر رشد اقتصادی عواید داخلی تا سال ۲۰۳۰میلادی حد اکثر تا ۱۹ فیصد تولید ناخالص داخلی بالا خواهد رفت، و خلای مالی تنها تا ۱۲ فیصد تولید ناخالص داخلی کاهش خواهد یافت.

رشد اقتصادی افغانستان با مشکلات جدی مواجه است. به اساس تاز ه‌ترین گزارش بانک جهانی، کشور ما در میان کشورهای جنوب آسیا، کمترین سطح رشد اقتصادی را دارد که عواملی چون ناامنی، خشکسالی و وضعیت نامعلوم سیاسی باعث زیان اقتصادی در کشور شده است.

به اساس این گذارش، رشد اقتصادی افغانستان در سال ۲۰۱۸، نزدیک به ۲ فیصد بوده که این سطح پائین رشد اقتصادی، سبب افزایش سطح فقر و مانع بهترشدن شرایط و وضع زندگی مردم در افغانستان شده است.

به اساس این گزارش بانک جهانی معتقد است، هرگاه امور اقتصادی افغانستان به شکل بهتر مدیریت شود و یک توافق سیاسی با طالبان بوجود آید مفاد اقتصادی بزرگی را برای افغانستان در قبال خواهد داشت این امر زمینه را برای احیای مجدد اعتماد، برگشت سرمایه و بازگشت مهاجران به افغانستان فراهم خواهد نمود. درین صورت پیش‌بینی می‌گردد که سطح رشد اقتصادی کشور ما در سال‌های ۲۰۲۰ و ۲۰۲۱ به ترتیب ۳،۲ فیصد و ۳،۵ فیصد خواهد بود. البته این نظر بانک جهانی است.[٤٣]

رئیس بانک جهانی در افغانستان، پیشنهاد می‌کند که برای بهبود محیط سرمایه گذاری و تجارت، دولت افغانستان باید اقدامات لازم را در بخش‌های مختلف از

جمله برگزاری انتخابات سالم، مبارزه جدی با فساد و مدیریت مؤثر منابع مالی، روی دست گرفته و عملی کند.

وی می‌افزاید که جامعهٔ جهانی نیز با تأکید به ادامه تعهدات خود در راستای فراهم‌سازی حمایت‌های مالی و امنیتی، می‌تواند در زمینه تأمین اعتماد مردم و رشد اقتصادی افغانستان، نقش مهمی را بازی کند.

مساحت افغانستان ۶۴۷،۵ هزارکیلومترمربع و نفوس آن بیشتر از ۳۲ میلیون نفر بوده که این خود بیانگر ظرفیت خوب برای توسعهٔ اقتصادی است، ولي متأسفانه جنگ‌های دوامدار بیشتر از چهار دهه اخیر تمام زیربناهای اقتصادی و تأسیسات اجتماعی کشور را منهدم و نابود نموده که این خود توسعه و بازسازی اقتصادی و اجتماعی کشوررا با مشکلات جدی مواجه ساخته است، بخصوص بعد از رویکار آمدن گروه‌های تنظیمی هفت گانه و هشت گانه در راس حکومت، رکود، تورم، بیکاری گسترده و نبود فعالیت‌های مفید تولیدی از خصوصیت بارز اقتصاد کشور ما محسوب می‌گردد. در حقیقت گروه‌های تنظیمی هفتگانه و هشتگانه و بعداً طالبان عقبگرا به کمک امریکا، همپیمانانش و کشورهای مرتجع منطقه باعث سقوط حکومتی شدند که هدف اساسی آن حکومت، توسعه سریع اقتصادی و اجتماعی و قراردادن کشور در جملهٔ کشورهای توسعه یافته جهان بود. از همین سبب فعلاً افغانستان در جمله عقب‌مانده‌ترین و توسعه نیافته‌ترین کشورهای جهان به شمارمیرود.

کشورما با محدودیت‌های عوامل تولید و نیازهای گسترده مواجه است، تولید ناخالص ملی افغانستان به اساس ارقام موجود صندوق بین‌المللی پول، سطح رشد تولید ناخالص داخلی افغانستان در سال ۲۰۱۸ تقریباً ۲،۳ فیصد بوده که کمتر از سال ۲۰۱۷ است. که خشک‌سالی داومدار و ناامنی ناشی از عدم اطمینان سیاسی در کشور دلایل این کاهش شمرده می‌شود. به اساس پیشبینی این صندوق رشد تولید ناخالص داخلی افغانستان در سال ۲۰۱۹ افزایش خواهد یافت ولی به اساس ارقام نشر شدهٔ اداره احصائیه مرکزی افغانستان، تولید ناخالص داخلی کشور نسبت به سال ۲۰۱۸ در حدود یک میلیارد دالر کاهش یافته است.

به اساس این گزارش، تولید ناخالص داخلی افغانستان در سال ۱۳۹۷ به شمول عواید ناشی از تولید موادمخدر به ۲۰،۵ میلیارد دالر رسید در حالی که این رقم

سال قبل ۲۱،۴ میلیارد دالر بود. در نتیجه، درآمد سرانه به قیمت جاری نیز نسبت به سال گذشته از ۷۱۹ به ۶۴۷ دالر کاهش یافته است.

به اساس اعلام وزارت اقتصاد افغانستان، در سال‌های اخیر جمعیت افغانستان از ۲،۰۳ فیصد و به ۲،۱۴ فیصد در سال ۲۰۱۸ رسیده و حد اوسط خانوار در افغانستان به ۷ نفر افزایش یافته است. به علت اینکه رشد اقتصادی در کشور بی‌نهایت پائین است، این امر قابل تشویش است. زیرا در بیشتر خانواده‌های افغانستان صرف یک نفر نان‌آور و تأمین کنندهٔ مصارف خانواده می‌باشد. با آسیب دیدن پدر خانواده که اکثراً نان‌آور خانه هم می‌باشد، تمام خانواده با مشکل اقتصادی مواجه شده و به طرف فقر سوق می‌گردد. که این امر باعث می‌گردد که سطح آسیب پذیری خانواده‌ها بیشتر گردد.

به اساس ارقام اداره مرکزی احصائیهٔ افغانستان، بیش از ۵۴ فیصد مردم افغانستان در سال ۲۰۱۷ زیر خط فقر قرار داشتند که درمقایسه با سال قبلی آن ۱۶ فیصد افزایش را نشان می‌دهد. و به اساس جدیدترین گزارش احصائیه مرکزی افغانستان، نزدیک به ۵۲ فیصد از جمعیت کشور ما در فقر همه جانبه به سر می‌برند که سطح فقر در شهرها ۱۸ فیصد، در دهات ۶۱ فیصد و در بین کوچی‌ها به ۸۹ فیصد میرسد.[٤٤]

وزیر اقتصاد افغانستان دلیل فقر در کشور را عاید ماهانه کمتر از ۲۰۶۰ افغانی (کمتر از ۳۰ دالر) و عدم موجودیت امنیت غذایی که به ۴۴ فیصد رسیده، بیان نموده است. به نظر وی شاخص‌های بزرگ اقتصادی در افغانستان از توانمندی لازم برخوردار نیست. زیرا ناامنی، بی‌ثباتی سیاسی، کشمکش‌های انتخابات ریاست جمهوری و کاهش سطح سرمایه گذاری در ایجاد این وضعیت نقش بسزا داشته است.[٤٥]

اقتصاد افغانستان با داشتن ویژگی بخصوص خود سبب گردیده تا تخمین ضریب فزاینده مالی را پیچیده تر سازد. اقتصاد افغانستان از فعالیت‌های رسمی و غیررسمی، محصولات زراعتی غیرقانونی، مصارف ناشی از جنگ، و اقتصاد وابسته به کمک‌های تشکیل شده که ناشی از جنگ‌های طولانی ۴۰ ساله است. این امر ظرفیت دولت را تقلیل بخشیده و آنرا به کمک‌های خارجی وابسته ساخته، و

سکتور خصوصی را از رشد سریع بازمانده است که عدم موجودیت ارقام احصائیوی این مشکل را افزایش داده است.

برای حل این معضله بانک جهانی، ارقام ۳۴کشور جهان را بین سال‌های۱۹۸٤ الی ۲۰۱۳ جمع‌آوری و مورد مطالعه قرارداد. نتایج این بررسی بیانگر آن است که ضریب مجموع مصارف دولت در افغانستان ۷۸ است، که در مقایسه با کشورهای کم درآمد دیگر، نهایت بلند است، زیرا ضریب فزاینده مالی متوسط برای کشورهای کم درآمد ۶۹،۰ می باشد. یکی از دلایل بلند بودن این ضریب در افغانستان، مصارف بزرگ امنیتی، دفاعی و نظم عامه می باشد. مصارف امنیتی در افغانستان در مقایسه با سایر کشورهای جهان به اساس فیصدی تولید ناخالص داخلی در سطح خیلی‌ها بلند قرار دارد.

ضریب فزایندۀ مصارف امور اقتصادی در بخش زیربناها، انرژی و زراعت، منفی ۱،۱۱ است. تأثیر گذاری مصارف در بخش زیربنا، در واقع «مؤثریت» این مصارف است. مؤثریت مصارف به این معنی است که تا چه اندازه مصارف انجام شده به ایجاد زیربناهای می انجامد که از آن برای خدمات عامه استفاده می‌شوند.

گر چه از ارقام موجود برمی‌آید که ارتباط میان مصارف عامه در زیربناها و ارائۀ خدمات ضعیف است، علت آن بخصوص در کشورهای رو به توسعه، دو چیز است.

اول اینکه، درین کشورها در اثر موجودیت ظرفیت تخنیکی ضعیف، پروژه‌های ضعیف انتخاب شده و مصارف این پروژه‌ها دقیق پیشبینی نمی‌شود، که در نتیجه، تطبیق پروژه‌ها به تعویق می‌افتد و منجر به مدیریت ضعیف پروژه‌ها می‌گردند.

دوم اینکه، از اثر مدیریت ضعیف مالی، شیوه‌های ضعیف تدارکات، سمپتی‌های سیاسی و فساد اداری، موثریت مصارف زیربناهای عامه متأثر می‌گردد. این عوامل در مورد افغانستان نیز کاملاً صدق می‌کند. همانطوری که در بسیاری از کشورهای دیگر رو به انکشاف فساد اداری، که یکی از نگرانی‌های بزرگ در افغانستان می باشد، بشکلی جدی در ازدیاد مصارف تمام پروژه‌های زیربنایی تأثیر خویش را داشته، که در نتیجه سبب کیفیت پائین زیربناها یا خدمات می‌گردد.

سطح واردات اجناس برای پروژه‌های زیربنایی در افغانستان نیز نهایت بلند است.

تقریباً تمامی مواد و اجناس مورد نیاز برای پروژه‌های زیربنایی از خارج وارد می‌گردد. بدین معنی که هر واحد پول افغانی مصرف شده بر زیربناها، سبب ازدیاد واردات می‌گردد، که این امر سبب خنثی سازی تأثیرات مثبت بالقوه مصارف عامه بر تقاضای داخلی می‌گردد. به همین دلیل است که ضریب فزاینده امور اقتصادی، که زیربنا در آن بخش بزرگ را تشکیل می دهد، در افغانستان منفی می‌باشد.

باید متذکر شد که ضریب‌های مالی نظر به زمان و شرایط معین تغییر می‌کنند. وقتی که مصارف دولت به شکل قابل ملاحظه تغییر میابند، این ضرایب نیز ثابت باقی نمانده و تغییر می‌کنند. طور مثال، در صورتی که مصارف امور امنیتی در اثر ناامنی افزایش یابند، اندازهٔ ضریب نیز بلندتر خواهد بود.

به اساس پژوهش بانک جهانی، تأثیر مصارف دولتی بر رشد اقتصادی در کشورهای کم درآمد یا توسعه نیافته از دو ویژگی شکل می‌گیرد، که اینها عبارت اند از :

الف ـ ظرفیت جذب و

ب ـ رقابتی بودن بازار، بخصوص در سکتورهای ساختمانی و بانکداری.

هم چنان از پژوهش بانک جهانی برمی‌آید، که تغییر در ظرفیت جذب به مقدار یک واحد، اندازهٔ ضریب فزایندهٔ مالی را تقریباً ۱۸ فیصد بلند میبرد و تغییر در رقابت بازار به مقدار یک واحد، اندازهٔ ضریب را تقریباً ۱۴ فیصد افزایش می‌دهد.

ظرفیت جذب عبارت از توانایی حکومت در تشخیص، جذب و استفاده مؤثر منابع مالی (داخلی و خارجی) است. موضوع اصلی در اینجا، ترویج روش‌های نوین مدیریت و نیروی کار ماهر در سکتور دولتی می‌باشد. رشد اقتصادی در واقع به موجودیت کارگران ماهر، مسئولین متخصص، پرسونل تخنیکی و مامورین ملکی متکی می‌باشد. عدم موجودیت مهارت‌های مورد نیاز قوای بشری در دولت مقدار سرمایه گذاری‌های سودمند و پربار را به شدت محدود می‌سازد.

بنابراین، ظرفیت جذب به مثابهٔ توانایی پنهان حکومت پنداشته شده که حکومت جهت اجرای پالیسی دولت در کشور، از آن استفاده می‌نماید. دولت‌های که دارای ظرفیت جذب بالاتر اند از توانایی های قوی جهت تدوین پالیسی‌ها، و موجودیت

تکنوکرات‌های ماهر برخوردار هستند. این خصوصیات، دولت‌ها را توانایی می بخشد تا از منابع مالی جهت ایجاد سرمایه گذاری‌های قابل لمس عامه به شکل درست و مفید استفاده کنند.

در حالی که، دولت‌های که دارای ظرفیت پائین جذب هستند، در انتقال و مصرف منابع مالی در سرمایه گذاری‌های مؤثر عامه ناتوان میباشند.

فکتور مهم دیگر، رقابتی بودن بازار است. شرایط برای رقابت کامل در کشورهای کم درآمد اکثراً ناممکن می‌باشد. از همین سبب، این کشورها نمی‌توانند از امتیازات و منافع ممکن از رقابت، مانند قیمت پائین کالاها، کیفیت بهتر محصولات، ایجاد فرصت‌های کاری و رشد سریع اقتصادی بصورت دوامدار بهره برداری نمایند. باید گفت که لغو مقررات بخاطر آزاد ساختن بازار همیشه به نفع مستهلکین نمی‌باشد.

سکتور ساختمانی در افغانستان نقش مهم در انتقال مصارف دولتی از سرمایه نقد به سرمایه گذاری‌های قابل لمس عامه دارد.

سکتور ساختمانی در اعمار سرک‌ها، خطوط آهن، پل‌ها، بندهای آب، میدان‌های هوایی و محلات مسکونی نقش عمده دارد، که همهٔ اینها زیربناهای اساسی یک اقتصاد مدرن شمرده می‌شوند. برعلاوه این سکتور باعث ایجاد زمینه‌های شغلی در کشور نیز می‌گردد، زیرا بیشتر فعالیت‌های این سکتور متکی به نیروی کار می‌باشد. بنابرین اگر سکتور ساختمانی رقابتی نباشد و در دست چند شرکت بزرگ بین‌المللی و بعضی شرکت‌های کوچک داخلی قرار داشته باشد، درین صورت تأثیر مصارف دولتی در سطح ملی نادیده گرفته شده و علائم آن در اقتصاد محلی مشهود نمی‌باشد.

سوال طرح می‌گردد، در شرایطی که منابع مالی محدود باشد، دولت چگونه می‌تواند اقتصاد کشور را به تحرک درآورد؟

یکی از شیوه‌های که میتوان مشکل محدودیت منابع مالی را رفع نمود، وسیع ساختن فضای مالی در کشور است. فضای مالی از سه بخش تشکیل گردیده: عواید دولت، منابع مالی داخلی و خارجی (منابع داخلی یعنی قرضه‌های داخلی)، و منابع خارجی

شامل کمک‌های مالی بلاعوض و قرضه‌های خارجی). و منابعی که در نتیجهٔ اجرای بهتر و مؤثرتر مصارف عامه بدست می‌آید.

در اثر اقدامات متعدد منابع مالی داخلی در کشورهای کم درآمد را میتوان افزایش داد:

ـ توسعه خدمات مالی (مثلاً ایجاد حسابات بانکی، مناسب خانواده‌های فقیر)؛

ـ افزایش رقابت در بخش بانکداری و بهبود محصولات و خدمات مالی جهت جذب پس‌اندازهای خانواده‌های پردرآمد و تسهیلات انتقال پول از کارگران مهاجر.

ـ آسان ساختن استفاده از سیستم پرداخت الکترونیکی برای افرادی که فاقد حساب بانکی اند.

ـ ارایه معلومات لازم در مورد خدمات مالی و بانکداری.

ـ وضع قوانین مؤثر در مورد سیستم مالی و بانکداری جهت ایجاد اعتماد مردم بالای خدمات بانکداری.

سرمایه چیست، چگونه میتوان سرمایدار شد؟

کدام افراد را میتوان میلیاردر نامید؟

برای روشن ساختن بهتر موضوع نخست میخواهم نظریات تعدادی از اقتصاددانان کلاسیک را در مورد سرمایه و چگونگی پیدایش آن مرور نمایم.

ماهیت تفکر اقتصادی در دوران قرون وسطی تحت تأثیر و تسلط اخلاق و مذهب بود. با وقوع رنسانس و اصلاحات مذهبی در اروپا، طرز دید به اقتصاد و سیاست نیز تغییر نمود. در آغاز رنسانس، اقتصاد بسته و متکی به خود سیستم فئودالی، آهسته آهسته جای خود را به نوعی اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی بر تجارت داد.

گسترش دولت‌های ملی، کشف دنیای جدید، پیشرفت تکنالوژی و گسترش تجارت، باعث دست یافتن اروپایی‌ها به بازارهای وسیع و ثروت‌های سرشار گردید. در این مرحله سرمایه‌داری هنوز کاملاً شکل صنعتی پیدا نکرده بود و سرمایه‌های تجاری، نوع سرمایه حاکم را تشکیل می‌داد، استعمار به طور عمده به شکل تصرف کشورهای دیگر، غارت فلزات گرانبها و فروش کالای تجارتی ظاهر می‌شد.

در آن زمان مسئله مهم این بود که منشاء و منبع اصلی ثروت فهمیده شده و اینکه چگونه جامعه به ثروت بیشتر برسد.

موجودیت شرایط محیطی حاکم به خصوص گسترش بیشتر سرمایه‌داری تجاری، زمینه را برای شکل‌گیری طرز تفکر اقتصادی جدید مهیا ساخت که مرکانتیلیسم یا سوداگری نام گرفت. مرکانتیلیست‌ها معتقد بودند که ثروت و قدرت اقتصادی شرط لازم قدرت سیاسی است و پایه اساسی تفکر اقتصادی مرکانتیلیستی این بود که منبع اصلی ثروت اقتصادی را فلزات گرانبها (طلا و نقره) تشکیل می‌دهد. این تفکر، آنها را به سوی یک سیاست تجاری خاص کشانید که به اساس آن، سیاست تراز تجاری مثبت به یک اصل اساسی در سیاست تجارتی تبدیل شد. هدف آنها از سیاست تراز تجاری مثبت، افزایش صادرات بر واردات در تجارت خارجی بود که باعث

انتقال طلا از دیگر کشورها به کشور میشد.

به اساس نظریات مرکانتیلیست‌ها، منشاء و منبع اصلی ثروت اقتصادی را فلزات گرانبها (طلا و نقره) تشکیل می‌دهد و شیوهٔ انباشت طلا و نقره برای کشورهای که فاقد منابع سرشار این فلزات بودند، تعقیب سیاست تراز تجاری (بیلانس تجارتی) مثبت خواهد بود. بنابراین بر اساس نظر مرکانتیلیست‌ها، انباشت فلزات گرانبها (طلا و نقره) از طریق عملی نمودن سیاست تراز تجاری مثبت به صفت « سیاست ملی» تدوین و تثبیت شد.

با درنظرداشت عقیده مرکانتیلیستی دربارهٔ ماهیت ثروت و شیوهٔ بدست آوردن آن، آنها برای دولت نقش بزرگی در افزایش ثروت، قدرت ملی و تأمین رفاه عمومی از طریق عملی نمودن سیاست تجاری در رابطه با مستعمرات و کشورهای همسایه قائل بودند. به این ترتیب دولت وظیفه داشت تا در تجارت دخالت کند و با وضع نمودن مالیات بر واردات، باعث صادرات بیشتر و اخذ و انباشت ثروت را (که صرفا طلا پنداشته می‌شد) فراهم آورد. تجار برای تنظیم نظام تجارتی، طرفدار یک دولت نیرومند مرکزی بودند که وظیفه داشت به مؤسسات دست‌اندر کار تجارت خارجی، امتیازات انحصاری بدهد. دولت باید برای حفظ و حمایت تولیدات و تهیه موادخام و اولیه در داخل کشور سعی نماید و برای رسیدن به تراز تجاری مثبت باید سیاست گمرکی مناسب را تدوین نموده و باید از ورود کالای لوکس به داخل کشور جلوگیری کنند. آنها تا آن اندازه در تجارت به قصد زراندوزی پیش رفتند که تجارت را یگانه راه مطمئن ثروتمند شدن (بدست آوردن بیشتر طلا و نقره) می‌دانستند.

این موضوع را در دیدگاه توماس مان که از چهره‌های مشهور مرکانتیلیست است، بخوبی میتوان مشاهده نمود. در کتاب وی تحت عنوان «خزانهٔ انگلستان در ساحه تجارت خارجی یا توازن تجارت خارجی قانون خزانهٔ ماست» ذکر شده «گرچه امپراتوری انگلیس می‌تواند از راه دریافت هدایا یا از خرید کالا از کشورهای دیگر ثروتمند شود، ولی اکثر این وسائل نامطمئن و بی‌اهمیت اند و یگانه راه مطمئن افزایش ثروت کشور و خزانه انگلیس، تجارت خارجی است و ما باید همیشه تلاش ورزیم تا بیشتر از آنچه از دیگران کالا می‌خریم، به آنها بفروشیم».

در واقع با وجود اینکه مکتب فکری مرکانتیلیستی اساساً مبتنی بر تجارت بود، ولی

آنها هرگز به درک صحیح از تجارت منحیث رابطهٔ که در آن دو طرف مبادله می‌توانند سود ببرند، دست نیافتند. به عقیده مرکانتیلیست‌ها تجارت رابطهٔ یک طرفه تلقی می‌شد که به سود یک طرف (قرض دهنده) و به زیان طرف مقابل یعنی قرض گیرنده بود. در واقع به نظر مرکانتیلیست‌ها ثروتمند شدن یک کشور مستلزم فقیر شدن کشور دیگر بود و این اعتقاد، تنها به ارتباط انتقال پول یا طلا در مبادله اهمیت می‌داد و قادر به درک تأثیر گسترش تجارت بر گسترش و رونق تولید نبود.

با وجود اشتباه فاحش در نظریات مرکانتیلیست‌ها در ارتباط به درک صحیح از ماهیت و منشاء اصلی ثروت، سیاست‌های آنها در تجارت به مقصد زراندوزی، در عمل کمتر باعث محدود شدن و در حاشیه قرار گرفتن امر تولید شد. با آنکه مرکانتیلیست‌ها به دنبال انباشت هرچه بیشتر طلا و نقره بودند، اما آنها برای انباشت بیشتر طلا و نقره منحیث ثروت، به استخراج معادن طلای مستعمرات اکتفا نکردند، بلکه در راستای اعمال سیاست تراز تجاری مثبت، به امر تولید و صدور هر چه بیشتر کالا به خارج اهمیت دادند. از این رو با وجود اینکه آنها هرگز امر تولید را منحیث منبع و منشاء اصلی ثروت درک نکردند، اما تولید را منحیث ابزاری برای کسب ثروت (طلا و نقره) از طریق تجارت خارجی می پسندیدند.

در دوران کم رنگ شدن تفکر مرکانتیلیستی، مکتب فکری فیزیوکرات‌ها (طبیعت‌گرایان) در فرانسه با انتشار مقالهٔ از دوکتور کنه در سال ۱۷۵۶ اساس گذاشته شد. فیزیوکرات‌ها زمینه تدوین نظریه اقتصادی به صفت علم را فراهم نمودند. شیوه استدلال آنها، بر خلاف شیوهٔ جستجو مرکانتیلیست‌ها، شیوه قیاسی بود و بر اساس این شیوه از جملهٔ اولین متفکرینی بودند که در جستجو قوانین عام حاکم بر پدیده‌های اقتصادی بودند.

به نظر فیزیوکرات‌ها منشاء ثروت، زمین بود و ثروت کالای بود که از طبیعت توسط صنایع، زراعت و مالداری، ماهیگیری و استخراج معادن به دست می‌آمد. این طرز تفکر، نظر مرکانتیلیستی از ثروت را رد کرد. دوکتور کنه معتقد بود که جامعه از سه طبقه مالک، زارع و صنعت‌گر تشکیل شده است. به نظر او مؤلد طبقهٔ است که بتواند محصول بیشتر از احتیاجات زندگی خود را تولید کند. طبقه زارع که با اجاره زمین از مالکان به زراعت می‌پرداختند و دیگر کارگرانی که با زمین سر وکار داشتند، از قبیل معدنچیان، ماهیگیران و غیره، تنها طبقه مؤلد را

تشکیل می‌دادند. به اساس این نظر، طبقه صنعتگر و تاجران طبقات غیرمؤلد به شمار می‌رفتند. زیرا صنعتگران تنها محصولاتی را که از زمین به دست آمده است به شکل دیگری در می‌آوردند و ارزشی که ایجاد می‌کردند معادل کاری بود که مصرف می‌نمودند. تجار که نیز در مبادلهٔ ارزش‌ها سهم دارند، هیچگونه ارزش اضافی ایجاد نمی‌نمایند. با وجود اینکه فیزیوکرات‌ها تجارت را غیرمؤلد می‌پنداشتند، ولی آنرا مفید می‌دانستند و در عین حال همان‌طور که بیان شد، اعتقاد به قانون طبیعی که شامل آزادی تجارت می‌شد، آنها را مکلف به دفاع از آزادی تجاری در داخل و خارج می‌نمود.

فیزیوکرات‌ها زمین را منبع ثروت می‌دانستند. اینکه چگونه فیزیوکرات‌ها هرگونه ارزش اضافی بوجود آمده در زندگی اقتصادی را مربوط به زمین می‌دانند، در حقیقت وابسته بر پروسه تکامل نیروهای مؤلده است و اینکه در دوران رشد و گسترش سرمایه‌داری، متفکرین اقتصادی ارزش اضافی را ناشی از کار اضافی کارگر همراه با سرمایه می‌دانند، نیز به رشد و گسترش تولیدات صنعتی و حاکمیت سرمایه‌داری بر زندگی بشری ارتباط دارد. اینکه متفکرین سرمایه‌داری وقتی در برابر نظام فئودالی قرار دارند، کار مؤلد را تنها کاری می‌دانند که ارزش اضافی تولید کند و کار خدماتی برای حکومت اشراف و فئودال‌ها را کار زائد می‌دانند.

زمانی که آدام اسمیت پدر علم اقتصاد، در سال ۱۷۷۶ کتاب مشهور خود «ثروت‌ملل» را به رشته تحریر درآورد، مسائل اساسی اقتصادی مربوط به تولید، تبادله و توزیع کالاها در همه ادوار زندگی بشر وجود داشته، و متناسب با آن، به بررسی تفکر بشری پرداخته است.

آدام اسمیت در اولین صفحه کتاب خود فیزیوکرات‌ها را مورد انتقاد قرار داده و بیان نموده که زمین نه، بلکه فعالیت انسان منبع ثروت و کار افراد سرمایه اولیه هر جامعه می‌باشد.

برای اسمیت، کار حداقل در جوامع ابتداءئی معیار حقیقی ارزش قابل تعویض اشیاء است، و تفاوت جوامع پیشرفته از جوامع ابتداءئی در ازدیاد ثروت ناشی از تقسیم کار است. تنها کار کشاورز مؤلد ثروت نیست بلکه کار همهٔ افراد جامعه باعث تولید ثروت می‌گردد، ثروتی که با همکاری و تعاون همهٔ افراد بدست می‌آید. لذا تفکیک طبقهٔ بی حاصل از طبقهٔ مؤلد بی معنی است و بی حاصل کسی است

که کار نمی‌کند و تمام افراد جامعه مثل کارگران یک کارگاه بزرگ اند که با تعاون و همکاری یکدیگر ثروت جامعه را بوجودمی‌آورند.

به اساس نظریات مارکسیستی در مورد سرمایه، پروسۀ کار جریان یکی شدن عناصر تولید است.

مضمون اجتماعی و اقتصادی پروسه کار در هر شیوۀ تولید وابسته به شکل مالکیت مسلط می‌باشد.

در جامعه سرمایه‌داری پروسه کار صرف در نتیجۀ خرید و فروش ممکن است. سرمایه دار از بازار وسایل تولید و نیروی کار را خریداری و جریان تولید را شکل می‌دهد. پس تولید سرمایه‌داری عبارت از بکارانداختن نیروی کار توسط سرمایه دار است.

در جامعه سرمایه‌داری جریان کار دارای دو خصوصیت می‌باشد:

- پروسه کار تحت کنترول سرمایه دار صورت می‌گیرد.

- محصول پروسه کار بر مؤلد تعلق نداشته بلکه توسط سرمایه دار غضب می‌گردد.

سرمایه دار ارزش مصرفی را بخاطری تولید می‌نماید که در آن ارزش اضافی موجود است.

تولید سرمایه داری دارای دو پروسه است:

- پروسه بوجود آوردن ارزش مصرفی و ارزش،

- پروسه افزایش ارزش.

ماهیت افزایش ارزش در مصرف کالای مخصوص یعنی نیروی کار، که توسط سرمایه دار صورت می‌گیرد ظاهر می‌شود.

برای فهمیدن پروسه افزایش ارزش و پیدایش ارزش اضافی، مثالی ارائه میدارم. فرض مینمائیم که سرمایدار برای تولید بوت با هشتصد دالر وسایل تولید، از قبیل دستگاه چرم، میخ، سرش، تکه، مواد سوخت، انرژی برق و غیره خریده و برای کار در فابریکه اش ۲۰ نفر کارگر را با دو صد دالر استخدام می‌کند.

ارزش نیروی کار هر نفر مساوی (۱۰) دالر می‌باشد. کارگران روزانه در مجموع (۵۰) بوت را تولید می‌نمایند. روز کار در کارخانه ۱۰ ساعت است. مصارف سرمایدار برای تولید (۵۰) جوره بوت مساوی (۱۰۰۰) دالر است.

کارگران در جریان تولید بوت مقدار معین کار زنده را مصرف می‌کنند. درین پروسه آنها با کار مشخص خود ارزش وسایل تولید مصرف شده را به بوت انتقال میدهند که ارزش آن مساوی به ۸۰۰ دالر است. به این ترتیب کارگران با کار مجرد خود ارزش جدید را بوجود می‌آورند. یعنی هر نفر طی (۱۰) ساعت (۲۰) دالر ارزش جدید بوجود می‌آورد. ارزش عمومی (۵۰) جوره بوت تولید شده مساوی به (۸۰۰) دالر ارزش وسایل تولید مصرف شده و (۴۰۰) دالر ارزش جدید که توسط کارگران بوجود آمده است مجموعاً (۱۲۰۰) دالر می‌شود.

سرمایدار هر جوره بوت تولید شده را مطابق ارزش اش (۲۴) دالر فروخته، مبلغی را که بدست می‌آورد نسبت به سرمایهٔ که در اول مصرف نموده بود بیشتر است. یعنی او (۱۰۰۰) دالر مصرف کرده بعد از فروختن (۵۰) جوره بوت (۲۰۰) دالر اضافی بدست آمده، ارزش اضافی می‌باشد.

علت پیدایش ارزش اضافی در آن است که کارگر در فابریکه سرمایه‌دار نسبت به وقتی که برای بوجود آوردن ارزش نیروی کارش ضرور است، بیشتر کار می‌نماید. درین مثال برای بوجود آوردن مقدار ارزش که سرمایدار به کارگر داده است، کارگر در (۵) ساعت آنرا پوره می‌نماید. اما کارگر در فابریکه سرمایدار (۵) ساعت نه بلکه ده ساعت کار می‌کند و نسبت با ارزش نیروی کارش ارزش اضافی را بوجود می‌آورد.

پس ارزش نیروی کار و ارزش که در پروسه مصرف نیروی کار بوجود می‌آید از همدیگر فرق می‌کند و تفاوت بین آنها ارزش اضافی است.

ارزش اضافی تجسم مادی استثمار سرمایه داری می باشد. استثمار مفهوم مجرد نبوده بلکه در کتگوری ارزش اضافی به شکل حقیقت عینی سرمایه داری و بمثابه مهمترین مناسبات این جامعه ظاهر می‌شود.

در جامعه سرمایه‌داری وقت کار کارگر مزدور متشکل از دو قسمت است :

۱. وقت ضروری

۲. وقت اضافی

طی وقت ضروری کارگران مقدار ارزشی را بوجود می‌آورند که مساوی به ارزش نیروی کار آنها می‌باشد. کاری که درین مدت مصرف شده، کار ضروری نام دارد.

وقت اضافی، آن وقت کار را میگویند که کارگر برعلاوه وقت ضروری برای مدت اضافی کار خود را ادامه می‌دهد و در طول همین وقت ارزش اضافی را بوجود می‌آورد و کاری را که کارگر درین مدت انجام می‌دهد کار اضافی نام دارد.

ارزش اضافی شکل مخصوص محصولات اضافی است که با کار کارگران مزدور بوجود می‌آید و توسط سرمایه دار مفتخوار غصب می‌گردد و هم چنان انعکاس دهندۀ استثمار سرمایه‌داری می‌باشد.

ارزش اضافی منبع درآمد تمام گروپ‌های استثمارگر است. استثمار خصلت عمدۀ جامعه طبقاتی مبتنی بر مالکیت خصوصی می‌باشد. ولی در هر جامعه استثماری شکل خاصی استثمار و غصب نتایج آن موجود است.

سرمایه صرفنظر از شکل مشخص آن انعکاس مناسبات استثماری است. لیکن در جامعه سرمایه داری سرمایه صنعتی با خصوصیات مشخص خود از سرمایه سودخوری و تجاری فرق می‌کند. سرمایه صنعتی زمانی پیدا می‌شود که در بازار کالای مخصوص (نیروی کار) موجود باشد. در پروسۀ تولید با مصرف نمودن ارزش مصرفی این کالای مخصوص، افزایش سرمایه صنعتی به عمل می‌آید. اهمیت نیروی کار برای موجودیت و فعالیت سرمایه صنعتی به اندازۀ اهمیت دارد، مثلی که هوا برای زندگی انسان اهمیت دارد. در حالی که برای پیدایش سرمایه سودخوری و تجاری موجودیت تولید کالای ساده کافی است.

وظیفه سرمایه صنعتی استثمار کارگرمزدور می‌باشد که در کارخانه سرمایه داران صورت می‌گیرد و نتایج این استثمار در شکل ارزش اضافی توسط سرمایدار غصب می‌شود.

سرمایه سودخوری با قرض دادن سروکار دارد و سرمایه تجاری به تبادله خدمت می‌کند. منابع درآمد سودخور و تجار محصولات اضافی و قسماً محصولات

ضروری تولیدات کوچک و همچنین قسمتی از محصولات اضافی که توسط بردگان و دهاقین تابع تولید شده است، می‌باشد خلاصه سرمایه بمثابه ارزش افزایندهٔ تجسم مناسبات تولیدی جامعه بورژوازی می‌باشد.

جهت پنهان نمودن ماهیت اجتماعی و طبقاتی سرمایه، اقتصاد سیاسی بورژوازی نظریه غیرعلمی را راجع به سرمایه بنیاد نهاده است.

ماهیت این تعلیمات چنین است که گویا پول، تبر سنگین انسان کمون اولیه و وسایل تولید معاصر یعنی همه عوامل تولید، سرمایه می‌باشد. با ارائه چنین نظریات، اقتصاد سیاسی بورژوازی، سرمایه را به مثابه کتگوری ابدی میشناسد. زیرا که اشیا ابدی بوده و وسایل تولید در هر شیوهٔ تولید نیز موجود است. با این طرز تفکر، اقتصاد سیاسی بورژوازی معاصر، میخواهد ثابت کند که میان کاپیتالیزم و سوسیالیسم تفاوت وجود ندارد، ولی زندگی امروزی نادرستی این نظریه را به اثبات رسانیده است.

وسایل تولید در صورتی سرمایه می‌باشد که جهت بهره کشی و استثمار دیگران یعنی به مقصد گرفتن ارزش اضافی استفاده شود. با از بین رفتن نظام سرمایه‌داری، وسایل تولید، مالکیت اجتماعی گردیده و این کتگوری سرمایه از بین میرود.

سرمایه به دو شکل موجود است:

۱. وسایل تولید که به سرمایدار تعلق دارد.

۲. نیروی کار که توسط سرمایه دار خریداری شده است.

برای تولید ارزش اضافی موجودیت این دو قسمت سرمایه (ثابت و متغییر) شرط ضروری می‌باشد. ولی نقش هر کدام در بوجود آوردن ارزش اضافی متفاوت است.

در جریان تولید، نیروی کار از وسایل تولید استفاده نموده، محصولات جدید را تولید می‌نماید، مثلاً کارگر با استفاده از دستگاه نساجی، تکه را تولید می‌کند ولی درین پروسه، کارگر به خصوصیت دوگانه کار مجرد ارزش جدید را به این محصول جمع می‌کند.

کارگر ارزش نیروی کارش را به کالای نو انتقال نمی‌دهد. در جریان تولید، ارزش

نیروی کار استفاده نشده بلکه با ارزش مصرفی نیروی کار کارگر، در پروسهٔ تولید ارزش جدید را بوجود می‌آورد که آن نسبت به سرمایهٔ که توسط سرمایدار برای خریدن نیروی کار مصرف شده بود، بیشتر است.

طوری که قبلاً ذکر گردید، استثمار خصلت عمده جامعه طبقاتی مبتنی بر مالکیت خصوصی می‌باشد. ولی در هر جامعهٔ استثماری شکل خاصی استثمار و غصب نتایج آن موجود است.

یعنی استثمار سرمایه‌داری از استثمار برده‌گی و فیودالی فرق دارد. استثمار ماقبل سرمایه‌داری به اساس تابعیت مشخص استثمار شونده متکی بود. در حالی که استثمار سرمایه داری به اساس مجبوریت اقتصادی استوار می‌باشد. کارگران از یک طرف شخصاً آزاد اند و از طرف دیگر از وسایل تولید محروم میباشند. برای آنکه زنده بمانند، مجبور اند نیروی کار خود را به سرمایه دار بفروشند. پس کارگر زمانی می‌تواند زندگی نماید که برای سرمایه دار ارزش اضافی تولید نماید. خصوصیت دیگری که در استثمار سرمایه‌داری وجود دارد پنهان بودن خصلت جبری کار کارگر مزدور می‌باشد.

کدام افراد را میتوان میلیاردر نامید؟

معرفی تعدادی از ثرونمندان افغانستان که دارایی های‌شان را از طرق غیرقانونی و نامشروع بدست آورده اند.

پس سوال طرح می‌گردد، که در عصرحاضر، سرمایه چگونه بوجود می‌آید و سرمایدار به کی خطاب می‌گردد؟

مرکز مطالعات سیاست‌گذاری لندن طی یک گذارش، ۱۰۰۰ سوپرمیلیاردر را در ۵۳ کشور جهان معرفی نموده است.

به اساس این گزارش، افرادی که در اثر فعالیت‌هایشان موفق به کسب دارایی به ارزش حداقل یک میلیارد دالر شده اند، سوپرمیلیاردر شناخته شده اند. در این لست، نام اشخاص که دارایی‌های شان را به شکل میراثی و یا اتفاقی بدست آورده و میلیاردر شده اند، وجود ندارد. افراد این لست، کسانی اند که با تلاش، پشتکار و خلاقیت شان سوپرمیلیاردر گردیده‌اند.

باید گفت که این سوپرمیلیاردرها برای جامعه شان نهایت مؤثر واقع شده و آنها بصورت مستقیم و غیر مستقیم میلیون‌ها شغل، میلیاردها دالر دارایی و تریلیون‌ها دالر ارزش مادی و معنوی، ایجاد کرده اند.

درین گذارش آمده است که هانگ کانگ به تناسب جمعیت خود برای پرورش سوپرمیلیاردرها جایگاه اول را دارد و کشورهای اسرائیل، ایالات متحده امریکا، سوئیس و سنگاپور به ترتیب در جایگاه‌های دوم تا پنجم قرار دارند.

عدم موجودیت قوانین دست و پاگیر و سیستم مالیاتی شفاف و کاربردی از فاکتورهای عمدهٔ موفقیت مدیران خلاق شناخته شده و جالب اینکه حمایت دولتی در موفقیت فضای کسب و کار در کشورهای موفق هیچ نقشی ندارد.

طوری که دیده می‌شود، هنوز رویای این بیان زنده است که هر فردی می‌تواند با تلاش، استعداد، ابتکار و کمی شانس از نظر اقتصادی و اجتماعی بدرجات بالا و در جمع موفق ترین افراد قرار بگیرد.

سوپرمیلیاردرها افرادی اند که مؤسسات اقتصادی جدید را اساس گذاری نموده و ارزش دارایی آنها حد اقل یک میلیارد دالر است. اینها افرادی اند که سرمایهٔ شان را به اساس تلاش و تحمل زحمات فراوان بدست آورده اند. یعنی آنها سرمایهٔ شان را به اساس میراث و یا از طریق راه‌های غیرمشروع بدست نیاورده اند.

سوپرمیلیاردرهای جهان اکثراً سرمایه شان را در ساحات آی. تی، تکنالوژی، بوتیک، امور مالی و خرده فروشی بدست آورده اند.

کشورهای که بیشترین سوپرمیلیاردرها را دارند، اکثراً دارای سطح بلند استاندرد آموزشی و تحصیلی، ساختارهای قانونی قوی و باثبات، سیستم مالی شفاف و کارآمد هستند.

به اساس یک گزارش بلومبرگ، خانواده ویلتون، مالک شبکه زنجیره‌ای مغازه‌های (وال مارت) ثروتمندترین خانواده در جهان با داشتن ۱۹۰،۵ میلیارد دالر شناخته شده است.

ورثهٔ فرانک مارس با داشتن دارایی ۱۲۶،۵ میلیارد دالر در جای دوم قرار دارند. پسران فرد کخ مالکین کخ اندوستری با داشتن ۱۲۴،۵ میلیارد دالر مقام سوم را دارا میباشند. خانواده آل‌سعود عربستان با ۱۰۰ میلیارد دالر در جای چهارم و ورثهٔ بنیان‌گذار کمپنی مد شنیل با داشتن ۵۷،۶ میلیارد دالر در جایگاه پنجم ثروتمندترین خانواده‌های جهان قرار دارند.

هرگاه سرمایهٔ دست داشته سرمایه داران جهان و به ویژه افغانستان را مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم، میتوان سرمایه داران را به اساس ثروتی که در دست دارند به سه گروپ تقسیم بندی نمود.

۱. در گروپ اول آنعدهٔ از ثروتمندان قرار دارند که ثروت و دارایی‌های شان را از اجداد خود به میراث گرفته اند. بدین معنی که این افراد پول، ملک، دارایی و زندگی مرفه را بدون کدام سعی و تلاش و بدون زحمت بدست آورده اند. این گروپ

در سطح جهان اولادهای پادشاهان عرب، سرمایداران بزرگ در کشورهای بزرگ صنعتی پیشرفته و در افغانستان تعداد اینگونه افراد نهایت محدود است مثلاً اولادۀ بعضی خان‌ها و یا بعضی بای‌ها، و غیره را احتواء می‌کنند.

۲. گروپ دوم سرمایداران به آنعده افراد اطلاق می‌گردد که دارایی و سرمایۀ شان را از اثر تلاش‌های خستگی ناپذیر و کار و زحمت بدست می‌آورند. طور مثال شرکت آمازون در سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ توسط جفری بزوس ایجاد گردید.

جفری بزوس کسی که آمازون را بنیان‌گذاری کرد و درسمت مسئول اجرائیه این شرکت فعالیت می‌کند؛ یکی از قدرتمندترین رهبران تجاری و تکنالوژیک در جهان است که فعلاً ارزش دارایی‌های وی به بیشتر از ۱۱۴ میلیارد دالر رسیده و میتوان او را در جایگاه سومین شخص ثروتمند امریکایی قرار داد.

جفری بزوس در جنوری سال ۱۹۶۴ تولد شده و از همان دوران کودکی از استعداد خارق العاده برخوردار بود.

در سال ۱۹۹۴ بزوس در مقاله ای مطالعه کرد که وب در یک سال، معادل ۲۳۰۰ فیصد رشد کرده است. این مقاله، وی را شگفت زده نمود و متوجه شد که باید راه برای سهیم شدن در این رشد را پیدا کند. لیستی از ۲۰ قلم جنسی که به بهترین شکل می‌تواند آنها را به صورت آنلاین بفروشد، تهیه کرد و سپس به این نتیجه رسید که فروش کتاب، بهترین گزینه است.

جفری بزوس باوجود داشتن یک شغل و مقام عالی در یکی از مؤسسات سرمایه گذاری، تصمیم به ترک این شغل و شروع به آغاز وب سایت خود نمود.

وی بعداً درین مورد چنین بیان داشته است: «زمانی که اضطراب و تشویش‌های فراوان دارید، با موارد کوچک، ممکن است راه خود را گم کنید. پیش خود گفتم شاید زمانی که هشتاد ساله شوم، افسوس بخورم که چرا در سال ۱۹۹۴، وال استریت را در وسط سال و در بدترین وقت ممکن ترک نمودم و به پاداش‌های که میتوانست به من تعلق بگیرد، پشت پا زدم. »

«اما حقیقت این است که وقتی هشتاد ساله می شوید، این چیزها دیگر برایتان مهم نیستند. شاید اگر درهیاهوی به نام "اینترنت" شرکت نمی کردم، بیشتر افسوس می

خوردم چرا که از نظر من در همان زمان، این موضوع به یک انقلاب دیجیتالی تبدیل شده بود. زمانی که چنین به موضوع فکر کردم، تصمیم گرفتن برایم بسیار آسان تر شد.»

جفری بزوس در سال ۱۹۹۸، به یکی از اولین سرمایه گذاران در گوگل تبدیل شد. او ۲۵۰ هزار دالر در گوگل سرمایه گذاری کرد.

هم چنان یکی از سرمایدارن افغانستان بنام آقای نورمحمد فیض، که فعالیت‌های تجارتی را با ۱۰۰ دالر آغاز نمود، در اثر تلاش و زحمات فعلاً به میلیون‌ها دالر سرمایه دست یافته است.

وی جهت ادامه تحصیل با استفاده از یک بورس تحصیلی در رشته «حقوق» به جمهوری ازبکستان فرستاده شد ولی بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و سقوط ج. د. ا بورس تحصیلی وی لغو شده و جبراً وارد بازارکار شد.

وی فعالیت‌های تجارتی اش را در بخش «دست فروشی» در بازارهای کوچک ازبکستان آغاز نمود و با پشتکاری که داشت توانست فعالیت‌های تجارتی‌اش را توسعه دهد.

وی با ورود به افغانستان در سال ۲۰۰۱ فعالیت‌های تجارتی‌اش را در داخل افغانستان در بخش ساختمانی آغاز کرد که شرکت ساختمانی وی در کشور صدها کیلومتر جاده‌های شهری را بنا نموده است.

۳. دسته سوم ثروتمندان، به آنعده اشخاص و یا گروه‌ها نسبت داده می‌شود که دارایی و ثروت شان را از راه‌های غیرقانونی و نامشروع بدست آورده اند یعنی ثروت شان بدون کدام سعی و تلاش بدست آمده است. این گروه پول را از طریق اخذ رشوت، خوردن مال مردم، سودخوری، جعل، اختلاس، قتل و قتال، معامله کشور و دارایی آن با خارجی‌ها، فروختن موادمخدر، کارهای نامشروع و ده‌ها موارد دیگر بدست آورده اند. در حالی که مردم کشور ما در فقر مطلق زیست می‌نمایند، اکثر افرادی شامل این گروه در داخل و خارج از کشور دارای زندگی نهایت مرفه، آرام و آسوده بوده، کشتی های شان در بحرها و طیارات شان در هوا در حال فعالیت می‌باشد، اولادهای شان در اماکن زیبا زندگی نموده و در بهترین و مشهورترین دانشگاه‌های جهان مصروف آموزش بوده و بعضی از آنها در

جاهای زیبا و مقبول با پول حرام پدران شان که بدون زحمت، سعی و تلاش بدست آورده اند، مصروف عیاشی و خوشگذرانی میباشند.

من صرف از یک تعداد افرادی که مربوط به دسته سوم سرمایدارن، در کشور ما می‌شوند، نام برده و به توضیح اینکه آنها چگونه این سرمایه را بدست آورده اند، میپرداز م.

یکی از شیوه‌های ثروتمند شدن در کشور ما، بخصوص بعد از حملۀ نظامی امریکا و هم‌پیمانانش در افغانستان، غصب زمین‌های دولتی بوسیله جنگ سالاران و یکعدۀ از رهبران جهادی است که در فهرست غاصبان ۳۰۰ هزار جریب زمین غصب شده در ننگرهار نام عبدالرسول سیاف و سیداسحاق گیلانی، از رهبران و چهره‌های برجستۀ جهادی در افغانستان در صدر این لست قرار دارد.

به اساس اسنادی که ادارۀ اراضی ولایت ننگرهار، در اختیار روزنامۀ هشت صبح قرار داده است، به تعداد ۱۱۰۶ نفر تقریباً ۲۷۵۸۵٦ جریب زمین دولتی را در ولسوالی‌های مختلف این ولایت غصب نموده‌اند.[٤٦]

به اساس این گزارش، زورمندان، زمین‌های دولتی را در ولایت ننگرهار غصب کرده و سپس آنرا ملکیت شخصی‌شان ساخته‌اند.

به اساس اسناد ارائه شده: «جناب عبدالرسول سیاف در منطقه گندەچشمۀ ولسوالی سرخ‌رود تقریباً ۳۵۰۰ جریب زمین دولتی را غصب کرده است».

روزنامۀ هشت صبح بیان میدارد، باوجود تلاش مکرر، موفق به تماس و صحبت با پروفیسور عبدالرسول سیاف و سید اسحاق گیلانی نشده است. در حالی که آقای سیاف تأکید می‌ورزد غاصب نبوده، بلکه ناجی مردم افغانستان است.

از اسناد اداره اراضی ولایت ننگرهار برمی‌آید که غاصبین زمین با غصب زمین‌های دولتی، تقریباً شهرک خودسر در بعضی از ولسوالی‌های این ولایت اعمار نموده‌اند. از جمله « استاد سیاف در ۸ ساحه غرب شهرک افسان یک شهرک خودسر به نام خود ساخته است.[٤٧]

مسئول اداره اراضی ولایت ننگرهار به روزنامۀ ۸ صبح بیان نموده است که در ولایت ننگرهار صدها هزار جریب زمین دولتی غصب شده که در لست غاصبان

زمین، ۲۰ فرمانده ارشد پیشین جهادی و مقامات حکومتی نیز شامل اند.

باوجود ارسال گزارش و فهرست غاصبین زمین به ادارات مختلف دولتی و ارگان‌های مربوطه، هیچ گونه اجرات در این مورد انجام نشده و سکوت اختیار نموده‌اند.

به اساس گزارش نشریه حزب همبستگی افغانستان، سیاف مالک هشت کشتی انتقالاتی در بندر کراچی و برخی کشورهای عربی است که بیشتر به منظور کار و فعالیت قاچاق موادمخدر خریداری شده اند. قیمت هر کشتی ۱۲ میلیون دالر گفته شده که در مسیر آبهای آسیا ـ اروپا به کار انداخته شده اند.[۴۸]

زمانی که سیاف به اساس عفو عمومی بعد از شش جدی سال ۱۳۵۸ از زندان رها گردید و بعداً کشور را ترک نمود، به اساس اظهارات خود وی، به جزء از یک عصای چوبی چیزی بیشتر نداشت، حال پرسش طرح می‌گردد که آقای سیاف این همه سرمایه را چگونه و به چه بهای به دست آورده است؟

شکایات بیش از حد در مورد غصب اموال و دارایي‌های مردم توسط وی وجود دارد، اما تاکنون هیچ نوع بررسی درین مورد به عمل نیامده است. گرچه در ماه مارچ ۲۰۰۷ میلادی نیروهاي امریکایی خانۀ وی را در ولسوالی پغمان مورد تلاشی قرار دادند اما این اقدام بیشتر جنبۀ امنیتي داشته و در مورد رابطۀ احتمالی وي با تروریزم بوده است. بعد ازین واقعه سیاف امکانات بیشتر برای انجام فعالیت‌های تجارتی غیر مشروع یافته است. اهالی پغمان به مراتب بخاطر غصب زمین هایشان و هم زندانی شدن وابستگانشان درزندان شخصی سیاف، به مراجع ذیصلاح شکایت و در مقابل پارلمان نام نهاد دست به تظاهرات زدند اما تهدیدها از جانب سیاف و افرادش علیه آنها بیشتر گردید.

مجاهدین دیروز یا گروه‌های تنظیمی با گذشت چند دهه و تجارب آموخته هنوز هم از افتخارات شان نام می‌برند ولی این افتخارات آلوده به خون و تباهی برای کشور و مردم بود.

از جهاد دیروز مجاهدین تنها چیزی که باقی مانده بدست آوردن مقام و قدرت است، عزت و خواسته‌های مردم کاملاً به فراموشی سپرده شده و ارزشمندی‌های موجود در کشور نابود گردیده است.

به اساس گذارش کابل پرس، چند سال قبل ادارهٔ مبارزه با فساد اداری، فورمه های را به مقامات بلند رتبهٔ افغانستان ارسال کرده و تقاضا نمودند تا آنها دارایی‌های شان را در آن ثبت نمایند. یک تعداد ازین مقامات حاضر نشده اند که دارایی‌های خود را در آن ثبت کنند. از آنجائی که فساد و اختلاس جزء جداً ناپذیر حکومت می‌باشد، ادارهٔ مبارزه با فساد نیز به مرکز دیگری برای اختلاس تبدیل شده است. با توجه به گزارشات و اسناد مختلفی که در کابل پرس و بعضی رسانه‌های بین‌المللی نشر یافته، عدهٔ از مقامات در اختلاس‌های کلان میلیونی دست داشته و به ثروت‌های فراوان رسیده اند و آنها نمی‌خواهند اثری ازین دارایی‌ها در این فورمه ها دیده شود.

ارگان سیگار هم ادارهٔ عالی مبارزه با فساد در افغانستان را ناموْثر و فاقد استقلالیت شناخته و از آنها بخاطر عدم تکمیل این فورمه ها انتقاد نموده است.

ثبت، رسیدگی و نشر دارایی‌های کارمندان دولتی، یکی از شیوه های مؤثر و مفید مبارزه علیه فساد اداری در جهان شمرده می‌شود.

با تأسف این فورمه ها اکثراً به طور کامل و درست خانه پری نشده و در بسیاری آنها منبع و مدرک تمویل دارایی‌ها مشخص نبوده و ارقام ارائه شده برای مردم غیرقابل باور است.

طور مثال، در فورمه دارایی آقای محمد کریم خلیلی، معاون ریاست جمهوری زمان آقای حامد کرزی آمده که پول، موتر، تشبث شخصی، قرضداری یا چیز دیگری برای گزارش ندارد، در حالی که در جای دیگر این فورمه نگاشته شده که آقای خلیلی مالک چهار نمره زمین سفید در شهرک (امید سبز) و مالک یک دربند حویلی در شیرپور کابل است، ولی منابع تمویل این جایدادها، مشخص نیست.

ادارهٔ سیگار هم این نواقص در فورمه های ثبت دارایی را مورد انتقاد قرار داده است. به اساس یک گذارش سیگار، آقای حامدکرزی گرچه فورمه تثبیت دارایی خود را طور دقیق خانه پوری نکرده بود ولی در آن صرف از داشتن یک مقدار پول در یک بانک آلمانی بطور پس‌انداز و داشتن یک مقدار زیورات، یاد نموده که نه شمارهٔ حساب بانکی خود را، نه تاریخ خریداری زیورات را، نه ارزش فعلی و نه هم منبع پول آنها را واضح ساخته است.

به اساس گذارش سال ۲۰۱۵ میلادی مجلهٔ «پیپل ویت مانی» آقای حامد کرزی رئیس جمهور پیشین افغانستان در مقام اول ۱۰ سیاستمدار پردرآمد جهان قرار دارد. در این مجله آمده است که آقای حامد کرزی مالک میلیون‌ها دالر می‌باشد. طبق گذارش این مجله، آقای کرزی بطور متوسط ۸۲ میلیون دالر سالانه بدست می آورد.

همچنین آقای کرزی مالک چندین رستورانت بنام «زنجیره غذایی کرزی برگر» در کابل و تیم فوتبال «عقابان قندهار» می‌باشد برعلاوه، آقای کرزی در بخش صحی هم سرمایه گذاری‌های نموده است.

سوال طرح می‌گردد این همه ثروت و دارایی از کجا به دست آمده است؟

بعد از فروپاشی رژیم طالبان در سال ۲۰۰۱، حکومت ایالات متحدهٔ امریکا تا کنون میلیاردهادالر را به خاطر بازسازی افغانستان کمک نموده است. که در اثر موجودیت فساد گسترده در ساحات مختلف، بخش اعظم این کمک‌ها حیف و میل گردیده است.

طور مثال، اگر وضعیت مالی دو خانواده پوپل و کرزی را قبل از سال ۲۰۰۱ بررسی نمائیم. اعضای این دو خانواده که سال‌ها در امریکا، شغل رستوران داری داشتند و وضعیت مالی‌شان بر همه آشکار بود، فعلاً مالک ده‌ها ویلای گران قیمت در جمیره هستند. یکی از این ویلاها به ارزش ۹۰ میلیون پوند، توسط خانواده کرزی خریداری و یا اشغال شده است.

جمیره جای است که افرادی مثل دیوید بکهام فوتبالر انگلیسی، مایکل شوماخر قهرمان معروف مسابقات فرمول یک، براد پیت و آنجلینا جولی هنرپیشه‌گان معروف هالیود در آنجا زندگی دارند. البته ناگفته نماند حسین فهیم برادر قسیم فهیم معاون ریاست جمهوری زمان آقای کرزی نیز در جمیره و در نزدیکی ویلاهای خانواده کرزی زندگی می‌کند.

ستره محکمه افغانستان در سال ۲۰۱۲، تقریباً به تعداد ۲۰ تن از اعضای کابینه و مقامات عالیتربهٔ حکومت را متهم به فساد مالی و دستبرد میلیون‌ها دالر نمود آنها در نتیجهٔ امضاء قراردادها و خریدهای عمده دولتی به این پول‌ها رسیده اند ولی طوری که به همه هویدا است درین مورد هیچ محکمهٔ تاحال دایر نگردیده است.

هم چنان تصمیم گرفته شده بود تا دارایی‌های همه مقامات دولتی ثبت گردد که این عمل هم بصورت درست انجام نگرفت. مثلاً جناب حامد کرزی مجموع دارایی خود را ده هزار دالر ثبت نمود در حالی که بر اساس گفته‌ها، دارایی‌های وی تقریباً بر هفت میلیارد دالر و یا شاید هم بیشتر از آن میرسد. هیچ یک از مقامات بلند رتبه که در فساد اداری دست دارند از سوی حکومت، مورد تعقیب قانونی قرار نگرفته اند.

شواهد عینی وجود دارد، زمین‌های فراوانی که در اطراف شهر کابل متعلق به دولت بود، توسط زورمندان و افراد بانفوذ دولتی غصب شده و در آن خانه‌ها و شهرک‌های مجللی بنا نموده اند، در حالی که هزاران عودت کننده که از پاکستان و ایران به کشور بازگشت نموده اند، بدون سرپناه اند.

حال شما خود فکر کنید با این وضع موجود، مردم ما چگونه به رشد اقتصادی خود خوشبین باشند؟ و یا عودت کنندگان ما با کدام علاقه دوباره به کشور برگردند؟ نه مقامات دولتی ترک فساد می‌نمایند و نه ارگان‌ها و سازمان قضایی کشور توان محاکمه این افراد فاسد را دارند، طوری که گفته اند ترک عادت موجب مرض است. بنا ترک فساد از سوی مقامات افغانستان برای آنها موجب مرض است! زیرا کسانی که طعم شیرین پول را چشیده اند، دست از فساد برنداشته و هرگز حاضر نخواهند شد تا ثروت دست داشتهٔ شان را ثبت کنند و یا از این همه پول باد آورده صرف نظر نمایند.

یکی دیگر از افرادی که از هیچ به میلیونر تبدیل شده است، آقای عطامحمد نور والی سابق بلخ می‌باشد. به اساس گزارش روزنامهٔ محور آقای نور سرمایه ملت را از طریق عواید گمرکات و امکانات حکومتی دیگر از آن خود ساخته است.

این نشریه به اساس معلومات ادارهٔ املاک مزارشریف نگاشته است که والی بلخ صرف در شهر مزارشریف مالک بیش از ۵۰۰ جایداد با قبالهٔ شرعی می‌باشد، این جایدادها بنام خودش، خانمش، پسرانش و دخترش ثبت شده است. علاوه بر این، شرکتی بزرگی را در هند هم خریداری نموده است.

فهرست دارایی نشر شده جناب عطامحمد نور به اساس معلومات این روزنامه عبارتند از :

۱. شهرک خالد بن ولید: این شهرک که دارای بیشتر از ۶۰۰۰ نمره است، هر نمرهٔ آن به قیمت ۸۰۰۰ الی ۲۰۰۰۰ دالر و یا بیشتر از آن بفروش رسیده است. ۲۰۰ نمره ای شهرک باداشتن

موقعیت اعلی را به خود تخصیص داده است.

۲. باختر مارکیت، دارای ۲۰۰ دوکان.

۳. مارکیت بادام نزدیک استدیوم سینا.

۴. مارکیت سابق عجب خان که بیش از ۵۰۰ دکان دارد.

۵. نوربزنس سنتر که هشت طبقه و ۱۰۰ دکان دارد.

۶. مارکیت ادویه فروشی مقابل شفاخانه.

۷. کلینیک لایزری نور.

۸. شرکت تیل نور.

۹. شهرک میترا نور که بیش از ۴۰۰ خانه دارد.

۱۰. مارکیت ۱۰ منزله مقابل شاروالی مزارشریف.

۱۱. شرکت ترانسپورتی میترا نور با بیش از ۳۰۰ موتر باربری کاماز.

۱۲. مارکیت آریا با بیش از ۱۰۰۰دکان.

۱۳. سرای میترا نور.

۱۴. پمپ استیشن‌های خالد نور.

۱۵. خانهٔ چهار طبقه ی، به ارزش دو میلیون دالر که فعلاً در آن زندگی می‌نماید.

۱۶. موسسه خصوصی آریا ـ مزارشریف که احمد ضیا مسعود نیز در آن شریک می‌باشد.

۱۷. شرکت سرک سازی خالد نور.

۱۸. شفاخانه‌های مولانا جلال الدین و الفلاح.

۱۹. مارکیت سینافر با بیش از ٤٠٠ دکان.

۲. ذخیره های تیل در شهر حیرتان، شرکت وارداتی تیل بنام انترنشنل، شراکت با کمال نبی زاده، تلویزیون آرزو، یک پرودکشن به نام شمال، تلویزیون میترا، شرکت بیل بوردها به نام بلهیکا که تمام قراردادهای شاروالی را منحصر به خود نموده و ده‌ها مناز ل، مارکیت ها و شرکت‌های دیگری که دریافت لیست مکمل آن کار بس دشوار است.[٤٩]

هم چنان به اساس گذارش طلوع نیوز در سال ۱۳۹۶ دارایی‌های جناب عطا محمد نور چنین بیانشده است: چهار شهرک مستقل، ۱۲ شهرک مشترک، ۳۴ مارکیت تجارتی در مزار شریف، ۹ بلند منزل در دبی، ۲۴ خانه در ترکیه، ۱۷ خانه در هندوستان و ۲ بلند منزل در لندن.[٥٠]

این دارایی‌ها برعلاوۀ حساب‌های سرسام آور وی در کشورهای خارجی و داخل افغانستان بود که چندی قبل توسط دولت افغانستان بلاک شده که بعد از توافقی وی با آقای رئیس جمهور غنی و دادن استعفانامه بدون تاریخ به وی، دوباره آزاد گردید.

با توجه به وضعیت فساد در جامعه افغانستان هریک از سران احزاب و رهبران قومی در چپاول و خیانت به مردم بیچارۀ افغانستان، میخواهند از دیگران سبقت جویند.

اکثر رهبران گروه‌های تنظیمی و متنفذین قومی بعد از سقوط طالبان و روی کار آمدن دولت آقای کرزی به ثروت های هنگفت دست یافته اند.

با تأسف که این پروسه ادامه دارد و هر کدام بدون کوچکترین توجه به وضع کشور ویران و زخمی و مردم رنجدیدۀ ما، میخواهند بر اساس توان و موقف شان دارایی‌های عامه کشور را غارت نمایند و از خود میلیونر سازند، چنانچه در گذارش ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۹ "نی زه ویسیمیه گه زیت"، روزنامه مستقل، چاپ مسکو، آمده است که: طالبان می‌توانند به خانوادۀ خلیلزاد کمک نمایند تا ثروتمند شوند. به اساس گذارش این روزنامه روی این موضوع در حاشیه مذاکرات "امریکا ـ طالبان " در دوحه بین آقای خلیلزاد و مسئولین دفتر قطر طالبان صحبت‌های

صورت گرفته بود.

طالبان ابراز آمادگی نموده‌اند تا دو معدن منابع طبیعی موجود در داخل افغانستان را بخاطر سپاسگزاری از آماده‌سازی معاملهٔ امریکا ـ طالبان، در اختیار خانوادهٔ خلیلزاد قرار دهند.

منبع تأکید می‌کند که هدف ازین دو معدن، معدن "حاجیگگک" در ولایت بامیان و معادن لیتیوم در هلمند می‌باشد.

به همین دلیل، این افراد در تپ و تلاش اند تا از رویکار آمدن یک حکومت قانونی و مردمی جلوگیری نمایند.

فقر و مصئونیت غذایی و اقتصادی

مشکلات مالی در بسياري از کشورها باعث افزایش فقر میگردد، اما فقر چیست و چگونه میتوان با آن مقابله کرد؟

تقریباً ۸۰ فیصد از مردم جهان با عاید کمتر از ۱۰ دالر در روز زندگی می‌نمایند.

بعضی از مردم در فقر به سر می برند و تعدادی هم نزدیک به خط فقر هستند. فقر در تمام جهان و همهٔ کشورها، چه مترقی و پیشرفته و چه در حال توسعه و یا عقب‌مانده وجود دارد.

جهت معرفی افراد فقیر اکثراً از واژه زیر خط فقر استفاده میگردد، اما باید به این مسئله هم توجه نمائیم افرادي که در امریکا زیر خط فقر قرار دارند با افراد فقیر جنوب صحرای افریقا و یا کشورهای عقب نگه‌داشته شده برابر نیستند.

پس فقر چیست؟

معني کلمهٔ فقر ارتباط به محل زندگي، فرهنگ کشور، مردم و عوامل دیگر دارد. طور مثال افرادی که در خانه‌هاي کوچک، در اطراف شهرهاي بزرگ جهان مثل نیویارک زندگي دارند، در مقایسه با همسایگان شان در فقر زندگی دارند، ولی در مقایسه با مردم بي بضاعت کشورهاي در حال توسعه و یا عقب نگهداشته شده، امکان دارد وضعیت مالي آنها بهترباشد.

پس میتوان گفت فقر یعنی عدم توانایی آزادانه در عملکرد، بخاطر کمبود منابع مالی و یا بدست آوردن منابع مالی می‌باشد. بنابرین شخصی که دو تایم یا شفت کار می‌کند تا بتواند مصارف موادغذایی و کرایه خانه اش را بپردازد و کسی که در کشوری دیگر به خاطر داشتن دستمزد پائین گرسنه می‌ماند هر دو در واقع به دلیل عدم توانایی در انجام آزادانه کارهای مورد نظر شان، فقیر محسوب می‌شوند.

گرچه هر دو گروپ فقیر محسوب می‌شوند، اما گروپ دوم در وضعیت بدتر قرار دارد. به اصطلاح در « فقر مطلق» به سر می‌برند و در تهیه نیازهای اساسی خود

مانند غذا، پوشاک، مسکن و غیره ناتوان هستند.

جهت تعین نمودن خط فقر، در ابتداء باید محل جغرافیایی خاص درنظر گرفته شود تا به اساس آن بتوانیم قیمت نیازهای اولیه را تعیین نمائیم. ما باید مصارف حد اوسط خرید روزمرهٔ مقدار معینی کالری را که هر شخص در منطقهٔ جغرافیایی خاص به آن نیاز دارد، مشخص سازیم.

با تثبیت خط فقر، افرادی که زیر خط فقر قرار دارند، افرادی اند که مصارف خوراک شان را نمی‌توانند تهیه نمایند. به اساس پژوهشات انجام شده، خط فقر در کشورهای در حال توسعه، داشتن عاید تقریباً ۲ دالر اعلام شده است.

از اینکه قیمت تمام کالاها به طور طبیعی با گذشت زمان افزایش یافته و ارزش پول هم تغییر می‌نماید، ارزش مادی خط فقر هم با زمان، مکان و ارزش پول تغییر میخورد.

طور مثال خط فقرغذایی در ایالات متحده امریکا ۴،۹۱ دالر بوده، در حالي که خط فقر در سوئیس معادل ۱۰،۲۵ دالر است.

کشورهای توسعه یافته وسیعاً با فقر دست و گریبان اند. مثال بارز از افزایش فقر در این کشورها، اتکاء مردم به کمک‌های غذایی دولت جهت ماندن در بالای خط فقر است. وضع خراب اقتصادی جهان، تقاضا برای برنامه‌های رفاهی را افزایش داده و باعث تغییرات اساسی در برنامه‌های اقتصادی کشورها و توزیع کوپون غذایی و هم ایجاد برنامه کمک ی برای مصارف تغذیه تکمیلی شده است.

از سال ۲۰۰۸، توزیع کوپون برای تأمین مصارف غذایی شهروندان در کشورهای توسعه‌یافته به صورت الکترونیکی درآمده و اکنون در کشورهای توسعه‌یافته، بزرگترین برنامهٔ اقتصادی در نوع خود محسوب می‌گردد. گرچه این سیستم یک وضعیت ایده‌آل نیست، اما به کمک آن میلیون‌ها انسان بالای خط فقر قرار گرفته اند.

پرسش اساسی این است که:

ـ فقر اقتصادی چیست؟

ـ چه کسی فقیر نامیده می‌شود؟

ـ فقر چگونه اندازه‌گیری می‌شود؟

فقر اقتصادی اکثراً در جوامع به معنی مطلق فقر استفاده می‌شود و در واقع نیازمندی و ناتوانی فرد را به شیوۀ که در امرارمعاش و رفع نیازهای روزمرۀ خود ناتوان است، بیان می‌کند. فقر در اقتصاد کشورها یک شاخص مهم و قابل مکث است. از همین سبب در علم اقتصاد تلاش صورت گرفته تا فقر را تعریف و اندازه‌گیری کند، با آنکه اندازه‌گیری فقر کار ساده‌ای نیست.

فقر یکی از معضلات حاد اجتماعی است. چه این فقر اقتصادی باشد چه فرهنگی و یا هم آموزشی. در قدم اول باید دانست که فقر اقتصادی چیست؟ فقر در لغت نیازمندی و احتیاج است یعنی فرد یا جامعه توانمندی آنرا نداشته باشد تا نیازمندی‌های بنیادی مادی خود را بخاطر یک زندگی مرفه و آبرومند آماده سازد. به صورت عموم فقر اقتصادی دو نوع است: فقر مطلق و فقر نسبی

۱ـ فقر مطلق یعنی که یک فرد توانایی تهیه مواد اولیه زندگی چون غذا، پوشاک، دسترسی به خدمات صحت عامه، آموزش و سرپناه را نداشته باشد.

۲ـ فقر نسبی به مراتب عام‌تر است، افراد این کتگوری توانایی و امکانات برآورده ساختن نیازهای اولیۀ شان را دارند. اما نسبت به دیگران امکانات و توانایی تأمین سایر نیازهای شان را ندارند. مثلاً کارمندی که برای خریدن وسایل معمول در جامعه مجبور است بیشتر از حد کار کند فقیر محسوب می‌شود. هدف از امکانات معمولی مثلاً: خریدن تلویزیون، خریدن کامپیوتر برای فرزندان، سفر رفتن، مهمانی گرفتن و غیره است.

در حقیقت این شخص با داشتن عاید کمتر نسبت به افرادی که درآمد آنها برای تأمین این نیازها کافی است، فقیر شمرده می‌شود. فقر نسبی نظر به فرهنگ و شرایط اجتماعی هر کشور یا جامعه فرق می‌کند. طور مثال شخصی که در یک کشور کوچک افریقایی زندگی می‌کند، به نیازهای اولیۀ خود دسترسی داشته، امکانات آموزشی و صحت عامه نیز در سطح تقریباً مناسبی برایش فراهم است. چنین شخص در آن کشور فقیر شمرده نمی‌شود. اما اگر شخصی در لندن با عین امکانات زندگی می‌کند فقیر محسوب می‌گردد.

برای تفکیک افراد فقیر، از افرادی دیگر در اقتصاد از شاخصی به نام خط فقر استفاده می‌شود. سطح درآمدی که برای دسترسی به حداقل امکانات زندگی در یک جامعه پذیرفته شده، خط فقر نسبی است. در صورتی که درآمد افراد پائین‌تر از این حد باشد، سلامت جسمی، روحی و آموزشی آنها با خطر مواجه می‌گردد. با درنظر داشت این تعریف اندازه‌گیری فقر نظر به زمان، مکان و شرایط هر جامعه فراهم می‌گردد. طور مثال اگر خط فقر در یک کشور فی نفر ۳۰۰ دالر باشد. سرپرست یک خانوادهٔ ۴ نفره باید حداقل درآمد ۱۲۰۰ دالر داشته باشد. در غیر آن فقیر شناخته می‌شود.

عوامل اساسی فقر اقتصادی جنگ‌ها، بی‌سوادی و عدم کنترول نفوس می‌باشد. فقر اقتصادی پیامدهای ناگوار و تباه کن در جامعه دارد. موجودیت فقر اقتصادی در یک جامعه باعث ناامنی، دزدی، بی‌سوادی، قتل، فساد و سوق جوانان به موادمخدر می‌گردد.

به اساس تعریف بانک‌جهانی : کسی که روزانه ۲۱۰۰ کالری غذا، تهیه و مصرف کرده نمی‌تواند و گرسنه می‌ماند، فقیر مطلق است.

پس فقر خشن چیست؟

فقر خشن اکثراً معادل «گرسنگی» درنظر گرفته شده و پائین‌ترین سطح درآمد يك جامعه را احتواء می‌کند. فقر خشن تعریف بین‌المللی روشني ندارد، فقر به اصطلاح حاد را داریم که شامل افراد بی‌خانمان که در کارتن‌ها خواب می‌کنند، یعنی افرادی که حضورشان در مجامع عمومی به طور آشکارا کاملاً مشخص است.

عدهٔ از اقتصاددانان در مورد فقر خشن بیان میدارند: «ما امروز اشکال مختلف فقر خشن را به شکل فروش گرده و یا سایر اعضای بدن، فرزندفروشی، رحم اجاره‌ای، کار اطفال، تن‌فروشی، افزایش افراد معتاد، آلهٔ دست قاچاقچبران قرار گرفتن در ابعاد مختلف قاچاق و غیره را مي‌بینیم. »

چرا اندازه‌گیری فقر مهم است؟

تعین سطح خط فقر در هر کشور متفاوت است. اندازه‌گیری فقر اقتصادی از دو جهت مهم است:

مصارف که فقر برای جامعه در قبال دارد، و آسیب‌های که فقر به افراد جامعه وارد می‌کند.

سرمایهٔ انسانی در رشد اقتصاد اهمیت بسزا دارد. در حقیقت این سرمایهٔ انسانی است که باعث رشد اقتصاد کشورهای توسعه یافته گردیده است. سرمایهٔ انسانی افرادی اند که توانایی، دانش و مهارت لازم دارند و در نتیجه باعث افزایش و رشد تولید و بهره‌وری می‌گردند. از پژوهشات انجام شده بر می‌آید که افزایش سرمایه گذاری‌های دولت در تأمین نیازهای اولیه افراد جامعه، باعث رشد اقتصادی می‌شود. این موضوع به خصوص در بخش آموزش رشد چشم‌گیری خواهد داشت.

بنابرین کاهش فقر یک عامل مهم در توسعهٔ اقتصادی کشورها شمرده می‌شود. بالا بودن سطح فقر در جامعه بیانگر آن است که فیصدی بیشتری از سرمایهٔ انسانی آن در حال ضایع شدن است. دولت‌ها باید به این سرمایه‌ها رسیدگی و توجه لازم نمایند. سرمایه‌های انسانی می‌توانند به مسیر رشد اقتصادی کشورها تأثیر گذار باشند.

ادامه جنگ‌ها، مشکلات اجتماعی، پائین بودن ظرفیت کاری، فرار سرمایه از کشور و فساد گستردهٔ اداری در ادارات دولتی علل عمدهٔ بیکاری و فقر در کشور ما محسوب می‌گردند.

به اساس اظهارات کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، نفوس کشور ما سالانه سه فیصد افزایش می‌یابد در حالی که اقتصاد آن سالانه طور متوسط ۰،۵ فیصد رشد می‌کند.

بر اساس آمار سازمان ملل‌متحد ۱۳،۵ میلیون افغان با فقر اقتصادی مواجه اند. نظر به معیار بین‌المللی خط فقر، هر فرد با درآمد کمتر از یک دالر در روز فقیر محسوب می‌شود.

به اساس گزارش سخنگوی وزارت اقتصاد افغانستان، ۴۴ فیصد مردم کشور در فقرغذایی بسر می برند.

پانزده میلیون نفر از مردم افغانستان توانایی تأمین غذای روزانه خود را ندارند و بیشتر این افراد در مناطق دوردست به ویژه در قرا و قصبات کشور زندگی می‌کنند.

چندی قبل وزارت صحت عامهٔ افغانستان اعلام داشت که بیشتر از دو میلیون زن و طفل در افغانستان دچار سوءتغذیه هستند.

بر اساس گزارش اداره احصائیه مرکزی افغانستان، بیش از پنجاه فیصد مردم کشور در فقر مطلق به سر میبرند.

۵۵ فیصد از کودکان کمتر از ۵ سال از رشد باز مانده‌اند. تقریباً ۱۸ فیصد آنها تلف و ۳۹ فیصد نیز با کمبود وزن روبرو هستند. هم چنان ۲۱ فیصد از زنان نیز با کمبود وزن روبرو اند. برعلاوه ۴۸ فیصد از زنان غیرحامله از کمبود آهن رنج برده و ۲۵ فیصد آنها با کم خونی مواجه اند.

۷۲ فیصد از کودکان ۶ الی ۵۹ ماهه نیز با کمبود آهن و نزدیک به ۳۸ فیصد آنها با کم خونی و مشکلات بینایی در دوران کودکی مواجه هستند که می‌تواند باعث کاهش ۲۵ درجه ضریب هوشی (آی کیو) آنها شود.[۵۱]

موانع مهم رشد اجتماعی و اقتصادی در یک جامعه، نداشتن رژیم غذایی مناسب و عدم رعایت حفظ‌الصحه است.

امنیت غذایی و مصئونیت غذایی از واژه‌های مهم اند که در شرایط فعلی بوسیلهٔ مسئولین، در اسناد به کار گرفته می‌شود. امنیت غذایی یعنی دسترسی تمام افراد یک جامعه، به غذای کافی و سالم بخاطر داشتن یک زندگی سالم و فعال در تمام عمر گفته می‌شود. باید گفت که عاید یک فامیل از عوامل عمده در تأمین امنیت غذایی در یک نظام اجتماعی بشمار میرود. عامل مهم دیگر در تأمین امنیت غذایی جامعه، آگاهی و دانش لازم خانواده‌ها از موادغذایی و استفاده از شیوهٔ درست خریداری موادغذایی سالم و مکمل می‌باشد.

امنیت غدایی زمانی تأمین شده می‌تواند که موادغذایی مورد نیاز خانواده به صورت صحیح و درست انتخاب و تهیه شود. برای تأمین امنیت غذایی در یک کشور و نظام اجتماعی آن باید سازمان‌ها و نهادها با هم همکاری داشته باشند تا با هماهنگی یک سازمان مسئولیت پذیر، در امور امنیت غذایی، بتوانند بر تولید یا واردات محصولات غذایی، نظارت و کنترول نمایند. هم چنان به آموزش، تبلیغ و آگاه ساختن مردم و جامعه توجهٔ جدی نمایند تا بتوانند به سیاست گذاری‌های بزرگ اقتصادی تأثیر گذار باشند. سازمان مسئول امنیت غذایی باید همیشه از نوع

موادغذایی، مقدار و قیمت آنها مطلع بوده و بداند که تمام مردم از نظر فیزیکی به این غذا دسترسی دارند. در صورت بروز بحران این سازمان باید زنگ خطر را به صدا درآورد.

امنیت غذایی و مصئونیت غذایی، از مفاهیم و موضوعات بسیار مهم، حساس و حیاتی نه تنها در افغانستان بلکه در سطح جهان است که در کشورهای عقب نگهداشته شده و بخصوص کشور جنگ زدۀ مثل افغانستان، یک مشکل حاد و بحرانی و در عین زمان، یک اولویت اساسی به حساب می‌رود. متأسفانه طی چندین دهه جنگ تحمیلی و خانمان‌سوز در کشور ما، تمام زیربناهای اساسی کشور از بین رفته، تعداد زیادی از خانواده ها زمین و دارایی‌های شان را از اثر همین جنگ‌ها از دست دادند.

فقر، تنگ‌دستی و گرسنگی عمده ترین و بزرگ‌ترین معضلۀ افغانستان بعد از به قدرت رسیدن گروه‌های تنظیمی و طالبان محسوب می‌گردد. به اساس یک گزارش وزارت اقتصاد کشور و بانک جهانی، ۶۹ فیصد مردم افغانستان از مصئونیت غذایی برخوردار نبوده، ۷۲ فیصد مردم از کمبود موادغذایی رنج می‌برند که از آن جمله، ۲۹ فیصد مردم حتی نمی‌توانند کالری لازم روزانه مورد نیاز شان را کسب کنند. در این گزارش هم چنان آمده که بیست فیصد نفوس کشور، غذای را که به مصرف می‌رسانند، فاقد کالری لازم و تنوع کافی رژیم غذایی است.

افغانستان در میان کشورهای عقب نگه‌داشته شده در جهان در جای ۱۶۰ ام قرار دارد که ۳۶ فیصد از نفوس آن زیر خط فقر زندگی می‌کنند. با در نظر داشت ارقام ارائه شده، مشکل عمده و اساسی افغانستان فعلاً، نه تروریزم و افراطگرایی، بلکه فقر، گرسنگی و عدم مصئونیت غذایی است. اما با تأسف شدت این بحران در کشور و ماهیت خطرناک آن، پیوسته مورد فراموشی قرار گرفته است.

آقای اشرف غنی، رئیس جمهور کشور با ابراز نگرانی از وضعیت تغذی مردم افغانستان بیان می‌دارد که از ۴۹ تا ۶۰ فیصد اتباع در نقاط مختلف کشور مصئونیت غذایی ندارند.

وی در مراسم افتتاح هفدهمین نمایشگاه زراعتی بین‌المللی کابل و روز جهانی زنان روستایی بتاریخ ۲۰ اسد ۱۳۹۸، اظهار داشت: ما کشوری هستیم که هنوز هم ۱۵

فیصد مردم ما بدون خوردن غذا، شب ها به بستر خواب می روند.

بانک جهانی امنیت غذایی را « دسترسی همهٔ مردم در تمام اوقات، به غذای کافی جهت داشتن یک زندگی سالم» می‌پندارد. سه عنصر، یعنی «موجود بودن غذا»، « دسترسی به غذا» و «پایداری در دریافت غذا» پایهٔ اصلی این تعریف می‌باشند. هدف از «موجود بودن غذا» یعنی مقدار موادغذایی است که در یک کشور از طریق تولیدات داخلی و یا واردات موادغذایی موجود می‌باشد. مفهوم « دسترسی به غذا» بدین معنی است که مردم دسترسی فیزیکی و اقتصادی به منابع، جهت تأمین اقلام غذایی مورد نیاز شان در جامعه داشته باشند. ثبات و پایداری در دریافت ارزش‌های غذایی مورد نیاز جامعه را «پایداری در دریافت غذا»می‌نامند. افزایش جمعیت و رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه، باعث افزایش تقاضا از نظر کمی و کیفی، برای غذا، خواهد شد.

به اساس عناصر تعریف شده بوسیلهٔ سازمان ملل، افغانستان در تأمین امنیت غذایی خود با دشواری‌ها و مشکلات بیشماری مواجه است، هریک ازین عناصر را در کشور ما مختصراً ارزیابی میکنم:

۱. موجود بودن غذا، بخاطر تأمین امنیت یا مصئونیت غذایی، قبل از همه، موجودیت غذای کافی در داخل کشور، مطابق نیازهای غذایی مردم ضرور است.

با تأسف افغانستان از لحاظ تأمین مقدار غذای مورد نیاز مردم، با مشکل جدی مواجه است. با آنکه افغانستان یک کشور زراعتی است که نزدیک به ۸۰ فیصد مردم آن مشغول زراعت اند، ولی باوجود گستردگی کشاورزی در کشور، ما هنوز غذای مورد نیاز خود را در داخل کشور نتوانسته ایم تأمین نمائیم. بنابرین کشور ما راه طولانی برای رسیدن به خودکفایی غذایی پیشرو دارد. با درنظر داشت این مشکل، سالانه بیشتر از ۲ میلیون تن گندم، آرد و غله جات برای تأمین نیاز غذایی مردم وارد می‌گردد.

۲. دسترسی به غذا، اگر از مقدار موادغذایی در داخل کشور چه از طریق تولیدات داخلی و چه از طریق واردات صرف نظر نمائیم، به مشکل دیگر نیز روبرو هستیم و آن قدرت خرید مردم است، زیرا در افغانستان مردم از نگاه اقتصادی و توانایی مالی، توان کافی برای دسترسی به غذا ندارند.

بعد از رویکار آمدن گروه‌های "تنظیمی" و طالبان، متأسفانه شرایط دسترسی به غذا در کشور با گذشت هر روز سخت‌تر شده و دلیل عمدهٔ آن، تورم سرسام آور، ناشی از اتکاء صد درصدی و بیش از حد به واردات با تکیه بر دالر امریکایی و مصرفی ساختن اقتصاد کشور ما است.

بانک مرکزی افغانستان به منظور ثبات پول افغانی، سیاست لیلام دالر را اساس قرار داده و میکانیزم آنرا به عهده عرضه و تقاضای بازار گذاشته است. بنا طی سال‌های گذشته به دلیل سرازیر شدن کمک‌های گستردهٔ خارجی، بانک مرکزی با استفاده از سیاست لیلام دالر در بازارها توانسته، ارزش افغانی را ثابت نگه دارد و چرخه اقتصاد کشور را بچرخاند، اما عدم رشد واقعی اقتصادی کشور و نگرانی‌های آیندهٔ مبهم سیاسی ـ اقتصادی آن که با کاهش و خروج سرمایه گذاری‌ها مواجه شده، باعث گردیده تا لیلام دالر در کشور، تأثیر سابق خود را برای ثابت نگه‌داشتن ارزش پول افغانی در مقابل دالر نداشته باشد.

با افزایش ارزش دالر در برابر افغانی، شاهد افزایش قیمت مواد مختلف به خصوص موادغذایی در داخل کشور هستیم، در حالی که دست‌مزدها و معاشات یا ثابت باقی مانده و یا کاهش یافته است. از جانب دیگر، بیکاری در کشور به اوج خود رسیده است. از این سبب، قدرت خرید مردم در حال کاهش، قیمت کالاها به ویژه موادغذایی در حال افزایش و امکانات دسترسی مردم به موادغذایی کاهش یافته است. در نتیجه امنیت یا مصئونیت غذایی در کشور وجود ندارد.

۳. تداوم در دریافت غذا، درین زمینه کشور ما در وضعیت اسفناکی قرار دارد. از آنجائی که انسان برای ادامه یک زندگی سالم، مفید و صحتمند نیاز به غذاهای متنوع با ارزش‌های مختلف غذایی دارد. در کنار موادغذایی اصلی مثل گندم، برنج و غله جات، جهت ادامه یک زندگی سالم به ارزش‌های غذایی دیگر چون میوه‌جات، سبزی‌جات، گوشت و غیره نیاز دارد، اما سوال اینجاست که آیا مردم کشور ما به این ارزش‌های متنوع غذایی دسترسی دارند؟

باتأسف باوجود اقلیم خوب و مناسب افغانستان، دسترسی مردم به سبزیجات و میوه‌جات، همیشگی نیست. زیرا به علت عدم موجودیت سردخانه‌های معیاری و کشاورزی مدرن در کشور، دسترسی مردم به ارزش‌های مختلف غذایی در همه فصل ها و به صورت یک نواخت امکان پذیر نیست.

به اساس ارقام ارائه شده حکومت افغانستان، ۶۹ فیصد مردم افغانستان از مصئونیت غذایی برخوردار نیستند و غذای کافی برای خوردن ندارند.

آثار و علایم عدم مصئونیت غذایی را در شهرهای افغانستان به آسانی میتوان دید. سوءتغذیه و فقرغذایی در چهره‌های کودکانی که در شهرها مصروف دست فروشی، گدایی و یا انجام کارهای شاقه هستند، به وضاحت مشاهده می‌شود.

از ۳۴ میلیون نفوس افغانستان، بیشتر از یک سوم آنها زیرخط فقر زندگی می‌کنند، که نمی‌توانند حداقل نیازهای غذایی شان را تأمین نمایند. فقر عامل اساسی مردم افغانستان درعدم دسترسی آنها به مصئونیت غذایی است.

به اساس گذارش ریاست تغذیه عامه وزارت صحت عامه، ۴۱ فیصد کودکان در افغانستان از سوء تغذی مزمن رنج میبرند، ۴۴ فیصد اطفال و ۴۰ فیصد مادران با کم خونی مواجه اند.

یک سوم جمعیت کشور زیر خط فقر زندگی دارند که ۳۰ فیصد آنها سلامت غذایی ندارند که از آنجمله ۲۷ فیصد کالری لازم در روز را دریافت نمی‌کنند. پنج میلیون نفر که بیشتر از ۲۰ فیصد آنها را کودکان پائینتر از پنج سال تشکیل می‌دهند نمی‌توانند مقدار پروتین و کالری لازم روزانه را اخذ نمایند و به شدت با سوء تغذی مواجه بوده و در معرض شیوع بیماری‌های ناشی از سوء تغذی و بیماری‌های چون کم خونی و مشکلات بینایی قرار دارند.[۵۲]

تقریباً ۱۵ فیصد مردم ما به خدمات صحی، حفظ الصحه محیطی، حفظ الصحه شخصی و حمایت‌های اجتماعی دسترسی ندارند و تقریباً ۶۸ فیصد از مردم از آب آشامیدنی صحی محروم اند.

در مناطق روستایی سلامت غذایی بی‌نهایت پائین است، و اندازۀ آن در بین کوچی‌ها به مراتبط بیشتر از روستائیان است. عدم مصئونیت غذایی در مناطق روستایی، در میان کشاورزان کم زمین و بی‌زمین هم بالا است.

سازمان ملل متحد بتاریخ ۱۳ فبروری ۲۰۱۹ اعلام نمود که ۱۳،۵ میلیون نفر در کشور جنگ‌زده و فقیر ما به عدم مصئونیت جدی غذایی مواجه اند. به اساس

اظهارات معاون یوناما، زندگی برای بیشتر افغانها چیزی جزء تلاش برای زنده ماندن نیست.

وی می‌افزاید که از جمله این ۱۳،۵ میلیون افغان، بیشتر آنها با یک بار غذا در شبانه روز مجبور اند، گذاره کنند.

به گفته وی، تقریباً ۵۴ فیصد جمعیت افغانستان در زیر خط فقر زندگی دارند. او گفت: «افغان‌ها زندگی نمی‌کنند، بلکه در تقلای نجات اند. »

از ارقام و توضیحاتی ارائه شده، میتوان نتیجه گرفت که عملکرد جامعۀ جهانی در طی سال‌های گذشته، در ارتباط امنیت و مصئونیت غذایی در کشور ما مؤثر و موفقانه نبود. آنها به جای اینکه توجۀ جدی و اساسی برای حل مشکلات مردم به ویژه دهقانان نمایند، بیشتر کمک‌های شان را، به کمک‌های غذایی معطوف ساخته اند که صرف مشکل یک روز و یک هفته مردم را حل کرده، ولی تأثیرات میان مدت و کوتاه مدت بر وضعیت معیشتی و زندگی مردم نداشته است.

در فرجام میتوان گفت، که با تأمین مصئونیت غذایی در کشور و دسترسی مردم به منابع غذایی متنوع و مقوی میتوان یک افغانستان توسعه یافته را انتظار داشت.

سرمایه چیست و سرمایه گذاری یعنی چه؟

به صورت عموم هرنوع دارایی چه به صورت نقدی مثل پول نقد، حسابات بانکی، اسعار خارجی مثل دالر و یورو و چه دارایی‌های غیرنقدی مثل تجهیزات صنعتی، ماشین آلات، ملک، زمین و غیره سرمایه نامیده می‌شود. بنابرین سرمایه نقدی همانا پول نقد بوده و سرمایۀ غیرنقدی شامل انواع دارایی‌های اند که افراد در اختیار دارند.

تعبیرهای مختلف در مورد سرمایه وجود دارد. اکثراً تمام منابع چه مالی و پولی و چه قابل تبدیل به پول، سرمایه نامیده می‌شود. عملکرد و فعالیت جوامع و شرکت‌های که دارای سرمایه بیشتر هستند، نسبت به رقبای شان که سرمایه کمتری دارند، بهتر است. در شرایط کنونی، نیروی انسانی هم جزء سرمایه محسوب می‌گردد.

سرمایه با پول فرق دارد. پول منحیث وسیلۀ که همیشه در دسترس قرار داشته و سریعاً قابل تبادله است. در حالی که سرمایه جهت ایجاد ثروت در سرمایه گذاری، استفاده شده و مدت زمان بیشتر نیاز دارد.

سرمایه تا وقتیکه تولید نشود، وجود خارجی ندارد. بنا جهت ایجاد ثروت، سرمایه باید با فعالیت و مهارت کارگران، ترکیب شود. سرمایه، بخاطر تولید ثروت چه در کوتاه مدت و چه در مدت طولانی از اهمیت بسزا برخوردار است. افراد و یا شرکت‌ها با شیوه‌های مختلف سرمایه خود را به کار می‌اندازند و به همین شکل مفاد هنگفت بدست می‌آورند. میتودهای متعدد طبق شرایط و نیازهای افراد جهت بهره برداری از سرمایه افراد و شرکت‌ها وجود دارد.

برعلاوه افراد و شرکت‌ها، سرمایه خود را به شرکت و یا شخص دیگری نیز می‌توانند بسپارند که در نتیجه، پروسه فروش و گردش سرمایه، ادامه داشته و مفاد مطابق پلان‌های طرح شده آنها به دست می‌آید. برای جذب منافع، بهترین و بزرگترین وسیله سرمایه است زیرا سرمایه یکی از مهم ترین منابع تجاری می‌باشد. هرگاه سرمایه چه نقدی و یا غیرنقدی با شیوه دقیق و درست بکار انداخته شود،

مفاد حاصل شده به مراتب بیشتر خواهد بود.

سرمایه گذاری یعنی بکارانداختن پول و یا دارایی (که اکثراً مقدار آن مشخص است) جهت بدست آوردن مفاد بیشتر (که معمولاً اندازه یا کیفیت آن نامعلوم است) در کوتاه مدت و یا طویل‌المدت می‌باشد. واضح است که شناخت و آگاهی افراد و شرکت‌ها در مورد شیوه‌های سرمایه گذاری و آگاهی آنها از اصول و ریسک سرمایه گذاری خیلی ها مهم بوده و به پروسه مفاد نهایی تأثیر گذار است. در صورت اشتباه و استفاده از شیوه‌های نادرست و یا در نظرنگرفتن عواقب و نتیجه کار، امکان دارد نتیجه مطلوب نداشته باشد. انتخاب میتودهای درست و سرمایه گذاری‌های مناسب همیشه، نتیجهٔ بهتر را در قبال خواهد داشت.

سرمایه گذاری یعنی خرید کالای که در حال حاضر مصرف نشده و پروسه احتمال افزایش قیمت آن موجود است. یعنی سرمایه گذار، ارزش مشخصی را بکار انداخته تا در قبال آن در آینده ارزش خاصی که در نظر دارد، بدست آورد. امکان دارد در آینده فرد به آن کالا نیاز داشته باشد تا آن کالا را بفروشد و یا تبدیل کند.

به عبارهٔ دیگر، سرمایه گذاری، به معنای این است که فردی طور مثال اسهامی را خریداری نموده و پیش‌بینی می‌کند که در آینده قیمت این اسهام افزایش یافته و برایش مفاد در قبال خواهد داشت.

هدف اساسی سرمایه گذاران، رشد، توسعه و سودجویی از سرمایه شان در آینده، می باشد. اکثراً سرمایه گذاران، سرمایه شان را برای مدت طولانی جهت بدست آوردن مفاد نگه می‌دارند. باید گفت که سرمایه گذاری در ساحات مختلف دارای تعابیر مختلف است. سرمایه گذاری در اقتصاد شرکت‌ها، شامل ایجاد و تأمین سرمایه اولیه و یا افزایش آن بوده که باعث پیشرفت کسب و کار و مفاد بیشتر می‌گردد. هر قدر سرمایه یک شرکت بیشتر باشد، به همان اندازه فعالیت‌های خود را می‌تواند توسعه دهد و در نتیجه به مفاد بیشتر دست یابد.

افراد حقیقی طوری سرمایه گذاری می‌کنند که آنها، دارایی‌ها و یا پول شان را بشکل پس‌اندازدر بانک‌ها و خرید اسناد بهادار، جهت دریافت مفاد، سرمایه گذاری می‌کنند. در اینگونه معاملات، افراد اکثراً با پذیرفتن ریسک، سرمایه گذاری می‌نمایند. اما نباید فراموش کرد که هرنوع سرمایه گذاری، که در آن شناخت لازم

از پروسهٔ کسب و کار و یا اقتصاد، موجود نباشد، نتیجهٔ سودآور نخواهد داشت. سرمایه گذاری در حقیقت، عبارت از مصرف نکردن منابع مالی در حال حاضر و به جریان انداختن این منابع به شکل سرمایه، به امید اینکه در آینده بتواند مفاد بیشتری به دست آورد، می‌باشد. البته در این پروسه، مسایل عمدهٔ چون سطح سود، مفاد، تورم و غیره نیز باید درنظر گرفته شود.

باید بپذیریم که هیچ نوع سرمایه گذاری، بدون ریسک وجود ندارد. جهت جلوگیری بموقع از زیان‌های غیرمترقبه و عکس‌العمل‌های درست و منطقی، باید شناخت همه جانبه و بررسی دقیق از ریسک‌های احتمالی در سرمایه گذاری را داشته باشیم.

مسئله دیگر این است که بخش‌ها و مواردی که در آن سرمایه گذاری انجام می‌شود، قبل از قبل سطح ریسک در آن بررسی گردد. یک سرمایه گذار، وقتی با ریسک مواجه می‌شود که به مفاد و سود مورد انتظارش در آینده اطمینان نداشته باشد. بنابرین مدیریت ریسک سرمایه گذاری، یکی از مسایل عمده است که اکثر شرکت‌ها بخاطر جلوگیری از ضررهای احتمالی از آن استفاده می‌کنند.

سرمایه گذاری را میتوان به شیوه‌های مختلف دسته بندی کرد:

۱. نظر به موضوع سرمایه گذاری :

سرمایه گذاری به اساس موضوع به دو گروپ، یعنی سرمایه گذاری واقعی و سرمایه گذاری مالی تقسیم می‌شود.

در سرمایه گذاری واقعی، فرد با بکاراندختن ارزشی در حال حاضر، دارایی واقعی بدست می‌آورد. مثلاً خرید ملك یا آپارتمان، مثال از این سرمایه گذاری است.

در سرمایه گذاری مالی، فرد با در جریان انداختن ارزش حاضر، دارایی مالی بدست می آورد. مثلاً سرمایه گذاری در اوراق بهادار مثل اسهام عادی یا اوراق مشارکت، که فرد با پرداخت پول، مستحق به دریافت یکمقدار پول به شکل مفاد می‌شود.

۲. سرمایه گذاری نظر به زمان یا مدت:

سرمایه گذاری به اساس زمان را میتوان به کوتاه مدت، حداکثر یکسال و طویل‌المدت، یعنی طولانی تر از یك سال تقسیم نمود.

۳. سرمایه گذاری با درنظرداشت خطر یا ریسک:

چون مفاد از سرمایه گذاری در آینده بدست می‌آید و خطر هم موجود است که این منافع اصلاً تحقق نپذیرد. از همین سبب انواع سرمایه گذاری‌ها را نظر به احتمال عدم تحقق منافع مورد نظر سرمایه گذار درجه بندی می‌کنند. لذا به اساس احتمال تحقق نیافتن منافع مورد نظر و موجودیت ریسک، سه نوع سرمایه گذاری را می‌توان از همدیگر فرق نمود:

ـ سرمایه گذاری با ریسک متناسب، که انتظار بدست آوردن مفاد در آن موجود است.

ـ سرمایه گذاری با ریسک نسبتاً بیشتر (مثلاً خرید اسهام)،

ـ سرمایه گذاری پر خطر یا با ریسک بالا (قمار).

باید گفت که سرمایه گذاران بصورت عموم بدودسته تقسیم می‌گردند، اشخاص حقیقی و اشخاص حقوقی یا حکمی.

۱. اشخاص حقیقی:

اشخاص حقیقی در واقع همان انسان‌ها اند که با تولد دارای حقوقی می‌گردند و در جریان زندگی خود آنها را دارا میباشند و به آن اهلیت هم گفته می‌شود. اشخاص حقیقی بیشتر به امید بدست آوردن مفاد، سرمایه گذاری میکنند. بعضاً، وقتی سرمایه این افراد بیشتر باشد، امکان دارد هدف دیگری مثلاً بدست گرفتن کنترول یک شرکت از طریق خرید فیصدی بیشتر اسهام آن شرکت را دنبال کنند.

۲. اشخاص حقوقی یا حکمی:

در کنار اشخاص حقیقی، شرکت‌ها، موسسات، جمعیت‌ها، سازمان‌ها و غیره هم مشغول فعالیت اند و می‌توانند سرمایگذاری نمایند این اشخاص به حکم قانون از تجمع دو یا چند شخص حقیقی ایجاد می‌گردد. این اشخاص اکثراً بنابر داشتن وسعت عمل و حجم منابع مالی شان، در بازار سرمایه نقش بسزا دارند، طور مثال: بانك‌ها،

شرکت‌های بیمه، صندوق‌های تقاعد و غیره.

هر سرمایه گذار خصلت‌های خاص خود را دارد و مطابق آن اقدام به سرمایه گذاری می کند. به همین شکل سرمایه پذیران هم هر یک ویژگی خاص خود را دارند. طور مثال سرمایه پذیران در بخش‌های خاصی فعالیت نموده و با در نظر گرفتن نوع فعالیت شان، سودهای مختلف و متفاوتی را پرداخت می‌کنند.

سوال اینجاست، که چگونه با در نظر گرفتن شرایط متفاوت هر دو طرف، میتوان رابطهٔ میان آنها برقرار کرد تا آنها شرایط همدیگر را پذیرفته و با هم مشارکت داشته باشند؟ طور مثال در سرمایه گذاری در بخش بورس، تلاش صورت می‌گیرد تا شرایطی فراهم گردد که هم خواسته‌های هر دو طرف در نظر گرفته شود و هم حقوق آنها رعایت گردد.

سرمایه گذاری در شرکت‌های خصوصی کوچک و متوسط که از امنیت اعلی برخوردار اند، برای سرمایگذار سالانه از ۳۰ تا ۶۰ فیصد مفاد در قبال خواهد داشت.

چون یک کشور تا کشور دیگر و یک صنعت به مقایسه صنعت دیگر متفاوت است، باوجود معیارهای مشخص مثل تعداد کارمندان شرکت، سرمایه، مقدار فروش، سطح درآمد و غیره، نمیتوان تعریف مشخص و دقیق برای شرکت‌های کوچک و یا متوسط ارائه داریم. ولی در اکثر کشورها شرکت‌های کوچک و خصوصی نیروی کار بیشتر در اختیار داشته و بخش عمدهٔ از قسمت خصوصی را در کشور تشکیل میدهند. بنابرین توجه کردن به توسعه و پیشرفت شرکت‌ها و صنایع کوچک، برای توسعه و رشد اقتصادی کشورها، اهمیت بسزا دارد. شرکت‌های خصوصی در ساحهٔ تکنالوژی جدید اکثراً از قابلیت و انعطاف پذیری فراوان برخوردار هستند. برعلاوه آنها در ایجاد ابتکارات جدید در بخش صادرات و بهره برداری از منابع انسانی و مالی موفق بوده و مصارف مربوط به تولید در این شرکت‌ها پائین می‌باشد.

توسعه و گسترش، هدف اساسی تمام شرکت‌های خصوصی می‌باشد. اولین اقدام درین زمینه، برای آنها، تأمین منابع مالی است به هر اندازهٔ که یک شرکت از نظر منابع مالی تأمین شده باشد، بهتر و خوبتر می‌تواند فعالیت‌های خود را گسترش داده

و مطابق نیازهای شرکت عمل نماید. طوری که میدانیم برای انجام کسب و کار به سرمایه ضرورت است. پس جذب سرمایه نه تنها برای رشد و گسترش محصولات، بلکه جهت انجام فعالیت‌ها و پرداخت مزد کارمندان، نیز ضروری است. اکثراً شرکت‌ها در آغاز بخاطر جذب سرمایه، جهت اخذ قرضه به بانک‌ها مراجعه می‌کنند، ولی به زودی متوجه می شوند که احتمال حمایت بانک‌ها از کسب و کار و تجارت آنها، بسیار محدود است. به همین علت از شیوه‌های دیگر، یعنی جذب سرمایه از طریق سرمایه گذاران، استفاده می‌کنند.

اقتصاد افغانستان طی سال‌های اخیر در اثر جنگ‌ها، بی‌ثباتی‌های سیاسی و امنیتی و هم چنان خشکسالی‌ها شدیداً صدمه دیده است. گرچه در سال‌های اخیر اقتصاد کشور رشد نسبی داشته، ولی نوسانات شدید موجود، مشکلات ساختاری را در کشور نشان می‌دهد. یکی از این مشکلات کمبود سرمایه لازم جهت سرمایه گذاری و تولید است. راه حل شناخته شدهٔ این مشکل، سرمایه گذاری خارجی می‌باشد.

سرمایه گذاری خارجی در یک کشور، علاوه بر تأمین مالی پروژه‌های پیش‌بینی شده، باعث تسریع پروسه رشد تکنالوژی، آموزش و افزایش مؤلدیت سرمایه انسانی، افزایش کیفیت کالاهای داخلی، رشد تجارت با کشورهای دیگر، کاهش سطح بیکاری و نهایتاً باعث رشد و گسترش تولید کشور در مجموع می‌گردد. ولی طی سال‌های گذشته، در واقع سرمایه خارجی قابل توجهی جهت سرمایه گذاری وارد افغانستان نشده است. بنا سوال مهم اینست که سرمایه گذاری خارجی در افغانستان تحت تأثیر کدام عوامل قرار دارد؟

به اساس یک تحقیق انجام شده توسط ادارهٔ سرمایه گذاری خارجی (اف. دی. آی) در جذب سرمایه خارجی، آزادی اقتصادی، سطح تورم و تضمین های دولتی نقش اساسی ایفاء می‌کند.

به اساس این پژوهش، سطح سرمایه گذاری خارجی ارتباط مستقیم و مثبت به مقدار صادرات و پایداری سیاست‌های دولت افغانستان دارد. هر قدری که سطح پایداری سیاست‌ها و تلاش بخاطر صادرات بیشتر کالاها در افغانستان گسترش یابد، سبب تشویق بیشتر سرمایه گذاری در کشور می‌گردد. هم چنان تاکید شده که افزایش واردات بیانگر آزادی فضای اقتصادی بوده و این امر باعث کاهش سرمایه گذاری خارجی می‌گردد.

پرسش طرح می‌گردد، آیا افغانستان برای سرمایه گذاری کشور مناسبی است؟

طی سال‌های گذشته، چرخ اقتصاد افغانستان گاه سریع و گاهی هم بطی چرخید. قسمت بیشتر مصارف کشور و بیشتر فعالیت‌های اقتصادی در افغانستان متکی به کمک‌های خارجی بود.

سرمایه گذاران در افغانستان بسیار محتاطانه عمل می‌کنند، حتی بعضی مقامات دولتی هم بیان میدارند که سرمایه گذاران اکثراً دارایی‌های شان را از کشور خارج می‌کنند که همهٔ این نگرانی‌ها ناشی از وضع نا امن و غیر مطمئن سیاسی و امنیتی در افغانستان است.

گرچه دولت افغانستان جهت رفع این نگرانی‌ها و غرض رسیدن به خودکفایی، سیاست تشویقی برای سرمایه گذاران خصوصی را طرح و تصویب نموده است که هدف از این طرح، فراهم ساختن تسهیلات برای سرمایه گذاران و جذب بیشتر سرمایه و جلوگیری از فرار سرمایه می‌باشد.

این طرح در بخش‌های صنایع، ساختمان، توسعه صادرات، زراعت و معادن متمرکز شده و به اساس آن:

- کاهش مالیات بر عایدات از ۲۰ فیصد به ده فیصد،

- فروش یک جریب زمین دولتی به قیمت یک هزار افغانی به سرمایه گذاران (در حالی که سرمایه گذاران قبلاً یک جریب زمین را در بدل چهل تا پنجاه هزار دالر بدست می آوردند).

- فروش زمین در پارک های صنعتی در بدل قیمت تمام شد، در اقساط ده ساله،

- اجاره سی ساله زمین تصدی‌های دولتی با معافیت‌های مشروط اجاره

- معافیت هفت ساله از مالیات برای کارخانه‌های صنعتی

- قرضه‌های الی یک میلیون دالر برای ۵ تا ده سال با مفاد تا ۶ فیصد

- کاهش تعرفه گمرکی موادخام از ۵ الی ۱۲ فیصد به یک فیصد

- معافیت گمرکی تجهیزات و وسایل تولیدی

- کاهش قیمت برق از ۶ افغانی فی کیلووات به سه افغانی
- اخذ جواز ساختمانی در ۲۱ روز توسط شاروالی ها
- فروش زمین ساحات تجارتی در اقساط طویل المدت
- معافیت ده ساله از مالیات برای سرمایه گذاری در زراعت
- اجاره زمین الی سی سال برای زراعت
- صدور ویزهٔ یکساله کثیرالمسافرت برای سرمایه گذاران خارجی
- ایجاد سیستم حکمیت تجارتی
- کاهش تعداد جواز های فعالیت.

تقریباً نیمی از سرمایه گذاری‌ها در کشور در بخش خدمات صورت گرفته و شامل این بسته نمی‌شوند. اقتصاد افغانستان بعد از سال ۲۰۰۲در اثر تزریق میلیاردها دالر جامعهٔ جهانی بخصوص امریکا رشد نسبی نمود.

افزایش سرمایه گذاری خارجی و بهبود تولیدات داخلی منجر به رشد اقتصادی و سطح پائین تورم گردیده است. ساختار اقتصادی کشور از سال ۲۰۰۱ در اثر مداخله جامعه بین‌المللی، تغییر کرد و از اقتصاد پلان‌شده مرکزی به سمت اقتصاد باز و آزاد مبتنی بر سیستم بازار گذار نمود. قانون اساسی جدید هم "اقتصاد بازار" را منحیث سیستم اقتصادی کشور تائید و در مادهٔ دهم آن رشد و حمایت از سرمایه گذاری خصوصی را تضمین نمود. به همین منظور حکومت می‌کوشد روز تا روز نقش سکتور خصوصی را در رشد اقتصادی کشور توسعه بخشد.

جهت رشد درآمد، دولت افغانستان درنظر دارد، بیشتر در بخش معادن سرمایه گذاری نماید. با آنکه درین زمینه کارهای صورت گرفته ولی هنوز کافی نیست.

به اساس بررسی یک تیم مشترک کارشناسان وزارت دفاع امریکا و اداره زمین شناسی آن کشور تثبیت گردیده که ذخایر زیرزمینی مانند مس، آهن، سلفر، بوکسیت، نیوبیوم، لیتیوم، طلا و دیگر عناصر کمیاب که دارای اهمیت جهانی اند به ارزش یک تریلیون دالر امریکایی در افغانستان موجود می‌باشد. در حالی که به

اساس بررسی‌های دولت افغانستان، ارزش این منرال‌ها و مواد معدنی ۳ تریلیون دالر امریکایی تخمین گردیده است، و یک هزار و چهارصد محل به عنوان مناطقی که این معادن و منابع طبیعی در آنها موجود اند، شناسایی گردیده است.

در مجموع در افغانستان بیش از ۱۴۰۰ نوع منرال تثبیت گردیده است. افغانستان دارای ۶۰ نوع سنگ زینتی مشهور بوده و در تقریباً ۴۰ نوع سنگ مرمر با داشتن ۳۴ رنگ در آن موجود است. برعلاوه حداقل دو ساحهٔ هایدروکاربن (حوزه آمو دریا و حوزه بزرگتر افغان ـ تاجک) نیز وجود دارد.

به عقیده ادارهٔ حمایت از سرمایه گذاری‌ها در افغانستان یعنی آیسا، استخراج معادن افغانستان باعث رشد و گسترش سرمایه گذاری‌ها در کشور خواهد گردید.

گرچه افغانستان یک کشور زراعتی است و اکثر جمعیت آن مشغول زراعت و دامداری هستند ولی درین بخش کمتر سرمایه گذاری‌ها صورت گرفته است. تقریباً ۸۵ فیصد از نفوس کشور مصروف کار در سکتور زراعت اند. و این سکتور ۷۶ فیصد در تأمین معیشت مردم نقش دارد. این سکتور طی سال‌های اخیر یک چهارم تولید ناخالص داخلی کشور را احتواء نموده است. از آنجائی که سکتور زراعت بالای تولید و مصرف محصولات داخلی و توسعهٔ اقتصادی، اهمیت بسزا دارد، جهت سرمایه گذاری در این سکتور به‌ویژه در بخش‌های کشت، تولید و پروسس محصولات زراعتی بایست توجهٔ جدی مبذول گردد.

در بخش ساختمانی سرمایه گذاری‌ها، افزایش یافته است. مقامات دولتی معتقد اند که کار در بخش ساختمانی بالای روحیه مردم و سرمایه گذاران دیگر تأثیر گذار بوده و توقف سرمایه گذاری در این بخش، تأثیر منفی بالای روحیه آنها بجا خواهد گذاشت.

طی سال‌های اخیر در کشور سکتور ساختمان رشد قابل ملاحظه نموده و در مقایسه با سایر سکتورها بیشترین سطح سرمایه گذاری‌های خصوصی درین بخش صورت گرفته است. فرصت‌های سرمایه گذاری در بخش تولید مواد ساختمانی که به صورت گسترده از کشورهای منطقه وارد می‌گردد، وجود دارد. باوجود مصارف دولت در پروژه‌های توسعوی تقاضای زیادی برای اعمار مسکن در پایتخت و ولایات کشور وجود دارد. عوامل افزایش تقاضا برای مسکن به دلیل، افزایش

نفوس، قیمت پائین مواد ساختمانی، موجودیت زمین کافی و ریسک کمتر سرمایه گذاری به دلیل خودکفایی این بخش از اقتصاد جهان، ظرفیت بلند بازار مسکن برای جذب سرمایه گذاری بیشتر و ایجاد فرصت‌های شغلی، را میتوان نام گرفت.

افغانستان یک کشور مصرفی بوده و تولیدات داخلی آن در بسیاری از موارد نیازمندی‌های داخلی کشور را تأمین ننموده و هم سرمایه گذاری‌ها در مجموع در سطح نهایت پائین قرار دارد. با آنکه سالانه یک تعداد کارخانه‌ها در افغانستان تأسیس می‌گردند ولی به اساس موجودیت وضع نابسامان و خراب امنیتی و سیاسی، تعدادی ازین کارخانه‌ها کارشان را توقف میدهند.

تولید برق در افغانستان اکثراً متکی به برق آبی، یعنی ۵۴ فیصد مجموع برق کشور بوده و متباقی آن از منابع حرارتی، به خصوص استفاده از ذغال سنگ و گاز طبیعی تولید می‌گردد. افغانستان فعلاً ۶۰۰ مگاوات برق آبی تولید نموده و ظرفیت بزرگ برای تولید تقریباً ۲۳۰۰۰ مگاوات برق آبی در کشور وجود دارد. تقاضا برای برق به صورت دوامدار در حال افزایش بوده و پیش‌بینی می‌گردد که تا سال ۲۰۲۰ افغانستان به ۳۰۰۰ مگاوات برق نیاز خواهد داشت. در آینده امیدواری موجود است که با تولید بیشتر انرژی برق برعلاوه مرفوع ساختن نیاز داخلی کشور، افغانستان، به کشورهای منطقه نیز برق صادر کند.[۵۳]

افغانستان در طول تاریخ منحیث راه تجارتی برای اتصال آسیا، اروپا و شرق میانه فعالیت نموده و منحیث پل تجارتی برای بیشتر از دو میلیارد جمعیت در سراسر جهان نقش ایفاء نموده است. این ویژگی کشور ما به فعالیت سکتورهای دیگری که در کشور موجود اند نیز تأثیر گذار بوده است. افغانستان طی سال‌های اخیر، پیشرفت قابل ملاحظه در بخش زیربناها برای ترانسپورت داشت. این رشد نه تنها در داخل کشور بلکه در ساحهٔ راه‌های مواصلاتی به کشورهای همسایه نیز صورت گرفته است. تقاضا برای شرکت‌های لوژستیکی در حال رشد بوده و در آینده هم امکانات رشد گسترده این بخش وجود دارد.

پیشرفت سکتور بیمه در افغانستان فوق‌العاده ضعیف بوده ولی با درنظر داشت علاقمندی شرکت‌های خارجی به سرمایه گذاری در این بخش و تقاضای روزافزون شرکت‌های داخلی، امکانات سرمایه گذاری بیشتر درین سکتور موجود است. برعلاوه، فرصت‌های موجود سرمایه گذاری برای نهادهای مالی در زمینه ارائه

قرضه‌های طویل‌المدت نیز وجود دارد.

بنابرین گفته میتوانیم که نقش و جایگاه سرمایه گذاری در روند رشد و توسعه از اهمیت فوق‌العاده برخوردار بوده و متخصصین اقتصاد، سرمایه گذاری را بشکل یک موتور محرکه در رشد اقتصادی تعبیر می‌کنند. در دهه‌های اخیر، نیز یکی از ویژگی‌های مهم اقتصاد جهانی، رشد چشمگیر پروسه سرمایه گذاری کشورهای بزرگ در کشورهای دیگر بخصوص کشورهای رو به توسعه است.

در بسیاری از کشورهای در حال‌توسعه، شکاف بین منابع پس‌انداز ملی و نیازمندی‌های سرمایه گذاری، هم چنان عدم تعادل میان مصارف و درآمدها، سبب شده که این کشورها برای تحقق اهداف بزرگ اقتصادی و نیز جهت تکمیل و توسعه منابع داخلی، زمینه را برای جذب منابع خارجی به‌ویژه سرمایه گذاری خارجی فراهم سازند.

نظر اجمالی در مورد عمران، ساختمان و مبارزه با فساد، در جمهوری دموکراتیک افغانستان تحت زعامت زنده یاد ببرک کارمل

در اثر بروز تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و تغییر در مناسبات بین‌المللی طی دهه‌های اخیر، شیوه‌های منازعات و جنگ‌ها نیز تغییر نموده، کشورهای بزرگ و قدرتمند در جستجوی راه‌ها و استفاده از میتودهای مختلف جهت بدست آوردن سود و سرمایه بیشتر گردیده اند، به همین منظور تعدادی از کشورهای بزرگ پیشرفتهٔ صنعتی، به خصوص ایالات متحدهٔ امریکا و یکعدهٔ از کشورهای غربی از سالیان نه چندان دور بدینسو، از تعداد زیاد کشورها از جمله افغانستان، جهت برآورده ساختن اهداف شوم شان سوءاستفاده نموده و کشور ما را به خاک و خون کشانیده اند. افغانستان بیشتر از چهار دهه با منازعات و جنگ‌های اعلان ناشده مواجه بوده، که این امر باعث گردیده تا از نظر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تضعیف شده، و بخش عمدهٔ زیربناها در کشور منهدم و به نابودی مواجه شوند. دقیقاً این امر، همانا خواست و هدف اساسی کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی بوده که کشور ما بیشتر از پیش به آنها وابسته شده، تا ازین طریق بتوانند به اهداف شوم و غیرانسانی شان نایل گردند.

باوجود مخالفت و تلاش نیمی از کشورهای متجاوز جهان علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان (ج د ا)، با آنهم دولت ج.د.ا توانست با متانت، درایت و تدبیر در راستای کار و پیکار جهت پیشرفت و اعمار یک جامعه ملی و مردمی فارغ از هرنوع نابرابری، موفقیت‌های شایانی بدست‌آورد و با ایمان به آیندهٔ درخشان موفق به انجام خدمات بزرگ و انسانی گردد.

اهداف اساسی و مبرم مرحلهٔ نوین و تکاملی تحول ثور ۱۳۵۷، محو فقر، عقب‌مانده‌گی اقتصادی، جهل و بی‌سوادی، بیکاری، نابرابری، ستم ملی و اجتماعی در افغانستان بود. برای تحقق این امر ایجاد یک اقتصاد مستقل ملی و تسریع آهنگ

رشد اقتصادی، بر اساس پلان‌های علمی رشد اجتماعی ـ اقتصادی، تأسیس صنایع مستقل ملی، صنعتی ساختن کشور و بلندبردن سطح زندگی توده‌های مردم ضروری بود.

تحقق این اهداف به زمان نیاز داشت و عملی نمودن آن صرف با تشریک مساعی وسیع و هدفمند حزب و تمام توده‌ها امکان پذیر بود. در کشور ما دشواری‌ها و پرابلم‌های خاصی درعرصهٔ کار ایدیولوژیک نیز وجود داشت که همهٔ آنها ناشی از موجودیت اشکال مختلف اقتصاد، عدم هماهنگی جامعهٔ ما، ساختار پیچیدهٔ ملی، بقایا و تأثیرات منفی نظریات و اندیشه های استثماری، ارتجاعی، ناسیونالیستی و نفاق ملی گذشته بود. از ینکه اکثرمردم ما بی‌سواد و یا کم سواد بودند در اثر تجاوز ایدیولوژیک امپریالیزم و ارتجاع منطقه همه این دشواری‌ها و پرابلم‌ها تشدید یافته و وضع را بمراتب پیچیده تر گردانید.

منحیث شخصی که با این همه نابسامانی‌ها و لحظات نهایت ناگوار وغم انگیز عملاً زندگی نموده، درد و الم مردم را با گوشت، پوست و استخوان خود احساس نموده ام، رسالت خود می‌دانم تا در مورد گوشهٔ از کارکردهای که در آن دوران تحقق یافته چند سطری بنویسم.

من مانند اکثر مردم زحمتکش کشور، این دوره، یعنی سال‌های ۱۳۵۸ الی ۱۳۶۴ را با هزاران امید به آیندهٔ شگوفان انتظار داشتم زیرا درین سال‌ها هدف اساسی، برقراری یک جامعه پیشرفته و فارغ از هرگونه نابرابری بود، ولی متأسفانه در اثر ناسازگاری، مداخلات بی شرمانه و خیانت جبران ناپذیر بعضی‌ها، همهٔ این آرزوها و انتظارات منهدم ونابود گردیدند.

کشورما در آن زمان از نظر اقتصادی در ردیف کشورهای فوق‌العاده عقب ماندهٔ فیودالی و ماقبل فیودالی قرار داشت، وضع اقتصادی کشور به هیچ صورت برای حزب حاکم و دولت جدید قابل پذیرش نبود، زیرا وضع اقتصادی موجود قناعت بخش نبوده و نیازمندی‌های دولت و مردم را از نظر عواید مالی، محصولات زراعتی و صنعتی مرفوع نمیکرد.

از رژیم حفیظ الله امین یک اقتصاد فروریخته، وضع مالی و اسعاری نابسامان، نظام مالیاتی ناتوان، تورم شدید، پول بی‌پشتوانه، سطح بلند قیم، قحطی گسترده،

فساد مالی و اداری حاد به ارث مانده بود. بنابرین در برابر حکومت جدید وظایف نهایت دشوار وبزرگ قرار داشت.

سیاست انساندوستانه و انعطاف پذیر بعد از شش جدی ۱۳۵۸ نتایج منطقی خود را به بار آورده ومنجر به توسعهٔ پشتیبانی توده‌ها از سیاست انسان دوستانه دولت ج.د.ا و تضعیف دشمن گردید.

قبل از ینکه در مورد کارکردهای این مرحله عمیق شوم، میخواهم مختصراً سخنی چند در مورد شخصیت بی بدیل و والای زنده یاد ببرک کارمل فقید که تحت زعامت مدبرانهٔ شان این همه تغییرات چشمگیر صورت گرفت، بیان دارم.

زنده یاد ببرک کارمل با اعتقاد راسخ و درک وسیع از جهان بینی علمی، عاشق مردم و کشورش بود. وی از جوانی تا لحظهٔ که جهان فانی را وداع گفت، بخاطر ایجاد یک جامعهٔ دموکراتیک و فارغ از استثمار انسان از انسان، جامعه پیشرفته و عادلانه کوشید و مبارزه کرد. وی ارتجاع، استعمار وامپریالیسم را دشمن اساسی بشریت و عامل اصلی جنگ‌ها، فقر، عقب‌مانده گی و هزاران مصیبت در جهان میدانست.

وی در یکی از سخنرانی‌ها منحیث نمایندهٔ مردم در پارلمان افغانستان در دوره شاهی، حکومت شاه را مورد انتقاد قرار داده و بیان نموده بود که آنها از وضع و زندگی مردم آگاه نیستند، آنها نمی‌دانند که در روستا های دوردست کشور، مردم ما پوست بز را برتن و نان جو و چای سیاه خوراک دارند.

شادروان ببرک کارمل در زندگی خصوصی خود آدم قانع بوده، زندگی پرتجمل را دوست نداشت و همیشه به همه توصیه میکرد که باید توقعات خود را مطابق وضع و شرایط کشور و سطح زندگی مردم عیار سازند. وی دلسوز مردم و کشورش بود همیشه به مشکلات و معضلات مردم با دقت گوش فرا میداد. توانائی آنرا داشت که ساعت‌ها درپای صحبت یک کارگر زحمتکش ساده بنشیند.

شخصیت برازنده و انسان دوستانه ببرک کارمل فقید بیانگر آنست که در دوره زمامداری وی همه اقوام کشور بدون تبعیض درفضای آرام روحی و وجدانی زندگی میکردند. تفاوت میان خانواده‌ها نزد وی وجود نداشت. چنانچه اکادیمیسن غلام دستگیر پنجشیری ماهیت هومانستی شاد روان ببرک کارمل را در مورد

سردار محمد داؤد طی مقالهٔ بنام : «دو روز خونین تاریخ» چنین مینگارد:

«درزمینهٔ برخورد با سردار محمد داوود نظرات متفاوت بیان شد، ولی ببرک کارمل طرفدار برخورد با انعطاف و نرمش با سردارمحمد داود و خاندانش بود او اصرار میکرد که با سردار محمد داود و خاندانش برخورد محترمانه شود، زنده بدست آید هرگاه به خاندان سلطنتی به شیوهٔ مسالمت آمیز برخورد شود، نخست ماهیت هومانستی، انسانی و دموکراتیک انقلاب ما آشکار می‌شود. ثانیاً سنن اخلاقی ملی دینی و قبیله یی مردم افغانستان احترام می‌شود. ثالثاً پیوندهای ایشان با پاکستان، ایران، کشورهای عربی خاورمیانه، مصر، واپسگرایان و امپریالیزم کشف و افشاء می‌گردد و در آخر، انقلاب از پشتیبانی بین‌المللی و اخلاقی توده‌های مردم جهان برخوردار می‌شود. اما حفیظ الله امین از شنیدن این دلایل و پیشنهادهای ببرک کارمل سخت بر افروخته شد و حساسیت شدید نشانداد و کار را تا به آنجا رسانید که در غیاب کارمل و به هنگامی که ببرک کارمل با جگرن هاشم خوستی در مدخل رادیو افغانستان به حالت گفتگو بود، از نور محمد تره کی اجازه خواست تا کارمل را به بهانه وابسته گی با سردار محمد داوود محاکمهٔ صحرایی کند.»

جناب پروفیسور رسول رهین در مقالهٔ تحت عنوان «وضع تاجیکان دردوره زمامداری ببرک کارمل» چنین مینویسد:

«در دوران زعامت حزبی و دولتی ببرک کارمل اوضاع اجتماعی کشور داشت بسود اکثریت مردم مظلوم کشور که بیشتر شان تاجیکان و هزاره‌های کشور بودند حرکت کند، او سعی کرد تا معاشات کارگران و مامورین پایین رتبه ملکی و نظامی را افزایش دهد؛ کالاهای اولیه مورد نیاز مردم را تدارک نماید، توزیع مواد اولیهٔ ضروری را به قیمت‌های نازل و چندین قلم آنرا بصورت رایگان از طریق کوپون برای کارگران و کارمندان دولتی و تصدی ها توزیع نماید؛ احداث قصبات کارگری و ساختمان‌های رهایشی برای کارگران و کارمندان دولتی، فامیل‌های شهدا، معلولین و جانبازان و هنرمندان ایجادگر؛ تأمین خدمات ترانسپورتی، بهداشتی و اجتماعی و ده‌ها موارد دیگر، از جملهٔ اقداماتی بودند که دولت به نفع زحمتکشان و تهی دستان جامعه برداشته بود. از نظر زندگی شخصی شادروان ببرک کارمل هیچ گاه به داشتن و اندوختن پول و مال و دارایی شخصی فکر نکرده وعلاقه

نگرفته و تا پایان عمر، یک بسوه زمین، یک خانهٔ گلی و یک هزار افغانی در بانک‌ها نداشت.»

شادروان ببرک کارمل تلاش ورزید، تبعیض، نابرابری و ستمی را که در دوران حفیظ الله امین به اوج خود رسیده بود، کاملاً محو نماید و از طریق پلانگذاری‌های دقیق در بخش‌های عمده اقتصادی، خدمات مثمراجتماعی را، درجهت پیروزی های ملی و دموکراتیک، سازماندهی نماید. وی معتقد بود که تأمین حقوق شهروندان و دموکراتیزه شدن زندگی سیاسی ـ اجتماعی مردم، شرط اساسی یک جامعهٔ مردم سالار می‌باشد. به همین دلیل در دوران زعامت خود، حقوق شهروندی تمام مردم را بدون هرگونه تبعیض در اصول اساسی سال ۱۳۵۹ رسماً، تسجیل کرد. با تصویب این قانون تمام اتباع کشور در تمامی موارد از حقوق مساوی برخوردار گردیدند.

از نخستین روزهای زمامداری خود رهبر جدید، به مردم اطمینان داد که نابسامانی‌های موجود در کشور را به شیوهٔ بنیادی حل و فصل خواهد نمود. در قدم نخست تلاش ورزید تا پیامدهای ناگوار و اقدامات اشتباه آمیز زمامداری نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین را خنثی و زیان‌های وارد شدهٔ سیاسی، اجتماعی و قومی ناشی از آنها را که بر مردم وارد گردیده بود، رفع نماید.

در برابر حکومت جدید وظایف بزرگ اقتصادی ـ اجتماعی قرار داشت که باید انجام میگرفت. برای اجرای این وظایف عمده و مهم، لازم بود که کادرهای مسلکی و اداره سالم بوجود آید.

از آنجائی که تعیین کادرهای ورزیده برای حل پیروزمندانهٔ تمام مسایل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از اهمیت فراوان برخوردار است، درین دوره توجه فوق‌العاده برای افزایش کادرها مبذول گردید. در تقرر و انتصاب کادرها وابستگی شان با این یا آن قوم، ملیت و یا قبیله نقشی نداشت، بلکه هنگام انتخاب کادرها بیشتر خصوصیات شخصی، یعنی شایستگی و صلاحیت کاندید برای مقام معینه در ارتباط آمادگی برای حل مسایل بغرنج و مهم درنظر گرفته می‌شد و ورزیدگی و خبره گی درکار و انجام کار از روی وجدان وطنپرستانه، اصل اساسی انتخاب کادر محسوب می‌گردید. هم چنان درین دوره توجهٔ جدی جهت جلب وسیع زنان به کارهای مفید

اجتماعی و ارتقای آنان بطور تدریجی و پیگیر به مقامات رهبری که به مثابه یکی از مسایل مبرم بشمار میرفت، صورت گرفت.

باوجود اینکه دشواری‌ها، مشکلات و موانع از طرف کشورهای امپریالیستی با تبانی با گروه‌های تنظیمی هفت گانه و هشت گانه علیه حکومت و دولت ج.د.ا براه انداخته شده بود و آنها با مداخلات وسیع در امور داخلی کشور ما، اقدام به ترور، آدمکشی، قتل و قتال، ترس و وحشت ایجاد نموده بودند، با آنهم دولت ج.د.ا توانست در یک مقطع زمانی کوتاه گام‌های استوار و دقیق بخاطر نجات کشور و مردم، جهت رشد تولیدات زراعتی، صنعتی، تجارت، ترانسپورت، امور ساختمانی و استخراج منابع بردارد. زیرا پایه مادی هر جامعه پیشرفته را رشد تولیدات درین عرصه‌ها تشکیل می‌دهد. گرچه در گذشته‌ها هم کار درین ساحات تا حدودی صورت گرفته بود ولی با درنظرداشت وضع موجود در کشور، دولت جدید از آن راضی نبوده و آنرا کافی نمی پنداشت.

در نخستین روزها، پلان پنج ساله انکشاف اجتماعی ـ اقتصادی برای سال‌های ۱۹۷۸ ـ ۱۹۸۲ طرح و تصویب گردید. درین پلان پنج سالهٔ کشور، برای نخستین‌بار سرمایه گذاری‌های بزرگ از منابع داخلی نیز درنظر گرفته شده بود.

هدف اساسی و نکات عمدهٔ این پلان را انجام اصلاحات ارضی و امحای بی‌سوادی در کشور طی مدت کوتاه تشکیل میداد ولی از آنجائی که این پلان بدون محاسبات دقیق اقتصادی و امکانات عینی، بر اساس عاطفه و آرزومندی، غیرواقعی طرح گردیده بود تا حقیقت سرسخت و محدودیت‌های منابع مالی، تخنیکی و بشری در کشور، بنابرین این پلان پنج ساله واقعبینانه نبود. با طرح این پلان تصور می‌شد که گویا طی پنج سال آینده معجزهٔ اقتصادی بوقوع خواهد پیوست، بی‌سوادی در کشور کاملاً محو شده و مردم به رفاه اجتماعی ـ اقتصادی دست خواهند یافت، در حالی که امکانات مالی ومادی، شرایط عینی و عوامل انسانی در آن به شیوهٔ عینی در نظرگرفته نشده بود. اما پلان‌های یک ساله بنابر توسعه سیستم احصائیه گیری منظم و امکانات عملی برای کنترول از تحقق پلان‌ها، بطور واقعبینانه و با سنجش‌های دقیق با استفاده از تمام امکانات مادی، فنی، منابع مالی و بشری در شرایط دایماً در حال تغییر یعنی در شرایط ادامه جنگ در کشور، طرح و تطبیق گردید.

با تطبیق پلان‌های یکساله و بعداً پلان پنج ساله، تعداد قابل ملاحظهٔ پروژه‌های جدید در عرصه‌های مختلف اقتصاد ملی شامل عرصه‌های صنایع، ساختمان، زراعت و آبیاری، برق رسانی و انرژی، ترانسپورت زمینی و هوایی، راه سازی و مخابرات، ساختمان‌های مدنی و رهایشی، تسهیلات شهری و روستایی، ساختمان‌های صحی و تعلیمی، تأسیسات مذهبی و فرهنگی، طرح و تطبیق گردید و زمینه رشد اقتصادی را در کشور مهیا گردانید.

قیام ۷ ثور ۱۳۵۷ و مرحله تکاملی آن با داشتن خصلت دموکراتیک ضد فیودالی و ضد امپریالیستی، ضربهٔ بزرگ بر منافع فیودال‌ها و کشورهای امپریالیستی وارد نمود. یکی از مثال‌های عمدهٔ آن توزیع هفت صد هزار هکتار زمین به سه صد هزار خانواده بود، که این عمل با تأسف از یک سو توأم با اشتباهات و از جانب دیگر در اثر ایجاد شرایط وحشت، دهشت و خوف میان دهقانان بوسیله گروه‌های تنظیمی هفت گانه و هشت گانه به کمک کشورهای همسایه به خصوص پاکستان، ایران و چین سبب گردید تا موفقانه نباشد. در عرصهٔ اصلاحات ارضی گرچه باوجود اشتباهات و کم تجربه گی باند امین، دست‌آوردهای مهمی حاصل شده بود، ولی در مرحلهٔ نوین و تکاملی، با تصحیح اشتباهات قبلی و مطابق پلان علماً تنظیم شده، پروگرام اصلاحات ارضی موفقانه پیش برده شد. باید گفت با وجود فشارهای که ارتجاع به کمک گروه‌های تنظیمی هفت گانه و هشت گانه بالای مردم و کشور ما وارد نموده بودند، با آنهم با ایجاد و رشد نهضت کوپراتیفی و توجه به ارتقای شعور سیاسی و طبقاتی دهقانان و ایجاد جرگه های دهقانی، کشور از نظر اقتصادی در شرایط بهتری قرار داشت و تحقق پلان‌های طرح شدهٔ اقتصادی اکثراً موفقانه بودند.

اهداف اساسی دولت درین مرحله رشد و تحول کشور در تمام ساحات بود، بنابرین سعی به عمل آمد تا در قدم اول نابرابری‌های اقتصادی محو گردد، به همین منظور برنامه اصلاحات ارضی به نفع اکثریت مردم افغانستان بخصوص دهقانان زحمتکش و از بین رفتن فیودالان، سودخوران و بقایای مناسبات فیودالی در کشور طرح و تطبیق گردید.

دولت تا حد ممکن برای دهقانان کمک‌های همه جانبه از یکطرف به ارتباط وسایل تخنیکی و دانه‌های تخم بذری و از جانب دیگر از لحاظ تعیین درست قیمت خرید

محصولات شان انجام داد. برعلاوه شرایط لازم برای استفاده وسیع از دست‌آوردهای علم و تخنیک در زراعت کشور را نیز فراهم نمود.

کمیته مرکزی ح.د.خ.ا و حکومت یک سلسله اقدامات به منظور تسریع اجرای اصلاحات ارضی اتخاذ نموده، پروگرام تحقق عملی آنرا تصویب و مراحل کار و وظایف وزارت خانه‌ها و ادرات را مشخص نمود.

جهت تسریع و مؤثریت اصلاحات ارضی، قانون توزیع آب و تنظیم مناسبات اجاره داری زمین بعد از طرح و تصویب مورد اجرا قرار گرفت.

بتاریخ ۳۰ جوزا سال ۱۳۶۰ کمیته مرکزی ح.د.خ.ا و شورای وزیران، مصوبۀ را دربارۀ اصلاحات ارضی در ج.د.ا به تصویب رسانیدند. به این ترتیب اسنادی که جهت تطبیق عملی اصلاحات ارضی و آب ضروری بود، آماده گردیده و کارهای مقدماتی انجام یافت. حزب و حکومت جداً مصمم بودند تا اهداف عمده انقلاب ملی و دموکراتیک را به طور قاطعانه تحقق بخشند و با دادن زمین و آب به دهقانان بی زمین، کارگران زراعتی و کوچیان نیازمند، آنها را از حقوق حقۀ شان بهره‌مند سازند و برعلاوه سهمیۀ زمین دهقانان کم زمین را در چارچوب قانون، افزایش دهند.

هدف اساسی اصلاحات دموکراتیک ارضی در کشور امحای مناسبات عقب ماندۀ فیودالی و ماقبل فیودالی، تأمین زمین و آب برای دهقانان زحمتکش، رشد تولید محصولات زراعتی بخاطر ساختمان پایه‌های اساسی جامعه نوین فارغ از استثمار انسان از انسان بود.

دولت جدید، در رابطه با مسئله رشد زراعت و اصلاحات ارضی سیاست جدیدی را درپیش گرفت و با درنظر داشت سنن و عنعنات مردم و احکام دین مقدس اسلام، به نیازمندان و خانواده‌های دهقانان تهی دست، مطابق به اصول و قوانین، ضمن تحدید اندازه زمین و آب، سیاست ارضی خود را طرح و به توزیع زمین و آب که قبلاً به استثمارگران و سودخوران متعلق بود، اقدام ورزید. دهقانان برای اولین بار درتاریخ کشور ما، این امکان را بدست آوردند تا آزادانه برای خود شان و به نفع جامعۀ که عضو قابل احترام آن شمرده میشدند، زحمت بکشند.

ح.د.خ.ا و دولت ج.د.ا معتقد بودند که صرف از طریق محو سیستم فیودالی میتوان دورنمای وسیعی را برای تولید زراعتی باز نموده و از امکانات گسترده درین عرصه استفاده کرد. حزب و دولت مرام و مشی مبتنی برحل دموکراتیک مسئله ارضی را به اشتراک مستقیم دهقانان و افزایش نقش آنها درین امر حیاتی با پیگیری و استواری تعقیب مینمود.

جهت تطبیق بهتر اصلاحات ارضی در کشور، به دهقانان مساعدت های لازم از قبیل دریافت قرضه‌ها و کمک‌های فنی اگرونومی و وترنری، کودکیمیاوی، تخم بذری و ابزار زراعتی با شرایط سهل صورت گرفت. هم چنان در امر امحای بی‌سوادی و رشد خدمات فرهنگی و غیره میان دهقانان کمک‌های لازم و گسترده انجام یافت.

دولت نوین بخاطرحل مطمئن و مؤثر مسئله تشدید آهنگ رشد زراعت، تأمین مردم از لحاظ موادغذایی و تأمین صنایع از لحاظ موادخام تدابیر مفید و عملی اتخاذ نمود، برعلاوه کار عظیمی را در جهت آباد ساختن، آبیاری و تحت زرع قراردادن زمین‌های جدید، استفاده از تخنیک معاصر به شکل گسترده، استفاده از میتودهای پیشرفته سازماندهی کار، زرع و جمع‌آوری حاصلات انجام داده و مؤسسات زراعتی دولتی را منحیث مراکز عمده، غرض عملی نمودن این میتودهای پیشرفت و مؤثر ایجاد و توسعه بخشید.

دولت بخاطر حفظ و افزایش سطح تولید زراعتی از توزیع زمین‌های اضافه بر نصاب زمینداران در صورتی که آنها اراضی شان را به فارم های زراعتی، باغ‌ها یا تاکستان‌ها مبدل میساختند، صرف نظر نمود. هم چنان از پارچه کردن و توزیع باغ‌ها و تاکستان‌های موجود جلوگیری به عمل آمد. ولی سایر زمین‌های عامه و دولتی بشمول ساحاتی که معلوم بود یا اینکه بطور غیرقانونی به اراضی زمینداران بزرگ ملحق شده بود، زمین‌های دشتی و خاره یا زمین‌های متروکه به خانواده‌های بی زمین، توزیع گردید. برعلاوه دهقانان تشویق می‌گردیدند که جهت دسترسی بهتر به وسایل زراعتی پیشرفته، کود، تخم بذری، سهم یه آب و قرضه ها، به کوپراتیف‌های زراعتی بپیوندند.

در سال‌های هشتاد قرن بیست توسط وزارت زراعت و آبیاری، ساختمان‌های مهم آبیاری که برای دهقانان و زمینداران و در مجموع برای زراعت و مردم ارزش

حیاتی داشتند، مثل بندهای ذخیره و آبگردان بالای دریاها، کانال‌ها و شبکه‌های توزیع آب را طرح ریزی نموده و تعدادی از پروژه‌های مهم مراحل ساختمانی خود را پیمودند. ولی با تأسف بنابر خرابکاری‌های گروه‌های مسلح ضد دولت، کار برخی از مهمترین پروژه‌های آبیاری متوقف گردید.

دولت در جریان سال ۱۳۵۹ در جهت تحکیم اقتصادملی گام‌های استوار برداشت. با وجود دشواری‌ها و فعالیت‌های خرابکارانهٔ مخالفین دولت، حاصلات زراعتی قناعت بخش بود و حجم تولیدات تعدادی از مؤسسات دولتی و مختلط افزایش یافته و بعضی ازین مؤسسات صنعتی توانستند حتی بیشتر از پلان پیشبینی شده، کارخود را انجام دهند. در سال ۱۳۵۹ برای اولین بار کسربودجه وجود نداشت و زمینه‌های سریعتر رشد اقتصادملی، کلتور، معارف و صحت عامه جهت رشد همه جانبه کشور مساعد گردید.

در افغانستان سرمایه ملی به رشد کافی نرسیده بود، سرمایه ملی افغانستان عمدتاً مربوط به صاحبان صنایع و تجار متوسط و کوچک بوده که در ترقی کشور و رفع عقب ماندگی، رشد اقتصادی، تخنیکی وفرهنگی ذینفع بودند.

اقتصاد کشور به صورت عموم مطابق خط مشی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا برای احیای هرچه زودتر اقتصادملی، تقویه و تحکیم سکتور دولتی و بهبود زندگی مردم انکشاف یافته و جهت تشویق و بلندبردن سطح تولیدات و افزایش عاید زحمتکشان اقدامات مهمی اتخاذ گردید.

باوجود مشکلات متعدد و موجودیت مقاومت شدید ارتجاع داخلی و خارجی، زحمتکشان کشور تحت رهبری ح.د.خ.ا به موفقیت‌های چشمگیری در اعمار زندگی نوین نایل آمدند که در نتیجه، تحولات معین اجتماعی و سیاسی در کشور تحقق پذیرفت.

در سال ۱۳۶۰ حاصلات مواد عمدهٔ زراعتی قناعت بخش بوده و رشد نسبی نسبت به سال‌های قبل داشت. وضع مالداری ثابت باقی ماند. طی نیمه اول سال، پلان استخراج زغال سنگ، تولید کود، مواد آهن کانکریت، ترمیم موتر و وسایل تخنیکی راه سازی، تولید انساج پنبه، گوشت، روغن نباتی و طبع کتب عملی گردید. انتقال بارهای حمل نا شده از بندرحیرتان کاهش قابل ملاحظه یافت.

حجم خدمات وسایل مخابراتی افزایش یافته و یک تعداد پروژه‌های مفید اقتصادی به کار آغاز نمودند.

در کنار این همه فعالیت‌ها، مشکلات متعددی نیز در اقتصاد وجود داشت. زیان‌های مادی که توسط گروه‌های مخالف دولت به صنایع، زراعت، ترانسپورت و مخابرات وارد گردید نهایت زیاد بود، عوامل عینی چون برتری سکتور خصوصی در تولیدات ملی، عدم موجودیت تجربهٔ رهبری در شرایط جدید، کمبود کادر های ماهر نیز نقش خود را درین مورد داشت. در آن مرحله موفقیت در زمینه اعتلای تولیدات صنعتی ملی و تولید محصولات در سکتور دولتی و مختلط از نیازمندی‌های مبرم کشور در ساحه اقتصاد پنداشته می‌شد تا تولید محصولات صنعتی که اقتصاد ملی شدیداً به آن نیاز داشت توسعه یافته، منابع صادراتی و حصول اسعار خارجی افزایش یابد و درآمدهای بودجه دولتی بخاطر ارتقای مؤثریت اقتصادی بالا رود و ازدیاد مفاد مؤسسات صنعتی تأمین گردد.

بخش بیشتر منابع مالی، مادی و نیروی کار در مهمترین رشته‌ها و مؤسسات اقتصادی دولت به خصوص درپروژه‌های تحت ساختمان و تجدید ساختمان صورت گرفت و در ساحه ترانسپورت وظایف اساسی را کار ترمیم راه‌های بزرگ مواصلاتی، ساختمان و ترمیم سایر سرک‌ها، اعمار مؤسسات دولتی و خدمات تخنیکی برای موترها تشکیل میداد. هم چنان تدابیرمشخص جهت جلب وسیع ترانسپورت خصوصی در امرانتقال بارهای دولتی اتخاذ گردید.

درین مرحله مسئلهٔ آغاز مجدد و توسعه حجم کارهای جیولوژیکی و انکشاف گاز، نفت و معادن جامد، احیاء و رشد بیشتر مؤسسات استخراج زغال سنگ، نفت، نمک، موادساختمانی، تولید سمنت و اعمار موسسات جدید تولید انرژی و تصفیه نفت مدنظرگرفته شده و پلان‌های دقیق و عملی درین زمینه طرح و مورد اجرا قرار گرفت.

به رشد صنایع ماشینی و دستی در سکتور خصوصی که نقش عمده در رفع نیازمندی‌های مردم کشور و تأمین اشتغال اهالی داشت، هم توجه لازم مبذول گردید و از تخفیف‌ها و مزایای که از طرف دولت بخاطر رشد سکتور خصوصی تصویب شده بود، وسیعاً استفاده صورت گرفت.

حزب و دولت جهت رفع نیازمندی‌های مردم به مسکن، مؤسسات فرهنگی و تنویری، امحای بی‌سوادی، رشد علوم، صحت عامه و ورزش، به صورت پلان‌شده سیاست خود را تحقق بخشید.

برای اعمار جامعهٔ نوین در افغانستان، امحای بی‌سوادی و بلندبردن سطح تعلیمات عمومی مردم اهمیت فراوان داشت. به همین منظور جهت تجدید بنای سیستم تعلیم و تربیه ملی کاربزرگ روی دست گرفته شد. این سیستم دموکراتیک برای تمام اقشار، طبقات اجتماعی و ملیت های ساکن در کشوری کسان قابل دسترسی بود.

در کشور ما آن زمان اشکال و سیستم های مختلف اقتصادی چون سکتور دولتی در صنایع و زراعت، سکتور کوپراتیفی در ده وشهر، سیستم سرمایه داری دولتی خصوصی (سکتور مختلط) سرمایه داری خصوصی در صنایع، ترانسپورت، زراعت و تجارت، تولید کالایی کوچک در شهر و ده (دهقانان و پیشه وران)، اقتصاد سنتی دهقانان به شکل طبیعی و نیمه طبیعی و اقتصاد قبیله‌یی از لحاظ عینی وجود داشت. دولت تصمیم نداشت که بدون نیازمندی و به شکل مصنوعی روند از بین رفتن این سیستم‌ها را که از لحاظ تاریخی به وجود آمده بودند، تشدید بخشد. برعکس حزب و دولت در سیاست اقتصادی و اجتماعی خود با پیگیری و حوصله مندی، سعی مینمود که از امکانات همه اشکال و سیستم‌ها به نفع رشد نیروهای مؤلده کشور و رفاه مردم استفاده کامل به عمل آید.

توسعه و پیشرفت کشورها ارتباط ناگسستنی با رشد صنایع، ترانسپورت و مواصلات دارد. صنایع اساس مادی رشد هر کشور را در رفع عقب‌ماندگی و ایجاد اقتصاد پیشرفته تشکیل می‌دهد. متأسفانه کشور ما از نگاه داشتن دستگاه‌ها، ماشین‌آلات و انرژی برق نهایت فقیر بود، پیشرفت و رشد واقعی درین عرصه‌ها محدود بوده و از همین سبب نیازمندی‌های مردم ما برای زندگی عادی و شایسته انسانی مرفوع نمی‌گردید. حزب و حکومت جدید معتقد بودند که تأمین رشد و توسعه دوامدار و پیشرونده صنایع، امور انرژی، ترانسپورت، مواصلات و مخابرات، منحیث پایه و عرصه اساسی رشد اقتصاد کشور ما محسوب می‌گردد.

رشد نیروهای مؤلده کشور که به وسیله ح.د.خ.ا و حکومت جدید پیشبینی شده و تحقق یافت تغییرات مثبتی را در ساختار اجتماعی کشور ما بوجود آورد.

دولت اساسات اقتصادی و حقوقی لازم را بخاطر همکاری طویل‌المدت و مؤثر با سکتور خصوصی و سرمایه داران ملی در چارچوب سکتور مختلط و به شکل طرف معاملۀ انفرادی به وجود آورد. دولت از سکتور خصوصی ملی، تقاضا داشت تا از طریق به کار انداختن منابع و سرمایه گذاری در پروژه‌های ضروری بر اساس شرایط متقابلاً مفید، برخورد آگاهانه نموده و در رفع معضلات و نیازمندی‌های کشور سهم ارزنده ایفاء کنند. هدف و مؤثریت از چنین همکاری اعمار و بهره برداری مشترک از مؤسسات صنعتی، خطوط مواصلاتی، منازل مسکونی، ترانسپورت و ایجاد محلات جدید کار، بهبود زندگی مردم، استقرار قیم و بلاخره ترقی عمومی اقتصاد ملی کشور بود.

حزب و دولت هم چنان به مساعدت، سازماندهی و تنظیم همکاری با تاجران کوچک و پیشه‌وران توجه قابل ملاحظه مبذول داشته و نقش برازندۀ آنها را در امر رفع نیازمندی مردم به محصولات و کالاهای مورد ضرورت اولیه درک مینمود. دولت اشکال گوناگون تعاون و همکاری میان پیشه وران و تاجران کوچک را، چون شرکت‌های سهامی مختلط و سیستم اعطای قروض با شرایط سهل، به منظور افزایش سهم آنها در تولید کالاهای مورد نیاز و رشد تجارت تشویق مینمود. رشد دینامیک همه سکتورهای اقتصاد ملی که در حقیقت تکمیل کننده همدیگر شان بودند جهت ثبات آنها و رفع عقب‌ماندگی کشور و ایجاد اقتصادملی مؤثر، مساعدت میکرد.

تطبیق پلان رشد اقتصادی و اجتماعی سال ۱۳۶۰ توأم با موفقیت‌های چشمگیر در عرصه انکشاف اقتصادی بوده و عملاً اقدامات اقتصادی به سود تقویۀ پایه‌های رشد اقتصاد ملی و ثبات نسبی اقتصاد در ج.د.ا انجام پذیرفت. شاخصهای رشد اقتصادی در سال ۱۳۶۰ امیدوار کننده و مثبت بود طور مثال در سال ۱۳۶۰ محصول ناخالص داخلی به مقایسه سال ۱۳۵۹ به اندازه ۱،۵ فیصد و عاید ملی تولید شده به اندازه ۲،۴ فیصد افزایش را نشان میداد.

طی سال ۱۳۶۰، هفده پروژه به بهره برداری آغاز نمود که از آن جمله ۹ پروژۀ آن خارج از پلان بود. سال ۱۳۵۹ بودجه انکشافی ۸۷،۷ فیصد از منابع داخلی کشور تمویل گردید که در مقایسه با سال ۱۳۶۰ با رقم ۱۴،۵ فیصد بیشتر بود.

در سال ۱۳۵۹ به تعداد ۳۲ پروژه از طرف شورای عالی اقتصادی منظور گردیده و در حجم دوران تجارت خارجی افزایش به عمل آمد.

در سال ۱۳۶۰ محصول ناخالص بخش زراعت و مالداری به مقیاس سال قبل به اندازه ۳،۱ فیصد رشد نموده و حجم تولیدات زراعتی در سال ۱۳۶۰ به تفریق تمام محصولات به استثنای پختهٔ خام و لبلبو بالاتر از سطح تولید سال ۱۳۵۷بود.[٥٤]

این ارقام ذکر شده، بیانگر آن است که با وجود مداخلات بی شرمانهٔ امپریالیزم و ارتجاع، دولت جدید و ح.د.خ.ا تحت رهبری زنده یاد ببرک کارمل موفق شده بود در مدت زمان کوتاه گام‌های استوار و قابل ملاحظهٔ را در راه رشد و توسعهٔ اقتصادی کشور بردارد و زمینه‌های استقرار نظم ملی و دموکراتیک را در زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم مساعد سازد.

یکی از اقدامات مهم دیگر در سال ۱۳٦۰عفو جرایم مالیاتی سال‌های ۱۳۵۷، ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ به سود دهقانان زحمتکش کشور بود که در نتیجهٔ آن ۷۶۰ هزار خانواده دهقانی از تادیه ۷۲۲ میلیون افغانی جرایم مالیاتی معاف شدند. به اساس صدور یک مصوبهٔ بیروی سیاسی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا در باره اصلاحات ارضی، حق ملکیت دهقانان برزمین، تضمین و شرایط مساعد برای استفاده مؤثر از زمین ایجاد گردید. برعلاوه محصول کاردهقانان، دیگر نه به فیودال‌ها، اربابان و سودخواران، بلکه به خود آنها تعلق گرفت.[٥٥]

هم چنان در سال ۱۳٦۰معاش کارگران و اجیران از ۲۶ تا ۵۰ فیصد و ماکولات کارگران، مستخدمین و مامورین به پنجاه فیصد افزایش یافت. از طریق عقد قراردادهای دسته جمعی به مثابه یکی از عناصر پراهمیت نوین در عرصه تولید، سهم طبقه کارگر کشور در رهبری پروسه های تولیدی تأمین گردید. برای اولین بار در کشور مسابقات کار درساحات تولیدی صورت گرفت که در نتیجهٔ آن ده‌ها مؤسسهٔ تولیدی موفق شدند نه تنها پلان‌های تولیدی شان را تطبیق، بلکه حتی بیشتر از پلان، تولید نمایند.

در سال ۱۳٦۰درآمد تولید شدهٔ ملی به اندازه ۳،۴ فیصد نسبت به سال ۱۳۵۹ افزایش یافته و رقم ۹۴،۳ میلیارد افغانی را نشان میداد. مؤسسات و پروژه‌های جدید در ساحات صنایع گاز، موادغذایی، مخابرات، انرژی و صحت عامه به

فعالیت آغاز نموده و مؤسسات بزرگی چون فابریکه کودکیمیاوی مزارشریف، خانه سازی کابل، کارخانه‌جات جنگلک، فابریکه‌های نان پزی و غیره باثبات بیشتر و بهتر فعالیت داشتند. تولید انرژی برق، زغال، سمنت، مواد ساختمانی و انواع دیگر محصولات افزایش یافت.[٥٦]

تکمیل پروسه اصلاحات ارضی و آب، تسریع فعالیت‌های پروژه بند برق و آبیاری سلما در هرات، ادامهٔ کار معدن مس عینک، ساختمان سیلوی شهر مزارشریف، پروژه انتقال برق از سرحدات اتحاد شوروی تا کابل، احداث شبکه‌های کوچک و بزرگ آبیاری، ایجاد مؤسسات جدید و مجهز ترانسپورت دولتی، ورکشاپ های تخنیکی، اعمار پل بزرگ دوستی بالای دریای آمو بین اتحادشوروی و افغانستان، نصب دستگاه اخذ تلویزیونی و مخابراتی «شمشاد» ایجاد شبکه‌های وسیع، انواع مختلف کوپراتیف‌های دهقانی و مامورین و احداث بیشتر از هشتصد مکتب و امثال اینها، از دست‌آوردهای مهم دیگر این مرحله محسوب می‌گردند. این همه دست‌آوردهای چشمگیر باعث گردید، تا مخالفین داخلی و خارجی نظام نوین، موانع بزرگ جهت رسیدن به راه رشد اقتصادی ـ اجتماعی کشور ما ایجاد نمایند.

ایجاد موانع بر سر راه پلان‌های انکشافی در جهت بهبود وضع زندگی زحمتکشان، بوسیلهٔ مخالفین نظام نوین، یکی از اهداف عمده جنگ اعلان ناشده علیه کشور ما را تشکیل میداد. آنها تلاش داشتند تا با این اعمال، نظام نوین را در جامعه بی‌اعتبار ساخته و مانع تحقق پلان‌های مطروحه دولت در زمینه حل مسایل مبرم گردند.

تاسال ۱۳۶۲ تقریباً ۱۱۲ مکتب و ده‌ها شفاخانه، صدها پل و پلچک، صدها پایهٔ بزرگ انتقال برق، ده‌ها کتابخانه و عمارات عام‌المنفعه توسط باندهای مسلح ضد دولتی تخریب و به آتش کشیده شد. هم چنان هزاران نفر معلم، داکتر، متخصص، ملاهای شریف کشور ما از جانب این اجیران فروخته شده، خرابکار و تروریست به شهادت رسیدند. خسارات وارده توسط باندهای مسلح در آنزمان بالغ به ۲۴ میلیارد افغانی می‌گردید و یا شاید هم بیشتر از آن، زیرا در دهه ۸۰ قرن بیست در حدود دوهزار مکتب، تعداد زیادی از مدارس مذهبی و مساجد، صدها باب از مؤسسات طبی و کلینیک های صحی تخریب و به آتش کشیده شدند. حکومت مجبور بود که بشکل دایمی و منظم به ترمیم و احیای مجدد آنها بپردازد. زیرا موجودیت آنها برای ادامه زندگی مادی، معنوی و صحت مردم از اهمیت بزرگ برخوردار

بود. این خسارات تأثیرات منفی بر پلان‌های دولت داشته، پیشرفت را بطی نموده و مردم را از حصول آنچه که پیش‌بینی شده بود، محروم ساخت.[۵۷]

مجموع رشد زراعت و مالداری در شش ماه اول سال ۱۳۶۱ نسبت به سال ۱۳٦۰، ۳ فیصد افزایش داشت. در ساحات معادن، صنایع و انرژی درین دوره افزایش در مجموع ۳،۷ فیصد بود که این افزایش، تطبیق ۱۰۳،۳ فیصد پلان سال ۱۳۶۱ را نشان میداد. افزایش تولید زغال سنگ نسبت به شش ماه اول سال ۱۳٦۰، در حدود ۸ فیصد، سمنت ۱۴۲ فیصد (بیشتر از پلان)، کود کیمیاوی ۱۰٤،۷ فیصد، پخته ۱۰۳ فیصد بود.

تمام مؤسسات تخریب شده، بوسیلهٔ باندهای مسلح صادر شده از خارج، احیاء و دوباره به کار تولیدی شان آغاز نمودند. در سال ۱۳٦۰رشد قیم ۱۹،۲ فیصد را نشان میداد،در مقابل دستمزد کارگران از ۲۶ الی ۵۰ فیصد افزایش یافت. به اساس سبسایدی دولت، قیم شکر، پترول، آرد و غیره مواد مورد ضرورت اولیه ثابت باقی ماند. قیم مواد خوراکه در مقایسه با کشورهای همسایه، سه بارکمتر از ایران و تقریباً دوبار کمتر از پاکستان حفظ شده بود.[۵۸]

در پلینوم یازدهم کمیته مرکزی ح د خ ا، بازسازی صنایع و زراعت منحیث یک وظیفهٔ عمده مطرح گردید تا در جریان سال‌های ۱۳۶۲-۱۳۶۳ کشور در ساحات اساسی اقتصاد به پیشرفت‌های نایل گردیده و سطح تولیدات بالا رود. زیرا در صورت کاهش تولیدات در کشور، وضع زندگی مردم خرابتر می‌گردید. به همین دلیل اقتصاد منحیث وظیفه مبرم در مرکز توجه همیشگی حزب و حکومت قرار داشت. مسایل اقتصادی حل ناشدهٔ حاد و مبرم در کشور بی‌نهایت زیاد بود و تمام زحمتکشان و توده‌های وسیع مردم حل درست و به موقع آنها را از حزب و دولت جدید توقع داشتند.

به اساس احکام اصول اساسی ج.د.ا وظیفهٔ دولت جدید، ساختمان جامعه نوین از طریق تسریع رشد اقتصادی، ارتقای سطح زندگی و رفاه مردم، دموکراتیزه کردن واقعی زندگی سیاسی کشور، ایجاد نظم دموکراتیک در عرصه ادارهٔ دولت، تحکیم قانونیت دموکراتیک، تضمین مالکیت خصوصی و شخصی مردم و نظم بخشیدن به مالکیت عامه پنداشته میشد.

در اصول اساسی ج.د.ا، از مالکیت‌های قانونی اعم از عامه، خصوصی، شخصی، کوپراتیفی و اشکال دیگر آن دفاع به عمل آمده و به ویژه بر اصل حمایت از ملکیت‌های عامه و فراهم کردن زمینه‌ها برای سرمایه گذاری‌های خصوصی تأکید شده بود.

مسئله تقویت سکتور دولتی که یکی از مسایل حیاتی و مبرم محسوب می‌گردد اساس مادی و فنی بزرگ تحولات اجتماعی را در آن مرحله تشکیل میداد. به همین منظور شاد روان ببرک کارمل در پلینوم یازدهم کمیته مرکزی ح.د.خ.ا در بارۀ وظایف مبرم در ساحه تولید صنعتی بیان داشتند که:

«اگر تولید انرژی برق، گاز، نفت، سمنت، محصولات صنایع سبک و خوراکی را افزایش نه بخشیم، ما به رشد اقتصادی نایل نخواهیم شد. همهٔ این محصولات را سکتور دولتی تهیه می‌دارد که ما برای رشد آن اهمیت بخصوص را قایل هستیم. آینده اقتصاد ما به طور کاملاً گسست ناپذیر با این سکتور ارتباط دارد. حزب این وظیفه را مطرح می‌سازد که به تأمین رشد فزاینده، تقویه و پیشرفت سکتور دولتی رجحان داده شود و ساختار آن، بهبودی حاصل نماید. در این جهت منابع مالی و مادی ضروری و کمک‌های سخاوتمندانه اتحاد شوروی و سایر کشورهای برادر تخصیص داده می‌شود.»

برای حزب و دولت، ارتقای سطح رفاه مادی و رشد ثروت اجتماعی، بلندبردن سطح و رشد بیشتر سکتور دولتی در ساحه اقتصاد ملی، اهمیت بسزا داشت. ارگان‌های مربوطه بایست پیشبرد امور اقتصادی را مطابق به منافع مردم، با تأمین صرفه جویی درمنابع دولتی، حفظ ثروت دولتی و تحکیم دسپلین حزبی و دولتی انجام میدادند.

برای نخستین بار، بعد از مرحلهٔ نوین در افغانستان سکتور دولتی در ترانسپورت موتری ایجاد گردید و کشورهای اتحاد شوروی، چکوسلواکیا (کشورهای چک و سلواک فعلی)، بلغاریا و سایر کشورهای سوسیالیستی سابق چندهزارعراده موتر باربری قوی، تانکرتیل، و سایر وسایل ترانسپورتی جهت انتقالات بارها و اموال ضروری کمک نمودند.

تولید صنعتی در سکتور مختلط و خصوصی نیز از اهمیت فراوان برخوردار بود

زیرا آنها محصولات ضروری کشور و مردم را تأمین می‌نمودند. از همین رو ارگان‌های مربوطه دولتی توجه می‌نمودند تا سطح تولیدات در این سکتورها هم کاهش نیابند.

قابل ذکر است که جهت کنترول سطح قیم و تأثیر گذاری بیشتر برآن، رشد منابع انرژی کشور، تلاش جهت رفع عقب‌مانده گی صنایع سبک و صنایع غذایی، یک سلسله ابتکارات از قبیل ایجاد ذخایر مخصوص حکومتی، اتخاذ تدابیر جدی جهت تنظیم مصارف اسعاری و خریداری تجهیزات، مواد و کالاهای خارجی طرح و عملی گردید.

طی سفر رسمی محترم سلطان علی کشمند صدراعظم وقت، به کشور چکوسلواکیا، توافق صورت گرفت تا آن کشور با کمک مالی و فنی خویش فابریکه جدید بزرگ سمنت سازی غوری را در پلخمری در کنار فابریکۀ سمنت سازی که قبلاً به ظرفیت چهارصد تن در روز فعالیت داشت، احداث و در دسترس ج.د.ا قراردهد. با فعال شدن فابریکه جدید، ظرفیت تولید سمنت با مارک بلندتر به هشت صد تن در روز افزایش یافت.

هم چنان طی این سفر موافقت به عمل آمد تا کار مطالعاتی سروی، استخراج و تجهیز تخنیکی مجموع زغال سنگ افغانستان به کمک‌های مالی و فنی آن کشور انجام یابد که بر اساس آن تجدید ساختمان و کار استخراج معدن زغال سنگ کرکر در پلخمری که برای اقتصاد افغانستان و اهالی شهر کابل اهمیت حیاتی داشت به مقیاس بزرگی انجام گرفت. کار بهره برداری از معدن زغال سنگ سبزک هرات و ایجاد دستگاه تولید برق به ظرفیت پنجاه هزار کیلووات برق در ساعت و هم چنان کار بسته‌کاری تخنیکی فابریکه سمنت سازی هرات آغاز گردید، ولی متأسفانه در شروع کار مونتاژ ماشین آلات، در اثر تشدید حملات گروه‌های مسلح مخالف کاران توقف یافت. کار مطالعات و استخراج معادن زغال سنگ دره صوف و آشپشته نیز بنابر دلایل امنیتی متأسفانه به زودی تعطیل شدند. ولی به کمک مالی و فنی کشور چکوسلواکیا پروژه بزرگ و واحد تهیه و بکارانداختن دستگاه‌های بزرگ جنراتورهای دیزلی جهت تولید انرژی برق برای تمام شهرهای افغانستان و کار توسعه بس‌های برقی، تجدید فابریکات قالین بافی و پروسس انواع پوست‌ها از جمله پوست قره قل درکابل و مزارشریف ادامه یافت.

یکی از دست‌آوردهای مهم دیگر سفر محترم سلطان علی کشتمند به کشور چکوسلواکیا، عقد موافقتنامه تجارت با آن کشور به اساس کلیرنگ بود که با درنظر داشت محدودیت‌های اسعاری افغانستان، این موافقتنامه به نفع کشور ما انجام یافت، یعنی بازپرداخت اقساط قرضه‌ها به شمول واردات انواع گوناگون کالا از آن کشور که بیشتر ماشین‌آلات و تجهیزات را احتواء میکرد، از طریق صدور امتعهٔ افغانی به قیمت‌های بین‌المللی صورت میگرفت، بود.

بنابر کمبود بودجه ساختمانی، بی‌توجهی و سهل انگاری مقامات مربوطه، فابریکه خانه سازی کابل که سال‌ها قبل به کمک اتحادشوروی احداث شده بود و موفق به انجام کار قابل ملاحظه نگردیده بود، طی سال‌های هشتاد قرن بیست، با تدارک منابع تمویل، تجدید و توسعه این فابریکه و افزایش ظرفیت‌های تولیدی آن، امکانات میسر گردید که در یک سال به تعداد دو هزار آپارتمان رهایشی مجهز کانکریتی از دو تا پنج اتاق، اعمار گردد، در حالی که در ظرف بیست سال قبل از آن مجموعاً دو هزار آپارتمان از همین نوع و بوسیله همین فابریکه ساخته شده بود.

فابریکه خانه سازی کابل که در حقیقت هدیهٔ از جانب اتحاد شوروی بود، نتنها در اعمار آپارتمان‌های رهایشی، بلکه در اعمار مکاتب، ساختمان‌ها و پل‌ها هم درین دوره نقش ارزنده ایفاء نمود.

هم چنان کار اعمار فابریکه‌های خشت پزی در کابل و مزارشریف که هر کدام ظرفیت تولیدی برای ساختمان هزاران منزل رهایشی را در سال داشتند تا اندازهٔ زیاد تکمیل گردیده بود، ولی متأسفانه با تغییرات بعدی کار ساختمان آنها متوقف و تخریب شدند.

کار رساندن برق و تنویر خانه‌های مردم برای دولت از اولویت‌های مبرم شمرده میشد. گرچه حفظ دستگاه‌های تولید برق آبی و خطوط انتقال آن در کشور برای حکومت دشوار و پرمصرف بود، ولی با آنهم انتقال برق از مرزهای اتحادشوروی به بعضی از مناطق بدخشان و با ولتاژ بلند به کندز، مزارشریف و پلخمری تمدید گردید اما متأسفانه بنابر وضع امنیتی پلان بعدی تمدید آن تا کابل به تعویق افتاد.

درین دوره صنایع نساجی نخی و پشمینه بافی، چرمگری، بوت دوزی، پلاستیک سازی، کیمیاوی، نجاری، فلزکاری، خشت پزی، سنگتراشی، قالین‌بافی،

فرآورده‌های حیوانی، کشمش پاکی، تولید موادغذایی و نوشابه‌های غیرالکولی با سرمایه گذاری‌های خصوصی به سرعت رشد نمودند. سرمایه‌های بخش خصوصی عمدتاً در عرصه‌های ترانسپورت، زراعت و ساختمان بکار گرفته شد. برعلاوه درین دوره مجموعاً بیش از ۲۵۰ پروژۀ جدید متوسط و بزرگ در رشته‌های گوناگون تکمیل و به بهره برداری آغاز نمودند.

هم چنان در این زمان سرمایه گذاری در تأسیسات زیربنایی، آمادگی برای بهره برداری از معادن، ایجاد پایه‌های صنایع سنگین، سبک، تولید موادغذایی و توسعه پایگاه انرژتیک در کشور مورد توجهٔ جدی قرارگرفت.

خلاصه رشد اقتصادی در سال‌های ۱۳۵۷ـ ۱۳۶۱ سرعت قابل ملاحظه داشت ولی دست‌آوردهای سال ۱۳۶۲، در عرصهٔ اقتصادی به مقایسه آن سال‌ها بیشتر و بهتر بود. بدین معنی که شاخص‌های اجرای پلان در صنایع و ترانسپورت تا اندازۀ بهبود یافته، تولید محصولات زراعتی افزایش یافت و دوران کالای پرچون در تجارت دولتی، مختلط و کوپراتیفی رشد قابل ملاحظه نمود. هم چنان تدابیر مشخص برای سال ۱۳۶۳ در نظر گرفته شد که در نتیجهٔ آن آهنگ رشد اقتصادی درین سال نیز سریعتر گردیده و باعث رشد و افزایش درآمد، تولید محصولات صنعتی و زراعتی و حجم تجارت گردید.

درین مقطع زمانی شدیدترین صرفه جویی در موارد منابع مواد خام، مواد سوخت، انرژی و دیگر منابع وسایل مالی دولت مرعی‌الاجرا گردید. سطح تولید و کیفیت کالاهای مورد ضرورت مردم بهبود و ارتقا یافت. از تمام امکانات و قدرت‌های تولیدی موجود استفاده مؤثر و همه جانبه بعمل آمده، بهره دهی کار، سطح دسپلین وسازماندهی ارتقا یافت.

جهت تأمین مداوم صنایع خفیفه از نظر موادخام، اقدامات ساز مانی لازم مطابق تدابیر جرگۀ پخته‌کاران، طرح و عملی شد و این امر تحت کنترول دایمی قرار گرفت. هم چنان ارگان‌های مربوطه مکلف گردیدند تا موضوع عقب‌ماندەگی دراجرای پلان‌های استخراج زغال سنگ، نفت، بیرایت و تولید انرژی برق را هرچه زودتر رفع نمایند.

موجودیت اقتصاد خوب و رشدیافته که مستقیماً توسط دولت رهبری و اداره گردد،

عامل استقلال کامل ملی یعنی استقلال سیاسی، اقتصادی و حاکمیت واقعی می‌باشد. بنابرین دولت ج.د.ا در آن دوره با اتخاذ شیوه‌های معقول مانند سیاست مالیاتی، کریدت بانکی، کنترول قیم بعضی مواد مورد ضرورت اولیه، انحصاردولتی، قوانین تجارتی و سرمایه گذاری خصوصی داخلی و خارجی، موفق گردید تا امورسکتور خصوصی راتحت نظم و کنترول نسبی خود قراردهد.

حزب و دولت ساده ترین اشکال کوپراسیون تعاونی را ایجاد نمود تا رشد غیرمنظم و خودبخودی توده‌های وسیع مانند دهقانان، خرده مالکین، پیشه وران و خرده تاجران را در فعالیت‌های اقتصادی بشکل سازمان یافته تنظیم نماید. به همین منظور شبکه خرید و فروش محصولات زراعتی، خرید و فروش متقابل کالاهای مورد ضرورت اولیه، شبکه خدمات تخنیکی به خرده مالکین و اعطای ماشین‌آلات زراعتی بر اساس قراردادها را ایجاد نمود.

طوری که میدانیم تجارت در اقتصاد کشورها برای تأمین نیازمندی‌ها و ضروریات اتباع اهمیت فراوان دارد. تولید و مصرف به وسیلهٔ تجارت باهم پیوند داشته و پروسه واحد را در اقتصاد تشکیل میدهند. حزب و دولت جدید تلاش ورزید تا در کوتاه ترین مدت شرایطی را مساعد سازد تا تمام کالاهای مورد نیاز اولیه، کالاهای که سکتور دولتی و مختلط تولید می‌نمودند، کالاهای تحت انحصار و هم چنان کالاهای که از اتحادشوروی به شکل کمک‌های بلاعوض و هم کالاهای که از کشورهای دیگر بر اساس قراردادهای دوجانبه دولتی بدست می‌آمد، از طریق تجارت دولتی و کوپراتیف‌ها، به فروش برسند. تنها به این ترتیب اطمینان حاصل می‌شد که کالاهای مورد نیاز مردم به قیمت عادلانه و به مقدار کافی به مستحقین عرضه می‌گردد، نه به محتکرین بازار سیاه و قاچاقبران که باعث صعود قیم شده و یا آنرا به خارج قاچاق می‌نمودند. کارسازماندهی تجارت دولتی را وزارت تجارت و اتحادیهٔ کوپراتیف‌های دهقانی به عهده داشتند.

طوری که قبلاً هم اشاره شد، از رژیم‌های گذشته و بخصوص دوران زمامداری حفیظ الله امین یک اقتصاد فروریخته، وضع مالی و اسعاری نابسامان، نظام مالیاتی ناتوان، تورم شدید، پول بی پشتوانه، سطح بلند قیم و قحطی گسترده، فساد مالی و اداری حاد به ارث مانده بود.

کمیته مرکزی ح.د.خ.ا جداً متوجه فعالیت ارگان‌های خدمات اطلاعات دولتی بود تا مطابق به قوانین عمل نموده و بدون توجه به خدمات، سابقه، مقام رسمی و دولتی اشخاص، در صورت عدول از قانون، آنها را مورد باز پرس ومجازات قرار دهند.

طوری که شادروان ببرک کارمل تأکید می‌ورزید، تخطی از قانون برای کارمندان حزبی و دولتی بخصوص کارمندان ارگان‌های امنیتی جرم بزرگ و انحراف از اصول و آرمان‌های حزب شمرده میشد. به نظر وی، عمل مذکور با نام شریف عضو حزب و کارمند نجیب خدمات اطلاعات دولتی مطابقت نداشت.

ح.د.خ.ا و دولت جدید از همه متوقع بود تا نسبت به مظاهر بیروکراسی، پراگندگی، بی انضباطی، اسراف، بی تفاوتی و بیکاره‌گی که متأسفانه هنوز دیده میشد، جداً مبارزه نمایند. گرچه همه این معایب میراث نظام‌های گذشته استعماری بود، اما بقایای آن هنوز هم در ذهن برخی از کارمندان دیده میشد. سرشت حزب و دولت با اینگونه امراض موافق نبوده و کمیته مرکزی ح.د.خ.ا و حکومت ج.د.ا کارمندان سهل انگار را شدیداً مورد باز پرس قرار میداد.

در سخنرانی شاد روان ببرک کارمل در پلینوم پانزدهم کمیته مرکزی ح.د.خ.ا آمده است:

«متأسفانه ما در عمل گاهی با تخلفات جدی و خشن از اصول عالی حزب ما و حاکمیت انقلابی برمیخوریم. افرادی که بعضاً مقامات حزبی و دولتی نیز دارند مسئولیتی را که این مقامات به عهدهٔ شان می‌گذارد، فراموش نموده و فقط به فکر مزایا و امتیازات برای خود، خانواده، خویشاوندان خود، برای دوستان گرم محفلی و سمتی خود هستند. آنها تقوای انقلابی را فراموش می‌کنند. از موقف و وظیفه سوءاستفاده می‌نمایند و همهٔ اینها در برابر چشمان انسان‌های سادهٔ که بعداً از طرف همین اشخاص برای خدمت به انقلاب فراخوانده می‌شوند، صورت می‌گیرد. آیا زحمتکشان به چنین اشخاص و اعمال زشت و زنندهٔ آنها اعتماد می‌کند؟

ما در نیمه راه توقف نمی‌کنیم و حتماً علیه تمام بیماری‌ها و بی اصولیتی‌ها پیکار می‌کنیم و ریشه‌های زهرآگین سوءاستفاده‌ها را قطع مینمائیم. برای جلب توده‌ها، داشتن آنان با خود و جلب اعتماد و پشتیبانی آنان، باید پاکی و وجدان بلورین داشت و فعال و اصولی بود. پس بیائید شایسته اعتماد و پشتیبانی توده‌های افغان باشیم.»

خواست ح.د.خ.ا از اعضای آن این بود تا سرسختانه، علیه مظاهر و بقایای بلندپروازی، تکبر، بیکارەگی، سوءاستفاده، عیاشی، تجمل پرستی، عدم دسپلین پذیری و بی اصولیتی مبارزه نمایند.

ثارنوالی‌ها مؤظف گردیده بودند تا موارد تخلف از قوانین را کنترول نموده و از وقوع آن جلوگیری به عمل آورند. آنهای را که دست به چنین اعمال ناشایسته میزدند، بایست شدیداً مجازات می‌نمودند. ح.د.خ.ا و دولت جدید کسانی را که تلاش می‌ورزیدند تا میان قبایل، جدایی طلبی را تحریک کنند و آنها را علیه مردم و وطن واحد و مشترک مان قرار دهند، عادلانه و به طور قاطعانه مورد مجازات قرار میدادند.

در پلینوم شانزدهم کمیته مرکزی ح.د.خ.ا نیز محترم ببرک کارمل فقید یکبار دیگر قاطعانه خاطر نشان ساختند که:

« وظیفه ما بهبود زندگی زحمتکشان اعم از کارگران، دهقانان، پیشه وران و مخصوصاً نادارترین اقشار اهالی است. اما مردم نمیتوانند، جاه طلبی، بی تفاوتی، غرور و از خودراضی‌بودن، عیاشی، عربده‌کشی، اختلاس، برخورد غیرمسئولانه، رقابت بازی، خویش‌خوری، خشونت، رشوه ستانی، سوءاستفاده از ملکیت عامه و اشخاص، محل پرستی، بی انضباطی، تمایز طلبی و پراگندگی کارکنان عدهٔ از ارگان‌های حزبی و دولتی را نادیده بگیرند و به آنان آشتی کنند.»

درین پلینوم کار بعضی ارگان‌های حزبی و دولتی، از قبیل کمسیون کنترول حزبی، ثارنوالی و قضا شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت زیرا تا آن زمان هیچ یک از مسئولان محلی بخاطرعدم اجرای وظایف پلانی مورد باز خواست قرار نگرفته بود.

به نظر شادروان ببرک کارمل اعضای کمیته مرکزی موافق بودند که چنین کارمندانی سهل‌انگار را نمیتوان دیگر مجازات نکرد. وی اظهار داشت، بگذار دیگر هیچکسی مطمئن نباشد که با ناکامی در یک عرصه کار به عرصه دیگر با حفظ امتیازات و یا حتی ارتقای مقام و افزایش معاش تقرر حاصل خواهد نمود.

رهبری سالم حزبی و دولتی درین زمان باعث بلندرفتن سطح مسئولیت و دسپلین

پذیری در ارگان‌های دولتی گردید که این خود به قانون بلاانحراف فعالیت همه ارگان‌ها مبدل گردید.

شادروان ببرک کارمل طی سخنرانی شان در پلینوم سیزدهم کمیته مرکزی ح.د.خ.ا درباره تحکیم هرچه بیشتر حاکمیت دولتی جداً تأکید ورزیدند که:

«تولیدات باید رفاه و رشد آزاد و همه جانبهٔ همه افراد جامعه را تأمین کند. مردم پائین آمدن و کنترول سطح قیمت‌های مواد اولیه و ضروری زندگی روزمره را میخواهند. مردم مبارزه علیه فساد، رشوه، سوءاستفاده، احتکار، اصراف و زورگویی را می طلبند. مردم عمل میخواهند، نه حرف زیاد و عوامفریبانه.»

هدف هر تحول، تغییر ساختار نظام کهنهٔ اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه و ایجاد یک نظم نوین که خواست‌ها و نیازمندی‌های مردم را برآورده سازد، است. واضح است که این پروسه هیچگاه بدون مشکلات و نواقص تحقق نمی پذیرد و کشور ما نیز ازین امر مستثنی نبود. اگر مداخلات مسلحانه امپریالیزم و ارتجاع منطقه در کشور ما نمی بود، احتمال داشت، دشواری‌های ما در تغییر نظام کهنه و استقرار نظم جدید در مقایسه با دگرگونی های عظیمی که رخ داد، به مراتب کمتر باشد.

دورهٔ زمامداری شادروان ببرک کارمل فقید را میتوان دورهٔ طلایی در ساحات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شمرد. امر تحکیم دوستی و برادری میان اقوام، قبایل و ملیت‌ها، دموکراتیک ساختن حیات اقتصادی و اجتماعی، تطبیق قانونیت دموکراتیک و مبارزه با هرنوع خودسری و بی قانونی مورد توجهٔ جدی رهبری ح.د.خ.ا و حکومت نوین قرار گرفت. هم چنان از کار تشدیدی در ارتباط به ارتقای سطح رفاه کارگران و دهقانان و سایر زحمتکشان کشور و بهبود شرایط کار آنها، تأمین کار برای بیکار ان، بالا بردن سطح آموزش، فرهنگ و تربیت فنی حرفوی مردم و حفظ و رشد گنجینه های فرهنگی مردم را درین مرحله نیز میتوان یاد نمود.

در افغانستان تقریباً بیست ملیت و قوم زندگی می‌نمایند که عمده‌ترین آنها پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، نورستانی و غیره میباشند. رژیم‌های ستمگر، استثمارگر و ظالم گذشته همیشه میان ملیت ها و اقوام وطن واحد مان افغانستان عزیز تفرقه ایجاد میکردند و تبعیض وحشیانه را در افغانستان تطبیق می‌نمودند.

برای نخستین بار بعد از تحول ۷ ثور و بخصوص بعد از مرحلۀ نوین و تکاملی آن، تحت زعامت روان شاد ببرک کارمل فقید، تساوی حقوق، اصل برابری و برادری و اتحاد تمام ملیت های افغانستان عملی گردید. زبان، کلتور، عنعنات، رسوم وحقوق دموکراتیک تمام ملیت‌های ساکن در افغانستان مورد احترام جدی حزب و دولت ج.د.ا قرار گرفت. تمام نمایندگان ملیت های اقلیت در دستگاه‌های اداری دولت، حزب، جبهۀ ملی پدروطن و دیگر سازمان‌های اجتماعی سهم مشترک و مساویانه ایفاء می‌نمودند. درین دوره بر اساس احترام صمیمانه و برخورد درست و با مسئولیت نسبت به اصول و سنن تاریخی، معنوی و فرهنگی اقوام، ملیت ها و قبایل، سیاست حزب و دولت پایه گذاری شده بود.

درمادۀ ششم تزهای ده گانه (۱۳ نوامبر ۱۹۸۵) نیز تأکید شده بود که:

«کلیه ملیت‌ها، اقوام و گروه‌های اتنیکی ساکن در افغانستان باید، نه تنها از برابری حقوقی، دوستی و برادری برخوردار شوند، بلکه برابری واقعی را نیز در زندگی اقتصادی و در تکامل فرهنگ‌های کهن خویش بشمول آموزش در زبان‌های مادری خود، احساس نمایند.»

تغییرات مترقی که در کشور در جهت رفع عقب‌ماندگی بوقوع پیوست، خشم و غضب وحشیانه و مقاومت شدید امپریالیزم و ارتجاع منطقه را برانگیخت. آنها از هیچ وسیلۀ برای استقرار مجدد حاکمیت استثمارگران و محروم ساختن مردم ما از مزایای خوشبختی و ترقی دریغ نورزیدند.

دشمنان قسم خورده مردم و کشور باهمدستی فیودالان، سودخوران و مرتجعین فروخته شده که منافع شان را از دست داده بودند به کمک امپریالیزم بین‌المللی در راس ایالات متحدۀ امریکا، در راه تحقق آنچه که مردم به آن نیاز داشتند، موانع ایجاد می‌نمودند، آنها مساجد، مکاتب، شفاخانه‌ها را به آتش می کشیدند، موادغذایی مردم را غارت میکردند، باعث اختلالات در کار مؤسسات و ترانسپورت میشدند، مانع کشت و زراعت مردم شده و اهالی ملکی و بی دفاع کشور را ترور می‌نمودند. همه این جنایات و اعمال ناشایسته را تحت نام دفاع از دین مبین اسلام و آزادی وطن انجام میدادند.

در اثر همین جنایات و مداخلات دشمنان ترقی کشور بود که تحولات اجتماعی و

اقتصادی با سرعت کمتر از آنچه که پلان شده بود انجام می‌یافت و باعث دشواری‌های جدی درکار صنایع، زراعت، امور انرژی و ترانسپورت می‌گردید.

سطح خرابکاری‌ها و ضایعات اقتصادی درین دوره نهایت بزرگ و گسترده بود. با آنهم، ویرانی‌ها و خسارات اقتصادی میتوانست جبران گردد، ولی چیزی که جبران آن امکان ناپذیر بود، تلفات انسانی، شهادت، جراحت و معلولیت ده‌ها هزار هموطن ما و بهترین فرزندان میهن بود.

بیش از همه وسایل ترانسپورتی بوسیله گروه‌های مسلح مخالف مورد حمله قرار گرفته و نابود می‌گردید. طی دهه ۸۰ قرن بیستم، تعداد زیاد موترهای باربری با اموال آنها غارت و یا سوختانده شدند. بعضاً اتفاق می‌افتاد که در جریان یکروز حتی ده‌ها عراده موتر توسط افراد مسلح گروه‌های تنظیمی غارت گردیده و شماری از رانندگان و مالکین وسایل و برخی از مسافرین که در برابر زورگویی‌ها و راه گیری‌های آنها مخالفت یا مقاومت نشان میدادند جابجا کشته شده یا مورد آزار و اذیت، شکنجه و نابودی قرار میگرفتند، که اکثر این اشخاص معلمین، کارمندان دولت، دوکتوران، کارگران، روحانیون و ملا امامان بودند که به جرم همکاری با دولت متهم و محکوم به جزامیشدند.

با اینکه حاکمیت نوین درجهت تأمین ترقی اجتماعی و اقتصادی، رشد فرهنگ مترقی و ملی، بلندبردن سطح زندگی مردم، برقراری صلح و امنیت دوامدار در کشور به موفقیت‌های قابل ملاحظه نایل گردیده بود، ولی متأسفانه از اثر تغییرات در سیاست جهانی بخصوص اتحاد جماهیرشوروی وقت و توطئه دشمنان زخم برداشته، و آن رهبر خردمند و مدبر زنده یاد ببرک کارمل فقید طی یک دسیسهٔ پلان شده کنار زده شد و در نهایت راه زوال دولت خدمتگار مردم آغاز گردید.

گذشت زمان و قضاوت دقیق و بیطرفانهٔ تاریخ، رویدادهای دهه هشتاد قرن ۲۰ را از جنگ تحمیلی گرفته تا آبادانی و اعمار جامعهٔ نوین، وضاحت بیشتر خواهد داد. طی این سال‌ها مردم ما، درد و رنج را با گوشت و استخوان شان احساس و درک نمودند، حال اکثریت می‌دانند که کی‌ها دوست واقعی کشور زخمی و مردم بلاکشیدهٔ ما بودند و کی‌ها جهت تأمین مقاصد شوم و اهداف غیرانسانی دشمنان وطن در خدمت ارتجاع و اجنبی‌ها قرار داشته، خانه و کاشانهٔ ما را ویران و به خاک و

خون کشانیدند. اینها گروه‌های تنظیمی هفت گانه و هشت گانه بودند و به بهانهٔ اینکه گویا دین اسلام درخطر است، تحت نام دین مقدس اسلام، با بدست آوردن پول هنگفت وسلاح، اعمال وحشیانه و غیرانسانی را در کشور انجام دادند که در حقیقت همهٔ آنها مغایراحکام دین مبین اسلام بود.

نظر کوتاهی به دورهٔ کار حکومت وحدت ملی

انسان‌ها در زندگی اجتماعی پیوسته با هم درارتباط و تماس بوده که در نتیجه، باعث ایجاد مقاولاتی بین شان شده و یک سلسله حقوق و وجایب را خلق می‌کند. اما زندگی اجتماعی انسان‌ها عاری از تخطی حق نبوده و برای جلوگیری از تخطی حق و تجاوز به حقوق دیگران و بمنظور رفع نزاع و احیاناً محافظت حقوق فرد و اجتماع، نورم‌های حقوقی و قانون ضروریست.

اجتماع بشری جهت بهتر نگهداشتن روابط انسان‌ها با یکدیگر و مراعات نظم و دسپلین به نورم‌های معینی که این مراودات را به وجه احسن برقرار نماید، ضرورت دارد. نظم اجتماعی در پرتو قوانین و قواعد معین امکان پذیر است. قوانین در حقیقت مجموع قواعد و نورم‌های است که به منظور تمثیل ارادهٔ طبقه حاکمه دراین یا آن بخش زندگی اجتماعی جهت رعایت نظم حقوقی از طرف طبقه حاکمه «دولت» وضع می‌گردد.

از آنجائی که متأسفانه در کشور ما اجنبی‌ها در امور داخلی و خارجی ذیصلاح اند، و عمال هر کشور مصروف تأمین منافع خودشان بوده نه در پی منافع کشور و مردم ما، این امرباعث ایجاد بی نظمی های بیشتر در کشور ما گردیده است.

دورهٔ کار حکومت وحدت ملی به پایان رسید، اگر کارکردهای این حکومت را دقیقاً ارزیابی و تحلیل نمائیم، به وضاحت میتوان به این نتیجه رسید که این حکومت تعهدات بنیادی خود را عملی ننموده است.

حکومت وحدت ملی بتاریخ ۷ میزان ۱۳۹۳ هجری خورشیدی، با میانجیگری جان کیری وزیر خارجه وقت ایالات متحدهٔ امریکا ایجاد گردید وآقای اشرف‌غنی به صفت رئیس‌جمهور و آقای عبدالله عبدالله به صفت رئیس اجرائیه سوگند یاد کردند و تعهد سپردند که عمده‌ترین تعهدات رهبران حکومت وحدت ملی، در آن زمان مبارزه با فساد، اصلاحات در نظام انتخاباتی، ایجاد کار برای مردم و بهبودی

وضع دسترخوان مردم خواهد بود. آنها تعهد سپردند که برای منافع ملی افغانستان کارمی‌کنند.

در اولین روزهای حکومت وحدت ملی آقای عبدالله عبدالله بیان نموده بود: «حفظ و گسترش ارزش‌های حقوق بشری، توجه به حقوق زنان، اصلاح نظام انتخابات، فراهم‌سازی زمینهٔ تعدیل قانون اساسی، انعطاف‌پذیر ساختن قدرت سیاسی، از دیگر تعهدات من و رئیس‌جمهور غنی است. »

رئیس‌جمهور غنی هم در روزهای نخست کار حکومت وحدت ملی گفته بود: «بعد از هر پلان ۱۰۰ روزه، یک ماه وقف می‌کنیم بر نظارت. از سر بررسی می‌کنیم و درس‌های عمده را می‌سنجیم و بعد پلان ۱۰۰ روز آینده را خدمت ملت ارائه می‌کنیم. »

موفقیت حکومت‌ها بر اساس مقیاس‌های مختلف سنجیده می‌شود که متأسفانه دست‌آوردهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی حکومت وحدت ملی در مقایسه با حکومت‌های قبلی و نورم‌های موجود، قناعت بخش نبوده و میتوان گفت که حکومت وحدت ملی دردوره کارش ناکام بود.

به اساس گزارش اقتصادی ۲۱ جولای ۲۰۱۹ میلادی بانک جهانی، رشد اقتصادی افغانستان در سال ۲۰۱۸ تقریباً دو فیصد بود، که در اثر این کاهش، سطح فقر افزایش یافته و این امر مانع بهبود شرایط زندگی مردم کشور ما گر دید.

به اساس این گزارش رهبری امور اقتصادی در افغانستان به شکل صحیح صورت گرفته است. همزمان پالیسی دولت در امر حمایت از نگهداشتن سطح پائین تورم، بهبود در جمع‌آوری عواید و محدودیت در کسر بودجه، مؤثر واقع شده است. بنابراین گزارش، علت رشد بطی اقتصادی، تأثیرات منفی وضع مبهم سیاسی - امنیتی و خشکسالی دوامدار بوده، نه سیاست و پالیسی دولت. به نظر بانک جهانی، دولت افغانستان در شرایط فوق‌العاده دشوار کنونی با اتخاذ تدابیر لازم به پیشرفت‌های چشمگیری در امر تطبیق اصلاحات درپالیسی‌های مالی نایل گردیده است.

ولی ناگفته نباید گذاشت که تأثیرات ناگوار خشکسالی متواتر سال‌های گذشته و پیامدهای ناشی از ناامنی و وضع مبهم و پیچیده سیاسی، تأثیر سوء بر رشد

اقتصادی افغانستان بجا گذاشته و طی این مدت کشور ما کمترین سطح رشد اقتصادی را نسبت به کشورهای جنوب آسیا داشته است.

به اساس گزارش بانک جهانی، عواید دولت در سال ۲۰۱۸ به بلندترین سطح، یعنی ۱۹۰ میلیارد دالر رسید که این رقم نسبت به سال ۲۰۱۷ میلادی ۷ فیصد رشد را نشان می‌دهد. به همین ترتیب سطح مصرف بودجه انکشافی هم در این سال به بلندترین سطح آن رسید. دولت افغانستان در سال ۲۰۱۸ میلادی توانست تا ۹۲ فیصد بودجه ملی را مصرف کند.

به نظربانک جهانی، اگر امور اقتصادی در افغانستان به شکل بهتر مدیریت گردد، انتظار می‌رود که سطح رشد اقتصادی در سال‌های آینده بهبود یابد. به اساس پیشبینی بانک جهانی سطح رشد اقتصادی افغانستان در سال ۲۰ ۲۰ میلادی به ۳،۲ فیصد و در سال ۲۰۱۲ میلادی به ۳،۵ فیصد افزایش خواهد یافت. اما در طویل‌المدت بمنظور کاهش فقر و بیکاری در کشور به سطح بیشتری رشد اقتصادی نیاز است. مطابق نتیجه گیری این گزارش، افغانستان دارای امکانات وسیع برای رشد بیشتر اقتصاد می‌باشد، اما رسیدن به سطح بلند رشد، شرایط خاص می طلبد.

به نظرشاه حسین مرتضوی سخنگوی ریاست جمهوری، حکومت وحدت ملی، دست‌آوردهای شایان در عرصه‌های مختلف دارد. طور مثال:

- تغییر فرهنگ حکومت‌داری،

- وضع قوانین جدید، کمیته‌ی قوانین با همکاری همه بخش‌های مربوطه، بیش از ۳۰۰ قانون و مقرره را نهایی ساخت. این اقدام در نوع خود یک انقلاب در عرصهٔ قوانین بود.

- بهبود پروسه استخدام از طریق اصلاحات اداری،

- تعین سیاست جنگ و صلح،

- همکاری منطقوی با رویکرد اقتصادی، از قبیل خط انتقال لوله گاز تاپی، انتقال برق کاسا ۱۰۰۰ و تجارت و ترانزیت با کشورهای منطقه، از مثال‌های عمدهٔ آن است.

ـ ایجاد دهلیز هوائی میان افغانستان و تعدادی از کشورهای آسیائی و اروپائی.

ـ عضویت افغانستان در سازمان تجارت جهانی.

ـ قرارداد تجارتی و ترانزیتی راه لاجورد

ـ اتصال افغانستان به چین از طریق خط آهن.

ـ تکمیل و بهره‌برداری پروژه مسکونی خواجه رواش.

ـ افتتاح و بهره‌برداری از هفده بلاک شش منزله در فاز اول پروژه قصبه.

ـ بازسازی و احیای مجدد قصر تاریخی دارالامان.

ـ بازسازی و اعمار مجدد کانال ننگرهار.

ـ توزیع ۱۵ هزار تن تخم اصلاح شده گندم به دهاقین.

ـ گسترش زمین‌های تحت کشت زعفران به ۱۱۵. هکتار.

ـ احداث ۸ سردخانه بزرگ میوه در شش ولایت.

ـ احداث ۲۱۰۰ ذخیره خانه کوچک.

ـ حفاظت و احیای ۱۳ هزار هکتار جنگل.

ـ افزایش مقدار صادرات گیاهان دارویی به ارزش ۱۱۷ میلیون دالر.

ـ در بخش زیربناها، یکی از اولویت‌های حکومت وحدت ملی، مدیریت آب است. افغانستان که یک کشور زراعتی است، مدیریت آب جهت احیاء و رونق دوباره زراعت افغانستان کمک می‌کند. برعلاوه تمرکز روی صادرات محصولات زراعتی، خط آهن، سرک‌های حلقوی، اصلاح گمرکات، تولید و توزیع برق از برنامه‌های عمده حکومت وحدت ملی بود. حکومت به این منظور یک عشاریه دو ملیارد دالر در بخش‌های مختلف از جمله بند برق، تولید برق و فابریکه های تولیدی سرمایه‌گذاری نمود.

حکومت وحدت ملی در بخش ترانزیت با کشورهای همسایه گام‌های استوار

برداشته که از آن جمله خط آهن ایران به هرات و همچنین از ترکمنستان به هرات را میتوان نام برد. یک ملیارد دالر در مناطق مرکزی کشور برای ده سرک، اختصاص داده شد تا مناطق مرکزی را به مرکز کشور وصل کند. برعلاوه افغانستان به بندر چابهار دسترسی پیدا نموده که باعث سهولت در فعالیت‌های تجارتی شده است.

هم چنان افغانستان در بخش تجارت هوایی نیز درین دوره دست‌آوردهای قابل ملاحظه دارد. طور مثال زمانی که سرحد سپین بولدک بسته شد، میوه‌های افغانستان از طریق هوا به هند و کشورهای دیگر انتقال داده شد که یکی از دست‌آوردهای حکومت وحدت ملی محسوب می‌گردد.

ـ فراهم آوری امکانات وسیع کاری برای نسل جوان و تحصیل‌یافته.

به نظر شاه‌حسین مرتضوی، حکومت وحدت ملی از آغاز با مشکلات مواجه بود. شکل‌گیری حکومت وحدت ملی یک پدیده نو بود و زبان مشترک برای همکاری وجود نداشت. از همین سبب همیشه با مشکلات روبرو بود.

وی می‌افزاید که «شرکای قدرت در حکومت وحدت ملی مرزمیان حکومت و اپوزیسیون را رعایت نکردند. از یک سو همه روزه دعوا بر سر سهم بیشتر در قدرت داشتند و معاش، موتر، مشاور، امکانات بلند دریافت می‌کردند ولی از طرف دیگر با ایجاد ائتلاف‌ها، اعتراضات، مظاهره و اعتصابات، خود، به مانع عمده در برابر اصلاحات مبدل شده بودند. تا زمانی که فرهنگ رفتاری سیاستمداران ما تغییر نکند، این نوع مشکلات همیشه وجود خواهد داشت. مانع عمدهٔ دیگر موضعگیری بعضی از سیاستمداران، به میراثی شدن سیاست و انحصار آن است. رئیس جمهور تاکید می‌کند حکومت نباید توسط عدهٔ خاص به گروگان گرفته شود و یا اختطاف گردد. این مردم هستند که می‌توانند دربارهٔ کارنامه هر کس قضاوت کنند».

به اساس اظهارات شاه حسین مرتضوی، فساد اداری، خویش‌خوری، اقتصاد جرمی، موادمخدر، تداوم جنگ، مداخله برخی کشورها، از موانع عمده دیگر در برابر توسعه افغانستان و برنامه‌های حکومت وحدت ملی به شمار می‌رود.

باید گفت که حکومت وحدت ملی در بخش سرکوب طالبان، تأمین امنیت و جستجوی

یک راه حل سیاسی قابل قبول، برای ختم جنگ، هیچ دست‌آوردی ندارد. ناکامی امنیتی بزرگ دیگری حکومت وحدت ملی، ایجاد گروه داعش در افغانستان بود که حملات داعش باعث ناامنی بیشتر در شهرها و اطراف گردید. در زمان حکومت وحدت ملی تعداد قربانیان نیروهای امنیتی هم افزایش یافته و متوقف نگردید. واضح است که ناکامی امنیتی، به اقتصاد هم ضربهٔ شدید وارد می‌کند.

در دوران حکومت وحدت ملی، افغانستان دست‌آورد اقتصادی قابل ملاحظه نداشت. افغانستان هنوز هم وابسته به کمک‌های خارجی است. سطح فقر شدید، که در سال ۲۰۱۱ میلادی، ۳۳ فیصد بود، در سپتمبر ۲۰۱۹ این رقم به بیشتر از ۵۲ فیصد رسیده و درآمد سرانه هم کاهش یافته است. در این دوره هیچ نوع سرمایه‌گذاری بزرگ خارجی در داخل کشور صورت نگرفته و طی پنج سال اخیر سطح بیکاری افزایش یافت. گرچه ایجاد دهلیزهای هوایی و تسهیلات تجارتی با آسیای میانه، به خصوص وارد نمودن گندم، از اهمیت فراوان برخوردار است، ولی از آنجائی که درآمد سرانه افزایش نیافت، سطح فقر بلند رفت و استخدام شهروندان در بازارکار محدود بود، لذا نمی‌توان از موفقیت حکومت وحدت ملی صحبت نمود. آقای اشرف غنی در آغاز کار حکومت وحدت ملی بیان نموده بود که تا وقتی زراعت افغانستان میکانیزه نشود، گرسنگی در کشور کاهش نمی‌یابد و تا زمانی که بالای معادن کشور سرمایه‌گذاری نشود، افغانستان به خودکفایی نخواهد رسید، در حالی که در این عرصه‌ها هم، حکومت وحدت ملی دست‌آورد قابل ملاحظه ندارد، زیرا ما هنوز هم گندم از قزاقستان وارد می‌کنیم و رهبران حکومت بالای آن فخر می‌کنند.

به اساس سخنرانی آقای غنی در یکی از نشست‌های بورد مشترک نظارت و انسجام در کابل، خروج بخشی نیروهاي ناتو از افغانستان منجر به گسترش فقر در کشور شد. زیرا، به نظر وی آنها قوه بزرگ اقتصادی بودند که ۴۰ فیصد اقتصاد کشور را با خود به خارج انتقال دادند. گرچه رئیس جمهور در کنار این مسئله از دستاوردهاي حکومت وحدت ملي مانند اصلاحات مالی، ترتیب به موقع بودجه، اصلاحات قضایی، صرفه جویی در قراردادهای دولتی و پیروزی‌های امنیتی هم یاد نمود. اما نباید نادیده گرفت که آقای اشرف غني، قبلاً خود مسئول انتقال مسئولیت‌هاي امنیتی بوده و بیش از همه راجع به آمادگی و ظرفیت نیروهای امنیتی افغانستان صحبت نموده است. وی بمراتب از انتقال مسئولیت‌هاي امنیتی دفاع نموده است. اینکه به نظر وی خروج نیروهای ناتو از افغانستان یکی از عوامل عمده

گسترش فقر در کشور است در حقیقت بیانگر آنست که وی ابعاد، جهات و پیامدهای انتقال مسئولیت امنیتی را به صورت دقیق مورد بررسی قرار نداده بود.

واضح است که خروج نیروهاي بین‌المللی از افغانستان بر وضعیت اقتصاد، اجتماع، فرهنگ و سیاست افغانستان تأثیر بزرگ بجا گذاشته است ولی اختلافات درونی حکومت وحدت ملی، کارکرد ضعیف حکومت، ضعف حکومت درمبارزه با دهشت افگنی و به خصوص گروه طالبان و گروه‌های دهشت افگن دیگر نیز نقش عمده در افزایش فقر داشته است. اگر حکومت وحدت ملی به تأمین امنیت موفق میشد، سطح فقر به ۵۲ فیصد نمیرسید.

طوری که همه میدانیم، سرمایه گذاری و امنیت باهم رابطه مستقیم دارد. به هر اندازهٔ که امنیت دریک کشور برقرار باشد به همان اندازه، سرمایه گذاری هم گسترش می یابد. برعکس، به هر اندازه که یک کشور ناامن باشد به همان اندازه، سطح سرمایه گذاری هم کاهش می یابد و سرمایه‌ها از کشور خارج می‌گردد.

باوجود آنکه رئیس جمهور از دست‌آوردهای حکومت وحدت ملي در بخش اصلاحات قضایی صحبت می‌نماید ولی فساد در ادارات دولتی بیداد نموده و منحیث یک معضلهٔ جدی در کشور بشمار میرود. چنانچه نمایندهٔ خاص او در امور حکومت‌داری خوب، نیز بیان داشته که دوسیه های فساد اداری رسیدگی نمي‌شود.

در گزارش‌ها و تحقیقات نهادهای بین‌المللی، افغانستان در جمله یکی از فاسدترین کشورها در سطح جهان شمرده میشود. بنابرین درین دوره فساد نه تنها کاهش نیافته، بلکه دامنهٔ آن در ادارات دولتی گسترده ترهم گردیده است.

گشایش راه‌های تجارتی با کشورهای آسیای میانه یکی از اقدامات ارزشمند حکومت وحدت ملی است. در گذشته با بسته شدند مرزها با پاکستان، مردم ما با افزایش شدید قیمت مواد خوراکی مواجه می‌شدند، چون پاکستان یگانه مسیر اصلی تجارتی کشور بود.

حکومت وحدت ملی با گشایش راه‌های تجارتی با همسایه‌های شمالی افغانستان، توانست حداکثر نیازمندی‌های بازارهای افغانستان را از کشورهای آسیای میانه تأمین نماید و فشار پاکستان را ازین ناحیه ضعیف سازد ولی با آنهم وضعیت اقتصادی نسبت به گذشته بدتر شده و از قدرت خرید مردم کاسته شده است.

محترم سید مسعود، استاد دانشگاه کابل معتقد است که علت اصلی وخیم شدن وضعیت اقتصادی، تشدید جنگ و ضعف رهبری اقتصادی است. به نظر او کشورهای همسایه تلاش ورزیدند تا وضع امنیتی را بدتر و اقتصاد افغانستان را ضربه بزنند.

به عقیده آقای مسعود، ضعف مدیریت هم یکی از عوامل اصلی بدتر شدن وضعیت اقتصادی است. وی بیان می‌دارد «ما سیاست خراب پولی را به کار بردیم و نوعی بی‌باوری‌های کلان در بین مردم ایجاد شد. نتیجهٔ این سیاست عدم اعتماد به سرمایه‌گذاری در افغانستان بود و سرمایه‌گذاری خارجی در افغانستان صفر شد. به همین دلیل حکومت نتوانست به اهداف اقتصادی اش برسد.»

طی سال‌های گذشته، حکومت وحدت ملی نقش اساسی در سکتور زراعت جهت توسعهٔ اقتصادی کشور، ایفاء نموده که از لحاظ اقتصادی اهمیت بسزا دارد. طور مثال:

ـ ایجاد کمیته ملی زعفران، لابراتوار کنترول کیفیت به منظور افزایش سطح تولید زعفران و گسترش زمین‌های تحت کشت زعفران.

ـ توسعه باغداری، برداشت میوه جات، سبزیجات و نباتات صنعتی

ـ ایجاد سردخانه‌ها جهت نگهداری محصولات دهاقین در ولایات مختلف

ـ افزایش تولیدات گندم و غله جات

ـ توسعه فارم‌های پرورش ماهی و مالداری

ـ ایجاد سهولت جهت بلندبردن صادرات محصولات زراعتی.

افغانستان منحیث پل ارتباطی میان آسیای مرکزی، شرق میانه و آسیای جنوبی نقش اساسی را در یک پارچگی اقتصادی منطقه‌ایفاء می‌کند. توسعه خطوط مواصلاتی و ترانزیتی نه تنها برای فروش محصولات زراعتی افغانستان، بازار فروش ایجاد می‌کند، بلکه حجم دوران تجارت را نیز در منطقهٔ افزایش می‌دهد که افغانستان سالانه مفاد هنگفت ازین طریق بدست آورده می‌تواند. حکومت وحدت ملی در عرصه سکتور مخابرات و تکنالوژی معلوماتی، به خصوص خدمات انترنتی که

در عصر حاضر در انکشاف اقتصادی یک کشور از اهمیت بسزا برخوردار می‌باشد، هم کارهای مثمری را انجام داده است. طور مثال، از پوشش شبکه مخابراتی کشور به بیشتر از ۹۰ فیصد میتوان نام برد.

از ایجاد حکومت وحدت ملی پنج سال گذشت. رئیس جمهور غنی و داکتر عبدالله عبدالله وعده‌های زیادی به مردم داده بودند که عملی نشد. به نظر تحلیلگران و مردم، در این مدت امنیت وخیم‌تر شده، فقر و بیکاری نیز به اوج خود رسیده است. فعلاً وضعیت امنیتی به حدی خراب است که مردم کودکان شان را در بعضی جاها حتی به مکتب هم فرستاده نمی‌توانند.

در دوره حکومت وحدت ملی بعضی شهرها توسط طالبان سقوط نمود، طور مثال، دو بار سقوط مؤقتی شهر کندز و جنگ‌های شدید در شهرهای غزنی و فراه. نیروهای اردوی ملی هم مجبور به عقب‌نشینی از بعضی مناطق شدند. در نتیجۀ ناامنی هزاران خانواده مجبور به ترک خانه و کاشانۀ شان گردیدند. علاوه بر طالبان، بوجودآمدن گروه داعش در کشور نیز بر مشکلات افزود.

طی پنج سالی که گذشت، روابط رئیس جمهور و رئیس اجرائیه مملو از بی‌اعتمادی و تنش بوده و آنها نتوانستند روی یک مکانیزم همکاری، در حکومت به توافق برسند. این امر خود بیانگر آنست که حکومت وحدت ملی دست‌آورد امنیتی، اقتصادی و سیاسی قابل ملاحظه ندارد. تمام کسانی که در حکومت وحدت ملی مسئولیت و صلاحیت داشتند، در این ناکامی‌ها شریک هستند. درین دوره فقر و گرسنگی به اوج خود رسید. فساد اداری گسترده دامنگیر تمام اپارات دولتی گردیده، بیکاری و ناامنی بیداد نموده و روز تا روز نفوذ نیروهای افراط گرا و گروه‌های وابسته به سازمان‌های استخباراتی کشورهای دیگر افزایش یافت، ولی رهبران حکومت وحدت ملی مصروف زراندوزی و معامله گری‌های قومی و گروهی خود بوده و تا اخیر از خواب غفلت بیدار نشدند.

به اساس پژوهشات دفتر نی که بر شاخص های مثل اعمال خشونت بر خبرنگاران، اعمال سانسور، بازداشت‌های کوتاه‌مدت، بسته شدن رسانه‌ها، محدودیت در دسترسی به اطلاعات و فرار خبرنگاران از کشور استوار است، بیانگر آن است که وضعیت آزادی بیان هم در حکومت وحدت ملی نسبت به حکومت‌های قبلی بدتر شده است. به اساس گذارش ارائه شده توسط نی، طی سه سال اول حکومت وحدت

ملی، ۱۱۲ رسانه در افغانستان مسدود شده است.

در پژوهش دیگری که توسط همین دفتر در آغاز سال ۲۰۱۷ انجام یافته، ۹۴ فیصد از پاسخ‌دهندگان بیان نموده اند که بخاطر حفظ جان خودشان و خانواده‌های شان نمی‌توانند مطالب انتقادی در شبکه‌های اجتماعی نشر کنند.

خلاصه در دورۀ کار پنج سالۀ حکومت وحدت ملی، زمینه کار برای مردم کاهش یافته و بیکاری به یکی از معضلات بزرگ برای مردم کشور مبدل گردید. اکثریت مطلق مردم کشور، از کاهش زمینه‌های کار ناراضی اند، صرف ۶ فیصد نسبتاً از این وضعیت راضی بوده و فکر می‌کنند که زمینه‌های کاری برای‌شان ایجاد شده است.

عدم ثبات سیاسی و موجودیت تعصبات قومی و نژادی نیز از جمله دست‌آوردهای منفی حکومت وحدت ملی شمرده می‌شود. ناامنی، مشکلات اقتصادی، عدم توجه دولت به خواسته‌های شهروندان و نیز بی اعتمادی مردم نسبت به کار حکومت، از جمله مشکلاتی اند که نه تنها باشندگان شهر کابل بلکه تمام شهروندان کشور را به مشکل مواجه نموده و این امر باعث گردیده که بیشتر از ۷۴ فیصد مردم کشور ازین حکومت پوشالی ناراضی باشند.

افغانستان از نظر سیاسی در فضای عدم اطمینان و درعین زمان، عدم صراحت از سوی شرکای جهانی خود به سر میبرد، طوری که دیده می‌شود بیشتر در انزوا قرار می‌گیرد. پروسه بطی اصلاحات، گسترش دوامدار فساد اداری، فضای بد رقابت‌ها و از هم پاشیدگی سیاسی، دسترسی محدود مردم به عدالت، افزایش روزافزون غصب زمین توسط زورمندان، مداخله قوای سه گانه در امور یکدیگر توأم با تقابل، وسعت یافتن اقتصاد جرمی و مافیایی شدن زمینه‌های توسعوی، از عوامل عمده این بی اعتمادی است.

از نظر اقتصادی، افغانستان نتوانسته که تولیدات داخلی خود را رونق دهد. سطح صادرات صرف به یک میلیارد دالر میرسد. سهم عواید در بودجه ملی بسیار کمرنگ است، بودجه ملی افغانستان تقریباً ۹ میلیارد افغانی کسر دارد که ۸ فیصد از مجموع بودجه را تشکیل می‌دهد. باید گفت که ۵۱ فیصد بودجه ملی بوسیلۀ جامعۀ جهانی و ۴۹ فیصد آن از عواید داخلی کشور تأمینمی‌شود. امریکا، بانک

جهانی، بانک توسعه آسیایی و کشورهای انگلستان، استرالیا و دنمارک از بزرگترین کمک کنندەگان بودجه ملی افغانستان هستند. پروژەهای زیربنایی با مصارف گزاف، بسیار بطی به پیش میرود.

به اساس ارقام موجود بیشتر از ۷۰ فیصد نفوس کشور مصروف فعالیت‌های زراعتی اند و از این راه احتیاجات اولیه زندگی شانرا فراهم میسازند، اشتغال گسترده در سکتور زراعت، بیانگر نقش و اهمیت اساسی این سکتور در توسعۀ اقتصادی کشور می‌باشد که از همین سبب، نیاز و توجه جدی به میکانیز ه ساختن این سکتور و حمایت همه جانبه از دهاقین، جهت فروش محصولات زراعتی شان در بازارهای بین‌المللی لازمی پنداشته می‌شود.

توجه به سکتور زراعتی در امر کاهش سطح فقر و ایجاد مصئونیت غذائی کمک نموده، از فشارهای سیاسی و اقتصادی کشورهای همسایه خواهد کاست. انکشاف سکتور زراعتی می‌تواند در عرصه تأمین مواد خام صنایع تولیدی افغانستان، مفید واقع شده ومنجر به انکشاف و رشد اقتصادی در کشور گردد.

انکشاف اقتصادی، اجتماعی و انجام خدمات بهتر در یک کشور صرف از طریق حکومت‌داری خوب، امکان پذیر است. برای انجام این امر، بلند بردن ظرفیت و مدیریت بهتر نهادهای دولتی، در سطح مرکز و ولایات از اهمیت بسزا برخوردار است. از آنجائی که کادرهای متخصص، مسلکی و تعلیم یافته در رشد و توسعۀ اقتصادی یک کشور لازمی پنداشته می‌شود، بایست این اصل مهم را حکومت در صدر پالیسی‌های خود قراردهد.

منـابـع و مأخذ

در نگارش این مجموعه از آثار معتبر ذیل استفاده شده است:

ـ گذارشات و پژوهشات سیگار درمورد افغانستان

ـ افغانستان درمسیر تاریخ اثر محترم میرغلام محمدغبار،

ـ افغانستان در پنج قرن اخیر اثر محترم صدیق فرهنگ،

ـ سفرهای غازی شاه امان‌الله در دوازده کشور ثر محترم عزیزالدین وکیلی پوپلزایی

ـ انگلیس و سقوط دولت امان الله خان اثر محترم محمد ولی

ـ اقتصاد سیاسی شیوهٔ تولید سرمایداری، مؤلف دوکتور کوچی بای شکوروف

ـ تزهای ده گانه کمیته مرکزی ح د خ ا، تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۹۸۵

ـ سلطان علی کشمند، یادداشت‌های سیاسی و رویداد های تاریخی

ـ مجموعهٔ بیانیه های رفیق ببرک کارمل «به سوی جامعهٔ نوین»

ـ مجموعهٔ بیانیه های رفیق ببرک کارمل « در راه تحکیم حاکمیت خلق»

ـ پلینوم‌های یازدهم، سیزدهم، پانزدهم و شانزدهم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان.

[1] کتاب بنیاد آموزش انقلابی اثر احسان طبری، انتشارات حزب توده ایران، سال ۱۳۵۰، ص « چاپ مطبعهٔ دفاع ملی ،۷۴

[2] کتاب اقتصاد سیاسی «شیوه تولید ماقبل سرمایه داری و سرمایه داری رقابت آزاد»، مؤلف دوکتور کوچی بای شکوروف، دیپاتمنت اقتصاد سیاسی، پوهنتون کابل، ص ۲۹، چاپ سال ۱۳۶۲

[3] کتاب اقتصاد سیاسی «شیوه تولید مأقبل سرمایه داری و سرمایه داری رقابت آزاد»، مؤلف دوکتور کوچی بای شکوروف، دیپاتمنت اقتصاد سیاسی، پوهنتون کابل، ص ۳۷، چاپ سال ۱۳۶۲

[4] کتاب اقتصاد سیاسی «شیوه تولید مأقبل سرمایه داری و سرمایه داری رقابت آزاد»، مؤلف دوکتور کوچی بای شکوروف، دیپاتمنت اقتصاد سیاسی، پوهنتون کابل، ص ۵۴، چاپ سال ۱۳۶۲

[5] اقتصاد سیاسی «شیوه تولید مأقبل سرمایه داری و سرمایه داری رقابت آزاد»، مؤلف دوکتور کوچی بای شکوروف، دیپاتمنت اقتصاد سیاسی، پوهنتون کابل، ص ۵۸، چاپ سال ۱۳۶۲

[6] اقتصاد و منابع زیرزمینی افغانستان، wasiweb

[7] دانشنامه افغانستان، اقتصاد افغانستان، ۱۲ دلو ۱۳۸۹

[8] دانشنامه افغانستان، اقتصاد افغانستان، ۱۲ دلو ۱۳۸۹

[9] مجله واردات و صادرات، سپتمبر ۲۰۱۷

[10] (بانک جهانی) گزارش اقتصادی افغانستان، اکتوبر ۲۰۱۶

[11] بی بی سی فارسی، ۱۹ جون ۲۰۱۶

[12] بی بی سی فارسی ۱۶ جنوری ۲۰۱۷

[13] بانک جهانی، (گزارش تحلیل وضعیت فقر در افغانستان، پیشرفت در معرض خطر، تحلیل بر اساس سروی وضعیت زندگی در افغنستان) ۲۰۱۱ ـ۲۰۱۲،۲۰۱۳ـ۲۰۱٤، ارزیابی ملی خطر و آسیب پذیری ۲۰۰۸ ـ ۲

[14] بانک جهانی (گزارش تحلیل وضعیت فقر در افغانستان، پیشرفت در معرض خطر، تحلیل بر اساس سروی وضعیت زندگی در افغنستان) ۲۰۱۱ـ۲۰۱۲،۲۰۱۳ـ۲۰۱٤، ارزیابی ملی خطرو آسیب پذیری ۲۰۰۸ ـ ۲

[15] گزارش ربعوار سیگار یا اداره سرمفتش ویژه برای بازسازی افغانستان به کانگرس امریکا، ۲۰۱۷

[16] خبرگزاری میزان، ۱۷ سرطان ۱۳۹۵

[17] خبرگزاری میزان، ۱۷ سرطان ۱۳۹۵

[18] بی بی سی فارسی، ۲۱ اکتوبر ۲۰۱۲

[19] بی بی سی فارسی، ۲۷ جنوری ۲۰۱۹

[20] بی بی سی فارسی، ۲۷ جنوری ۲۰۱۹

[21] خبرگزاری صدای افغان(آوا)، ۱ جدی ۱۳۹۲

[22] بی بی سی فارسی، ۲۲ اکتوبر ۲۰۱۲

[23] روزنامه فرهیختگان، ۱۳ عقرب ۱۳۹۸

[24] روزنامه فرهیختگان، ۱۳ عقرب ۱۳۹۸

[25] وضعیت زنان افغان هنوز هم نگران کننده است ـ ملل متحد، آرشیف صدای امریکا، ۲۱ عقرب ۱۳۹۳

[۲۶] خبرگزاری ایلنا، ۱۲ جون ۲۰۱۸
[۲۷] leftprotests ، دسامبر ۲۰۰۷
[۲۸] اقتصاد آنلاین، ۳ اسد و خبرگزاری مهر، ۲۷ اسد ۱۳۹۷ ۱۳۹۷
[۲۹] بی بی سی فارسی، ۱۸ جون ۲۰۱۷
[۳۰] باشگاه خبرنگاران جوان / روزنامه هفت صبح، ۳ ثور ۱۳۹۷
[۳۱] باشگاه خبرنگاران جوان / روزنامه هفت صبح، ۳ ثور ۱۳۹۷
[۳۲] باشگاه خبرنگاران جوان / روزنامه هفت صبح، ۳ ثور ۱۳۹۷
[۳۳] بی بی سی فارسی، ۲۵ جنوری ۲۰۱۰، کنفرانس توکیو، ۲۱ جنوری ۲۰۰۲
[۳۴] دولت جمهوری اسلامی افغانستان، اداره ملی احصائیه و معلومات، سروی وضعیت زندگی در افغانستان ۱۳۹۵
[۳۵] شفقنا افغانستان، ۲۷ دلو ۱۳۹۲
[۳۶] خبرگزاری صدای افغان(آوا)، ۲۱ عقرب ۱۳۹۳ / دویچه وله فارسی، ۷ جون ۲۰۱۹
[۳۷] خبرگزاری صدای افغان(آوا)، ۹ حمل ۱۳۹۷
[۳۸] بی بی سی فارسی، ۱۵ نوامبر ۲۰۱۷
[۳۹] طلوع نیوز، ۲۴ عقرب ۱۳۹۶
[۴۰] خبرگزاری آناتولی، ۱۹ جولای ۲۰۱۶ / سایت رادیوی آزادی ۲۲ حوت ۱۳۹۴
[۴۱] اقتصاد و منابع زیرزمینی افغانستان، wasiweb
[۴۲] بی بی سی فارسی، ۷ جنوری ۲۰۱۶
[۴۳] (بانک جهانی) گزارش اقتصادی افغانستان، اکتوبر ۲۰۱۶
[۴۴] بی بی سی فارسی، ۳۱ مارچ ۲۰۱۹
[۴۵] بی بی سی فارسی، ۳۱ مارچ ۲۰۱۹
[۴۶] روزنامه ۸ صبح، ۲۲ سرطان ۱۳۹۸، ۲۹ جدی ۱۳۹۸، ۲۴ سنبله ۱۳۹۶، ۳ حوت ۱۳۹۴، ۲۳ سرطان ۱۳۹۴، ۲۴ جوزا ۱۳۹۴
[۴۷] روزنامه ۸ صبح، ۲۲ سرطان ۱۳۹۸، ۲۹ جدی ۱۳۹۸، ۲۴ سنبله ۱۳۹۶، ۳ حوت ۱۳۹۴، ۲۳ سرطان ۱۳۹۴، ۲۴ جوزا ۱۳۹۴
[۴۸] نشریه حزب همبستگی افغانستان، ۲ جدی ۱۳۹۱
[۴۹] شبکه اطلاع رسانی افغانستان، ۱۸ جدی ۱۳۹۵
[۵۰] شفقنا، افغانستان-شبکه تلویزیونی طلوع نیوز، ۳۰ قوس ۱۳۹۶
[۵۱] روزنامه افغانستان ما، ۱۲ حمل ۱۳۹۸ / خبرنامه، ۱۲ حمل ۱۳۹۸ / دویچه وله، ۳۱ مارچ ۲۰۱۹
[۵۲] خبرگزاری صدای افغان(آوا) کابل، ۲۴ سرطان ۱۳۹۳ / روزنامه ۸ صبح ۴ سرطان ۱۳۹۷
[۵۳] Invest in Afghanistan /investing-in-the-energy-sector_fa
[۵۴] ببرک کارمل، تحکیم حزب و پیوند آن با خلق، ۱۳۶۱-۱۳۶۰، صفحات ۲۳۴ و ۲۳۵
[۵۵] ببرک کارمل، تحکیم حزب و پیوند آن با خلق، ۱۳۶۰-۱۳۶۱، صفحه ۲۳۵
[۵۶] ببرک کارمل، تحکیم حزب و پیوند آن با خلق، ۱۳۶۰-۱۳۶۱، صفحه ۲۳۴
[۵۷] یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی، سلطانعلی کشمند، صفحات ۷۸۱-۷۸۶
[۵۸] یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی، سلطانعلی کشمند، صفحات ۷۸۹-۷۹۰

زندگی نامۀ پوهنیار دوکتور نظیفه توخی



فرزند عبدالکریم توخی و به تاریخ ۱۲ اگست ۱۹۶۱ میلادی در گذر تنورسازی شهر کابل در فامیل روشنفکر تولد، دورهٔ ابتدائی را در مکتب بیهقی و دورۀ ثانوی را در لیسه عالی زرغونه بپایان رسانیده ام. بعد از ختم دورۀ لیسه با استفاده از بورس تحصیلی عازم کشور بلغاریا شده و از انستیتوت کارل مارکس در رشته اقتصادسیاسی، موفق به اخذ دیپلوم ماستری شدم. بعد از اتمام تحصیل و برگشت به وطن، سه سال به صفت استاد در پوهنځی اقتصاد پوهنتون کابل در دیپارتمنت اقتصادسیاسی منحیث استاد تدریس نموده و سپس جهت ادامۀ تحصیلات بلندتر، دوباره عازم کشور بلغاریا شده و در رشته های ماکروایکونومی (اقتصاد بزرگ) و فلسفه از یونیورسیتی اقتصاد ملی و بین‌المللی صوفیه، با اخذ دیپلوم دوکتورا تحصیلاتم را به پایان رسانیدم.

بعد از سقوط دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان و تشدید جنگ‌های خانمانسوز، ناچار کشور را ترک نموده و از سال ۱۹۹۷ میلادی در کشور شاهی هالند با شوهر و دو دخترم زندگی میکنم.

در کشور هالند در رشتۀ حقوق مالی نیز تحصیل را ادامه داده و موفق به اخذ دیپلوم گردیده و از سال ۲۰۰۱ میلادی تا حال به حیث کارمند مسلکی در مربوطات وزارت مالیه کشور شاهی هالند ایفای وظیفه مینمایم.

از نوجوانی جهت تنویر و آموزش عدۀ از هموطنانم به ویژهٔ آنعده از زنان ستم دیدهٔ که بنابر معاذیری از سواد آموزی و تحصیل بدورمانده بودند، فعالانه سهم گرفته و به آنها کمک می‌نمودم.

در دوران تحصیل در کشور بلغاریا به صفت عضو اتحادیه محصلین افغان، نقش فعالی داشته و برعلاوه در مجلات معتبر اقتصادی کشور بلغاریا (**Икономическа мисъл**) و (روابط بین‌المللی/ **Международни Отношения** شماری از مقالات علمی ـ اقتصادی ام نیز نشر شده است.

تعدادی از مقالات حاوی تحلیل های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ام در صفحات اجتماعی و سایتهای انترنتی نیز نشر شده است.

با فعال شدن تلویزیون وزین جهانی بهار، برنامهٔ «جهان اقتصاد» را نیز تهیه و گردانندگی میکنم.